

فصاحت شعار و اعظم فصاحتی بلاغت و ثمار است لطافت اشاراتش چون  
 نسیم گلزار نسیم و سلاست و غنایت عبارت از آنش مانند زلال نسیم در بزرگواریش  
 عوالی نشان خواجه صدرالدین محمد انجمن کشمیر بوده و فطرت و موضع متعده  
 از سلاطین ماضی بصیغه مد و معاش در جاگیر و سیور غال داشته بمناصب ارجمند  
 و مدارج بلند فائز بوده و از قوم پنج نامست بابی موحد و مفتوحه اسجد و جیم  
 که آن قبیلہ است از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت با  
 ز و ضرب المثل آن دایر خلد آثار اکثر مردم آن قبیلہ حکام و امرا و صد و رؤسا  
 گذشته اند مثل نواب غایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان  
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صفدر جنگ و محترم خان  
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبداللہ صدر انجمن و امیر نجابت علی خان  
 شرف دیوان و نسب این قبیلہ بمیر محمد علی سنجاری میرسد و او از احفاد خاندان  
 ترکستان در ایام قدرت سلاطین منول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر  
 رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله گوجاره شمال رویه مسجد جامع در مقبره  
 سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست و  
 از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع جسم از حق سبحانہ  
 تعالی در اولاد و احفاد و برکت نمایان علمی و عملی و عمر و مالی عطا کرده بودند  
 تواریخ و رسائل فضلاء کشمیر آن ناطق اند با جمله خدمت مولوی ابو محمد حسن  
 شکر در غنفوان جوانی تحصیل کمالات و فضایل نفسانی از جد مادر خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شأن  
 آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در  
 خلیل نوشته اند نموده یا استعداد خدا داد در فنون علم و ادب بر نمایان بهم رسانیده  
 در صغر سن که هنوز عمر ایشان به ارج بلوغ نرسیده بود اشعار موزون لطافت سخن  
 بنظم میرسانید چون در رشتش شیون علم و ادب و ملکه و محاوره نظم و شعر و خط و نحو  
 و فنون متفاوت درین خاندان و الاشان موروث است چنانکه مولوی حافظ محمد  
 طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول شباهات یافته با وجود آنکه از مادر  
 اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کثرت  
 بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملج گفته و دیوان غزلیات بهم مرتب ساخته و خواج  
 حبیب الله غفا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار  
 گذاشته بین الجبهه مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و ابا  
 خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد و فراخته و کوس بلند  
 آوازگی نواخته از ابتدای سن نمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آخرین اهل کمال  
 در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین ارجمند دارد و همیشه  
 بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم چو شای  
 دست بزلت تبان کنم سیر و اعظم هندوستان کنم با مستعدان روزگار طرح  
 محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شد هر یکی از لطایف صحبت او مستفید  
 و مخطوط گردید بلاخط علویائی او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیاز میند

میدهند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب الحرج و واقعه چنانکه خود  
 از تاریخ تولد خود خبر می دهند و چون نادم بی تاریخ آن سال به پدر گفت  
 نهال باغ اقبال اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشان را آفتاب شیر صبح  
 شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیارسانین باشند فکر  
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر قریح و قاده و طبعی نقاد و کا  
 مفرط و ذہنی صافی و جودتی کافی و از نذب او قادیان شد که در یک ساعت کاغذ  
 طویل و عریض را اشعار هدایت شعار ملو از آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر  
 رسا و سعی موافق در عرصه یک و ز بلک یک هفته از عهده یکد و بیت مثل آن نتواند برآورد  
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعاً و ترکیات و تسمیط و قطعه و رباعی و مسموع  
 و لغز و صنایع و بدایع و نثر مرزب و عمار و مدح و هجاء و تنهیه و تعزیه و مخمرات  
 دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند  
 بطرز خاص که مناسبت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخرین  
 معجزی مفرح قسراً داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آسشته  
 بجلوه آورده و در غزل شیوه نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارت و  
 شوخی اشارات و نازکی تشبیهات و سنجیده گی استعارات بکار برده اند و  
 ز فکر معنی باریک چون موئی شد شعر یک کران تاب کمر آموختیم نازک خیالی را  
 و رقعات و مکتوبات و دیباچه های کتب و سفاین و رسائل و نسخه لطائف  
 و نظائر الف بنویس رسانین اند چون نمک خوران عشق مجازی بی شور

سکانت جلوه حسن حقیقی مفره ندارد در خاندان عرش ایشان علیه قادر مبرند نهاده  
وضاحت یکدیوان متوسط درغت و منقبت و فکر ترغیب داده اند و جوهریت از حد  
حقایق آگاهه خواجه محمد خلیل قادر بزرگوار بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره  
و برگزیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بقبرستان عاقل تسلط و اقتدار و کثرت  
و سواد و سواد خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تارنج قمر قلعه پیشوای اجرام و باربر  
ریل و احداث ساعی انگرز بی و حد و حکام عالیشان انگلستان و دیگر اموری  
بتعلق به نظر و آملی که معاصرین از ایشان مثال آن مهر سکوت بردارند و بیابانها  
ایشان را ساکنان باور انهر و حسن اساد ایران بشوق و شغف تمام تحفه مبدع و زیاده  
و سفاین مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عدل خلا ایشان هر فرقه راضی و مستب  
و تعصب و معایرت از خلق ایشان بغایت دور با هر یکی گرم میجویند و هیچکس اسیر و سگونی  
بر صانع کرده از صنع کرامت ندارند که سر خوش نویس و نخواهد بد نوشت : ایشان را  
تعالی بتعقیب با طبع تصانیف دیگر ایشان گوشش و گردن سلامی روزگار و  
نموده آید و اسد الموفق و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بیاج طراز نسخه آفرینش و افشاح مجموعه دانش و نبش حمد صافیت که دایره  
حلقه چشم موریت در صحیفی منتهای قدرتش و بیضه زمین و آنه ریگی در دریا با  
کنار عظمتش سپاس بقیاس از احاطه و هم نشیری بیرونست و حمد بحیث از جو صله



عقول نافعه فرون جائی که فرزند لوی گشت نبیا و آدم ربین الماء والطیر  
نوی که اخطی ثناء علیک انت کما اثنبت علی نفسک نواز و برزند طاعت کونک  
لیا اظهرت الربوبیه سدی سبحانک ما شکرناک خوش شکر که آغاز و سر همگان  
ظلمه امکان اچه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه منزل سباس خا که شاید  
حمی که سر و اعظم دست خود تواند گفت دگوهر شامی که لائق جلال او خود تواند  
تنک نایگان بی رضاعت با جز دست تپی و سبب نسبت و گرفتاران سلاسل طبعیت غبار  
عجز دست آویری نه رباعی یا رب شاسای خود راه نما: از نور یقین دلم منور می  
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم بر عاجز و ضعیفی من شجاک و درود نامعد و در بر سر  
مقام محمود که ذله خواران مایه جود طفیلی وجود او بند صلوات الله و سلامه علیه و علی  
آله الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین المهدیین و اشیاعیه الی کوم الدین  
اما بعد اجد خوان کتب نادانی گرفتار بند کنند نفسانی متوثق بالطفاف کار ساز باطن  
و ظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشعری عقر ک الله و لوالدیه و احسن الیها و الیه  
بعض خوان الصفا و خلان لو فامیر سازند که چون در ایام صبا نشو و نما می نهال طبعیت ایما  
سحاب تربیت جدا و رفیع حقایق بنیاه معارف دستگاه خواجه خلیل قادر و صلوات الله علیه  
الغایت المراد در ذر فز بوده و ایشان بغیر از والد فقیر و لادی نشند و او و جبر  
یا و گاری نمانده و بحسب قضا و طفولیت گوهر و اغبا بنمی بر چهره ام نشسته نهان کترین  
در حجر غنایت و شفقت پرورده و مطلع انظار فیض بار و مطر ح الطاف سرشار و  
همیشه در ظاهر و باطن متوجها و حال این نکته بال میبوند و در هنگامیکه قلم بلوغ زویم تکلیف

هنوز با صمیم کشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطر مسمی  
 در قسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار  
 الف گذشته مشافی بهم میرسد و اکثر آن در نعت و منقبت و اقشع بمجد <sup>اللهم</sup> و  
 گاهی بان بدح اقتیاز مان و قدح سقباد و ران ملوث نگشت و دمام پای فضا  
 در دامن خورسندی نگوشه نوشه خود را رضی میبودم نظم دایه من ز مایه هنر است  
 دستم از آبله پراز گهر است : نان من از خود است بدشال : نشوم خم به پیش کس چون پادشاه  
 مان کشکین خود خورم بخوشی : میزنم دست رد به پنجه کشر : حامی خودم شد بناسم و بس  
 نیست پروای ریش و سبت کس : لیک بانیک و بدآسانی : صبر دارم کشته پشیا  
 هر که آید رضای او جویم : هر که بنیم دعای او گویم : تا آنکه بفجرائی قل سیر و نه اهل  
 بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقاف و غلبات با فضا  
 و بلغای انجا و فضلالی اطراف و کناف که واردین آن سرزمین بودند طر محاور  
 و مشاعر اتفاق افتاد و صوت افاده و استفاده دست داد و احیاناً بادانایان  
 فننگ و دقیفه شناسا صلح و جنگ بقصد اطلاع و آثار و اخبار آن قوم آمد و اتفاق  
 می افتاد و آن گروه نیز چون قدر دان فضل اندیش و لایات و کتب خود مطلع  
 می ساختند درین ایام که <sup>۱۲۶۳</sup> هجری علی صاحبها السلام یک هزار و صد و <sup>۲۰۱۰۰</sup> و <sup>۲۰۱۰۰</sup> شخصیت  
 موافق با بزرگوارم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید که این قطعه از آن مخبر است قطعه  
 دوش ازین نکته مار اندم : با خرد از کمال استعداد گوش پرور چون کرد و خست  
 ز آفرین بر من و زبان بکشد بهر تاریخ همبره نبوی : گفت تالیف نسخه زیبا باد

و ششدهم یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که  
 این قطعه از آن خبر نمیدهد قطعه با خبر گذشته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکوفانی  
 سال تائیرخ و حال آن تصنیف تا چگونه است باز گو حالی بهتر از این عیسو گفتا  
 و در ترتیب نسخه عالمی به بخاطر فائز آمد که مختصری در بیان طول و عرض گره ارض و  
 ما يتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگلیزی که بالفعل سه بار بیشتر  
 ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده بای آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده  
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت  
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند  
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و لکل وجهه  
 هو مولیها بنابر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزیل الاخبار است  
 چهار باب اتفاق افتاد و الله صلواته السداد و هرگاه جهت تزیین کلام  
 یاربائی یا بیتی چند زین سخن گردیده زاده طبع را قلم حروف اند و سوای مصرع  
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و آن در ایضاح مرام نشانای نمود  
 جالب شعری تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پر دارم و رو باغ کسان چرا  
 آرم پیش من هر چه جنس نیک بستد نیست زان کسی از آن خود است گل  
 زبمیش عیان شده عیب بونی از موی مستعار چه زیب باب اول  
 در بیان احوال افلاک تسعة و کوکب سبعة و بروج اثنا عشره و منازل قمر غیره  
 و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان باب

باریک و هم در بیان اسمی کثیر لا بد مشهوره بتقریب قایلیم سبغه احلا و ایجاز محبوبه  
 داد مورخان ایران و توران باب بیستم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شیا  
 و یوزوب و افیرکا و امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب یک چهارم  
 در ایراد بعض عجایب بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و همین الله  
 استعانة و علیه التکلیل باب اول در بیان احوال  
 افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکامی اسلام و فرنگستان  
 اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گو یک فلک هستند مانند یوز  
 پیاز بر یکدگر پیچیده و هر توی فلک حلیمه است و سطوح آنها با هم متلاصق اند در میان  
 فخریه نیست و از روایات شرعیه فخریه نیز ثابت است اما بنامی متلاصق سطوح افلاک  
 نزد اهل بیتا بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان  
 قطعی ندارد و مع هذا نزد اهل بیتا حاجت بفرجه بین السطحین متحقق نشد از آن جهت  
 اثبات فخریه نکردند و از باب شریع راسیه و دور ملائکه ما بین هر دو آسمان معلوم شد  
 اثبات فخریه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه برای این هندسه در بیان  
 ابعاد فلکیات است که بغیر فخریه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه لهذا این  
 مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یک کره اهل بیتا داخل سخن آسمان نیست و  
 شاید بعض آنرا در نظر از باب شریع فخریه اعتبار کرده باشند و ما بقی را سخن  
 سطریمی فیرفع التراع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و  
 تمامه کو اکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نادر و فلک و قمر

که سطح مجرب کرده نارماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور خاک آید  
 آن بدستور آتش گرم و خشک منخسف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و  
 ازخفیف مضافیت و آب سرد و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق  
 کما حصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها  
 سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند  
 مولید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات اجود مرکبات  
 غیر نامنه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر  
 ینان عقل و قیاس ارکان مستقلة گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است  
 که بلطافت آب یا تاثیر بعضی کو اکس کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد  
 و صوتی نیز پذیرد کار او پیرو است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی  
 دیگری مثل رسانیدن روح و در شاخه و اصوات و رساننده و رطوبت و یخبست  
 و برودت و حرارت و لاسه علی هذا القیاس آتش همان هواست که بسبب حرکات غنی  
 و شدید یا تاثیر آتش اشتعال یافته بینو شده گرفته است و کار او تلیج و پنجه کردن  
 چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفسه  
 در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد و چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که گره هوا و  
 گره نار بالای هر دو گره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه منتقدان  
 خرق و القیام بر آسمان و ستاره را نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی منقضی  
 بنابر او نام قطعی ممتنع میدهند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره را

که در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند  
 جایز نیست اما صح آنت که در افلاک تسعة خرق و النیام جایز است **فصل**  
 افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند اول فلک تاسع است که او  
 فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیره کوکب و عرش مجید و فلک معدل  
 النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب  
 بنات النش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است  
 تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل  
 النهار گویند جهت آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام منوره شب و روز  
 مساوی میگردند و زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلک است که اسرع  
 حرکات است چنانکه دور عبارت از حرکت فلک و کوکبت از مبدأ معین بحرکت  
 خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف  
 می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین  
 تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز  
 از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت  
 شرقیه است یعنی از مشرق بمرقب حرکت میکند و بحرکت اولی از نیجه سمت  
 که اول حرکت که دریافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک بانحرکت خود تمام  
 افلاک دیگر و کوکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و عرش  
 گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است

که هشتاد هزار سال و کسری شب یک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده  
 که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمست حضرت سرور انبیا  
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده آیا نه در جواب باین دو  
 لا و نعم معاً میگوید شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه  
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده  
 گفتیم لا و در نیمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد سناله راه قطع کرده  
 وقت پیشین شد گفتیم نعم فصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از  
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک  
 اعظم است یعنی حرکات غریبه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس  
 هر یکی از این افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که ب حرکت فلک اعظم  
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ابرادی که اصلی ایشانست که از مغرب  
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و ب حرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شب  
 تقریباً یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است  
 بخلافه لا طناب متصدی ایراد آن نشد و فلک دوم که در تحت این فلک  
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که  
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو  
 و این کواکب با جمیع در سطری و شخن فلک هشتم مرکوز و مغرقند بحیثی که قطر  
 آنها مساوی فلک است بلاز یادش و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابته

از آنجهت گویند که حرکت آنها در غایت بطو است گویند که حرکت ندارند زیرا که اوضاع  
آن ماعلی الدام بر دایره واحد ثابت است که هرگز تغییری یابد بخلاف سیارات و  
این فلک هشتم را منطقه البروج و دایره البروج میگویند زیرا که از میان بروج  
عشر میگذرد و چون دایره منطقه البروج از دایره عظام قاطع عالم است  
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل آنها متقاطع باشد بد نقطه متقابل و این  
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد شمالی میشود  
معدل آنها نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حمل است که چون آفتاب  
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر متقابل و که چون آفتاب بسیر خاصه  
خود از و بگذرد جنوبی شود از معدل آنها اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن  
نقطه اول میزانت که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و آن  
دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را  
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدو نوزده قسمت مساوی کرده  
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلمه  
مجاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم این دایره  
قسم مساوی با زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذمان نبی آدم القا  
شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونان و فارسیا و فرنگیان و هند  
و غیره بر آن متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع  
فلک را فصلی معتبر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است



مثل ربع و خراج و صیفت و شمار فصل را ابتدای و وسطی و انتهایی است که حکم  
 آن فصل در بحال بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک ابدی را در ده قسم تقسیم  
 نموده اند هر قسمی را برچی نام نهاده و تیر آفتاب ادر مدت یک دوره تمام خود را زده  
 نوبت باقی بقیه اجتماع میشود که هر دو در یک مکان مجازی فلک بزرگ می آیند و  
 اجتماع ماه و ربع است تا جرم فلک را بعد از اجتماعات شمس و قمر دو دوره تمام کرده اند  
 و هر قسم را برچی منکر کرده و در هر برج که قوت کب یا ده تراز بر دوج دیگر دیده اند  
 آن برج را خانه آن کوکب میگویند یا که ربع خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که  
 سی در خانه خود باشد و چون نهایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت  
 در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتین باشد بنا بر آن آن خانه را خانه و بال  
 گویند مثلاً هر کوکبی را که ربع خانه حمل باشد و بال او در برج هفتین که میرزا  
 خواهد بود و علی بن اقیاس سن بال در برج خانه است و مس و قمر هر یکی یک  
 باقی خسته متخیر راه و خانه و هر برج را موافق صورتی که نسبت اجتماع ستار و در آن  
 پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و سنبله  
 و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین چهار  
 بمقدار ایام حرکت آفتاب یعنی تقسیم تقسیم کرده اند و هر قسمی از آن برج درجه نام  
 نهاده و هر درجه را شخصیت قسم سالخه و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در  
 بندهای قطع تقسیم را یک گوی گویند و هر دقیقه را شخصیت قسم ثانیه گویند  
 مانیه گفته اند که در هند انرا بل نامند و هر ثانیه را نیز شخصیت قسم تقسیم کرده اند و آنرا

نامیده که در هندی آن را چمن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است  
 از نقطه معین فلک بمرکت یومی باز رسید بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی  
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بمرکت خاصه برجی را از برج  
 اثنا عشر و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بمرکت خاصه و سال شمسی  
 عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بمرکت خاصه باز رسید  
 باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بمرکت خاصه  
 بدانکه این دوازده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس  
 حمل که بفارسیش بره بهندی میگوید خانه میرنخ است و وبال زهره و شرف  
 آفتاب در نوزدهم درجه است و بهبوط زحل و برج مذکور نهاری و حار و یابس  
 و برج منقلب و پرپی و شمالیت بصوت بره گویند است که در سنجانب مغرب و دم سنجانب  
 مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صوت  
 صوت اوداق اند بیت و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق  
 دارند گویا خارج از صوت واقعند و بدت مانند آفتاب را درین برج بفار  
 فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گا و بهندیش برکه نامند  
 خانه زهره است و وبال میرنخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج منو و یلی  
 سر و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاویت که سر او بجانب مشرق و دم  
 بجانب مغرب است و صوت دنی از سنی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر  
 مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و درین نیز بصوت او تعلق دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفرسی اردی بهشت  
 و بانگریزی اپریل گویند و چون که بفرسیش دو بیکر و بهندی تهین خوانند خانه  
 عطار است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم  
 و تر و رموی و ذو جسدین انکارند بصوت و آدمی است با یکدیگر آمیخته و چنان  
 و اتصال یافته که سرای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب  
 و مغرب و شتر و ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که در او نشسته  
 و غیره باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفرسی خرداد و بانگریزی می  
 گویند **سپهر طان** که بفرسیش خرچک و بهندی کرگ خوانند خانه قمر است و وبال  
 زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سر و تر بلغمی و مونث و لیلی و پنج منقلب است  
 خرچک است که بهندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفر  
 تیرو بانگریزی جون گویند و در سعد که بفرسیش شیر و بهندی سکه نامند خانه  
 شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیت و مذکر و نهاری و حار  
 یابس و صفراوی و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت <sup>۲</sup> بیت ستاره کب  
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و تعلق دارند و مدت ماندن  
 آفتاب درین برج بفرسی امرداد و بانگریزی جولای گویند و **سپهر** که  
 بفرسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار است و شرف عطار و وبال  
 مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی  
 بر شکل زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب شمال و پاهای

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق  
 و متصل دست است و خوشه در آن دست و ستاره است که او را اسماک اغزل گویند  
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی شهر یوز و بانگیزی اگست خوانند همیشه  
 که بفراسیش ترازو و بهندی تو لمانند خانه زهره است و وبال مرغ و شش  
 زحل و بهبوط آفتاب و مذکرو نهاری و گرم و ترو و مونی است و بصوت ترازو  
 مرکب از بیت ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی مهر و بانگیزی  
 گویند و تقرب که بفراسیش گزوم و بهندی بر چه که خوانند خانه میرخ است و وبال  
 زهره و بهبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصوت گزوم است  
 مرکب از بیت و یک ستاره و قلب القصر و اکیلی و دیگر ستاره و نیز باو  
 داند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آبان و بانگیزی اکتوبر خوانند  
 قوس که بفراسیش کمان و بهندی درین گویند خانه مشتری است و وبال  
 عطارد و شرف و ثقب و بهبوط اس و ذ و جدین و مذکرو نهاری و گرم و خشک  
 و صفراوی است و شکل مروی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره  
 مرکب و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آذر و بانگیزی انور همیشه  
 جدی که بفراسیش بزغال و بهندی بگرامند خانه زحل و وبال قمر و شش  
 مرغ و بهبوط شبیری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصوت بزغال است  
 مرکب از بیت و شش ستاره و سعد و نج نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین  
 برج بفراسی قوی و بانگیزی و سمیر گویند و لو که بفراسیش سبو و بهندی کینه خوانند

خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کوب را در و شرف و مهبوط نیست برج ثابت و  
 گرم و تر و مذکور و نهاری بصورت مردی است که د لوی را از چاه بر آورده در دست  
 گرفته آن د لور او از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو  
 ستاره مرکبت و د شانزده آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگر نری جنوب  
 حوت که بفارسیش باهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد  
 و مهبوط او و شرف زهر و مونس و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جبین بر شکل  
 دو ماهی است که با هم پشت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از اینهار یک مقدم خوانند  
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است  
 و د شانزده آفتاب درین برج بفارسی اسفند ارد و بانگر نری فروری نامند  
 و ابتدای علم فصل بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کرده اند  
 و سیر قمر در غایت سرعت است و دوش بانز و ذو نصفی تقریباً یک برج قطع  
 میکند و هر گاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و دوش  
 و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو و از ده درجه باشد بیشتر گشت از  
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشده و هلال برآید  
 بنا بر کروییت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و بنا  
 کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند  
 هر چند آفتاب بعید میشود نور در ترا میدی آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذ  
 آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابل آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارگانه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود  
 ماهیتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم  
 قمر در محاذی آفتاب روشن شود آن حالت را بدو ماه تمام گویند و فی مابین  
 چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد و نو  
 قمر نقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و  
 القمر قد مرناه منازل حتی عاد کالعر چون القدر و همچنان  
 آفتاب را بداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقه المروج است و  
 قمر نیز مدار لیست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همگیر  
 تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جزو بهرین نیز می نامند  
 پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس مینماید و نیمه دیگر در جانب جنوب  
 و آن عقد را که ماه جون از و بگذرد شمالی شود و اسس میخوانند و آن عقد دیگر  
 که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بسو و دم دارد  
 مانند دارند و اس را سعد داشته اند و ذنب انحن سعادت و نحو است اینها  
 بدست کوکب شعبه تجربه است و در اس و ذنب حرکت معکوس بطبی دارند و با  
 این دو فلک را که دو از ده برج است به بیت و هشت قسم قسمت کرده اند  
 که آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون  
 فلک دو از ده برج است و منازل بیت و هشت حصص هر روز دو منزل و مثلث  
 باشد سامی منازل بیت و هشت گانه این است شریفین لطیفین ثریا و بران

بقعه بنفخه ذراع نثره طرفة جبهه زبره صرغه عوا سماک غفر زبانا  
 اکلیل قلب شوله ناعیم بلده سعدج سعد بلع سعد السعود سعد الحنبیه  
 فرج مقدم فرج مؤخر حوث **فصل** بدانکه ستاره زحل برجی را در دو سال  
 و نیم قطع میکند و مشتری برجی را یک سال و میرنج چون مستقیم و سبک  
 باشد برجی در بیست و روز و اقباب برجی را یک ماه و زهره نه خنجر و  
 عطارد و نیز چون مستقیم و سبک و باشد برجی را بیست و نه روز و مشتری  
 برجی را بر زیاده از دو روز و کمتر از سه روز و ثوابت بقول بعضی متاختر  
 در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که سیاه تعلق بزحل دارد و خاک کبود تعلق  
 مشتری و سبز بمرنج و زرد باقاب و سفید زهره و آمیخته مختلف بطارد  
 و رنگ سبز تقیر علی هذا لقیما و در سعادت و نحو است و ذکورت و لثت و تعلق  
 ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است قاعده و ریاض  
 تحویل اقباب در برج حمل که نور و زنا مندر شیر خان منجم مینویسند  
 که از ایام شعبه یک و ز باید افزود مثلاً اگر ایام سال نور و ز در روز شنبه بود  
 آئینه در روز یکشنبه باشد و در تارنج و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید کرد  
 که در انقاعده مختلف نمیشود و موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته شده با کبر  
 بعمل آمده و مطلقاً مختلف در آن قاعده روی نداده و عبد الرحیم منجم  
 جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی باشد از تحویل دوازده گانه  
 در حمل یا ثور یا جوزا یا دروغیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گری و سی و  
 یک حساب کرده باید افزود و مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده  
 سال آینده بمصادف ده روز بعد چهارده گری و سی و سه پیل روز بلند شده و  
 یکشنبه تحویل خواهد شد تحویل قمر در برج ایزن دو بیت معلوم میشود که قمر  
 کدام برج است **نظم** زمه هر چه باشد منتهی نماید بر پنج روز و اگر بر سن  
 هر پنج ازان خانه آفتاب بگیرد بدان جای مد در شتاب قوله منتهی کن  
 دوگان کن یعنی اگر یک و ناز ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد  
 چهار علی بنده القیاس و مجموع پنج بنفیزی بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام  
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمایی تا بیان برج کن  
 که در مقابل آن کم این پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه  
 در ستاره شهاب در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد و مردم میگویند و اند بعضی  
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبک ناریس بواسطه  
 دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی اطفامی پذیرد  
 اگر غلیظ است چند روز بصوت تیره بایستاده و بار بار دیگر اشکال پدید  
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره ناریست و ازان کره احیاناً بسبب حرکت  
 آتشی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کو اکب مجروح المراج در درجه از در جافلاک  
 بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین می آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره  
 ناریس و هوایی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظری آید و چون



بطبقه زهر میرسد منجم میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجبهت  
 زیر که نوری که ازین ستاره های دوفنده مرئی میگردد و هرگز مشابهتی باشعله  
 ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت  
 تامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره  
 منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال و دخان صاعدا یا انتشار جمع نام که بهبوط  
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جیب بر است و از راست و چپ  
 میدوند و صیرج معلوم میشود که حرکات آن با القبطی نیست بلکه قاصدا از وقت  
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدوند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که  
 بای و دان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که  
 که اشتراق شمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده و خاک  
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میبدارند و از روشنی  
 میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک  
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را  
 بقادیل کوکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان  
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفا  
 و آفتاب میشود و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوسیی درست کرده  
 و پنی شیاطین میدوند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود <sup>فقط</sup>  
 آسمان ستاره است و محافظت قلعه بتوخانه که بالای برج و باره آن میگردد

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت کوهی که از نفخ یعنی اثر  
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوكب گویند و در توجیه  
 گلوله را بنام توپ نمیکنند و در قرن مجید این فواید انجم جا بجا مذکور است  
 والله یقول الحق و هو یهدی البیل فصل پنجم در عقاید حکما  
 آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتجزین و بتجیر عناصر حرکت  
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند  
 مثلاً چون حرارت تابان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین  
 دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از خیز هوا و آب  
 بالا میرود و بسجده ناز میرسد و مشتعل میگردد و حیثاً تا چند روز آن مشتعل  
 باقی می ماند و بصوت شهاب و شهاب مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل  
 شدن غصیر ایل میگردد و در شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق  
 میگردد و علامات سرنخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود  
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بکافی میرسد  
 که انفاس شعاع شمس از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سورتی نکاثف  
 می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را باران  
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه  
 ثقیلی داشته باشد باینجه بسیار صعود نمیکند بسبب بودت آخر شب برودت  
 شده از آتش بنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد و رانمایی راه منجمد شده می افتد آنرا تازه گویند و هرگاه بنجار و دغا  
 و غبار بجز برودت میرسد بنجار سرد میگردد و دغان در رانمایی آن تقلقل میکنند  
 آن دغان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب کثف و بر منجمد  
 بر زمین می افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این سبب گیریم بدست  
 جمیع کار خانات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موجود که  
 بر این مواد و صورت مقرر است و آن ارواح را در لسان ملائکه و فرشتها خوانند  
 و خصوصیات زمانی و مکانی و تحلف اثر با وجود اجتماع سبب و دیده و صورت  
 اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا شارع علیه الصلوة و السلام تمام  
 کارخانه بلکه جمیع کار خانات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را  
 تابع امر تکونی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی  
 اگر قوت فکریه انسانی در سبب و دیده و صورت هر چیز تحقق و غور نماید کمال  
 غفلت از منتهی الاستبصار است و در معرفت نسبت هرگز میسر نشود  
 اگر فی سبب مطلقا نماید کار خا حکمت او سبحانه جل شانہ را منکر شده باشد و  
 اینهمه سبب باطل فهمیده سبحانک ما خلقت هذا باطلا  
 پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که خست  
 حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بواسطه سبب بنا بر اجرا  
 عادت خود میفرماید تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم که  
 ز حکمت کرده ایجاد سبب هر روز را پوشیده در جلباب قدرت خود ساخته

عیان به صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما  
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصور و تصور  
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالف باور  
 جز این قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه نفس  
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان  
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان از آسمان  
 هفت گانه همین مقدار است و سخن وسطی آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلند  
 آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیأت را در عالم ابعاد  
 و اجرام بر مقدار سخن وسطی آسمان طریق دیگر است که بر این و دلایل  
 بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و اردشیر  
 متعین و مشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع  
 صعود و نسبت بقطع مسافت هموار و شوار تر است و زمان قطع مسافت  
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در فتن بر  
 هموار و بالا بردن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل تقدیر  
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این بنده تطبیق  
 و الله اعلم بحقایق الامور **فصل** فاما حکمای فزنگ انگریزی در باب گردش  
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنها می مخالف مذکوره  
 الصدر بیان می نمایند خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریق روشن شود  
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن و در سایر بلاد  
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر  
 دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر تیج بر تیج چون پایه گردون دارا به سیاحتی یکی بر  
 دیگری وضع شده طبق طبق و تهنه نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری  
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند  
 قطر آفتاب چنانکه و چهل هزار کرده است و از زمین فاصله هشت کرده  
 و سی و شش لک کرده دور است و نسبت زمین ده لک حصه بزرگ است  
 لهذا او را نیز اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرده و رو بیست و پنج لک  
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است و جای  
 عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده ماند  
 و زهر از آفتاب پنج کرده و نو و هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و نسبت  
 زمین کلانست میرنج از آفتاب دوازده کرده و رو شصت و یک لک و بیست و  
 کرده فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورده است جای گنجایش او سه هزار و  
 شصت و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه  
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرده و  
 کرده از زمین فاصله دارد از رو دور بین بالائی جرمش چند داغ مانند نظر  
 می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرده و رو بیست لک کرده دور است و شکل

اگر نری در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره هر یک را دیده است  
 لهذا از این نام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرد و چهل  
 یک کرده بعید است بعد از سنه یک هزار و یکصد و نود و عیسوی دیگر یک ستاره  
 سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و این چار ستاره سیاه اول پیش دوم  
 پاش سیم چون چهارم نشان در سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و عیسوی بنظر آمد  
 شیش و نشان از آفتاب بیست و دو کرد و هشتاد یک کرده تفاوت دارد و چون  
 از آفتاب بیست و شش کرد و چهل یک کرده دور است و پاش آنقدر بعید است  
 که تا حال بعد مسافتش تعیین نشده و چهار سیاه دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدو  
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کرده ارض در بیست و نه روز  
 و یازده ساعت میگرد و و برای ستارگان دیگر نیز چنین قمر اند چنانکه برای  
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل بیست و دو دیگر ستارگان  
 نیز حیرت افرا و هوش ربا اند بلاحظه آن که با هم دیگر پستی می دارند آنها را  
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند  
 مگر بواسطه دور بین زیاده از آنکه شمار آن در و اتمه ننگد مری میگرد  
 و تیز روی و بعد از آن ستارگان از حیاط و هم بشری بیرو است و از جمله آنها  
 ستاره هاییکه قریب بین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر  
 ممکن میباشد که گوی توپ که بسرت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف  
 میرود از اینجا تا آن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره را در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریقی که شمس و زمین که  
 آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز ابل بهایت آن  
 ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را امر که است چنانکه  
 عطار در گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کرو میگرد و در گرد  
 زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کرو میگرد و دوسرعت گردش این  
 ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصداً معیناً و تیرید  
 با ستاره های و دیگر نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی  
 در دوره با آفتاب سخایت قسبه بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی  
 با آفتاب بهم رسانند چنان در خشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال  
 از کوره آهنگر تافته بر آورند بلکه هزار مرتبه از آن زیاده تر و دماغ روشنی  
 در آن مای ماند و هرگاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند  
 فاصله فی مابین باینصد و شصت کرو و کرده می باشد و چون نهایت سیر  
 بهم رسانند بیست و شش لک و چهل هزار کرده در عرصه یک پهر که است  
 نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی به برجی تخمیناً میبرد و  
 و ماهتاب که سیر الیست در یک لمح ششصد و شصت بار مانند گردش  
 دنیا میگرد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرس  
 که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این  
 که مابروی ساکنیم آن هم یک شش است بدستور یازده ستاره دیگر که

نبوت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقباس مینمایند و زمین گرد  
 مرکز خود در بیت و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و  
 هر حصه زمین که بر تو آفتاب می افتد در آن حصه روز میشود و در حصه که آفتاب  
 نباشد در آنجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است  
 از نیمه شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در آنجا صبح میشود و جهان  
 شعاع چون سمت الراس رسد نصف النهار میگردد و چون شعاع مجدداً  
 افتاد در آنوقت شام شده و قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در  
 ملک بنگاله آفتاب طلوع میشود و زمین بسبب شش آفتاب معلوم است و در  
 دقیقه گه گاهی سیصد و چهل کرده گردش مینماید و در سالی یکبار به و بالا  
 لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین  
 متضاد و فیه است بدون ذائق بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت  
 خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر با الکلیه نمیشود و هرگاه از گردش زمین  
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و مهتاب  
 و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان  
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان  
 و در مدرسه علم هیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک که شش  
 جهت مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورده مانند  
 چرخه میگردانند دنیا بحکمت در آید و آسمان با ساکن باشد و نقش افلاک



فوق و تحت و چپ و راست بفضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان  
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیض بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستقیم  
 افلاک لهذا ساکنین هر روز و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت  
 سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هتیم و ساکنان  
 دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن  
 بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه  
 چنانست بلکه تجرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال  
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین  
 و ایراد اقالیم سبعة ايجازاً و اختصاراً میرود فصل در بیان مساحت  
 کره ارض و ما يتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی  
 منقول است که تعالی اول زمین را بسایا خورد و آفید و در وی رکهای کوه  
 پیدا کرد و در این رکها حرکتی داد که بسبب آن آنها را بنحو میکشند و چشمه  
 جاری میشوند و تقدیر اوقات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان  
 مانند دود بود و آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را پهن فرموده مقدار  
 هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از هفت  
 و فراخ ساخت لهذا در حق آسمان معظمه فرموده ان اول بیت  
 وضع للناس و شهر مبارک که مکه را ازینجه ام القرى نامند و باتفاق  
 محققین زمین کروی است و آنچه بعضی گفته اند ایشان از آیه شریفه ان

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست  
 زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال نبایت پوح است زیرا که فرش  
 بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است کره نیز  
 با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش با هم تباعد  
 کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است  
 بلا شبهه معین دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل  
 قطعیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق  
 مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دایره  
 و ارتفاع قطب ظاهرا و انحطاط قطب خفی در صورت توخل در جانب شمال  
 و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت است و شخصی از ولایت  
 انگلند بر چهار سو از طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا روی  
 نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان  
 شده بود رسید اگر زمین مدور نمیداد باین منوال نمیرسید لهذا محققین  
 علیه الرحمه در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برابر  
 بمیزند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و بالعکس زیرا که  
 طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت  
 برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعی  
 بر این مکلف است آنست که اوقاف صلوة را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را قایلیم مختلفه  
 عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویّت زمین راست نمی آید و زمین قدر  
 از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی بایل بمربع و شلت گفته اند تا بتحقّق  
 رسیده که بمحکل قدم مدور است مقدار دوره زمین بیت و یکبار و دو  
 و هفتاد و پنج گره است جائی گنجایش مستدیر آن هفت هزار گره و بر این  
 کره هر گاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوائ  
 خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در  
 جانب قطبی است که نباتات النش و اقحس شمالی میخوانند و نصف دیگر را  
 که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت  
 که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم  
 میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف  
 زمین را بدو قسم میکنند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه متقاطع یک  
 دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی  
 یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند  
 حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر عظیم که آنرا اوقیانوس نیز گویند  
 زیر آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب افکنند  
 و ازین حصه کشف بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت  
 جانب شمال هم آب دارد و گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیراند آنقدر

آسبخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف زرقه  
 پس از چهار حصه یک حصه کمتر عمارت دارد و کوه و بیابانها نیز از بخیله بسیار  
 لیکن در لسان عرف و عادت بر برج سکون آشتیاریافته و این برج مسکو  
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مغرب  
 مفروض کرده اند و هر شهر یک برین خط بود شب و روز در آنجا  
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا یار قیوم آید و دو بهار و دو تابستان و دو  
 زمستان و دو تیر ماه اکثر اوقات در صحرا و سیادنه آن بلدان گل و گیاه  
 باشد اعدل تقاب است در مرجع الانساب صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکو  
 صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام  
 شربانی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آورد از بخیله  
 ساله راه بمرور و دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها  
 ویراب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده  
 ساله کم آمده چه از طرف شمال بیست ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی  
 هوای حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز بیست ساله راه بسبب  
 گرمی هوا جان داری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین بیست  
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که  
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کرولیت یکصد و هشتاد و شصت درجه تحت  
 و یکصد و هشتاد و شصت درجه فوق است و نود و درجه زیر آب است و نود و درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و دو درجه زمین  
 محترقه و کوه های برف است در اینجا جاندار می نیرید و اسکان آبادانی ندارد  
 و بیت و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقی مانده قابل زراعت  
 و آبادانی است و در میان آن اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و  
 هزار گز است و تمام بر و بحر است لکن و دوازده هزار گز که در دنیا  
 کوهی است بلندترین کوه از زمین رنگ آن قاف و بصورت حرف  
 قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین  
 از آن دره بحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند  
 هر کس که آن دره رسد بزور آب بحیط میرود و صورت بازگشت ندارد و با  
 زمین منقسم با قایم است طول هر قلیمی از مشرق تا مغرب و او قلیمی که بخط  
 استوانه دیک است درازی او از پهنای او زیاده است و اتفاق  
 واقفان مساکن و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند  
 بحر شام بحر مغرب بحر بنطیس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز  
 از خلیجات آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه بحار  
 بحر دیگر در این ربع است اما بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر اربع واقع  
 شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیر پنج اند و در بحار  
 و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و  
 رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دوازده است و در

و نزدیک بدو صد و چهل اهار و جوئی بزرگ باشد که عبور از آن نامیسر شود  
 مگشتی و الله تعالی اعلم فصل بدانکه حکمای فنگ و دانایان بی ریور  
 بحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است  
 و مقدار دوره انبساط زمین چنانکه در صدر گذشت نیست و یکم از دشت  
 و هفتاد و پنج کوه است و کنجایش مدوره آن هفت هزار کوه بحجر عظیم  
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یورپ و آفریقا را از سواد ملک  
 آمریکا جدا میسازد و دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است  
 بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آسپار از سواد حصه آمریکا علیحد  
 اینهمه بحر را از آب شور مالا مال اند ما بین این مقدار آشتصد جزیره کلا  
 واقع شده و غدیرها و سه جادر ملک آمریکا هم هستند که مقدار طول یکی  
 از آن دو صد و شصت و چهار کوه است و جانب شمالی ملک پارس  
 غدیر است تیرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیر است معبد هندو و  
 غدیر است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بارانکه از کوه با بر  
 جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر خیزد  
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول اشیاء و دوم یورپ  
 سیم آفریقا چهارم آمریکا که آنرا نیکی دنیا و نیای نو نیز گویند اشیاء نسبت دیگر  
 سه حصه بزرگست و یورپ از همه خور و پر روی زمین درین ایام تخمیناً  
 مقدار هفتاد و دو مردم اند در اشیاء چهار کوه در آفریقا و دو کوه در یورپ

شانزده کرده در در امیر کاو و در و پشاور و کله مردم اند و بر روی زمین چهار  
 دین و کیش و دارند اول اهل اسلام اخریم الله دوم نصاری سیم یهود و چهارم  
 آن چهارم اقسام مذنب بت پران و غیر از آن بسیار مردم اند که هیچکس را  
 نمیرسنند بت پرستان دو کرده و بت کله اند و مردمان یهود که در میان  
 آنها شعب و قبایل بسیار اندش کرده و پرستندگان کینوس و شاکوتی که  
 مردم چین اندته کرده و دیگر متصرفه مردم که بعضی دیوانه میسرستند و بت  
 کرده و مردم یهود و ناهبودنی کله نصاری عیسوی نوزده کرده و مسلمانان  
 بت و چهار کرده و پنجاه کله سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر  
 رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و زور  
 و زور و غلبه دارند در دین مسلمان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام است  
 و العاقبت للتقین و السلام علی من اتبع الهدی نظم خیر شعری پرکش  
 چون باز باز خوشی را با سفر و میاز سازد گر شدی در خطه کشمیر  
 ترک این سر منزل و گیر گیر در جهان لکسکه او انا و زای در همه عمر است  
 چون شمشاد و شاد و پند پنداری تو ای ناکام کام شکسته چون خاک بالام  
 رام چشم یاری از دل بیدار دارد بند بر سیر جهان یکبار بار باب  
 دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بت پرست قایلیم سبعة اجمالاً  
 بموجب قرار داد مورخان ایران و توران الاقلیم و از  
 این اقلیم نوبل منسوب است عامه اقلیم سودا لاون مجرای انداختن این اقلیم از

جانب شمال جزیره یا قوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال  
 سیراندیب و وسط دیار هند و سند گزرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عجم  
 و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار شصت و  
 و شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و سی نه بزرگ و  
 و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعضی بلاد مشهوره اکتفا مروت و شروع  
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تپینا میشود و یمن دلائی است در غایت ترا  
 نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیاش چنین آورده اند که چون از انبیه یمن بن  
 بن عابر بن شامخ بن ارفشد بن سام بن نوح علیه السلام است یمن اشتهار یافته و بر  
 اعتقاد آنکه چون بر یمن که معطیه و اقصی بر آئینه یمن شهر شده بهر تقدیر لصبه  
 و با منین است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استواء است چون حضرت نوح علی نبی و  
 السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده و جهت  
 سکونت خود پسندیده بعد از سلام اولادش در آن مقام عمرالوای بمقام است  
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضایفات معروف  
 یمن بید است که حضرت سام بن نوح بهمت تعمیر آن گماشته در آنجا انبیه و جزای  
 نیک میشود دیگر مغان است در تمام یمن بندری بآن لطافت در شهرهای  
 فرانسه رایج است و یک یال را سصد خماسی می آید و خماسی آنها خورد و بار یک مثل  
 کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه بکلم در میان مغان و جده جایست که قوت  
 حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن



شاذلی قدس ستره در محاذ اقصی و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت  
 بر تعمیر آن گماشته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس  
 کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک می رسند و دیگر  
 صنعا است که بحال لطافت آب هوا و فراغت کوه و صحرا از سایر امصار  
 مستثنی است چه قریب بخط استوا واقع شده در سالی دو زمستان و دو تابستان در آنجا  
 میشود و اشجار در سالی دو بامیوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعل می آید  
 از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان  
 تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر عیدان  
 صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن  
 بزرگی طاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آن را یک تخته سنگ  
 رخام پوشیده بودند و بر هر کنش صورت شیرینی ترتیب داده که چون باد  
 در آن خانه وزیدی از آن تماشاها و از شیر مسموع شدی و آن قصر خندان  
 ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد  
 و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده  
 میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود نیز منجر شده بعد از چند گاه پس  
 که پدر را از آن شیوه مرضیه باز داشت بر آئینه آتش سخط آبی آن باغ را ساخته  
 خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن  
 طیور را مجال و خوش ساقدرت جولان نبوده و این قصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن بسیار است از صناعات آنجا سه روزه راه است و بانی آن سبک  
 شیب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب و زکاران آن آزار جزا  
 باقی نمانده و در سباز غایت لطافت آب و هوا گس و پشه و مار و عقرب و دیگر  
 بهوام نباشند و دیگر حضر موت است و آن تیر شهری با نام بوده و حاجتی  
 داشته گویند در آنجا آبیت هر کازان بیاشامد محنت گردد و ایضا عدن است  
 که دراز منه سابقه آبادانی لغایت داشته امروز آن آبادانی بنجا منتقل شده و با محله  
 سه روزه راه است اما بحر عدن همان قلمم است که بحر احمرش نیز خوانند و آن  
 و از جمله خلیجات بحریند است طولش چهارصد فرسنگ است عرضش دویست  
 رسد و چون قلمم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آینه باین موسم  
 گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیر است اما در بعضی از ولایات  
 سرمای سخت شود احوال آن برف بار و در اصل معموره اش برکنار دریای فارس  
 که بحر عمان و بحر نصره و بحر سندش خوانند و اقصای مردم ازین دریا بمنافع پیچید  
 رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطراب ایشان از دیگر بحورها کمتر باشد اما  
 گردابی دارد که چون چهار دران افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا که  
 دشت و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلمم پانصد  
 فرسنگ بین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و اعراب بنشینان آن  
 همچو کلبه است میان عمان و عد دران ناحیه بسیار است و آن جانور است  
 مانند نصف بدن انسان که یک دست و پایی و یک چشم دارد و دست دیگر او در سینه او است

و بزبان تازی تکلم میکنند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار ریدم  
 و بسرا آنخود گفتم که من شناس ندیده ام فی الفور بعلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده  
 شناسی نده بیاورد چون ر من دید گفت بخدا که مرا فیادرس با غلام گفتم او را بگذا  
 و گفت بکلام و نیت مشوس قبول نکرده و رار کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت  
 اعلم و نیز مانع ارم شد عا در بین مابین صنعا و حضرت است و کیفیت آن نیست که چون  
 عیسی بن عادی بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید شدا  
 والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند و ضحاک را بزین بابل خستاده اند تا جمشید را قمع کرده  
 اتمک اگر فت با آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا علیه السلام بشنید  
 و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبر  
 خود متعین کرد و هزار هزار نفر عمره آه یک از آنها مقرر کرد و در جمیع بیج مسکون حکم فرستاد که  
 زر و نقره بصورت خشت الماعاد درست کرده بفرسند و گنجهای مدفون زمین را کنده برد  
 متصل کوه عدن شهر یرامی را بجانب که دوران چهل کرده بود بنیاد نهاد اقل فرمود تا  
 اساس آنرا کنده بآب ساینند و سنگ سیلانی بر پر کردند چون اساس بر زمین ظاهر شد  
 بنحست نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند و ارتفاع صد ذراع متعاف آنوقت خشت  
 چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیزشید در میان چار دیوار شهر  
 یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشکیب هزار ستون همه با انواع جواهرات قیمتی چون  
 یاقوت و زمرد و سوارید مرصع نموده عمارات خشت زیرین و سیمین بکار برده و در  
 وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر حداول خورد و گوشتها و غذاهای را

کرده و صحن آن نهرو جدول بریزه ماهی یا قوت و باره ماهی زمره دیگر جواهر کرده و دیگر  
 آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمره و بجای شکوفه گلها یاقوت  
 و مروارید درست کرده و در میان میوه با عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام  
 باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک و فرو عنبر و شبنم  
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زر و جواهر تعبیه کرده و گرداگرد  
 هزار منبازه از زر و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالیچه و فرشهای ابریشمین  
 و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرو حوض آب شیرین و در بعضی نهرو  
 و در بعضی شهید و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده های زر تار و منقش  
 از ابریشم اهل صرف و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلوا  
 در مطبخ ماهیا ساختن معمر که برسم راتبه و الوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر  
 باشد در عرصه دوازده سال این شهر با این کیفیت بکار گیران تمام عالم تیار شد بالجمیع  
 در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت البغرت باوصف احاطه  
 علم افصحی معلومات در حق آن باغ میفرمایند اسرار ذات العباد التي لم يخلو  
 مثلهما في الیلا والقصة بعد تمام امکان شد و خواست که قدم در آن عمارت نهرو  
 گزیناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاهین جانمبالکا دورخ  
 وایه کریمه بکنانت اصبحت واحده فاذا هم حاملون دلائل برار  
 قصه میکند بعد پاک شد و لشکرانش آن شهر از نظر مردم پوشیده گردانید و بعضی  
 شهرهای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر

و میگوشید که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط  
 و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالک ماب صلی الله علیه و آله و صحابه  
 عبدالله بن فلابه الصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شرگم کرده در بیان عدن  
 بشارت عظیم رسیدن در آن شایسته آمد متعجب شد در دوازده ای آن از زرسرخ  
 بود گوشکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود بر آن گوشک بسته خود داخل  
 عمارتی نمونه بهشت دیدند شکر کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد  
 چند نشانه از ریزه های سنگ که در آنها آن ریخته بودند قدری برداشته کوهیهای غبر  
 نیز افتاده دید بسبب طول مدت بومی از آن برفته ندانسته که چیست و نیز از آنها  
 برگرفت نزد معاویه آورد و وی آن مرواریدها بزرگ و انواع جواهر که در آن مانده سی  
 مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را سگسته بود از آن ظاهر شد که مجلس معطر  
 گشت بعد از آن معاویه کعب الاخبار را طلب نموده از وی استفسار کرد و او گفت در  
 تورات آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن مانع هست که ارم ذات العباد الایه و کیفیت آن  
 نوعی که در تورات دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم  
 عبدالله نامی بخار سد و به بند نشانه از آن ببارید بعد از آن تا قیامت مسیح او با شما  
 نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده  
 عبدالله را شریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد و بعد از مرگ شد او پیش مریدین  
 شد و حضرت هود علی نبیا و علیه السلام گروید و در حضر موت یا نصره اوقات  
 زندگی با بقضار ساینده و از لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق سمنیت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات بمرزا  
 که سهیل بمینی حضرت ولس فی رضی الله عنه در آن مین بوجود مسعود آمده بلا در  
 ولایتی است و شیخ آن امصار مملکت مین است و جنوبش بیابنهای با سکون شقیش  
 ولایت نوبه و غربش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فرسیده  
 کند زلفت آزار دل آرام بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیکرد و حکما بسبب  
 فرحت و خورمی نجاعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل مافیه اند که شرب آب  
 طالع میشود و جمع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنگان بن حام بوجود آمده اند و نجما  
 سبع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفیر یا نبد گوشت او را بخورند و همچنین اگر از  
 بادشاه خود بر بخند او را بکشند یا آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را  
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و دیو و جن بروی دست نیانند و شجاعت  
 افزون گردد و گاو آند یار با سپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر  
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه  
 در آب در اندازند فیلان آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها  
 صید کنند نوبه شهر است بکنار نهر نیل واقع شده طولش سیمت هشت پانصد روز  
 قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود و گوشت  
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آن ملک باشد مملکت نوبه مشقت بر بلاد السودا  
 و در آنجا طلا از زنگبار روید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه مالی آن شهر  
 روزی که در زیر زمین بستر برین چون شب شود بیرون آمده طلا بدست آرند متناع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و باز رگانه بخت فزوان  
و آن دیار و ند چون سبب آواز طبل آنها را گاه نمایند و امتعه خود در موضعی  
جدا جدا بکنند آنها از آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند و برابر هم شاعر  
چته شمن آن طلا گذارند و صبح باز رگانه آنجا رفته اگر بد آنچه گذاشته راضی  
نشوند بضاعت را از شمن دور تر بکنند و باز گردند و شب باز آمد مردم آنجا آمده بآه  
طلا بزان بفرمایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن فوج  
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسلک انبیا انتظام یافته اما از  
فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید بحث آنست که روزی فوج را علیه السلام  
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن نهادن و زید بلکه بنجدید این  
سبب بنگ و لادش سپاه گشت از پیغمبر بپوش شدند و حام را نه پسر بودند  
زین نوبه کنعان کوش قبط تیریز حبش چین و الله اعلم مملکت  
چین زمینی است که آب و هوای خوب اردو میوه های موفور و در آنجا ببار  
کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول می پیوند و از جمله معاونان  
معدن طلا از بر آوردن زر ممنوعست که بر مرد کلامی ظاهر گشته لهذا گفته است  
مسل است و در چین معدن سنگ گرافیم است و زعفران خوش رنگ هم در آنجا  
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته  
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم ملت با و گردیده اند و از کلمات  
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطراتها تخمیناً پنج شش گز بودی بدست

رقم کردنی چون پرکار بدان نهادندی کیسرموی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای  
 دراز و کوتاه کشید همه بمسطر است و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربع مسکون  
 چنانکه تمامی شهرها و کوها و صحرا و دریاها در آن ظاهر بودی مع سلب ربع غیر مسکون  
 آگویی که بزرگی آن برابر بضیه باشد کشید غیر تب ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود  
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و او را  
 کتابت در علم مقصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در انموج التورخ  
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام  
 درست و خوانا نوشته و پیر و شریف یکدانه خشناس اشته سوراخ باریک کرده  
 تارها در آن گزاینده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلو دارد پیش مع ویک  
 خصوصاً از تنغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز  
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجملة مانی نقاش بسیار مردم را بطریق خود  
 و شکموی کل مردم چین و اورا پیغمبر مسکونید و بر طریقه او هستند برهنی بوده است  
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل خا و ختن و الغر و بت بلا حظه  
 استدراجا و رابینغی برگزید و بکیش و ندبها و گردیدند در دین آنها گوشت  
 جمیع جانوران اهل و دشتی حتی سگ و گربه آدمی حلال است ظهور شکموی قتل  
 هجرت بکثیر از اوست شصت و یک و دو سال بوده از او استدراجا بیاسه منرد  
 کرور در کرد مردم از پیران و کجبال جابه و جلال استقلال در عالم موجود اند و بتیسه  
 او فابیش و عشرت و حکومت و ثروت صورت مسکونید اول چین جمیع ساکنان ربع مسکون



سوز میزند آلام مردم رو نم سیکویند که آنها یک چشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سال  
 یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار و بد و آن روز فرمان برداران پاره چو آن  
 در میدان افکند هر کس سلام آید بکیم پادشاه تیشه بران چوب مذبح از ساعتی  
 بیانی بجزول پیوندد که متصوران روی زمین بهزاتامل چنان صورتی بنوب  
 قلم جادو رقم نتواند نگاشت و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب  
 ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکنند و در وقت ایستادن بی  
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی  
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه بصورت  
 متعصب اند اما بیشتر ملت بافت و بزرگ سر و خور و چشم می باشند و از الملک  
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حریان دارد از  
 متاع لطیفه و نفیسه آند یار جای فرحت افزائی است که در وصف آن زبان تنه  
 معترف است و لسان تقریر لقصیر متعصب زبانی مفرج روح پرور و منشط  
 و معطر که رایحه آن بختی عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب و محبوب  
 صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر حریان را دوست و تندرست از اغدا تر  
 افعی غم را مقاوم سم است و شکستگان را موسیائی و مجروحان را مریم پاشه بنده  
 داران است و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و آشتی آموز آشتی  
 چهره زعفرانی را از غوانی سازد و در آوان پیری به نشود و نائی جوانی سپردارد  
 نظم زنی شرب جلای که عقل افراید شهاب آورد و ضعف بزداید که زفاف

چونین بنحاطرش آرد و یک اشاره اذ فتح قلعهها آید و اینچنین جنب غیر از اقسام  
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مشرق  
 کارو سوانگریزی شنیده شد که چای خقیق است اول گن بوده که برگش نهایت  
 خورد و ریزه و مدور در طنج بسیار ایچ خوش دارد و رنگش زرد مایل بسبز  
 و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها و آنرا امیر بی یعنی شاهنشاه  
 چای نامند و دیگر این برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد و رنگ سبز است  
 در طنج آبش مایل بسرخ بود و دیگری موسوم بگرن که مثل همین باشد باندک  
 تفاوت دیگری سیمی یا الجوری برگش خور و در رنگش سیاه و در طنج رنگش  
 سرخ میشود و قسم پنجم سیمی به بوی برگش کلان و مزه اش تلخ است و وجه تشبیه این  
 برگ بچای است که در زمان سلف پادشاه آخند و در اضعف معده و قهقهه  
 کابیهلاکت رسانید و جمیع اطباء از تعالی چه آن عاجز آمده بروزی پادشاه در بالا  
 نشسته بود اتفاقاً زانمی که بهتر از هزارها بود بر دریاچه آمده شاخ پر برگ که در  
 مقدار داشت آنجا انداخت و بر پیر پادشاه آنرا برداشته بخوابش طبیعت طبعه  
 برگ از آن جابید و فرو برد و دفعه تخفیفی فاش یافت مردمان کار دیده با طراف  
 ملک خود فرستاد و تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند ناخود  
 آن مداومت کرد از علت بدی مضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را  
 چائی نهاده چه بزبان چینی زانگه گویند و چون مردمان منافع آن تجربه رسانیدند  
 شروع در شرب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طنج آن تصرفات بکار بردند

تصفات بکار بردن فته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پتالهای چینی لطیفی  
 نداشتند اینهم از سنگ است و او نیز یکی از نفایس همین از ظروف و ادواتی چینی است که  
 قلع آن از مملکت است و ماده آن سنگ است که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را  
 اس کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه ثقیل و در و باشد در ته حوض نشیند  
 و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و بر هم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند  
 تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار بادشاهی ضبط نمایند و طرف فقوری و پای تختی آنرا  
 بحصول می پیوند و باقی را بسیار مردمان گزافند در عجایب بلدان مسطور است که در  
 یکی از قسری چین غدیر است که سالی یکبار تباه آن قمریه جمع آمده اسپ و آنرا اندازند  
 و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از بر آمدن مانع آیند مادام که اسپ در آب باشد باران آید  
 چون بقدر کفایت بارش شود آن اسپ را بر آورده و بکشد و گوشتش را بر قلع گوشتی  
 نزدیک غدیر است گذارند تا طوطو و حوش را طعمه گردد و نیز در حد و چین چنین است  
 که چون مریض از آن آب بیاشد اگر جلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بقدر سنگ است  
 و همچنین در یکی از مضافاتش است بایست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ  
 اعلی آن را نیز آسیا آرد بی سبوس و بی آرد و بیرون آید و بحر چین را بجز صغیر  
 گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دویست و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر  
 چین معادن طلا را بقوت دیگر جدا می نمایند از آنجمله جزیره اراچ است که طول آن  
 هزار کرده است و مردم آنجا پادشاه را به اراج گویند هر سال شش هزار من طلا از آنجا  
 بخزیده اش میاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که سومی گردن شان بر میزد

کشد و در آن جزیره مرغیت که اورا جواهری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی بگوید  
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آن جزیره فازه المسک و طاقوس باشد و مستخر  
 از روبا و در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افرو برد جزیره و لواق متصل  
 جزیره ریح است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاوه سگ و میمون از طلا سازند  
 و آبش درین جزیره بجای هنیم سوزند جزیره کله و سوره خط استوار حدود شرق  
 از میان این جزیره گذرد معدن طلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشد که گاو میش  
 فرو برد جزیره محکوب در عین خط استوار واقع است و مساحت آن جزیره تصید کرده  
 و تصید کرده است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه بصورت انسان  
 چنانکه نصوت بزرگ شده اعصابش درست گردد و چیزی مانند کد و باد و سریان که شیر  
 از آن در جریان باشد بر آن درخت پیدا آید و آنصورت از آن پستان شیر که مانند  
 یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و در آن جزیره کر میت که یک گز طول  
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهمی پیوند و حیات یابد اگر بقرع و نطق آدمی آنرا  
 گرم بگیرد هر کس که استخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته نبندد و از آن است  
 بپاشند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یا قوت جزیره است  
 که در وی یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که امانی آنرا  
 از یا قوت بهتر اعتقاد دارند و در آنجا دود جزیره دیگر است که در محل جریان آبش قطعات  
 نقره افتاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهر است در نهایت شرق از  
 ابن عباس و آنست که امانی جا بلسا از او لاد شود و اندام ل جا بلقا از او لاد می شود و یا

برآند که چون ولاد موسی از بخت نصرت تختد حق تعالی ایشان را در آن شهر انداخت و آنجا  
 در آنجا اقامت نمودند و از جالبقا و جالبسار و یات دور از عقل می آید و شیخ اکبر و محققین  
 می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت آن در عالم شهادت سرانندیب که بنکار  
 هم مشهور است جزیره است منظم از بحر هند که دور آن دو صد و چهل کرده است و در جزیره یاقوت  
 سنج و زر دو کبود توان یاد بعضی آنها را آن جزیره الماس هم میباشند بعضی از حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که ازین بقاع که است خوشترین مساجد مسجد  
 اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سرانندیب آنجا گویند موسوم بدیهون که نزول حضرت ام  
 صفی الله علی نبیاد علیه السلام از بهشت بر آنکوه بوده و از آن قدم آنحضرت در آنکوه طاعت  
 بر شب چندان باران بارد که از قدم شسته شود باز صبح طاعت باشد همیشه و شش  
 در آنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سرانندیب ختی است که هر صبح و رقی از آن افتد  
 که در کیهف کلمه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگری آیتی از قرآن مجید  
 نقش باشد و پادشاه آن ملک آنرا ضبط کرده در هر دروی و علی که بکار برد صحت قرین  
 گردد و الله اعلم جزیره ملی در آنجا دخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر خرمنه فلفل  
 برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بر آن نیارد  
 و چون باران باز آید برگ از روی خوشه بر خیزد و الله اعلم چون شمه از میان اقلیم  
 اول نبوک قلم داده شد شروع تجریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون  
 از خواصی دریای سخت دامنم شد از گوهر حقیقت غوطه در بحر و گر خواهم خورد  
 خوشتر آن کنم آن آوردن گوهرم نیک جهان خواهد بود و در التاج بیان خواهد بود

الاقله الثانی این اقلیم ششتری منسوب است بدان ای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد  
 چین و تنگ استریب بلاد هند و قندار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرگز گدزد  
 بندران بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد و رفته و افریقیه و شمال بستان و جنوب  
 تیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد مساحت سطح این اقلیم دو  
 هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از آن جمله  
 شهر مشهور کتفاکده آید و دیار عرب اهل این اقلیم است و آن مکّه مدینه و یاممه طائیف  
 و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکّه معظمه تا نجف اشرف و و صد و سی فرسنگ حوزة  
 عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب  
 و این مساحت نیمی تعلق با قلیم دوم نیمی تعلق با قلیم سوم دارد چون کرسی حجاز نیمی  
 و خانه خداوند تعالی عرض سه و است برائیه ابتدا از آن یمن و تبرک نیست بیان داده  
 مکّه معظمه زاد الله تعالی تعظیم و تشریف و این شهر مستطیل است که طول و عرض او  
 زیادتی دارد کوه اگر دگر داند قلعه و افشده با و صفین این از جمله شهرهای  
 شهر پناه ساخته شده است دیوار یک جانب مشرق است معروف به دیوار باب مغلات است که مقبره  
 شریفه آن شهر است دیوار یک در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه بنویسد  
 و آنرا سور باب السبک گویند دیوار یک در جانب یمن است آنرا سور باب الیمین سور باب  
 نیز نامند و تعمیر این پرتیه دیوار در سال ۱۱۶۷ هجری بمقتضی و شانزده یکم شریفه آنجا که حسین  
 بن عجلان بود و افشده طول و عرض آن شهر این است که از باب مغلات تا باب حنا  
 چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب مغلات تا باب السبک نیز همین مقدار

باز یادت دو صد و بیست فرسخ است و کوهها نیکه محیط پایین دو شهر اند و کوه اندکی را  
 بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است فعیقان گویند  
 این هر دو کوه را بستین مکه گویند بوقبیس را اخیب شرقی و فعیقان را اخیب غربی  
 و در مکه مغظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین چنانچه منزله و شش منزله  
 و چشمه های جاری و چاه های سیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان  
 فاکهی که مورخ اینجا است شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات و  
 و مسقله و از الحمران نزدیک کوه صفا که جانب است مکه است حد مغلات است و از  
 که جانب چپ مکه است علامت جد مغله است و این شهر عظم و مکرّم داخل ولایت حجاز است  
 که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت شملت حجاز  
 شهر که از آنجمله است این شهر مغظمه و از آنجمله است مدینه منوره از آنجمله است یامه و گیاره  
 بسیار این شهر هر تعلق دارند عمل مکه مغظمه از بعضی جوانب تا معاقب او و در  
 خصوصاً از جانب یمن هر حدیکه واقعتاً آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است  
 از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه هر حدیان موضعی است  
 که از حادّه صنفی ناسند و آن دهی است در میان عسکان و بکره بر مسافت یکم روز است  
 و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و اگر  
 گرد مکه مغظمه حد حرم است که در اینجا تیکار کردن و درخت بریدن در نیست و اگر  
 از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفایت می آید و حد حرم را  
 باب مسجد الحرام که معروف به باب نبی سلیمه است تا دو و مناره که سمت عرفه چسبیده

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده درخت از باب مغلات تا همان دو مناره سی  
 و پنجاه و شش تا دو مناره دراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی بخند  
 بیت و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو درخت و از باب المغلات تا دو مناره مذکور و بیت  
 پنجاه و بیت و پنج درخت و از جانب تبغیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دوازده  
 هزار و چهار صد و بیت و دراع است و از جانب یمن از دیوار باب برائیم تا علامت حد  
 حرم بیت و چهار هزار و پانصد و نه درخت و از دیوار باب حاجن تا علامت حد حرم  
 در آن جهت که نیز سمت یمن است بیت و هزار و شصت و هفتاد و شش درخت و چنان  
 کرده اند و در حرم سانس و هفت کرده نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی  
 جانوران شکاری را نه در نجاشکار کردن در سمت آن از سایه آب گریزانند و در  
 نباتات آنجا بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از ضرورت که بنا بر ضرورت دوا  
 جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت باشد اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت رب العالمین  
 که در محاذی بیت المعمور خانه ساخته که هرگاه ملائکه آسمان بیت المعمور اطواف کنند  
 ملائکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند و بت بناجی بیت الحرام بعد از آن  
 بیت المعمور چهل بوده و بنای دوم از حضرت آدم صلی الله علیه و آله است که بتعلیم حضرت  
 جبریل علیه السلام آدم و حوا زمین را خفر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان این  
 عمارت تا زمان بنای ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در  
 زمان حضرت شیت خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود  
 چهارم بنای حضرت ابراهیم علی نبی و علیه السلام پنجم و ششم بنای جبرئیم و



و عاقبت است و هفتم بنای قصبی کلاست هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه  
 کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بمسیت و مسیت در ع ساخته بودند  
 و آنوقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بمسیت و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود  
 اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبدالله  
 ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصره وی بواسطه سنگ منجنیق که با شاره یزید  
 پلید انداخته بودند غلی بارکان خانه راه یافته بود و هر آنکه عبدالله بعد از وفات یزید  
 شقی آنخانه را بطریق که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بناسخ و هفتم بنای  
 حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لحاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانیده  
 بعد ملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه فروزه که در زمان جاهلیت  
 نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در مسیت  
 و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد از آن  
 یکی از سلاطین عباسیه خواست بود که بر وضع خلیل الرحمن بناماید منع بعضی از بزرگان متنع  
 گردید که مباد از رسم میشد که پادشاهان هریکی در بنای کعبه دست می نمودند و موجب ستاخی میگردد  
 و خانه کعبه مربع الشكل و اقصیه طول آن مسیت و چهار ذراع و دو دوازده ارش و شبری است و  
 مسیت و سه ذرع و شبری ارتفاعش مسیت و هفت ذرع و دو دوازده ارش بجانب مشرق و  
 حجاز است که استقام آن از جمله مناسک حج است بر هر کس شرقی نزدیک بدر خانه موقوف است  
 در دوازده کعبه چهار دهنیم دست از زمین بلند است و بهین قدر نرود بان نقره که جابجایند  
 یا پاید مثل گردون منصوب است و پنهان آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندر آن بهر جا

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و آن قعست و این  
 مسجد الحرام موصوف در طول اسی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس و پیش آن سمت شرق  
 و مغرب است بدرازی نیتصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق<sup>۲۷</sup>  
 و وسیع به پهنای نیتصد و پنجاه ذراع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چهار<sup>۲۸</sup> است  
 از سنگ مرمر شمرن و ماور بلند و تنادر کیسان و چهار مصلای بمکه اربعه بر چهار طرف مصلای  
 حنفی طرف مغرب و جبل شمال و الکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم که یکمال تکلف و زرق برق  
 سمت مشرق است وقت صلوٰه فجر اول شافعی بعد از مالکی بعد از حنبلی بعد از آن  
 روشنائی صبح خوب شود و حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیت که حضرت خلیل الرحمن علی نبیا  
 و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب ابنوی حج میخوانده بر آن قیام نموده  
 و قدم برایت توام آنحضرت در آن فتنه اثر عمن قدم نیست اصعب است و چاه زمزم که از  
 یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیداشده محاذی در خانه است همچنانکه  
 تشنه را یسیر میارز و گرسنه را از جوع طمیان بخشد و مسکند و بجای طعام قایم میشود  
 قدر آب که از و بردارند کمی مفهوم نگردد خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا میدهد  
 و هرگز در آن دستغیر نشود و در شب بات سجده بخوشد که قیر بلب چاه میرسد خصوصیات  
 حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکان  
 دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند از حضرت عبداللّه عباس رضی اللّه  
 عنه که ندانسته ام شهری را یک نیکی را در وی حساب صد کند مگر که تبرک و داخل حرم چهاراد  
 حج و عمره ایمن است از عقوبات حرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفورت است از محبت

حریم لایق الناس از حضرت حسن بصری رضی الله عنہ است که روزه یک روزه در یک روز  
 صد هزار روزه است و یکدم تقاضای کسی در آن بقعه صد هزار روزه است و نیز ایستادن  
 و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحرام محسوب می‌شاید است که اگر درنده مثل  
 گرگ و پلنگ در پی جانوری می‌رود و آن جانور داخل حرم می‌شود و آن درنده بازگشت  
 می‌دهد و داخل حرم نمی‌شود و در میان حرم مردم و حیوان و درنده را با هم  
 ستانند دیده اند و هیچ پرده بام خانه کعبه نشینند و چون در پریدن مقابل خانه رستند  
 و چپ منحرف می‌شوند و محاذی آن خانه نمی‌گذرند و آنهمه که بوتران که در حرم بایر گریختند  
 در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گرفته است و نیز چون در ایام حج مردم  
 بتران گوسفند و شتر قربان می‌کنند بسبب فور قربانی تیمنا و تبرکات قدری از آن  
 و باقی به تحقیق می‌گیرند هرگز بالائی آن گوشت کم نمی‌نهند و سبب گریختن آن می‌گیرند  
 تا آنجا جان را قربان خشک کرده و قدی می‌کنند و در مکه اکثر امراض شدید و مثل حجام  
 و صرع و نیت و طاعون و باور زلزله هم در نفس این دو شهرت و کوه ابو قیس خنجر کشیده  
 بر یک جانب مکه است از عبداللہ بن عباس رضی الله عنہما نقلت که اول کوهی که در روی  
 زمین مخلوق گشت ابو قیس است و قبر حضرت آدم صلی الله در آن کوه است و شوق فخر که از روی  
 ترین معجزات خیر الشیر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قیس بخورد  
 مادام الحیا از درد سیرمن باشد و در عقب ابو قیس کوه خیدم است که در آنجا قبر نقیاشی است  
 و ایضا صفای مروه است آورده اند که صفای مروه مردی وزنی بوده اند که در خانه کعبه  
 فیصل نام مرکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ اگر دانیده مردم جهت عجز و کرا

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها محووف گردیده و صوت ایشان زمان هدایت  
 نشان پیغمبر خرمان موجود بوده و زمانی که شکست بنیان مامور گشته آنها را تیر شکسته  
 و همچنین کوه حر است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اوقات فرخنده  
 ساعات بخلوت میگذرانید و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده و یگانه جیل ثور است که حضرت  
 رسالت مرتبت بپایار فار خود در آن بوده چنانچه آن کرمیه تانی اثین از بنانی العیا  
 بر آن حالات دارد از آنجا بدین سکنه هجرت فرموده و جیل ثور الکام هم در میان کوه و  
 تا شام تمتد شود و مسجد و محصل سد از آنجا باز ناطکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان  
 گذر و بر نواحی دیار دیالیه و کیلان قزوین و ری و جرجان و آمل و طوس و شیاپور و  
 کرده تا حد و غور و غر جستان بلخ گذر و دو کشمیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا بهایا لانا  
 گردیده و بسوا لک مسمی شده بخبریه سندیب فته به محیط سنتی شود بعضی اعتقاد آنکه کوه  
 قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر که نامور افایح درختی در آن شمعیت  
 در آنجا و در کوه مدینه این وقت عمارت محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قصبه مصر و  
 سلطان عبدالحمید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در آنجا بهیم یال فرانسه را به است  
 آنکه مدینه و از جده تا آنکه شتران بکرایه فی شتر یک یال می آید و بر شهر و سوار  
 یک نیم من هندستانی بار مقرر است و خریم که از فطر جلد روی هم روزه و خل که  
 میشود و بکرایه یک یال می آید و حویلی ملا عبداللہ است که متصل حرم است برای خید  
 ایام توقف در کوه مبارکه یک صد و بیست یال که یکصد و پنجاه روپیہ میشود و بکرایه  
 گرفته شده بوده است و از کوه تا مدینه دو صد و دو کوه فاصله است مدینه منوره

زاد الله تعالى كرميا و تعظيما در از منته سابقه شیرین نام داشته چه شیر بن قابر که کمی از اولاد  
 نوح است آن ابناء نهاده چون بان حق تر جان معجز بیان آن نام جاری گشته هر غنی به  
 صفت استحقاق پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا داخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان  
 زیاده یکصد نام دارد و هر که در اینجا رسد بوی خوش استشام کند و عطر در آن شهر بیشتر از  
 شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک و بوی عنبر شام اسپرید فرد در هر زمین که رانجه  
 زلفا و رسیده بخشید صد حق نبی مشام رانده خاک اینجا امراض است حتی جذام و  
 برص هر که هفت دانه خرمایچه که قسمی است از خرمای شمشاد و هیچ زهری و سحری در رو  
 کار نکند و مرض تب زلزله و طاعون در اینجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای  
 برکت بکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا شهر دجال ایمن باشد و کفار هرگز  
 برین بقعه شیرینه مسلط نشوند و سید انبیاء است را رغبت و تخریص فرموده بر اقامت  
 درین بلده طیب و صبر رشد و اختیار موت در آن پیدا اگر دعای اجابت پیرای حضرت  
 فاروق اعظم <sup>رضی</sup> بوده اللهم ازرقنی شحادة فی سبیلک و جعل موتی فی بلد رسولک و این  
 شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد معظم مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجد است  
 که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آن مسجد است علی التقوی من اول یوم  
 بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است باین قبر شریف و منبر منیف و ضحی است  
 از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شامیش بر بهشت برین مقام دارد و کوچه  
 که از جبال جنت و حب محبوب حبیب خدا <sup>صلی الله علیه وسلم</sup> و مقبره بقع مقام و منبر  
 آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد مطهر سید الشهدا و سایر شاه دیگر اماکن شریفه

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اجبار بیشتر و آثار بسیار و دریافته و تحکیم  
 حرم است مثل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقعه و وایکه شما غنیمت غیر از امام موسی  
 که در منزل بود که ما بین مکه و مدینه است جمله در آن بلده می نمود مرتبه تولد یافته اند و نیز  
 که در باب آن حدیث مشهوره و دریافته در اصل بلده و قسرت و هر مرض و علیل که از آن  
 آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بپیر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله  
 آب آن قدسی بیان رنجا افکند کمال سبایان آن شهر را از آن شفا می گنجی حاصلت و رواج  
 از آن آب بلاج بالجمعه و کرامت این بقعه و الامرت از آن بلند است که در طی تقریر  
 و صفحه شمر آید بزرگان است و اعیان ملت و در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه که  
 کتب بسیار تالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقده حضرت خیر البرکات است  
 فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید نیز در فضل متناهیست و مسجد مدینه  
 پیشین هفت درجه مرتب لطایف کمال عظیم شان و سقف طلا و مرصع اکثرت بنا  
 لاجور و می و میا کار رنگ بزرگ و قسم تقسیم کمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای  
 مرصع و چهار دای کلان بلون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که منظر اند و عقل مشابه آنها  
 حیران میشود و قصر و م و امرا و وزرای آن مرقوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا سجای  
 بموقع آویخته که هر شب همه باروشن میشود و فرشتها و قالین با نهایت تکلف بانداز ساخته  
 شده و منبر اندرون مسجد رغایت زیبای از نقره و طلا و پوشش زرینت اعلی و  
 دای موم سفید غیر سنجینه هر دو سمت منبر سجاده بزرگ و تنها و که دزن هر یک از منبر  
 پنج من وزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزد و معبد

بطول آن مرغ باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روزم تیار شده مرسله قیص  
 بجایش نصب میکنند از جمله غایب قانع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سپید  
 ابر بر آن اخبار فرموده ظهور راجح است که حکمت در وجود آن در آن زمان تخویف و  
 اندازش را از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام  
 شفاعت است ظهور و در آنجا در باب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرورت بود و بعد از  
 ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت عالی مرتبت کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند  
 و کیفیت آن است که ابتدای سلججمادی الاول در <sup>۶۵۲</sup> شصت و پنجاه و چهار هجری در مدینه  
 چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جمادی الآخر بعد از نماز غشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد  
 مانند شعله بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را کشیدند بهر کوهی که  
 می رسید گستر می ساخت و چون از زیر میگذاشت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا  
 جوش میزد و بقبر مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از آن طرف بمدینه می آمد و  
 از رویشان آن ناصح و صرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در  
 ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ  
 و ارتفاعش سه بناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب  
 بگذاز سیده بودند سدی عظیم در دایمی پدید آمده و حجاز را میجو زد و اشجار را آبی  
 نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف  
 آن خارج حرم بود و نصف آن آتش خور و در آن نصفی گشت آورده اند که قاضی و امر  
 مدینه و کنان جمع شده و تبصره و انتباه و توبه و انابت و در منظم و عتاق ممالیک

مالیک کشیده تصدق و خیرات دادند و گرد و پیر و مشرک و یهود و مسیحی و سحر و جادو و کیمیا و  
 بجا آوردند حق سبحانه همین برکت جیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سحرها  
 و موهای او با نخ و دروی آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود و اعظمه بعد الملک  
 المعبود طایف موضعی است در میان کوههای مکه و دوازده فرسنگ دوری از نیک دارد  
 گاهی در زمستان آب آنجا میخیزد و در ملک مجاور طایف جایی نمی نشود و در خنایه  
 بسیار و سخن عازم آنجا است و آن جایی است که عبدالعزیز بن محمد خلیفه را آنجا مجبور  
 و مردم زیارت آن بسیار و ندیکه منسوب به امامت مره بود و لایق حدی بجزین حد  
 بعان و حدی بهر دار و ساکنانش در غایت حسن ملاحظت می باشند خدمتگاری در  
 ولایت یک لک و دینار بیع و شری میسر و دیگر گندمی است که آنرا بیضا یا مکه گویند از غلات  
 شکر فی آن گندم را بعد و بفر و شند و غرامی آن مقام نیز با نام است مردمان عجب از ملک  
 برخاسته اند مثل نم و مردود و چسکه از فراغه مصر و زرقا که نور ابصره و می تاسه  
 احساس می کند و سیله کذاب حجاج بن یوسف و رافع شیب ابو نواس فرزند  
 از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای رود شیر با بکان بر ساحل دریا شهر ساخته  
 موسوم به هر موز گردانید و چون از هرگز رزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت  
 قطب الدین نامی به بندرجون که بحال هر موز عبارت است از رفته متوطن گردید بعد از آن  
 در شصت پنجاه تبصره فرنگیان آمد بر ضمیر سالکان سالکانش و بنیش مخفی نماد که  
 ملک هندوستان مشرک است در میان اقلیم اول دوم و سوم و چهارم و چون کهن  
 دیگران کلان دیگر ولایات داخل این اقلیم واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرد



باقی را در تحت هر قلمی که تعلق بآن قلم دارند کور ساز و در کهن مملکتی است و سیم و در زخیره در  
 ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر و نظر نسیم غنیمت شمش گرد و طالع از  
 خاطر رفته و بهوش غنچه دل است کشفه و در کهن است و قلعه فرسات که سر تقوی قلعه  
 قلعه ساقمه قبه جو را برافراخته اند که پایی نظریه جاب گساید تا بشتران سد کند خیال  
 هزار گره خورد تا بکنده اش پیوند احمد انگر بجز آب و هوا کیفیت کوه و صحرای استنی  
 از جمیع شهرهای کهن است در ظاهر شهر خندقا مت جاریه که تا حال در هند بعل نیاید و پیوسته  
 جریان دارند و در میان آن بانج که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض  
 عمارت در غایت ثبات و نهایت ندرت و هر یک ضلع شهر است ریف که سر کجای چهار بوده  
 و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران تنده و وین که کاشش نساجی را در غایت مهارت  
 و لطافت تنبع کرده در سه منزل احمد انگر و اقصی دولت آباد دراز شده بقعه بدو بگر  
 شهر دشت پیش از زمان اسلام همیشه دارالملک میبوده و مرش اکثر نساج اندون  
 فن را بحال در زیده اند و کاغذ انعام نیز با نام است چه بعد از مردم ختا و ختن کبر  
 بدین لطافت و صفات تنبع آن پیله نموده و قلعه اش نیز از آنهاست قلاع جهانست و  
 مقبره عالمگیر بادشاه بمشامت تمام در آن واقعست جوین شهر است تملک برای خوشگوار  
 و شمار حلاوت آثار و در آنجا نیز قلعه است که اساس آن به شرمی و باره اش به ثریا رسیده  
 جیوول بر ساحل عمان واقع شده از بنا و مشهوره و کهن است تملک گانه ولایت است تملک  
 مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبرند استان بمملکت فرما  
 بود احوال دارالملک آن کلانده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی بزرگ

اسواق دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هستند و ساکنانش از غث و رقیق جمیع نیکوین  
 احمد آباد را ملک گجرات است بحسب لطافت کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند حجاز  
 دارد و منزلت مخوفی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این  
 عظمت و آراستگی شهر نیافتۀ اغراق مبالغه نباشد نهایت و پاکیزگی دارد و کاخ  
 دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از انات و ذکور شک افزای پری  
 و جوانی که بغیر قلعه انگیر دل می ستانند و بخندۀ شکر ریز جان منخشد قطعه کافران  
 سلمان فریب یتان سببی قنات جامه زیبای معان بر بچه شعله خوسه که من بو  
 بت روی و زمار موی به ملاحظت کمخوار حشاشان به طلاق زبانان گفتار ساز  
 به شاق داده بوقت حرام با یمای ابر و جواب سلام واحد آباد از شهرهای جدید است  
 سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه بهت بر نیامی انگاشت در طبقات اکبر  
 آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اول را موافق مزاج خود یافت باستصواب  
 حقایق پناه شیخ احمد که توفیق سر که از کبار شیخان آن روزگار بود اراده بنامی شهر  
 نمود در ششصد و بیست و سه یکناز آب سائر متی آغاز عمارت نهاد و قلعه مسجد و بازار  
 نامی متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه شصت و پوره مشکی بازار را و مساجد و  
 چون نوبت سلطنت سلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروزه ای احمد آباد  
 بنا نهاد محمود آباد نام که این وقت آبادی دارد و از احمد آباد تا اینجا بازاری دور و بیست  
 و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارت ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود  
 در کتاب عقول العشره می آید که پیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پسر سلطان بجاورد و راجه آباد مقدار برضیه مرغ خانگی  
 سنگ بارید و عجب در این اثنا از کینایت خطی آمده که این طرف را الیه و گرد و نیم گز  
 افتاد و کتابت زنجبلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بجا پور بمانوشته بود که  
 فلان روز در شامی باریدین را الیه یکباره قطعه ابری مستوجه زمین شده ما خیال کردیم که  
 قیر خواهد افتاد اگر نخیه بیرون قمریه فیه اما آن قطعه از بالای ده گذشته بر زمین فرود  
 افتاد چون نزدیک رفتم معلوم شد که یک قطعه را الیه بود چون آنرا پیچیدیم در طول یکصد  
 بیت در غده در عرض پنجاه گز وضاحت و سطری بیست گز بود و الله اعلم بالصواب  
 مضافات این قلم بند رسورت و گویا است که در خوبی سیم نداشتند و بند رسورت که از  
 بنا مشهور است قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت کار صورت  
 نبشته لطمه قلعه است آسمان پیونده رفته چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن بلند  
 آره خاک حکم کرده باشد در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی  
 که خداوند خان خطاب داشت و در سال <sup>۹۱۶</sup> هجری قبل و بیست این قلعه را بر ساحل دریای عمان ختم دفع  
 فساد و فرنگیان ساخته که متعرض کمان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بشارت  
 آن پزدخت و فرنگیان چند نوبت در چهارمای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نشناختند  
 چون قلعه با تمام رسید چون کندی بزریر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پریگالست شروع  
 نمود مردم فرنگ چون بجاگ مانع نمیتوانستند مبلغای کلی قبول نمودند که آن حاکم  
 سازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده در عت و ارتفاعش بیست درع و نابر  
 رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلعه بامی آمین محکم ساخته و سرب گذاخته در دروازه

آن نجاته و نکره اندازد سنگ انداز بنوعیت که عقل خیران می ماند الحال بن قلعہ بدست  
 قلاع و بلاد دیگر بتصرف فرمایان اگر زیره درآید و جزیره مینوی در این ایام آبادی تمام  
 و در مینوی قلعہ است در غایت استحکام و مناسبت و چون بند و ستان بتصرف بادشاه انگلیز  
 در آمدین جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شدند و سوداگران و بازرگان  
 پرستان روشنی در آن سکونت و رزیدند چنانچه مولارای شک که در علم سیاق و تواریخ  
 تمام داشته بسیار در آن باب تالیف رسانیده و یکی از آنها مینویسید ز روست حکیم  
 کشمیری الاصل است و او بر مینوی بوده از برآمده کشمیر که بواسطه علنی جلای وطن اختیار کرده  
 در سال یازدهم جلوس کشناسپ پیش او رفته و چون در سخن و نیز گمانه روزگار بود کشناسپ  
 و پسر اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض  
 میزد و از بیرون نزدش بسیار مردم در جزیره مینوی ساکن اند که محصل یومین علم  
 لک و بیست است که محصل کیا که در روضت لک و بیست و در میرزا ابوطالب خان در میرزا  
 طالبی می آرد که آتش پرستان مینوی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بری گرفتند  
 در کیش آنان در سیست اگر اچنانا اصل آتش آنها در آتشکده مرو باید که آتشکده یزد و نجر  
 هزاران هزار رویه آتش نو بایزند و آتشکده خود را گرم دارند و سینه روشنی اینوقت و هزار  
 و دویست و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و الله اعلم من خلق  
 اباساکنانش اکثر مسلمان اند از نجاران و سورت چهارصد کرده و کالیکوت بندت  
 مشا بهر موز متوطنان اینجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در اینجا مقام دارند و دو  
 جامع بکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لکن کوفته از ناف

نایابای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پس برادر و برادر  
 ندارد اگر چه سکان اینجا بر یک ملت که اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشن علیحدت و  
 قومی از آن قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موشی از مونات آنرا استند  
 و اوقات شبانه روزی در میان شرکاشترک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد گناه  
 برادر گذارد و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده باز گردد و در باطنی  
 مغرور میشود و باین فقره زرتشتی تا چشم ببندی رود از پیش نظر این رویی لجن که  
 نامش دنیا است تن داده باغوش هزاران شوهر بیجا نگرشهرت در نهایت تکلف  
 و خوبی و سکنه اش در سخاوت و محبوبی و آن شهر سخت حصار و شهرند و اگر در یک  
 دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم و سابع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسوار  
 و واکین بی شمار و بازارهای آنجا بیایت کشاده در بیجا نگر پیوسته گل میباشند و در واکین  
 آنجا پیوسته گل فروشد زیرا که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام اشتها هم گرا ضرور  
 دارند خط مردم بیجا نگر و نوعت یکی بزرگ جوته بندی که قلیل البقا باشد و دوم آنکه  
 سفیدی را سیاه کند و اما داده مهر زنند و سنگ نرمی را که در آن یار میباشند  
 شبیه و قلمش برداشته آن بنویسند و از آن سنگ رنگی سفید بر این عین سیاه ظاهر  
 و این خط ویران است و خراب است آنجا نیز سنگ است که هند و صمان زنا سوی و سنگ  
 پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها بآرایش موفور و زیور نامحصول و آنرا در  
 بازار صلاهی عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوشش بر آید گلو رنبد رست از  
 بناورند و در سر حد بیجا نگر در سه فرسنگی آن چنانه است مراغ واه گرد واه گرد از قنار

پنج گز جدار آن تمام روی گذاشته در انجابتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا و در دو چشم  
 او یاقوت احمد در نهایت صنعت که گویا یکمین می نگرد و بارام نیز در آن خود است در آن  
 بلده مردیت بر یک پهلوه خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پایی استوار و از صفا  
 ظاهر شود و همچنین علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود و سیه  
 بلده است و در آن سناره که زعم مردم در آنجا است که در زیر سناره گنجی تعبیه کرده اند و به  
 سناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و بهر کسی که قصد آن سناره کند  
 خروس در طیار آن آید مانند سنگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمعه منع و زجر نماید  
 نیز بلده است و برعم صاحب تحفه الغریب در آن بلده سناریت از مس که بالای آن صورت  
 بطی ساخته اند و در پیش این سناره چشمه است که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود  
 در آن چشمه تمام بیاشامد سن بعد از آن بط چندان آب تشریح کرد و که تا یکسال مردم آنجا بی  
 کفایت باشد پوناو سناره و دو بلده عظیم اند و در کهنش ملبس بوده و انواع نما سکان  
 آنجا از ملاحات بجز اندالشی نیز مقامی است با نام مردم آنجا اکثر نساج اند و گویا  
 شهرت در الملک بدیل که هند در اطراف آنکو پاره ها و قلعه قلعیه فیعی دارد که دست  
 هیچک از سلاطین و زکا رب از آن سریده و بقلعه بالایی کوهی و آن قلعست و سطح آن سحابت  
 دارد و توپهای کلان از دهنشان در آن منصوب و طبل کلان از نیمه تا جیل در آنجا افتاده  
 و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و بر نیمه فرنگی گویا شهر لشکر است که بفعل در الملک  
 شده در زمان تسلط رایان مرثیه چا و نی و لشکر گاه بوده چون اجبه آنجا در آن کوفت و زنده  
 و شهر کلان شد و در شهر لشکر نعمتی که تصور توان کرد موجود است و در آنجا کار با فندگی بسیار

تمام است و دستار و منديل انجانام و علم موسیقی را خوب می درزند چنانچه تانسی که باربد  
 وقت خود بوده از آن ملک خاسته و لیوان انجا با هر کس گرم میجویند و زنان اعیان مرثیه با  
 کمال زیبایی و عینای سوره اکثر اوقات در جلوه گری میبندند و آن ایام که را قمر و آرد تشخص  
 ملاحظت بر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دهان گریه گر خان بستند و در بزم  
 ماه و شند همه گلچین شکیں موسی همه غنچه دهان نسیرن بوی نیست ز انجا ولی بهر  
 جای بهر و بجز تماشای کاین همه سرو گل که قد افراشت باغبان از برای دیدن کاشت  
 و با و لپوشه شصت کو چک لب دریای چیل که تالاب آخند و گو الیا رست اسحال ان شصت  
 بخنای نمانده و سولمتا شصت بر ساحل دریای عمان در تاجانه ان شصت تان بسیار بوده و بر  
 متا می گفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم آن بت از خانه کعبه  
 بلند آوردند و برابر جواهر زر بندگان فروختند آنها تاجانه چندی ساخته سوختا نام کردند و  
 اعتقاد نگه این بت از دریا برآمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی و  
 قصیده که در فتح سوختا نام سلطان محمود غزنوی گفته این معانی بیان کرده اما از کتب سلف  
 بر این معلوم میشود که این بت از زمان اجه کشن که چهار هزار سال میشود بهر سینه تا کور  
 شصت معروف ساکنانش متفرق و طبع نموده بهتر از شهرهای هند و سیمایا و چنده  
 سیلان که حبان آنرا سیلان خوانند به سمت گوشه نیرت مندر اس فاصله پنجاه کوه است  
 و از پهلوی نزدیک از کناره دریا بکوه رشتی میتوان رفت شیخ اعظام ساکن بنحور متعلقه  
 تیزاب کدو شکر فیه می آرد که دوره جزیره سیلان مقصد کرده است و تمام آن معنوی  
 صوبه بنگاله بدانکه بنگال از انبیه بنک بن هند بن حام بن نوح علیه السلام در زمان

سابق اینک ملک بنک میگذشت و لفظ آل که با وی ترکیب یافته است که آل بر این بنگالی نشین  
 کما است که گرد باغ و رخت و غیره با قلع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلطنت  
 زیان بنگاله در زمین نشیب نشسته بابدستور بلوان با قلع ده ده و بعضی در حد و میخانه  
 و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان بنگاله اشتجار یافت و این صوبه ولایتی است  
 در غایت است از اسلام آباد و عرف چاکام تا به تپا گهری شرقا و غربا چهارصد گز است  
 دارد و از گوهستان شمالی تا سرکار مدرن که حد جنوبی این صوبه است دو صد گز و عرض دراز  
 متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج که باشد متصل صوبه  
 بهار است و شمالیش ولایت کج منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جوشه است که مابین این دو بنگاله  
 واقع شده و از تعلقات بنک است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است  
 و دراز منتهی قرون سابقه پنجاه و نه گز و در هشتاد و چهار لکبه و پنجاه و نه هزار و سیصد  
 و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک گز و در چهل و نه لکبه و شصت و یک هزار  
 و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری پانزده میشود و بیست و هزار  
 و سیصد و سه سوار و بیست و یک لکبه و یک هزار و یکصد و پنجاه و بیست نفر سواره و دویست و یک هزار  
 و یکصد و اودر سیر فیصل و چهار هزار و دویست و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد  
 کشتی متعین می بود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد و حاصلش برنج و نیشکر و برنج  
 فلفل و دار غلغل است این صوبه دکنه و انا الناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است  
 موسوم بگو که مشایب است تمام بارنج دارد اما لذیذتر از بارنج است و دیگر لکن است و آن  
 برابر گردگانی باشد و از و طعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام بر چون دست



ما هم بر چون دست کرمای دربار نیست و از غایت باش تمام آنکس گویا و ریاضت و  
 مدبران بر کشتی است و ساکنانش بساجی بانیک تنج کرده اند چه خاصه آنکس با نام است  
 و تار لیسان خاصه و طالع را هم وزن طلایع و شرمیند محمد یوسف هر دو می آرد که در  
 در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه می فروخت که مدققان باریک بین آنجنس را چیدند  
 بلکه نشینده لطافتش بغایتی که گمان بر تو ماه در مقابل آن سطر می نمود و کم از رفت شعاع  
 محض در برابر آن ضعیف بودی و بر شامی با جراحا حش آن پارچه را بر دشته بر بالای دیوار  
 برآمده از هم کشیده یکسر از بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا  
 دو ساعت چون غبار در هوا استایده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم  
 آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله چته ملاغزالی دستارهای فرساده که  
 بیت و مفت در عرصه شد و پنجاه در عه طول هرگاه درشت گرفتندی پنهان شد  
 و خنسی از خاصه می باشد که هزار و پنهانیت یک تنهان آن می باشد آتش در بنگاله  
 نهایت پر زور است شبگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب  
 رفتن امکان ندارد که هر چه خیال نمودی در سردار او خبر تو مانیت از بنگاله ماکو  
 آن چنگ که بود و مفت هزار و پانصد و هشتاد و پست و در بعضی بنگالت این تومان ابریشم  
 و دیگر شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورت را بر ذکر آدمی پیش  
 از سفال ساخته بعد از استیجا آن سفال را بد بقیل استعمال کرده رفع آلودگی نمائند  
 هر چند گام سعی کرده اند که این همه باین عادت تسلیز اند که این شیوه را بر طرف  
 سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و در یکی از مغربش پیروز نام کان الهام

میباشد و ایضا در بعضی از مضامین این تومان نمک امیکارند و گاه آنرا که نهو سبز  
 دارد میسوزند و خاکستر آنرا در دیگر کرده چندان میجو شانند که نمک بحصول می پیوندد و سبزه  
 گاه کم آنرا در مشهوره داخل این تومان است و در اینجا صحن و دیگر قشقه همین بحصول می  
 پیوندد و سیلیم آبا و تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و دیگری از مضامین  
 محمود آباد نام فضل دراز را بپای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد  
 و در این تومان نیل بسیار باشد سند کالوسی لکبه سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر  
 برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ملل و قنکه و گنگه جل آتمقام با نام است و  
 تومان دیگر سری بهشت است که متولناش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا  
 بهشت آبا و نیز تومانی بسره خود است و چو بی موتی درین تومان میشود و مالد که از قنار  
 در فایت خبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضا گوگه لکهنوتی است که  
 از منته سابقه دار الملک بنگاله بودیم داخل این تومان است و قلعه گور از قلاع مقبره هندو  
 چه در غربی این قلعه آب گنگ و افشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد  
 و فاصله فی باین الخندقین نیم کرده است و عرض هر خندق تخمیناً سه طباق عمقش بپای  
 که قبل از عبور آن عاجز آید کور کات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و آبش  
 و فوغل باریک نیز تومان علیجه است و نیشکر و فضل دراز و فوغل در اینجا بیک میشود  
 خاصه و مللی و صحن آتموضع نیز با نام است و خاصه مهاباد پوری خاصه آن تومان است  
 ملک شیر متصل حد و شمالی چاکام است و باین اینجا خطاب ننگ و امر خطاب  
 نراین دارند و راجه اینجا یکبار از بنجر فیصل و دو لکبه پیاده نوکر میدشت و سوار می آید

بهم میرسد باین شمال و مغرب بگال و نایل بطرف شمال ولایت کوچ بجا است و طولش شرق  
 و غرب از ابتدای برگشته بهترند که دخل ممالک محروسه تا پات کانون که سرحد ملک مورگ است  
 پنجاه و پنج گز و جریبی و عرضش جنوب و شمال از برگشته تا ج که از جمله ممالک محروسه تا پات  
 پور متصل که پات کات است پنجاه گز و جریبی و این ملک در عذوبت و گوارایی و اعتدال و  
 لطافت هوا و فراغت اکنه و بسیارین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان متمایز است یک  
 حدش بولایت خراسانی میشود و دوحده دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آن موضع را شام میگویند  
 و تا ولایت کوچ نیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا و راجا اند شد دارند و ابریشم و پشم و کتان  
 میرسد و مصالح فلفل در آن ملک میشود و بخش باریک و شاخه‌هایش بالایی درختانی نارسیدند  
 و خوشه‌هایش بطور خوشه‌های انگور از شاخ می‌آویزد و رانجه انجاسکه بر زر میزند و روپیه  
 در آن ملک را از اینی گویند و رایان عظیم‌النشان در آنجا بوده اند و یکبار سوار و یکبار کعبه  
 پیاده علی‌الدوام ملازم رای انجا بوده و در آن ولایت غاریست که بعضی ساکنان آنجا  
 دیوت و نام آن دیوای و مردم آنجا را بدست و دیورپشان بامی اعتقاد بسیار است در  
 سالی یک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می‌باشد  
 ثواب آن بامی عاید بسیارند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان  
 که جان خود را فدای راه آمی میکنند و میگویند که ما را آمی طلب کرده از آن روز که آنها بهوگی  
 میشوند هر چه میخواهند میکنند و بازن دختر نیز که خواهند صحبت دارند بعد کمال و آنروز  
 کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کانون و تیر گویند در تحت حکومت رابان انجا بوده  
 مردمان ملک کامروپ خوبصورت میشدند و در علم جادوگری قلم استاد می‌افزاند

اکثر حکایات اسرار عقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات اینجا میگویند که بومی گلهای تاجنده  
 در تنقو اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر تار می آید و میوه انبه خوب  
 کوهستان بهشت که مسکن بهشت است در سمت جنوبی کوه چهارواست سیاتانکن و  
 بهشت و آبی مشکین در آن کوهستان می شود و در وسط آن خاک نهری در سیاد و کوه چار  
 عرض کم دارد اما بسیارند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آبست و هر دو سر زنجیر را  
 سنگهای طرغین سنجید کرده و در زنجیری دیگر مجازی زنجیر مسطور بر فوق آن با قفایم  
 تعبیه نموده بیدارند و مترو دین پای زنجیر مثل نخاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور  
 می نمایند طرغی تراکنه سیاتانکن و جمیع احوال انتقال را نیز از این آب بهین زنجیر گذارند و  
 این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر سیگون از اطراف روی و گردن فرو  
 بسته دارند لباس غیر از یک لنگ تن عورت توان کرد و دیگر ندارد نباتات و کوه و خاک  
 بهین نبات و وضع بسیار گویند کان فیروزه هم درین کوه است و ما بین شمال و مغرب ملک  
 به کالای پسته ملک کامروپ و لایست شام واقع است و نهرهای بهشت در وسط آن از مشرق  
 جانب مغرب جبران دارد و طول آن یک شرق و غرب از گواشی تا سدیّه تخمیناً دو صد کرد  
 جری و عرض شمال از کوهستان تا قوم مری مجبی و قلعه و لاند و تاجبال قوم تا کوه فایان  
 بهشت و دره راه است جبال جنوبی که کوهستان کچا و کشمیر در طول لاق و در عرض  
 باد و مسکونه قوم تا کوه لاق و کوهستان تا پیش در طول باد اسی شامخ کامروپ پسته  
 و در عرض بهشت و کوههای سابق قوم و قلعه و لاند کشیده ستر زمین ساحل شمال بحر به  
 بهتر از آنرا کول و از ارضی کنار جنوبش را در کهن کول خوانند طول آنرا کول از گواشی

تا سکن قوم مری میجی و امتداد دکن کول از ملک رنگنی رانی تا موضع سدیت و خرو  
 جنگی آن ملک و از صرف نمی باید اگر چه معارض از قوی و بزرگ باشد آنقدر جنگی که  
 مغربش بریشان شود و بپیر و فیل کلان متساوی الاعضا در صحاری جبال اسجاد  
 از رگب دریای برهیا پت طلا حاصل میشود و دوازده هزار شامی بپیکار مغربند  
 هر سال فی یک نفر یک توله طلا بزرگ راجه داخل میانند تا طلا می کم اعتبار که یک توله  
 و نه روپیہ فروخته میشود و اشرفی و روپیہ مسکوک بنام راجه انجا و خرجه میراث است  
 فلوس کس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر  
 بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او سخاوت نمی ورزند و اگر سخاوت  
 و احسانی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشند و پابر زمین نمیگذارند  
 و اگر پایی زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود و اعتقاد آن مردم آنکه آبا و اجداد  
 راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان زمین فرو دارند  
 لهذا و راجه سسگی گویند و سرگ بریان هندی آسمان و بقول بعضی نیستند و  
 گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خدم و حرم باو خدمتگاران و کور و انات بر  
 از استبا تحمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر خواجه ضروری با چرخ کلان  
 پرازد و غن باو در دهنه مدفون میسازند و معروف است حکام تمام بچو بچای قوی  
 می پوشند و متصل ملک شام بتبت و متصل غبت خا و ناچین و در کوههای  
 جانب شرقی اشام معدن نقره و مس و زیرت و با بین جنوب و شرق نیگاه  
 ولایتی و سس که آنرا زخنگ گویند و اقشده و چا شام بان متصلت و کیش و ملت

اسحاق خان از گیش اسلام و بندوان است و سواى مادر بزرگ زن را بزرگیت تصريف ميشوند  
 چنانکه برادر و خواهر پسر دختر را در تصريف مى آرد و در حکم اطاعت سردار خود که او را و  
 گویند ثبات قدم و راسخ دم میباشد و زنان سپاه بدر بار حاضر ميشوند و شوهران آنها مانند ما  
 در خانه مانده بکار خاندارى و امورات زنان ميبرند و از بدو سکنه اسحاق کلهر اسم الله و الان اند و در  
 سطات قارنش ندارند و از امن النوادر و متصل ملک زنخاک ملک پيگوباکين جنوب و شرق  
 بنگاله است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص اقيوت زلفا است بسیار است و فل  
 که در تمام عالم هم نميرسد در اسحاق موجود است و متصل اين ملک ملک مکهر است که حيوانى چند  
 بصوت انسان ملنگشند از جانوران برى و بحرى هر چه بدست آرند مينجوند و دين دين و  
 نمى نهند و خواهر خود که از مادر ديگر باشد برى نميگيرند و در حدود جنوبى صوبه بنگاله اول  
 اوليه وقت مشتمل بر دو سر کار است سى و چهار لکبه و پيچ جمع دارد از لائده و ديول ناما لوه در  
 عهد سلاطه اکبر جلال الدين آن ملک است حضرت ميان محمدا کالابهار مفتوح شد و خل ديوان  
 اکبرى گرديد و در بنگاله غلط گشت و گوئند که حضرت کالابهار صاحب کرامات بوده آن ملک از نور  
 ولايت باوره تقاره گرفته طره اينکه در زمان مجت در سمرين کيون چهار و جنگلى تقاره  
 گداشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آن ملک حدى از بيم جان برآ گردن آن کو سر  
 معکوس جرات نميکنند با اجمله در ولايت اديشه کار فليل بسيار ميکنند و اکثر حکام و سلاطين  
 بجز فتن فليل بعرصه ميدان رخ مى آرند هر وقت بفرين بندي سعى و تلاش فيلانى است  
 و در اسب سباط افتخار و مبالغت مى تازند و اهل آن ديوار را کاغذ و قلم و سياي نمي  
 بزرگ درخت تار کاغذ ايشان است و از آهين بياقنى راست کرده اند که يك آهن تقطر است

و سیرگیش مانند درفش که از آن بر برگ تار هر چه میخواستند مرقوم میسازند و این رقم تاسها  
 و از باقی می ماند و عنت بارتام دارد و شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و بیست و دو کوه  
 و در است شهری کانت سلب آب بجاگنی واقع شده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد  
 و ارتباط شخصی سوداگری مخصوص خان نام سدی در اینجا ساخته مخصوصاً باد نام  
 گذاشته بود خانه چند از دکانداران در اینجا سکونت داشتند چون در عهد اوزنگ زیب  
 عالمگیر پادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی از اویسده تا اویسده و بیست و یک  
 خطاب شده دیوانی مالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر گز عرف داد که از  
 شهر کلکته جانب شمال و مشرق تفاوت یکصد فاصله است و در آن وقت جا  
 حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر پادشاه بحکومت بنگاله اخلاص  
 یافته از پیشتر در اینجا بود چنانکه بعد از این <sup>خواستند</sup> صحبت خود با شاهزاده برانزیده به  
 آنکه محال است بنگاله از اینجا بعد المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا در مکان مخصوص  
 مخصوصاً با طرح اقامت افکنده و عمده زمینداران و قانون گوین و ارباب فائز دیوان  
 خالصه شیرینه را در اینجا ساکن ساخته و در کلمه بی که دیرانه محض بود محاسن او دیوانخانه و  
 کچمی پادشاهی را بسته تحصیل مالوایی مقرر کرد و چون اصالة بصعودی بنگاله  
 و اویسده با تمام دیوانی خطاب مرشد قلیجانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضاف  
 منصب سادات انداخته بعد رسیدن مخصوصاً بابائی شهر بنام خود حکم کرده و سکون  
 بر شد آباد ساخت و در انضرب مقرر فرموده در شکله به مرشد آباد سکون که کرد و آن  
 وقت همین شخص صوبه حاکم نشین گردید و شهر کلکته در سنین ماضیه می بود و در تقصه

مصارف کالی و کالی نامی بوده که در اینجا است چون در زبان خاص اهل سبکالکر ناکا  
 یعنی بالک جداوند است و لهذا آن دو بکالی که موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و  
 و شرح آیدی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کپنی انگریز چین است که در نظامت  
 جنفر خان کوتهی کپنی انگریز که در بندر هوکی متصل کول کهات و مغلیه بود ناگاه  
 بعد و آل آفتاب که سردار انگریز بطعام مشغول بود و در برین فرو شدن آفت آنهار  
 متایلان افتان شیرین بدر فقه امان و طه خلاص و مناص یافتند و تمامه  
 است و سامان بلوک می از بر دو قف قهراب گردید بکسی بسیاری از مردم و چارپایان  
 نیز تلف شدند و متحرک نام سردار انگریزی باغ تبارسی گماشتند کپنی را که در کول  
 کهات متصل شهر بود و خریه قطع اشجار نموده با حدیث کوتهی پرداخت و طرح عمارت  
 سه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بان رسید که مقف شباه  
 نیز سازند و شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عود تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار  
 هوکی رفته متعین شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالا خانه برانند  
 موجب شک پرده حرمت و بی تری و خرابی رنگ و ناموس خواهد شد و فوجدار حقیقت  
 این احوال را بحضور نواب جنفر خان عرض داشت نمود و متعقب تمامی مغلیه و شرفا  
 انجاران نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده نظم استغاثه نمودند و نواب جنفر خان  
 پروانه باین مضمون که از شما خشتی بالای خشتی نهند و چوبی بالای چوبی نگذارند  
 بنام فوجدار مذکور قلمی نمود و فوجدار بچرخ دور و دور پروانه مانع شد و معماران و نجاران  
 حکم کرد که برای کار عمارت نروند و انوارت همچنان نادرست ماند و منجر حاکم از رده



از زده گشته شد خنک شد از خون جمعیت قلیل شست و سواهی گم کردی جهاز دیگر و کشت  
 پیش او موجود نبود خلاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب از دحام مغلیه بسیار بهند  
 دست و پا زد و در آنجا عمل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد و لشکر شد و از  
 کلان آفتابی از بالای جهاز محاذی غارت شهر آفتاب مقابل نموده آبادی کنا  
 شش پیر را با چندین گمراشت زده روانه شد و چون از جهت تدارک این فتنه بجهان رسید  
 نوشت که مانع جهاز شود و تهمانه دارند که روز شنبه از این منظر که هر حلقه آنمقدار زده آنرا بخت  
 بود و جهت آنستاده آمده شد گشتیهای غنیمت خنک و قوم که این روی دریا آند  
 ساخته بدو از قطعه تعبیه کرده بیشتر میاداشته بود بر روی آب کشتی جهاز نیز بجزیر  
 بند شد از رفتار ماند بیشتر بنگار بنجیر را بشیر نگر بریده راه نورد شد و جهاز را  
 شور رسانیده عازم ولایت مکن گردید چون او را که از یگ عالمگیر او شاه در آن  
 در مکن با سلطان اسحاق خنک داشت و غلظت از چار طرف رسد غلبه بند کرده و خط  
 غلبه و لشکر او شاهای روی داده بود و در آن کوچه که آنکس رسد غلظت بجز جانت  
 پایانی بشکر رسانیده میرانی و دو تنوای و یکو خدمتی خود بطریق رسانید عالمگیر او  
 از فتنه اگر نیز بسیار ارضی شده استفسار مطالب کیننی انگریز نمود و در آنکه  
 در خواستداد و در این احاطه کوشی با در مالک میرزه علی الحسین بنگار نمود  
 و در آن از وجه پذیرایی یافته فرمان داد الا موشع بال تمنا بمعافی محمول و بنگار  
 کیننی اگر نیز و گرفتار سه هزار و پیه در وجه پیشکش و حکم داد و در باب احاطه کوشی با در  
 کل مالک محروسه مخصوص در بنگار احوال و در شد مشرب با یک با حکام و وزیران از بنگار

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه با فعل با چایک مشهور انگراتانت انداخته و  
 وکلای باندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان ستاده شد اجازت تمیر  
 کوئچی کلکته حاصل نموده احداث کوئچی نو کرده آبادی شهری در دخت کار و بازرگانی  
 بنگال مروج خست چنانکه کوئچی مذکور تا تجریر این بطور موجود است و بقلعه کهنه شهر دارد  
 چندان مگر عرف فرانس دانکه از کلکته فاصله دوازده کرده و اقصیت سرداری طرف  
 فرانس در آن شهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد در آن انگریز در آنجا  
 و دخل ندارد چو چهره متصل بندر هوکلی جانب بندر مذکور و از فرانس دانکه فاصله  
 کرده جانب شمال واقع و در آن شهر دخل و لذتیر است و همچنین پیرام پوزریت و آنجا  
 ایچانک کوئچی فرقه دنیا راست و در پنجاهم سوامی مالک کوئچی که از قوم دنیا راست عمل  
 دیگری نیست بندر هوکلی و ساکام فاصله نیم کرده از یکدیگر واقعه پیش این  
 ساکام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جامی حاکم نشین بود کوئچی بضارای  
 پیرکیس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساکام بسبب دریا بری ویران شده بندر هوکلی بود  
 تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از خصوص سلاطین دلی مقرر شده می آمد و با ناظران  
 چندان تعلق نمیداشت آن نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود  
 فوجداري اینجا خیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و ابدا علم و چون قدری از  
 احوال بنگاله تجریر آید مجلی از سحر سازی و جادو طراری باز نگران نیز بک قلم داده و در  
 جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توکل که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده  
 که در زمان سلطنت روزافزون من باز گیری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چند نمودند که پیشتر از من چه بادشاهی اویزند نصیب ده و آن نیکه دل تخم خست بام  
درخت بر زمین ریخته نپسند بار گرد آن گردیدند و فسونها خواندند و بیکبار از چند جا در  
آغاز برآمدن کردند و طرقة العین خست توت و سیب و نازیل و شغال و انسان و انجیر و  
انگور و غیره نمودار شدند بر یک بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شکوفه بهم آورده  
بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و مایه  
های مرغوب را نت یافتند بعد آن هر غنچه چند بر بالای آن رخسان نواست و غنچه طرز رسید  
شدند که خوش رنگی و مقبولی و فراوانی آن مرغان دیده شد بعد از ساعتی آن درختان  
برگ های خزانیه سرخ و زرد نمودار شده و زمین فرو رفتند و از نظیر پوشیده شدند  
دیگر در شب تاریکی از باز بگردان بر بنه شدند بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشتند و بعد  
آن یکساک گرفته آینه جامی در میان آن بر آوردند که از شعاع آن شب تیره چون درو  
شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر کس که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنجا  
روشنایی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر از آن شد  
محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنایی ناپدید گشت و دیگر غنچه نظر از آن باز گردان  
برآمد سبک و صامت بحضور ایستادند و مطلق از باز این طبق آشنایان کردند و آن  
از ایشان نوعی غریزه خوانی و خوش گوئی بظهور آمد که گویا غنچه نظر از آن  
رسیده و دیگر یکی از باز دیگران پنجاه تیر سکا ندارد حاضر ساخت و یک کمان تیر آورد و کمان  
گرفته تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده نیز میزد و تیر اول نبسته تیر دوم  
تا چهل تیر و به تیر یکم می انداخت و تیر دیگر نبسته تا تیر آخر انهمه تیر از هم

جاساخت و دیگر بستی من گوشت و برنج و روغن و مصالح بانداز آن در دیگر بسا کلا  
 انداخته و آب نیز مالای آن ریختند و سر دیگر بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از  
 ساعتی که سپروش آن ابر داشتند و طعام نخچیه و پر حلالت مهیا یافتند و زیاده از صد  
 طعام از آن کشید بخورد شاگرد پیکیان پادشاهی که در اینجا حاضر بودند دادند دیگر قواره بر  
 زمین خشک نصب کردند و سه دفعه برگردان گشتند یکبار قواره مذکور بجوش آمده بقدر فیه گز  
 بلند شد هر لحظه بنگی دیگر آب از آن میجو میزد چون بنین می افتاد بنین مطلقاً نم نیک گرفت پس  
 دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود و تا دو ساعت این هنگامه  
 اگر دم داشتند و دیگر کنیز از باز گیران آمده بحضور استاد پس باز دیگر آمده برگرفتند و سوا  
 گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از سواره بلند تر گشتند انگاه باز دیگری  
 دیگری آمده شخص اول را مع آن شصت نفر در دست برداشته بر دوش گرفته تا یکمید این همچنین دید  
 و دیگر باز دیگری دیگر آمده استاد دیگری دست و عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر  
 بر پشت یکدیگر چسبیده ایستادند پس شخص اولین دور کرده این چهل نفر را برداشته  
 در میدان گردید و دیگر باز گیر را آورده گفتند این گنهگار است جلا و سر کار بر حکم شود که  
 از بند او جدا ساز و چنانکه جلا و نطع انداخته رو بروی چینه اندازند او جدا ساخت پس باز  
 آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افشونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشته اند  
 سلامت بر تخت که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر باز دیگری مسلح و مکمل  
 با کلاه ریسمان بدست حاضر گشته یکسره کلافه بدست گرفته آن را به هوا انداخت و تا  
 کلافه بنوعی بلند گشت که از نظر غایب شد پس حضور را مجبور کرده معروضه شد که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بجنبگاه آنها میروم این را گفته براه تار رسیان با سمان عروج  
کرد چندانکه از نظر تماشاگران غایب شد بعد از این ساعتی از آن رسیان خون تقاطر کردن  
گرفت اول اسلحه او یک پس از آن بیفتاد اعضا می تمام بدن سر و زمین افتاد  
و در آنوقت زلزلش این احوال را از رفقا دریافت از پس سپرده بیرون برآمد چون اعضا  
شروع خود را از هدیگر جدا دید فریاد و فغان بگرفتند و شیر رسانیدیم همچنان گریه کنان و مگویشان که  
بهر آن اتمام جارت سوختن خود با اعضای پاره پاره شده مشهور است چون جارت  
یافت بهیمه غلطی کرده در آن آتش فروخته بخوشی خاطر خنایا برستم مژده این قوم است اعضا  
شروع خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشت که آن شخص بهمان طرز باریق و سبک  
رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیان فرود آمد و تسلیات و کورشات بجا آورد  
گفت باقبال بنو ال حضرت اعلی بر دشمنان خود طفیل یافته کی از آنها که دشمن قومی بود  
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود  
چون بر حقیقت سوختن و وجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت  
که بی از زندگی بر من حرام است اگر پشیمان شد بهتر و الا خود را نیز چون او در آتش خورم  
سوخت جرع و فرج و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر و وجه خود آتش افروخته  
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر شگافت و زوجه اش تن درست برآید و  
و دیگر کسی آورده افشانید هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در گریه کرده و خروشید  
کلان برآوردند و هر دو را بجنبگاه انداختند و هر گاه این خروشها بال بهم میرفت آتش از  
بال آنها گل افشان میشد تا یک ساعت بخوشی با هم در محاربه بودند چون پاره بالای

در خورشید بر داشتند کبک رنگین نمودار شد و بنیاد سخوانی و قهقهه نمودند گویا  
 آدمی در میان بوده بکمال بهشتی توانج بودند باز پرده بر روی کبک انداخته چون بر داشتند  
 و مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با هر یک سر خور و زدن چندان جنگ کردند که مست بهیوش  
 افتادند و از نظر غایت شدند و دیگر بر روی من کولابی ساختند و گفتند که ستایان  
 از ان آب پر سازند چون پر گشت پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب به تبخیر می بود که  
 فیضان کوه پیکر بران گذشتند صلا شکست گویا سنگ بود دیگر و خمیه بر روی هم نهادند  
 تیر تیر تاب ستاده کردند پس دامن خمیه باز زده گفتند که ببینید که در میان خمیه چیزی است  
 و خمیه خالی هستند نگاه یکی از باز گیران دسک خمیه دیگری در خمیه دیگر رفته گفتند که از  
 جانوران چرند و پرند هر که را نام برید از خمیه بیرون بر آورده در جنگ از از حجم  
 که شتر مرغ بر آورند فی الفور ازین خمیه یکی و از ان خمیه دیگر بر آورده چندان جنگ کردند که  
 خونین شدند و از هر یک جدا نمیکشتند تا باز گیران آمدند از هم جدا کرده در میان خمیه برد  
 بعد از ان بفرمایش با با خورم یعنی شانه زده شایه جهان از میان جهان و خمیه و نیکه گاو  
 نبر کلان و مست بر آورده جنگ کشیدند خلاصه کلام انگار ازین بهر خمیه بر جانور بر  
 از چرند و پرند و پرند که نام میبردند باز گیران در حال حاضر آورده و جنگ می نمودند  
 و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک گوسفند در دست  
 گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمایم نگاه انگار در آب فرو برده  
 بر آورند و زد و بود باز در آب انداخته بر آورند و زدن بهیوش شد بجملاً آنکه هر چند بار بگردانید  
 انداخته هر بار که بر آورند رنگ دیگر ظاهر گشت و دیگر کلاه و سیاه سفید ان آب فرو

بر دهن سرخ شد باز که در آب غوطه زده بر آوردن آبی شد دیگر بار که در آب انداختند باونجانی  
 گشت همچنان چند مرتبه که آن بسمان را در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر  
 نفس چهار پهلوی آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بلبل خوشترنگ همچون کمان نمایان  
 بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ همچون نظر  
 در آمد طرف چهارم جفت کبک پر خط خال و خوش آواز ملحو گشت و همچنین هر طرف  
 نفس ناکه می نمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد و دیگر قایق کلان بنایت در  
 خوشترنگ طره انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی او پشت شد و پشت او رو گشت  
 بطرف دیگر و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت او رنگ  
 طرح دیگر و دیگر افتاب کلاهی پر آب نمودند و افتاب سمرگون گردن آب نیخته شد پس  
 نگه داشتند باز سمرگون گردن آتش از آن بختی آوازها و از چون در سینه شسته سر  
 زیر گردن آب نیخته شد و همچنین سیم مرتبه آب آتش نیخته موقوف کردند دیگر باز گردانیدند  
 بخصوص استاد و دهن آن باز کرد و سمری کچو و از دهن او دهنی آید باز گردید و دیگر سمر  
 مارا کشید چهار در عکس شده و دم او بر آمد باز گردانید و از دست انداخت و دهنی آید  
 سمر از دیگر دهن او نمایان گشت باز گردانید و از سمری کشید و بر زمین انداخت تا آنکه  
 بیست و یک بار یک قامت و جسامت بصورت و یک هیأت از دهن او بر آمد و از دست  
 مار با چنگلی که از نظر نمایان گشتند و دیگر آینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند  
 انگور در آینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میشد و گردن عدد و مرتبان خالی آوردند و بخصوص  
 گذاشتند بر پیش برده نمودند که آن مرتبانها خالی پس سمر بر آنها سر و شش ایجاد نمودند

که برداشتنی پراز عسل مصفی و دیگر پاز شکر سفید سیم پراز حاوی گرم همچنین هر یکی  
 پراز قسمی از قشام شیرهای تازه بود که حسب حکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که  
 آن سپوش سخاده برداشتنده همه خالی بودند بطریق که گویا کسی آنها را پاک شسته است  
 و دیگر که آورده از میان آن کتاب گستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند  
 باز در کیسه گذاشته که آوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر  
 رسید غرض که هر کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر بنحیر آهنی طولانی مقدار چهار وعده شاک  
 آورده در هوا انداختند آن بنحیر در هوا راستا بطریق که از جای آویخته باشند پس  
 سگی آوردند آن سگ بنحیر گرفته بالا رفت چون بسن بنحیر رسید پدید شد پس  
 خرسی کلان آوردند او نیز بسن بنحیر گرفته بالا رفت چون بسن آن رسید پدید گردید و بنحیر  
 شیر و لنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده بسن بنحیر گرفته بر بالا صعود کردند و بنحیر  
 بانتهار رسیدند چنان پدید گردیدند که اثری از آن باطاهر نشاندگاه بنحیر را فرود آورده  
 در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سپوش سخاده در حضور گذاشتند بعد با عتر  
 که سپوش برداشتن پراز لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن برنجوست و باز سپوش  
 گذاشتند چون برداشتن لنگری مذکور پراز فیولی و کشمش و بادام و قیمة یافتند انگاه باز  
 سپوش سخاده چون برداشتن لنگری پراز کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که  
 سپوش سخاده برداشتنده هر مرتبه خوردنی تازه بنظری آمد و دیگر طاس کلانی با  
 سپوش حاضر کردند و آنرا پراز آب نمودند که غایب در آن چیزی نبود پس سپوش  
 بر آن سخاده برداشتن در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز



سپوش گذاشته که برداشته مرغابی در آن نمایان بود و گاه باز سپوش بر طاس نهاده که برداشته  
 چهار بار کلان در سیم سجده میان آب نمودار گشتند همچنین باین دست و جانوران غیر مکرر در آن  
 یافتند و دیگر بازیگری انگشتری آویخته در انگشت خود کرده چون از آن برادر در گشت  
 دیگر نمود گنجش زنده شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شد و چون در دیگر کرد فیروزه شد  
 و دیگر یک تیر بر تپ راه را شمشیری برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند باز دیگر آمد  
 شده پهلوی آن سخاوه غلطان ازین سربازان سرفرازان غلطک ده پیشتر آمد که صلا  
 بر پیش آزار رسید و دیگر با ضعی سراسر کاغذ سفید بست من داوند چون نیک نظر کردم  
 ابتدا الی انتها سحر کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم  
 در سحر افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که با  
 کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر مردوزن برابر هم کشیده بنظر آمده  
 چندان پر تکلف که کار است ما و بنزد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم رنگ زرد و در کمال  
 خوبی و افشان تصویر شیر و گاو دراز کشیده بودند ورق دیگر رنگ سبز افشان کرده نمونه با  
 سبز با عارت پر تکلف بر آن تصویر گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید  
 و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با هم دیگر بجنگ و جدل مشغول بودند بمجملات ورقی که  
 باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر در صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصة تا دور روز یکشنبه  
 هنگامه بازی و سحر سازی این بازیگران جادو کار و ناوره کاران سامری کردار اینها  
 پیای خاطر مقدس بود و پنجاه هزار از رومی نقد با خلع فائزه مرحمت کردم همچنین با  
 و دیگر شاهزاده ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکبه رومی سوا می خلتها با آنها  
 رسیدند و جمله را ظاهر رسیدند میگویند انتقام آنجا عارت جدا شاه است که از خطا نقل

بروشته شد جزیره السادر انجا همه زنان بایستند و مرد در میان آنها بنود بعضی گویند  
 انجا بیت نسل کردن در آن آب حل گیرند همه دختران آیند و بعضی گویند انجا صفت  
 که در انجا است سم قرمز است در میان کوه انجا شگافیت که ولد از انجا زن شگافیت  
 گذشت قاع بیان است میان عمان و حضرموت تا بلن دقت توجیه همان در آن  
 بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای ساعت اینقدر دریم نیست چون بواز  
 در آیند مطابق آن بهیچ رسد کسی یاده ترزان نخرد که کم نیز از بلاد هند است که اکثر  
 فلفل از انجا با طراف برند و دخت بقم نیز در انجا است و آن چون دخت انار است بر  
 آن چون برگ خناب جزیره حامه نیز در آنخود و دست در انجا صنفی از ادویه که رو  
 ایشان بر سینه آنها است و انجا گوشت که روانه دو عظیم از ان می نماید در انجا  
 نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلا نیز در بحر هند است مندل کافور انجا بلاد  
 برود و در انجا چشمه است که میجوشد و ثقیب است که در انجا فرو میرود و قطرانیکه بر کنایه ثقیب  
 میماند که روز بود و آنها سنگ میخیزند و اگر شب در انجا با طراف قطع است و بلاد  
 کوهی که بالای آن کوه آب جاری و غار آب است و در بالای آن صنفی است از مرغان بر صورت  
 قمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران و آشود و با  
 و آنها میسنگ منفذ گیرد و طلا کردن آن دانه با جراحات نهایت سودمند است  
 در غیر آن موضع نرسند و اگر نخیل یارند و زیاده از یک سال نرسند مرغان نیز در انجا  
 نیسانی در انجا است هرگاه خشک شود و بخود بخود بوزید بادش در آن افتد و انجا  
 و سنگ تمینا بشود خاکستر آن تابشیر شد و از انجا با طراف قطع است و از انجا

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم نیم نیز نقل آورده شود لکن طبعیت چو فرزند  
 دوزخ عقیقه دوم را زنگهر کرد پیر بر سرانجم که ز سخت بلند درج سیم را یکشایم زنده در کسرم گو  
 که هر یک ستر از پی آویزه گوش خیزد **الاقليم الثالث** این اقلیم تعلق بمیرنج دارد و  
 امالی انجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق اربلا حدین بود و بر جنوبی بلاد باجوج و  
 و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس بامبصار قندهار و دیر و وسط  
 کران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب یارک و شمال بلاد مغرب و وسط و لای  
 بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قاصیه و قیروان و بلاد طنجبه گذشته به بحر مدیترانه  
 شود چون زمین مقدس که انجای یارکنا حوله مبط صغیر و مولد و ماوی انجیا است تیمنا شروع  
 در آن میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بنیان گذراینده که نیکوی ده قسم است نه قسّم ان شام است  
 و یک قسم تمام جهان از خواص شام یکی آنست که هرگز از وی خالی نبوده و ابدان که بقا  
 تن در شام نیباشند و عجایب المخلوقات آورده که یک ارش من نیابند که جبریل در آنجا  
 نزول کرده باشد و یک لکمه و بیت و چهار هزار پیغمبر اکبر از آن دیار برخاسته اند صاحب  
 مساکن و ممالک در ده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش با دیه است تا فوات و جنوب  
 حد مصر و تنبیه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای تیراز و وسط دار  
 الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مبط و حی و محل قوطن انبیای نبی اسرائیل  
 بوده است و آن شهر را عبری ایلیای خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان  
 تمام عالم خراب گردد و آلاکه بسیار که درین طبعیت المقدس و قیامت حشر و نشر عالمیان

از آن موضع کند و بنی اسرائیل بعد از فوت دالود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن  
گشتند چون نوب خلافت باد و علیه السلام رسید در صدد آبادی آن شهر گردید با اتفاق علمای  
بنی اسرائیل مسجدی را تصانیب نمودند و چون دیوار آن بقدر آدمی رسید خطاب به الارباب  
آنکه اکنون دست این عمارت باز دارد که با اهتمام دیگری نیست اختتام خواهد یافت چون  
حضرت سلیمان علیه السلام بر سر مرئوسه و خلافت نشست در تمام مسجد اقصی و تعمیر آن  
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت که از آن ده سوره و بنای آن شهر را از سنگ خام  
کفایت آورده اند که هر روز صد هزار سنگ گشتش در آن شهر کار میکرد و سی هزار نفر از کوه  
سنگ میبردند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند و بعد از تمام  
دیوار بمعادن و بخوبی ستافه جواهر بسیار و بنیابر جهت آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد  
اقصی در شرف بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شد  
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکصد ستون  
ساخته اند و در آن پیغمبری نماز نگذاشته باشد و یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک کلمه و بیست و  
هزار پیغمبر در آن مسجد نماز نگذاشته اند طول آن مسجد بنقصه و هشتاد و چهار درجه است  
و عرضش چهار صد و پنجاه و پنج درجه و ششصد و چهار ستون دارد و در هر شب چهار بار  
تغییل در آن روشن میگردد و نیز از هزار گز حصیر هر سال صرف آن میشود و بنقصه  
نظر فرمائید همیشه خدمت آن مسجد میگردد و در پنجاه و پنج درجه از زمین جهت آب نهادن در  
گذاشته بود و چهار صد و پنجاه و شش درجه و صحن مسجد مصطفی است که ارتفاع آن پنجاه  
دور بمیان مصطفی و عظیم است شش کمان را فیه الصراط گویند و در دون قدم

سلیمان دارایی و ابراهیم بن ولید و قشیری و داود بن احمد و احمد بن الحارثی و محمد بن حسن شیبی  
 و غیره از مشتق اند و از قلم شام و رختهای زیورن نشاند و یونانیان تا حال موجودند  
 یونانیان در عهد سکنه در آن دیار وارد شده بودند پس عمر و رختی تا این تاریخ قریب  
 میرسد بجلبک و رختی و دمشق و افسند و قلعه و رعایت حصانت داشته و در زمان ابی اسفندیار  
 علیه السلام فرمانروای جلبک شخصی بوده که بنام داور اصفی بوده و طالع او یوم نعل شطار  
 جوین آن بت بامروم کلمه میخوانده و آن شهر را تخت بک میخوانده اند پس از آن بک بک  
 کرد و جلبک خوانده و برخی گفته اند در آن زمان فی بوده آن بک نام که بهفت نخله ملک بنی اسفندیار  
 شوهر کرده و هفتاد و پسر داشته و همواره با بنیاد و مقام عدالت بوده و حجت باغی از رنگ شسته  
 از طریق بایت و در افتاده پیش بک مشغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال مدتی  
 پرداخت و کس بدو نگریه و عافیت آنرا باز از بک کبریا شست نموده از نظر خلق پنهان گشت  
 و الحال اقامتش در میان و بیابانها میباشد و گشته گان و گشته گان را یار نماید  
 حبیب السیر آمده که خضر الیاس هر سال روید و بعضی در حجت بک عت با یکدیگر ملاقات  
 نموده پس از آن تهنیت و عارفان و قیام نمایند و با طافت آنجا و ایضا است که  
 و ضمیر بسیاری از ولایت شام تقوی دارد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
 نقاست که شمار ایشانت دهم معقوس که یکی غره و دیگری عقلمان است حضرت از  
 شافعی از غره است خلیف او شاهیر بلاد شام است آنجا هوا نیک و باران و خورشید  
 بر غرض و فصل آنکه چون حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام حیات  
 گوشتها را خورد و از بخار میبود و شده و شمشیر را فقره و شمشیر را فقره و شمشیر را فقره

گشتی آن مدعی کذاب است و طوری تا گوئی است بر شرقی بیت المقدس شریف بر مسجد اقصی  
 حدیث دارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از اوج مطهرات آن حضرت است  
 صلی الله علیه و سلم برای زیارت بیت المقدس شریف بر زد و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند و از  
 مسجد آمده که در میان صوفی و فرمود در آنجا نیز نماز گذاردند و برگزیده آنکه استاده ارشاد کردند  
 که از همین جابر دم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت وند و بعضی بدوزخ و این  
 کوه است که حضرت عیسی از اینجا آسمان برده اند و نمکان از انصاری تعظیم کردند و میگویند و بهر  
 آنکه هیلانه نام فرنگی زنی کینه کرده بود و در میان آن کینه ساخته مصدق عیسی میگفته قته  
 رفته آن کینه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خروپ بنطی است و متصل آن مسجد است  
 و ما بین آن مسجد غار است مصفا مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خیر القوم  
 میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین را بپوش  
 احمد نگاری و شیخ علی نگاری با التوسیه تقسیم کرده وقف نمود این در میان هم می خجسته سال  
 پانصد و شهاد و چار و اقصیه آن بین آن تجرین سواد در دست تصرف و زیارت شیخین  
 مذکورین است و مشوق دارالملک بلا د شام است نخست ارم بن سام بن نوح و در آن خود  
 باعی ساخت با عقدا بعضی باغ ارم که در میان طوایف اعمم استخار دارد و عبارت از آنست بعد  
 ارم شد و عاد و بقلید بهشت هم آنست برین فردوس آیین بنا کرد و بقبول بعضی مفسرین ارم نام  
 العادلی که کنایه از آن موضع است زمره گفته اند که دمشق بن قائل بن مالک بن ارغش بن سام  
 بن نوح است بر آبادانی آن شهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم حلیل دمشق را احداث نموده  
 و سکندر رومی تجدید آن لغات فرموده و جمعی بر این گفته رفته اند که از محدثات فصحا کتب

بمقتضی شهر بدان لطافت نشان داده لطیف همیشه شهر خورم تازه صحرا مقام  
 عشرت و جای تماشا باغش گل میدان جوش لاله مکان ساغر و جامی پیاله سرود و  
 رود و هر کوی و بزرگ عالم کرده اینجا عیش مسکن حضرت رسالت پناه چید کرت از نزدیک  
 و شوق گشته و بقدر خود آن شهر شرف ساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که و شوق  
 بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا سپرد و در آنش هیچ منزل و  
 دیرین و بازار نیست که خالی از آب و آن باشد و عمارت عالی و اسواق بکلفت و حمامات  
 نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره  
 آن شهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در آنجا شهادت و هفت هجر  
 آنرا بنا نهاد و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیبای نیست و تنویر  
 یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد قصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته  
 شد هفت ساله خراج ممالک شام صرف آن مسجد شده و این مسجد و طبقه است تمام فرش و ستونهای  
 آن از سنگ خام است و سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش و بنقوش بغیر کرده اند  
 اگر کسی عمر طبعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشرت عشرت آنرا ندیده  
 باشد از طعم چسبیدی باغ رنگین بجا را بدینا ز خلایق برین یادگار و همان فلک طاق فیروز  
 خشت نموداری از قصر باغ بهشت از حکامیش عقد و دکشا و طلسمی در و طریقه تزیینات  
 و سقف و جدارش بوقت عبور نگه غوطه خورشید بریای نور یکدست سایه در می زربس آب  
 تاب بنگیری بر تو آفتاب و حاصل اوقات آن مسجد هر روزه هزار و دولیت نیاز رز  
 بوده و دولیت دنیا صرف روشناسی آن میشده و در ظاهر مشق کوهست ملوان

تقابل بنیاد اولیاد را بخانه است که آن را معراج الجور خوانند گویند که چهل پیغمبر از  
 گرسنگی در آنجا دفات یافتند و در عجم بعضی آنست که بایل و بایل بار در آنجا بقبل آورد و حضرت  
 ایزد پیغمبر علیهم السلام در یکی از مصافات و مشق بوجود آمده و آنموضع الحال بدیر ایوان  
 شصت دارد و چشمه که از آنجا آب پیاپی آمده امروز جاریست محمد بن جریر طبرستان  
 آورده که من در سال سیصد و سی بد آن چشمه رسیدم و از آن آب آشامیدم و بهر حال  
 از آن چشمه آب آشامیدم شفا یافت شد و بهوای دمشق بجزارت یافت و آتش که از  
 بعلبک می آید که اکثر غروب باغات در میان درختان جاری میشود و این چشمه گون فها دارد  
 و در شقیان بلبل و طوطی شاط مشغولند و اکثر اوقات بار تکاب منهای و ملاهی مشغولند  
 و آنکه غفور الرحیم طهر بد شصت نزدیک بد مشق و در آنجا حمام است که بر سر چشمه  
 آب گرم ساخته اند و استیاج بآتش ندارند و گویند در آنموضع دوازده چشمه آب گرم است  
 نبات خوشبو هر یک مخصوص بجلج مرغ است چون صاحب مرضی از آن چشمه غسل  
 کند شفا یابد صاحب خفگی آب گوید که در طبرستان بزرگ عظیم است که نصف آن آب گرم  
 و نصف سرد که این سرد و آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم آنجا است گویند  
 که کس بنال سوزان از آب آن حکیم شود و در آنجا هفت چشمه است که در هفت سال  
 از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد و این قریه است قریه  
 طبرستان ایل قریه حضرت مریم علیها السلام تهنیت کرده بودند بشومی آن هر دختر که آنجا  
 متولد شود از مهر کثرت نشو و نوشت او جاری باشد و در آنجا درختی که آنرا نان  
 زنی بپزند که او را بدیند و دوست و دوستان او باشد و موضع فرج او مفتوح بود و در هفت سال



نگشت بر هوا سعلق که اثر قدم فیض مقدم پیغمبر خیر زمان صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم  
 انظار است و آنحضرت در شب از آنجا مبعراج توجه فرموده و آن سنگ بانوقت رسول مقبول علیه  
 الصلوٰه و السلام قرب و درخ از زمین جاسته بود که آنجناب فرمودند که گفت همچنان معلق بجال خود  
 مانده و محراب حضرت ذکر یار و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیه السلام که در آنجا نماز میکرد  
 خدا یاد میکرد و اندر آنجا است و محراب حضرت داود و در پیرون شجره و معتبرترین محراب باقی  
 خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده سیلی داقتست و دوازده فرسنگ بیت المقدس و دور  
 که از اناصره الخلیل اند و لاوت حضرت عیسی در آنجا بوده و عید یانیز از آنجا به نضری خوانده و بعضی  
 گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بود که برنش میلی بیت  
 المقدس است در سال تخیل و سیم جلوس اغطلس قیض شب شنبه پانزدهم قانون اول تولد یا  
 و هم بیت اللحم آسمان شافیه قبر حضرت ابراهیم و ائحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیه السلام  
 در آنجا است و در عهد هایت هیدو و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد قصی بر بیت کعبه است  
 ساخته در شصت و هفتاد و نه فرنگیان در آن شهر مستولی شده بودند محراب خراب ساخته تا او در  
 در تصرف دوازدهم و اندوچ از آل یوباز و فرنگیان اینرا کرده بتصرف آوردند و شعار اسلام  
 ساختند محراب باز درست نمودند از آنجا حال در دست سلیمان است و اینوقت در آنجا عمل  
 سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شیخ و آسیا و دانیال و غریو  
 و کیرا و عیسی و یحیی علی نبیا و علیه السلام جمله در بیت المقدس و مضامات آن متولد شده اند و  
 در آنجا از وائی مسجد اقصی اعضائی از بنو سمنس منصوب بودند هر کس دعوی کردی که از اولاد  
 او را گفتندی که این عصا را من نمایم اگر دعوی صادق بودی منتظر نشدی و الا صا ظاهر

قسمت میکردند هر آئینه بجلب موسوم گردید چه در لغت عرب جلب بمعنی شیر و شیرین باشد  
 گویند در آن نواحی چاه است که هر که را سنگ دیوانه بگذرد که پیش از گذشتن چهل روز آب  
 بپاشد شفا یابد در سنه ۲۲۷ تصدیق و بیست و چهار از دمای در جلب پاشیده بود که دوازده  
 فرسنگ از قف نقش گاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظر غایب سیراق قمر است  
 در جلب در آنجا معبد است که چون بیماری شب در آنجا گذراند در خواب می بیند که شقایق  
 در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چرخ عرس  
 باشند و چون از درخت جدا شوند آنجا صیقل می دهند و پیش چاره وضعیت از  
 مواضع جلب در آنجا عمود است از سنگ قلم چون از ایند زدن آنجا آنقدر بلبله  
 شربت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع گردند تا عمود مسعود  
 باز قایم کنند اگر این ستون در بهیای قوت باده در حق مردان اثر می رسد اما محاله مردم  
 آنرا بهر اثر خفیل بولایت خود می آورند و قعود آن عمود محمود و بیشتر دند هره از حدود  
 شام است و آن زمین یهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگران  
 آنجا را بعد ولادت بکارت عمود کند میخج در میان جلب و قرات واقعه از انبیه  
 برون شد نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعه عبادت  
 سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که  
 هر که از عسقلان بفرایرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهید یافته باشد  
 هر و آن داخل ماکه فیرقیه است در آنجا و تنه است که جسم آنها با حجار و جواهر  
 مشهور و مشابیهت دارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند

و در سایر دریاها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهر است بقیروان و از آنجا راهی بقسططنیه  
 میرود و مسافران در وسط راه روند اگر زمین بسیار منحنی شوند در زمین فرو روند که آن  
 چون صابون تازه چرب و نرم است لظاکیه شهر است بزرگ بدریای روم با بزرگ است  
 و عمارت بانیه آن مختصر و من بن کن بن سام بن نوح است قلعه لظاکیه تفسیرش است برج  
 جهت محافظت هر برجی در قديم چهار هزار کس انصار میبوده اند در از منه سابقه درون انطاکیه  
 پشه بود و در بیرون آن مقدار بود که کسی از پنجه قلعه شهر بیرون کردی تخمیناً یک لکه بر  
 دست می چسبیدند آگاه مناره از رخام که در آن بلده بود شکست از درون او حصه  
 پس ظاهر گشت و مال مال از تمثال شپه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پیدا و نیز در نجاشیه  
 که گریه از صید و عاجز است حمص در آن بلده سیح آفریده از مار و گزوم ضرر نیابد اگر  
 جامه از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند گزوم متعصم  
 و بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر روی یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف آسمانی  
 مشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزوم چون پایه از گل پاک بر آن صورت نهند و انگار  
 در آب نازند و گزوم گزیده از آن آب بیا شد شفا یابد مخفی نماند که از پنج بحر که در  
 سکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طوالتش  
 از مغرب تا مشرق یک هزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض او می نویسند  
 چون بحر و شام رسد و لیت و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال بلاد مصر  
 بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است برین بحر میریزند و شعبه ازین  
 میان قلیسمه در آید یکی را خلیج اوس و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر و لیت

شخصت و دویزیه معموره است که تجار بخار در آنجا رسیدند و بعضی خبر از آنکه در آنجا بیلو  
 رفت اما بجز مغرب آنرا دریای اندکن و بجز طنجیه و بجز الاسود و بجز الکبر نیز خوانند ابتدا ایشان  
 اقصای جنوب از برابر رض سودا هست و بر حدود سون بلاد اندلس و قبرس گزرد و  
 بجانب شرق جاری بوده برابر رضی غیر مسکون عبور کند تا به بجز اعظم منتهی شود و در آنجا  
 الادراک مسطور است که بجز و قیانوس این دریا و سفاین و مرکب تجار بشتت ملاطمت  
 و کثرت خلعت و بخار در این بجز جریان نیابد مگر قریب سو حال این بجز روند و اندک منفعتی  
 گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بجز موضعیت که اثر ابرج البحرین گویند و  
 آن محلی باشد که بجز بنهد باین دریا پیوند و در آنجا نموده ساخته اند از سنگ که صند  
 گز اقصاء دارد و در آنجا الی جزیره است بغایت سموز و این دریا بشکلی غریب با هم می پیوندد  
 چنانکه از هنگام طلوع آفتاب از و ال آن مغرب بگیرد و در بجز بندیریز و از و ال تا غروب  
 بر عکس باشد و دو شعبه از بجز مغرب بمعموره ارسن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجیه  
 و بنا بر عدم جریان مغایر حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خلدات که ابتدای آبادی  
 و نیاز طرف مغرب آنها میگردند درین بجز سمور بودند اما اینوقت چه در زیر آب آمده اند  
 و مخفی ماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صد و ذکر تمامش شهر آن چنین دریا کشد و مطالع  
 کنندگان از ملالت افزاید لیدانمی ازیمی و بدانه از خرمی اکتفا شد مصر مصرین باجم جام  
 بن فوج علیه السلام منسوب است از جمله اعظمیم بلاد قدیمه بود و بر عمارات و زراعات و آبادانی  
 و شخصت در میان طبقات انام امتیاز و افتخار دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و تنبا  
 آن در از مننه سابقه میرتب بود که سبب غرور و فرعون شده گفت ایس لے ملک مصر کذا

بحری من تحتی و از نواد برانش یکی رود نیل است که از مغضات انهار رنج مسکون است و از  
 جانب جنوب شمال میرود و بر خلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از  
 قمر و بحر الروم منتهی شود و نهری در از ترزو می و در تمانه ربع مسکون نیست زیرا که یکماه  
 در میان بلاد اسلام رود و ماه در میان دریای ملک نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابی  
 و در زمستان تمام آبهای روی زمین بکافه الار و نیل سبب است که چون در بلاد انبیا  
 شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و این  
 بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید انبیا نستان بود عبد الصمد ابراهیم  
 در انساب العجایب نقل میکند و صاحب شفا که گفتیم می آرد که سبب ارتفاع و بیهان آب  
 است که بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارج اشعه کواکب واقع شود بیهان کند و موج  
 زنده از مواضع خود مرتفع گشته پس در چون سدی شود نگذارد که آب نیل در روی بزرگ  
 بزمین رود و نیل رنجت کند و اراضی مصر ملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد و بارش  
 جلت غلظت با و جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گردد اند پس دیگر باره  
 نیل بران گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که آن مقادیر زیاد  
 و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان موضوعست بر آن خطی چند است که از ان دستور  
 کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشان زده رسد خیر و سعادت بسیار  
 حاصل آید و غایت زیاده و بهره خط بود هرگاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همچنین  
 چون از چهارده کم گردد و یکده نه غلظت حاصل نه پیوندد و گونید این مقیاس از موضوعات  
 یوسف صدیق است علیه السلام و چون در زمان هدایت نشان مطلق با توحی و التوا

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در این خطاب ضمنی انداخته ششصد و شصت و شش عمر و عاصم شش و عاصم را  
 بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکویی با شما امر کرده باشد آنچه که ما  
 حضرت اسماعیل علیه السلام پدر عرب از نبات ملک منصب بوده آن با از آن بشارت بمقتضی و مسر  
 از نواد امر که در زمان غارتش عمر و عاصم در مصر بطریق آموختن بود که مردم مصر بوی مسر  
 داشتند که رود نیل با ایسانی است هر سال که تا مردم بواجبی بآن مسنت قیام نمایند و بوی  
 مسکو که جبرافرا جایز و مباح نمیدارد و عاصم فریاد کرد که چپیت گفتند که چون یازده  
 شبانه روز از نلان ماه بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و شهابت غنچ و دلال  
 مشکوی و عجبین بویی ده روزی هلال بروی منی بوی از غویانی روستا  
 ضلیمین سائر غنچین کیست از در لعل گوشن گردن پر دزمی و مشک جیب و دامن پش  
 پیدا میباید ساخت و پدر و مادرش با انواع رعایت و نواخت آن دختر را با صاف حلی طلل  
 و جواهر نفیس شمرن مزین ساخته در بجای کنش انداز میباید و نیل باید انداخت تا آب وی جو  
 زند و سحر باری آن عمر و گفت قوا حدین متین تجوی که دفع بدعات شنیعت از اقامت  
 امر مذموم مستناع مینماید و بدر تیکه اهل اسلام بدم غلبان رسوم جاهلیت نموده ابواب  
 سعادت بر وجه خود و کثودت و زدیگرا مالی مضطرده گفتند ما را حضرت نسبت سهو و  
 ده بار حضرت جلای وطن فرما که امور عاش با بی جربان نیل اجر انمی باید و عاصم نامه  
 با امیرالمومنین عمر نوشت و کیفیت ماجرا نهاداشت امیرالمومنین بطاقت فرستاد و امر که  
 بطاقت را در و نیل اندازد و بنجامه هدایت علامه بران بطاقت نوشته که من عبد الله عمر  
 امیرالمومنین آما بیدار ایها الذین ان کنت تبحری مرقبات فادعوا ان کان الله الواحد

بجز يك فاسأل الله الواحد القهار ان يجر يك عمرو عاص بطاقه را بر دشته است و  
 اتيان و عامه مصر را جمع كرد بر او و نيل آيند يك و ز قبل از ميعاد هر ساله حالانكه مصر را  
 از ديوار بر كنده مستعد جلگه بود و در حضور جمهور بطاقه را در نيل انداخت چون خطاب  
 حضرت عمر خطاب آيد رسيد در زمان پيچان كرده روان شد بمرتبه كه شانزده گز ارتفاع بافت  
 و به محل خير بركت شتافت از ان باز ايلي نويستاد اينها هرگز سر كشي نكرده خواهد كرد قلم  
 اي خوش سلطان كه باشد هر زمان حكيم او بر آب و بر آتش روان شود و  
 در ميثاق فرمود است: نايب است و دست او دست خداست و ديگر از جمله  
 عجائب بني اسرائيل ملك ابراهيم مصر است و آن عبارت از چند گنبد است كه حكماي سلف ساخته اند  
 برويت بعضي حميه المولكي آنرا بنا نهاده و در مدت هفتاد سال با تمام رسانيده و هفتاد  
 هزار مرد در آنجا كرده بعضي گويند كه حضرت ادريس پيغمبر را كه در لسان حكما پيغمبر الهامه  
 شست و بروجي سماوي معلوم شده بود كه در عهد نوح عليهم السلام طوفان عظيم خواهد شد  
 كه همه عالم را فرو گيرد هر آينه گنبد هاي ابراهيم بنا نهاد و تصوير جميع صنايع و آلات و ادوات  
 خفاه لذاب العلوم و الاثار در آنجا نقش كرد و بر نيزي آبا و اجداد خود باز و خواهر  
 در آن مكان دفن فرمود و بزر بر آن قباها ساخت و آن گنبد عالي در روز فرسنگ است  
 تعمير يافته كو چكترين آنها از عمارات بزرگ عالم نجايت كلان تر است و در زمان حضرت  
 يوسف در مصر غلات را در آن گنبد ها انبار كرده اند از آنجمله گنبد بزرگتر است و آن  
 سه گنبد كي كو چكتر و آن دو گنبد بزرگ را هر مان گويند هر يك از هر مان چهار صد گز  
 چهار صد گز است و ارتفاع آنها نيز همين مقدار است و هر چه آهسته و فولا در آن

ترکند و آن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بفرستند  
 آن گنبد بطبع خزانه فریب نمود پادشاه و بسیاری بیلداران بایل و گنبد و ستین بد بخارفت آنجا  
 مدتی بویری می گنبد غایت سخی بجا آوردند اندکی از آن ویران شد چنانکه از بنظر ننشیده و دریا  
 و در نزدیکی چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد داشت  
 که طلسمی است هر که باز کند آن طلسم صحره بود از آن بخشی باید موی این قول بعضی موخا  
 نوشته اند که شخصی از بزرگان نادگان مصر ریشانی دریافت و بقصر و قافه متبعا اگر در غنچه  
 آنکه شاید و از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه های بران مفتی و نطفه احتیاط را وقف اطراف  
 آن ساختنی تار و زری و ورق پاره یافت که بر آن نوشته بود که اند فلان طرف قیه کو چاکس چو  
 بهشت فرع بپایند البته چیزی بایندا و بد آن عمل نموده صندوقی ظاهر شد از آهن چون  
 سیر ترا باز کردند کاسه از آن برآمد که قرص طلای در میان آن بود صندوق را کرده کاسه  
 با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را با صرف برده چند شرفی در عوض بستند چون بخانه  
 آمد طلا را در میان زبر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرفی فروخت باز طلا در میان زبر  
 و دانست که این طلا را خاجیه است هر چند فروشتند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس  
 حاصل گرد و کاسه خاجیتی داشت که چون آب در وی کردند می شرب می شدی که در همه مصر  
 مثل آن شراب نبود پس در که زبر و نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون  
 خمرش بهتر بودی و از آن زبر فروختی هر آنکه میبهرم مصر و می بوی بخاده کساد می  
 متاع دیگر خمر فروشان افتاد استخاد و تفحص احوال کوشیده حقیقت را بیک مصرع  
 نمودند بیک و را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستند و در آنرا را الهلا و آورده که



شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه بکمان زمین احقر کرده چاههای ظاهر  
 شد که هر که نظر در آن بگذری چندین اثر و مادر نظرش آمدی و او طلسم کشائی که در آن  
 افکنده ناپدید شدند پس باو تن بدرون آنچاه رفت چهار هفته بنظرش درآمد و در  
 هر هفته ده خم زین سخاوه بودند و بر سر هر خمی شیرینی از زر تعبیه کرده که هر که دستش  
 آن خم بردی شیرین بنچید دستش مخرج ساختند و همچنین در هر هفته خرمنی از جواهر بود  
 شخصی از آنجا عت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجا عت یافت  
 پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آنکه در سبیده ظاهر گردید و آنجا عت  
 چون طریق تصرف آن بنی دانستند بمحرمی تمام باز گشتند حضرت مرزوقی علی کرم الله  
 وجهه بجای از صورت طلسمش که گرگسی است جانور پنج پایه را در نیچه گرفته تارخ ایام نگاه  
 معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهومان والنسری و السلطان ازین ظاهر  
 میشود که تقییر یا پنجاه سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام از بنی جا  
 بنایافته چه حال آنکه در جدی است و نسرو نیز سال یک برج طلی میکند صاحب شصت  
 الاصاب شیخ احمد شرجی و صاحب بید و روایات مختلفه میگویند که هزار سال از سنگ  
 بزرگ بنا کرده اند بنحی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و مسلمانان از آن آهین و آن سورا  
 داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاح نصب کرده و در جنب سوراخ رصاص گذاشته  
 انداخته و آن تله هر دم است از قلع بر یک از آنها قندرس عیسی است و آن پانصد در  
 اینرا نشت و اضلاع جهات آنها نیز صد درخ مذکوره گویند و هر صم غربی خزانه از سنگ  
 لبوان که قسمی از سنگ است ساخته و در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای گشتار

اشکال غریب و سلاح نیکو گشته اند و در هر م شرفی بیات فلکی لکواک م شرم کرده و در  
 حالات از منته ماضیه محال ثبت کرده اند و در هر م سیومین اخبار کا بنان است که ما بویها  
 سنگ صوان دست کرده صور کا بنان نقش کرده اند و با هر کاسین لوحی سخاوه اند از الو  
 حکمت و عجاب صنایع و بزریر هر گنبد خزانه سخاوه گویند مامون چون بمصر رسیدی  
 در نهام آن نمود اما صورت نیست گرانیکه بحال جد جهد و صرف مال مجید و عدا  
 کوچک از یکی از آنها بر کند عقب آن طاقچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن نهام آن  
 نمود و بود بملا خطم انجیل بسیار حجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریه را  
 در هر م بنا کرده است و منبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین سیده طایران سفید  
 بر میزند مراد میانرا و ما بی است بصورت زن سوریشیان که بر روی خود طبا نچه میزند  
 سوید و در حال خواب با بزن از یواقمه سوال کرد او گفت انقی است که از آسمان نازل  
 شده است چون از خواب بیدار شد تعمیر آن معبران پرسید گفتند طوفانی خوابیده است  
 عالمیان را ملاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هر مین سازند و جمیع اموال خود را در آنجا  
 نقل کرد و در آنجا نوشت که بنا کردیم این دو هر م را در ششماه از خوف حادثه نازل  
 است که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحر ریو پشانیدیم کیست که آنرا از  
 بویا بپوشاند و اندک عالم صاحب بارخ الفی از این کنتر سامی نقل کرده که در عهد ملک عالی  
 در سال یا یصد و ششاد و شست در مصر قحطی روی داد که در عرض یکماه دو بیت از  
 آن گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفین پوشانید و جمعی که احوال  
 ملک سانسند از قیاس برون بودند و در آخر کار بجای آنجا رسید که در مصر سگ در گریه

مانند بندگان مردم فرزندان خود را میخوردند چون فرزند نماد شروع باطن نمودند چه  
 بهیانه بیماری هر کسی طبیبی با سنجانه میبرد و از اطراف و جوانب کار و با کشیده هر عضو  
 آن پجازه را مانند گوشت قربانی از هم میبرد و دند و علاج جوع البقیه می نمودند و تمام  
 آب روان عیست مگر در نیل و برف اعدا بنبار و باران نیز اچنانا بارش کند و هر  
 بسیار بار د علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین پوشیده گرد و در بعضی  
 جاهای آن گیاهی است که ریشه آن کشتی نامی کلمان اند آن کنند و نیز مانند شمع روشن است  
 و هر چون بمیرد و چن مرتبه برگرداند باز روشن شود و از غریب یا مصر که مردم آنجا  
 تخم مرغ بسیار در زیر سنگین پنهان کنند بعد چن روز بعد هر بعضی چوچه مرغی بیرون آید  
 و آنرا زانه چین کند و بتدریج بزرگ شود و طریقی دیگر هم درین ماده داند و حوض  
 و چشمه آب است چشمتان حوض آید و از آنجا با طرف جاری شود و هر گاه زن حایضه یا  
 مرد حجب است با آب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن نگردد آنجا ایستد و حجب و نشو  
 و آب ملوث از حوض بیرون نکند جاری نشود و در تاریخ مغرب مستطورت که در حد  
 در جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلمی مدی از سنگ رخام ساخته  
 در غایت مهابت چوبی در دست و با قسطنطنیه چنان راه را بند کرده اند که ریگ را  
 از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا عبارت خبر نرساند و هیئت آن تمثال بترتیب است  
 که اگر ابوالهول گویند و در مصر خزان و استران بیش بهایا باشند چون از گور  
 کش گیرند از آن جهت دوزخ و چاک باشند و یکی از ناحیه مصر خر پوزه شود که  
 از برای یک شتر بار کنند و سمرقانی پیچیده دارد و بهیات مار قریب به نیم گرد و نباله و کشیده

چنانکه میانه ساله شکر قریب سیار دارد و شاه عزیر الله محدثه هلوئی در بستان المحدثین  
نور دیده است که حضرت ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من در مصر  
حیات و بزمی دیدم و در آن پیش نمودم سیار داشت برآمد و یک تریج را دیدم بالائی تریج  
کرده بودند مثل دو قاره کمان هر دو نصف آن تریج بر آن شتر نمودار شده و در زمین  
ایستاده است شتر است چون و دریل علیه کند و پانزده یا چهلین شود و گره و یکی نه باشد  
گردد و در آن ریاضت هم بایستی باشد و دیگر جانی نیست و از حد و این ریاضت و اولایت  
شام مجرب یکبار است و این بابین با چهار خوانند و در چهار باران گزیده و چند سیار  
اگر کسی در محل باشد همیشه بخورد و در محل آنکه از نزد خیم بخواران مهلبک باشد غدا  
روم صدی به تیره بنی اسرائیل دارد و مساحت تیره بنی اسرائیل در سنگ است و یک  
پارچه سنگ نیز دارد و آنرا بادیه عرب نیز خوانند و در آن دو درخت است که در آن  
میباشند مثل چکاوک یا خیال تا به نخل بوم استادی باید و بعد از آن منقطع میشود  
بابین فلسطین و آبله آوردن اقصاء و درت ابتلای بنی اسرائیل به بلایه چهل سال بود  
و عدد نجات ششصد و شصت و شش گفتند چون طعام و قوت این به پایان رسیدند  
علی الاطلاق بن سلهی ایشان گرامت میفرمودن شبانه ترنجبین حمیری بوده و سکو  
مرغابی که یکبار شهابت در ششصد و شصت پیوسته که در اوقات تیره جاسم بنی اسرائیل  
پاره شده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چند ناله نشو و نمایافته جاسم نیز نقد  
اقامت و بے افزوده و سافت طول و عرض مصر چهل شهابت در راه است و نهنگ  
مسیحی و تقو در عاوه نیز خاصه و در نخل است و شکر که بر زبان سابق دار الملک بود

قسطاط است که بر شمال میل و قسمت و درین شهر کوه و محله های عالی است که پیش  
 مردم که از بهر قیام میباشند و عماراتش جمله سه طبقه و چهار طبقه و فرازها نامشخص در  
 قسطاط است و قسطاط بدو قسم منقسمت علیای آنرا صعیقه و سفلی آنرا صعیقه خوانند و صعیقه  
 و جنوبی قسطاط و غریب الاستر آورده که در صحرای صعیقه نام است که مردگان در آنجا  
 افتاده اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن موات را از گستاخهای سطر کفن کرده اند  
 و او را در میانهای که پاره و بوسیده نشود گویند و تپتی کفن جاری از مردگان باز  
 کردند اصلاً تغییر بدینش آه نیافته و اثر خدا در دست و پایی آن متنبه باقی بود و در حجاب  
 البلدان است که موسیائی مصر از آن مردگان حاصل میشود و آن بهترین موسیائی است  
 و در نزدیکی قسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکوه در بر جبهه حاصل میشود  
 بحال در الملک مصر قاهره میفرستند در حبیب آیه که در زمان مغیر الدین  
 باسد استیلای تو بهر خادم که در سلک غلامانیش انتظام داشت در صد و پنجاه و  
 مصر بتصرف آورده و در میان قسطاط و عین الشمس شهر ساخته و موسوم بقاهره  
 مغیر الدین و آن بلج دار الملک ساخته و در وقت آمدن یزید هزار شتر و هزار  
 شتر را از بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین هندو در پیش بارگاه و میز نهاد  
 و از اینو ملتان و ساکنان آن شهر و مکان خشیب چون نوبت سلطنت بآل ابوسید رسید  
 در آن ملج تلج و عمارات عالی بسیار ساخته شد و بحال آبادی رسید قاهره مغیر  
 شده است طویلاتی بر کنار میل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر آن  
 منقش و شش طاق نامی بدیع و رواقی و کاشی و کاشی قسم عمارات از خام الوان است

و بازارش قریب پنجاه سنگ تمام از رخام است و تعداد منازلش از حدود حصیروست  
 و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز کنایه از اقصای  
 بنایمی سکندریه است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد  
 که یکی همیشه مسدود است دیگر را باب الرشید و سیم را باب البحر خوانند از آنجمله که بجانب  
 روم میشود و در کنار این دریای بزرگ حصارهای در کمال مناسبت ساخته اند که سفاین مغرب و  
 شام بدین بندر آمدند و از آنجمله و اقصای آنجا خواهند دید و این بندر بوفور یافت  
 میشود و ازین دریای شهر استبول که از خشکی سه ماه است و به پنج روز میرود و آمد و رفت  
 مردم آنگزین اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السیدیر خوانند  
 چه درخت سدیری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر  
 تا حال که تغییر باد و هر سال باشد موجود است و در عجایب المخلوقات آمده که دوازده ساله سابقه  
 شهر را بدست سی سال ساخته اند هر سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن  
 دوازده سال سکندر باز آبادان شده این وقت باز مسعود است و حرارت بر هوای اسکندریه  
 غالب است و آبش از رود نیل و قنار از غریب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند و تا دو  
 سال نگه دارند تغییر نکند و در موفیات مثل بار و گرمی در آنجا نباشد و هر صباح که اهل  
 دیار بر خیزند و منازل خود را پاکیزه گرفت و در بخت و گرمی و دود که بر هوا نثار  
 انرا از مری نگردد و قریب اسکندریه حصارهای در غایت بلندی و در آن قلعه لیناس  
 حکیم بن مسوده در تغییر عن سلی ساخته بود و آئینه قناری بخت گز در آنجا نشانیده و آنرا  
 بلبله بنیان پرورخته که هر شش که در قناریه بود و در آن قناری حرکت کردی همان آینه

پدید آمدی باین زمان بارت عمر و عاص که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بود مردم را  
 که بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال و تحقیق ایشان متوجه بودند و ایشانرا ایمنی نیابت  
 شاق می آمد عاقبت الامر بیری اندیشه جمعی را با سکر ریه فرستادند در لباس نهرو  
 تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ایضات شاقه و رفاط را قبولی پدید  
 آمد آوازه انداختند که سکر در پس این آئینه گنج عظیم نهاده است عمر و عاص با خود  
 ذکا و فطنت و دانائی فریب خورده به طمع گنج آن آئینه را از آن موضع برگذارانچه شنیدند  
 بود اثری نیافت باز آن آئینه را بموضع اصل نصب کردند تا خاصیت ندیدند و در  
 عجایب البلدان مسطور است که اصل بنایی مناره اسکندریه از آئینه بود و صورت خورشید  
 در غایت بزرگی از من ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده  
 و ارتفاع آن مناره چهار مصل و پنجاه گز بود و بطایوس حکیم از مردم اسکندریه است  
 و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبداللہ شافعی قدس سره انانجا است که در بیان آن که  
 آب شور داشته و فتن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته پس در بیان آن  
 و نقشه و اطراف آن گیت و ستبان دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی پیوندد و  
 مردم بزرگ از آن شهر خواسته اند مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سرهم  
 عین الشرح است و خوب قبطا و قفسه دارد و ملک فرعون و حضرت یوسف  
 بوده و قصه زلیخا که مشهور بهفت خانه است و چینه یوسف ساخته و درین شهر است و در  
 یلسان گویند در بنو نوح است که مدغی بلسان آن جوان حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب  
 چلی سید اند که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا غسل کرده و پیوسته است و خست از آنجا

و هندو و عین الشمس است که دیوان زمان حضرت سیلیمان ساخته اند و از انجمله بنا کرده  
 از یکپارچه سنگ که نقطه های بسیار در طول این بنا شده و از حدی است و بر آن نصب  
 انسانی است از مس و برنج و بسیار آن و صورت از مس ساخته پیوسته از آن تمثالها است  
 کند آن جاسد سبز و بدایضا حمر است که دارالملک احمد طالعون بوده و خرم  
 انشهر است و نوعی که آنرا بر خوشی گویند و یکجا پیش از خرمای دیگر پخته شود  
 و خوش است و بالا بود و خم نشود گویند مرغوش نام دریشی بوده که از اثر دایه است و در  
 صفات بهم رسانین و دیگری قرا ما است اگر چه شهر کوچک است اما نهایت حضرت  
 و انچه آبادی دارد و قبر جالبین حکیم درین شهر و قصه است و از قرا ما تالیس درین  
 تالیس برین رفیع افشده و یکطرفه آن ملی است ترکوم نام ماعش و فست آن  
 است که بالای یکم مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این سم گویند  
 از زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین قنوم شهر است در غربی نیل از نواحه  
 سعید از قش مطم است و افیون مصری در آنجا حاصل میشود و خشک آن سیاه  
 است از بلاد مصر است و در شهر و در غربی انگومیت که دایم الاقوا از آنکه او را  
 شنوند که شعیب یا و از آن است و هیچکس حقیقت آنرا ندانند و دیگری شهر است از  
 مصر بر شیر نیل و بهر آب مال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی  
 ساکنان آن شهر را کرده سنگ ساخته و حالا آنطور ناموجود اند و صورت زنی که با شوهر خود  
 غش است و قصه با گوشت بر سر طوار هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی  
 نوایی نان ز شور کرده سبزه را درون و غیره ذالک لغو و با آنست که اعمال از



شهرهای اطراف حقیقت آنها بنظر رسید بنحیثی که بود و باقی تبار عدم و قوف موقوف داشته  
شد چون سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی در ششایک هزار و چهار صد و دو یک عیسو  
مطابق هجده بیت هجری در حوالی حلب با آقا نصوح که آخرین سلاطین حبراکست مجاز  
کرده غالب آفاقا نصوحا با اکثری از قتل رسانید و شام تصرف سلاطین عثمانیه  
در آن زمان از آن بایزید و آن در تصرف آن و دانست و بالفعل خوندگار روم سلطان عباس  
المجید خلد بلکه آن ملک است و در پیرزگار و در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بنزد عقل و ذکا  
تند و شجاع است و ثانی است که ششده و محمد علی پادشاه که در محاربه و در مطرند خنده و در باب  
ملک داری ضبط و بطور بند و اتهام تمام دارد و از آن داد و مجازش را بهیم پادشاه خلفت  
قابلیت قریب است چنان در و در بزرگان بسیار از مملکت بر خاندن مثل شیخ کامل عزا  
علی المعرفه باین فارض و ابو منی کاتب ابو علی استولی و شیخ محمد حبشی و ابو شعیب  
المصنع و ابو الحسن فراتی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله  
و ابو جعفر حداد و اخو علی قدس سر ابد اسراریم و از علما اسمعیل بن یحیی مازنی و ابو  
یحیی البوسطنی و ابن حداد و عبد الملک بن ابوالقاسم سیسی و غیره و محمد الله تعالی صحت  
به چون پاره از احوال مصر و شام و بحرین و سیستان که باقیمتیم پیر و از و چون بسیار  
از شهرهای ایران و اهل این اقلیم اندازم است که اول مجاز از احوال ایران مذکور سازد  
بعد از آن شمریم بدینکریان که مخصوص این اقلیم اند و باید که ملک است و معتبر  
شمار صراف نعمت در وسط اقلیم شیعه فاده شرقی التولایت سند و کابل و  
و النهر و خوارزم است تا حد و ولایت صفین و بخار و غریش و لایات روم و کفو

و از ندران نامند و جنوبیش بیابان نجد است که برده مکّه و اقصاه و بعضی ایران را بکلیه مرز  
 میکند که او ایران نام داشت و بعضی هوشنگ که او نیز سمنی یا برین بوده اما صحیح نیست که این  
 فریدون نسب است و چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان موجود است ابتدا  
 اینست بنیاد اهل عراق بدینهای صحیح و اعضا نامی سلیم دارند صاحب عقول ارج و رای صاحب  
 در تحفیل سحاب شمت و بزرگی جد و جهد تمام کار میبند و بفور فطنت و کیا است ممتاز  
 برتر اند و سبب یافتن غرب را عالی مطلب نخستین از جمله ایران بد که عراق معرب منیر دارند  
 نیز در صورت اقامت نمی آمد که عراق عرب رقبه ایران و اقصاه از خانه قبله و سبب است  
 عرب لایقی است در غایت و شد و دوش کهستان تا آبادیه کوفه حد استونی در مرز  
 القلوب آورده که حدود عراق عرب تا بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خورستان  
 و کرستان و دیار بکر سوخته است طویش از گزیت تا عبادان بکشد و بیت و خمر سنگ بود  
 عرض از عقبه حلوان تا قاصد سیه محادی پایان نجد شد و سنگ و ساقش ده هزار  
 فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب پیوسته  
 بعد از بیابان و زینی که از زراعت باز ماند و قسمت لکه بحریب بجز قصبه آمد چون از زمان انعام  
 اعلام اسلام و از اسلام بنیاد و منظم ترین شهرهای عراق و عرب و طاف و مرجع کوفه و حلب بود  
 و هست غازان از قاصد بغداد و شریف علی ساکنه التحیه الثنا شهرت بشون  
 بمبرات تحمل اولیاد و ملو بزیارات علیه غفر الله تعالی و ابو جعفر منصور و و انقی در سال ۴۲۰ که  
 و پنج بعد در آن بنا نموده و مبلغ یک کرو و شصت لکه دیار در غارات آن بقعه صرف نموده  
 بنیویست که طاق کسری را و بران سازد و مصالح آنرا بجا نقل نماید و زیر او سلیمان ابن صالح امروا

صلاح نداده مردم گویند که پادشاهی منجوست که شخصی بنا کند عمارت دیگر را بر بکند نشوینست  
 عمارت کرد جعفر کشفی را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت بسیار آن  
 بخرج نهادم نقل و فامینک دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای شروع  
 مقرر ترک کردن عیبت آنچه در روزگار آن خوانند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی  
 دیگر نتوانست در آن کرد و نیز مشهور است که نوخت پنجم حبه بنایی بغداد ساخت قوس ایوانها  
 و بعضی سائید که این طالع دلیل است بوقوع عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر  
 و این بودن مشوینانش اند تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساخت است که هرگز فوت  
 خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر فاد و داد اسلام بغداد  
 بر این سال مرجع خلایق اتفاق بوده اکثر خلفا در غیر این شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصوب  
 جبرئیل و مهدی در سپیدان و ادوی در عیسی آباد و رسید در طوس و امین در ساریه و فاطمه  
 یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی مکتب و در خاک بچلو بر بستر مرگ نهاد  
 گویند و در بر بنادر چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گریه داشته و در میان هر دو حمام  
 پنج مسجد بود و عرض اسواق آن چهل گز تعین نموده بودند و عماراتی که بنجلفه و توابع او تعلو داشت  
 دو فرسنگ بود و وجه تسمیه بغداد میگوشید که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ  
 بار و منظور آن سیر سپیدان باغ داد میوسوم گردید نظم خوشامک بغداد خیر النیاد که  
 هم شجر عدلست و هم باغ داد و فریب به مردم سلامش حرم خور آب منرم بجانش قسم  
 شام خلق نصف بر بوی کشته اگر شام اگر مردم بپندوی کشته و گرد عوی بوی آرد بلب  
 عرش نشیند بیای طلب رخا کش چو کیزه یا بد سپهر میکل کند دیده ماه و محضر

بهشتی است با نعمت جاودان در دو جلّه چون سبیلی روان به صفائی دلنمای بر سر قنات  
 بخشانی چشمه آفتاب از آن آب اگر خضر خردی نخری نینخورد از آن بجوان دست  
 و نه در جلّه نهری با عظمت و مبداء آن انجبال دوم با کوه های نصیبین و حصن و الفیض باشد  
 و در فیه عبادان سحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین است و در شرقی  
 بر کنار و جلّه یعنی است مقدار قلندر و در قلندر که سحر خاگرد است و سبکترین است و در شرقی  
 در سایه مواضع کنار و جلّه اگر قصاری کند چایه آن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در ۲۲۷ و ۲۲۸  
 و چار در بغداد و در زمان معتمد مگر با بارید مقدار بنصیه مرغ و در آن روز صوفی یایل می شنیدند که  
 او را نمیدیدند که میگفت ای باب جمیع عباد که آواز قدش کیست اگر ملول و یکدست و بی نهایت بود  
 و ما بین قدین پنج گز در ۲۴۹ و صد و دونه در عهد کتبی در وقت سحری در بغداد از آن شد که تا  
 که آب یکدست بود و در ۲۵۹ و صد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در ۲۶۰  
 بسیار زیاده تر از آفتاب رخسید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در ۲۶۷ و صد و  
 چهل و شش در عهد متضیرین ظاهر عجیب ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام  
 آب و جلّه تا سه روز روشن شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در ۲۷۰ و صد و سی و  
 هم در ایام او در دهقان چهل پنج گز کس از آن زلزله فوت شدند و در آنکس بطام غریب شدند  
 و طبرستان و نیشابور و صفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت خراب شدند و در  
 تسکافت و آب ظاهر گشت و در موضع سواد متعلقه مهر سنگ با یکدست بود و در  
 و یکی از آن سنگها خیمه اعلمی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنایی تا  
 چندین مسنگ نمودار بود و کوه همین که بر آن چندین هزارم بود بر سر فرود آمد و در

ذرا عت اتمار ع بحال ماند و در حد و مصر و مرو و مردم بسیار بجا خفه سوختن یکی سیاه گشت  
 زنده بماند و در جامع الکرامات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زن ناف در وقت  
 دخول آلت مردان از میان فرج او تنبیر رخ طاہر گشت و مردی شد و متامل گردید زن  
 خواست و فرزند آن بهم رسانید و در شصت و چهار صد و پنجاه و شصت طفلی در بغداد متولد شد  
 که وارد و سیر و وسین بر یک بدن بود و <sup>و</sup> العلم الملك للمعبود اگر چه بدو ای بخار و گرم است اما  
 لطیف است و صحت تمام باوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات از زانی باشد  
 و قحط غلات بندت اتفاق افتد و در نیاید و در سیر بین آن نهایت کثرت و خیر و نعمت سی  
 و هفت نفر از خلفای عباسی با پصد و بیست و سال و دو ماه در آن ملک سلطنت کردند و ابوال  
 و مستعصم با اشدین مستعصم را اشد آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم  
 و اشد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور از باب اخبار خلیفه سی و نهم  
 هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و حواریان  
 نافذ قرآن در مقام اطاعت انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفای بکیر و تنجیر و کثرت و جلالت  
 و بسیاری خوت گرانمایه و منسوبات ممتاز و متشقی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشراف  
 و اکابر و بچکس داد می بخشید و بار بنود ناگاه باکو خان بن تولی خان بن جنگین خان در آخر <sup>سجده</sup>  
 و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متخص بوده علم مجاہد برافراخت با آخر <sup>سجده</sup>  
 خرامیده بارگاه باکو شتافت در اوایل صفر در شصت و شصت و پنجاه و شش و با اولاد  
 ذاباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد و بقل عام خراب شد و بر وایت نام  
 یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و شرده لکیده می در بغداد دو و پنج و کربلا و با

نقل رسید و تسوقات خارج از حصر عقل که از انجمله حوضی بود زمین بنجد بره مملو از اشجار  
 های تنه ششالی بدست ملاک و افتاد بعد ازین واقعه در شصت و ششصد و چارامتیرو که در کان بعد  
 بسیر خیره و علیه مسخر ساخت و احوال آن دیار بار نقل عام انجالمید چنانکه در آن دیار از دیا  
 آثار گذشت و بعد خرابی بغداد که نه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که خون هم  
 شیخ حسن الیکانی باز با بجان استیلا یافت شیخ حسن چو بانی بروی خروج کرد و میان ایشان  
 محاربات بسیار واقع شد آخر بملاقای عرب فتنه بغداد و نوزاد بنیاد نهاد و در آن بزرگ زمانی چنان  
 میگویند که بسبب آبادی آن کوفه خراب گرد و از بزرگ تا حال باین منوال آبادی دارد و  
 لیکن باری و خانات و انبیاء عالییه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است با الفعل در تصرف  
 سلاطین عثمانیه و لیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار اسلام بغداد برخاسته اند که عشر  
 عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی خفیی و حضرت معصوم کرمی  
 و سمری تقطی و سید الطایفه حبیب و ابو سعید خمر از و ابو الحسن نور و شیخ ابو محمد و بجم و سمنون  
 محب و غیره قدس الله سرهم الا قدس و جمال الدین باقیوت و کتاب و غیره علما و فضلا  
 رجیم الله و بسیاری از محل اولیا و پیشوایان است در آن زمین منبوقین مدفن نموده اند  
 مثل افضلهم و احکمهم سلطان المجتهد و بزرگان المتقین امام لایمه سراج الامة حضرت امام  
 اعظم ابو خیفه کلمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و از زمانه متابعه حضرت  
 غوث الاعظم مظهر سیر اتم امام ربانی محبوب سجانی معشوق بیزدانی  
 مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی الحسینی و الحسینی  
 رضوان الله تعالی علیه و علی ابایه لکرام و اولاده العظام منسرد

هر جا که سخن بانم چون نام ترا خوانم تقیرب بر انگیزم در مدح تو آوایم نظم نوین گل گلشن  
 جیدی نهال برومند پیغمبری : فرزند راهیت با شمع طرازنده دولت قاطعی :  
 مهین نو گل گلشن مجتبی : بهین یادگار شهید رضا : شاد و لیا مرشد خافقی : در درج  
 ایمان منبر جودین : بنیاد مجسم شده فضل رب : امام زمان غوث اعظم لقب : گهر ذات  
 اوهر دو عالم صدف : بنی راپر کمر تفسیر اخف : بدانکه نسب الاحساب آن نقاوه خاندان  
 رسول رساله دو مان قبول از جانب پیر گواری بیضا اگر حضرت امام حسن مجتبی  
 و از جانب مادر بیضا صغر حضرت امام حسین شهباز رضا علیهما التحیه و الثناء میرسد چنانچه  
 مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب سحر الانساب و تاریخ امام  
 یافعی که تیرب است که فی فضل الخطاب و بیجه الامه که مصنفش از مجتبیین است و نقل  
 الارض و اسرار الجبال و سر الاقطاب و مرات جهان نما و سر القلوب و سفینه الاولیاء و کتاب  
 منقبت خورشید و شجرات علییه و تخته القادریه و دود و حکایت و ملفوظات قادیان  
 و رساله نسبت القادریه و رساله های میان مصطفی صاحب پشادری و رساله ضرب الافلام  
 و رساله های شیخ الحق و هروی و رساله های شیخ ابوالعانی و غیره کتب بیجه و بشمار مرسوم  
 که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این  
 کتب مذکور و بتحریر رسانیده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبر است با وجودیکه بنسب  
 و تشدید بنسب بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال بیرون رشید و قضیه مبارکه  
 حضرت یحیی زاهد که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور او در جیلان و طلبین رشید  
 آنحضرت را پیش خود بنجیل بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب الاحساب

باشا نیز و دشمنان نام حسن فعلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی بقیه قصص فیرجع الی کتاب  
 الذکر و باجماع حضرت سید السادات منظر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اندوید  
 بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متأخرین اجماع امت است و اخبار اولیای  
 سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور و چه پس از آنجناب و چه بعد از وفات  
 آنحضرت و القدر و لا تخصی است و تربیت ایشان از جد امجد و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 که بار بانی الاسلام و رسول نیز از است و از اجار د کرام و خلفای راشدین و جده باجد  
 حضرت زهرا و حسین و جده باجد او و عایشه صدیقۀ شیر نشینان از سر و دستمان و در و  
 غیبی و لایبی و بودن آن محبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در میان  
 صدیقۀ رضی الله عنهما عثمان ابی بکر و زینب کنونی و گفتن جبریل السلام این بشارت را  
 با مفر خدا تعالی که نه اولد صالح لکما فکرتما من است کبریا و یامور بودن باینکه بگوید قری  
 هزاره علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای با کمال و گزین سخاوت و تمانه حیا با صدا  
 اموال و بار و احببنا که در جنت ابدا و غمگور است امریت معروف و مشهور و نشسته  
 گس بدن نور معدن آنحضرت و عدم ساءه بر قامت تمام متفق ایشان در او آخر عمر  
 جد امجد و فرمودن آنجناب که نه وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده  
 و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقیر و احاطه تحریر و بیان است اظهر من الشمس و  
 این من الامس است و امداد و اسعاد و مجان و مریدان و مستغنیان که از آنجناب ظهور رسیده  
 و میرسد امری منقر و معموری است قصه زده بر سباط و جا جاده صفت میردانش از  
 فزده لا تخفیه کسی منزع بخت پر بانی و شایسته که از حبه حب و دانه کاشت و بشارت



طلب کند خیر بر چه هست بکرا این اسم اعظم در جمله دست ولی خدا نایب مصطفی است  
 تصرف در اشیاء و انفس مراد است و تصرف آن امامان قائم بقیامت ساعتی و ساعتی  
 قیام در دنیا اخص است چنانکه خود ارشاد میفرمایند شمس و قمر و فلک شمس و قمر و فلک  
 ابد علی انشای علمی لا تقرب و زمره ماه مبارک رمضان شمس چهار صد و هفتاد و یک  
 لفظ عاشق مجرازان است و شرح جزایان عالم را بتولد فریر منور فرمودند و در شمس چهار  
 صد و هشتاد و هشت در سنه شریقه سالکی بدار اسلام بغداد و شمس فرمادند در سوره  
 ولایت و یک بعد حصول انواع و علوم و کجالات انسانی و ریاضیات کامله حق و وصول  
 بمقامات تطبیق کبری و خلافت عظمی نایبی منبر را بقدم فیض نعم ام محمود ساقی  
 برین ساختند چهل و یک سال خلق را بخوار و خوت فرمودند و بسیار ناقصان ابد را بیدار  
 و کمال رسانیدند و در سن ۹۱ و یک لفظ کابل بر این دالات دارد و در ۵۶۲ با فضیلت  
 و دو که لفظ مستحق الهی از ان خبر میدهند و این شمس بیع الثانی و در شمس بغداد با غایب  
 جلیس توجه فرمودند نظم همان یافت پس از توجهات صفات صفاتش چو شد مجرب  
 عین ذات بخود پرتو خویش بر آفتاب یکی شد بهم موج و بحر و جناب رضایی  
 تعالی عنه و از شاه غماق معطر است و در بغداد مطاف و مرجع کافه امام است و زیارت  
 طایفان و لسان اگر این باغی مترجم باغی آبی که سبزه نبات خوانند خال  
 جمیع شکلات خوانند بی شبهه شود و در سبزه انجرات عتبات اگر در عرصه نباتات  
 عمارت رفیع و گنبد منیع بران بنا یافته محل احاطه و عمارت و عمارت زیارت  
 آن مرقه منور برای دفع سموم عمومی و دنیوی و دفع هجوم عمومی و عمومی و عمومی

تریاق کبر و اکبر عظم است لطفم خوش آنکه سازند شام محضر جبین سجد و فرسای آنجا که  
 مرا گر رسیدن بسی نادر است چه تو نمیدانم خدا دوست خوشادم که پاکر ده از فرق ستر  
 پس سر کنم فرمای دیگر ز جان خرم و با بگ یاجی کنم یک جزیه این راه راستی کنم  
 به چشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدا یا بحق شه اولیا  
 که چشمم کن از در گشستر رابعی یارب بحال عشق القادر یارب بحال عشق القادر  
 یک عمر بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبدالقادر اللهم ارزقنا شفا عظم  
 تنبوی در شرفی دجله بغداد نزدیک متصل در قریب صاحب تحفه الغریب گوید که در  
 آسیانیت که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیاب  
 گردش باز ایستد بر زبان راند که آن سخن یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود  
 فراغت یابد مکر کند تا باز بچکند آید کوفه در زمان سابق از اینیه پیشگام بود بعد از آنکه  
 رو بخوابی نهاد در سال هجدهم از هجرت چون هوای ملائک موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد  
 اکثر از ایشان آتش انگشت حضرت سعد و قاصد جناب بایلموین عمر خطاب رضی الله  
 عنهما کیفیت معروض داشت جناب خلافت ابی بکر حضرت سعد شمال واجب الامتثال فرستاد  
 که برای اقامت عرب هیچ مقام صلح او نیست و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آباد  
 و فیج و وسیع باشد و در میان آن بی و دریا نیکی موجب صعود و انحراف است بنود سعد بعد از  
 بلع اینچنین جایی پیدا کرده بایلموین معروض داشت که حسب الارشاد و در زمین کوفه که بیشتر  
 بری و بحری در میان خمیره و فوات لغایت کثیر العشب و البیات با نهایت آب و هوا و فصاحت  
 وسعت منزل گرفته و چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند تا تیر آب و هوا و الوان و قوا

ایشان سجالت اصلی نمودند و از امیرالمومنین اجازت بنای عمارت گرفتند جناب خلافت  
 بساختن خانه از فی و بوریادون داد و امتثالاً الامر برفع آوردند و اهل بصیره نیز همین طریقه  
 مسکوک استند شیبی از شبها آتش در آن هر دو جافا و بسیار نقصان در مال و اموال  
 ساکنان دست داد بکلی خطه این امیر غمخیزانه از سنگ خشت با دوزن شدند و چون اول  
 بنای آن شهر زنی و بوریادون و نیز خاکش مخلوط با یک بوده بگفته مشهور شد چه عجب  
 این نوع جانی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت  
 خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود و با طوفانی که حضرت است در اینجا پیش از آن خط  
 معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جانی سخت متبرک است در تاریخ عصم کوفی آمده که مرد  
 از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و متکلف شدن در بیت المقدس  
 خواسته آنحضرت فرمودند از ادیکه ساخته بخور در احک که داری بفروش و در این مسجد  
 ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد باده رکعت نماز دیگر جابر است و الله اعلم  
 و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنور یک نخست از آن جوشید و در  
 این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبریل امین از بهشت  
 برین جهنم آدم علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و از  
 او پس و نوح علی نبیا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع عبادت مشغولی داشته  
 و همچنین هزاروی و هزار و سی و در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این  
 مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشانرا نه  
 حساب بودند و نه عقاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و در چشمه است از چشمه ای بهشت که در آخر زمان طاهر خواهند شد و عجایب المخلوقات و  
 که در شکله و صده هفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بون یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر  
 آن سنگی باریدن گرفت چون گوش آدمی در هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند  
 مثل حضرت امام عظمی حنیفه و ابو یوسف قاضی اضی الله عنهم و ابو یوسف صوفی و ابو علیرضا  
 حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم بنحیف اشرف در کوفه سنگی کوفه بطرف  
 قبله واقعه شد شهید معظم منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی است کرم الله وجهه  
 آورده اند که چون روح معظم آنحضرت بخاطر قدس اشغال فرموده لا اعظام به حبس فرمود  
 عمل نمودند حبس مطهرش را شب روضه که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون است  
 و بحکم وصیت موضع قبر را بازمین هموار کردند که اعدای آن اطلاع نیابند و در آن یکصد و  
 پنجاه روزی بارون الرشید در آن سرزمین کار میکرد و بومی چند به نیت که مدفون آن امام  
 السالین است پناه بردند بارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دو آید و جانور پر  
 مطلقاً تعرض نکند و باز گشت بارون رشید به نیت که مدفون آن امام  
 در آنجا رود می بود باز نمود که حبس میر میوه منان در آنجا است بحریم بارون رشید  
 کرده لوازم طواف بجای آورده زیارت گاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آباد  
 و جمعیت و داد و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عرصه و کوه و یلی در آنجا سیصد و شش  
 بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از وفات خان عمارات آنجا افزود  
 امروز شخصی آباد است در تصرف سلطان روم که برای محلی نیز در آنجا ساخته  
 و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالی مقام است و از فرات نهر جاری می رود در آنجا

دارد و در زمان تسلط دیالمه مغرالدوله حمین پویند اقبال بی غیرت ایام حاشو بجا و نهاده  
 در سال هجری شصت و سی صد و سی پنج بود که این بدعت است و استمرین را می المشهور  
 بسامره از ابنیه معتمد عباسی است باعث آنکه چون معتمد در تربیت خاندان ترک کوشید اوست  
 بسیار از آنها بایل بغداد رسید و روزی جمعی سر راه بزرگ معتمد گرفتند و گفتند و با ابا اسحق از شهر  
 ما بیرون رود الا یا تو عرب کنیم معتمد رسید که یکدم استطاعت محاربه خواهند نمود و گفتند  
 و در دل شب با انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه با سماع اینچنین متناثر گشته و در موضع  
 قاطول شخصی ساخت و شمرن ای نام نهاد یعنی هر کسی که آنرا ببیند مسرور گردد تا بیج  
 بسامره است که یافت و در زمان معتمد هفت فرسنگ طول و یکفرسنگ عرض داشت  
 بوده مسجیدی جامع و در آنجا است وسعت و نهایت متانت حوضی از یکپارچه  
 سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست سه گز بلندی آن هفت گز و  
 ضحامت وسطیری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری برآورده بودند بطول یکصد و  
 درجه که از بدو آفرینش شهباش و قوه العنبل نیامده و بنای این شهر در بقعه شکسته و صد  
 بیت از حجت و تقیه الحال آن شهر بقدر دویی آتی مانده و مزار فیض آنار حضرت امام علی  
 و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است و در نزد  
 دولت شاهی و رده که سلطان سنجار از فتح بغداد و سامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه  
 بر نعم خود اسپه ابر در فارسی در روی میدهند و میگویند که امام محمد مهدی موجود در اینجا  
 مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجار آن اسپ را در سر کار خود نگه دارد  
 که این اسپ زمین را نیست هرگاه امام ظهور نماید این حاضر سازد و گویند انگشتانی

بروی نیک نیامده چنگاه در دست غران که بدترین اقوام اترک اند گرفتار شده و خیر  
 الفساج از آن شهر است و این از شهرهای معروف عراق عرب است در این شهر پیش از  
 همت بر بنای آن نگاشته و یاد و خوانده آنجا جمشید یا تمام رسانید و از نیکه معظمتین را  
 بدین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادیسیه و رومیه و جیره و بابل و صول و نهروان  
 داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و بدین سالها دارالملک کاسره بود و پیش از  
 در اینجا ایوانی ساخته بود که از آن عالی تر عمارت تا زمان ابو جعفر ذوالنقی که بنای دار  
 بغداد نهاد در آن رخ و پایدار نبود و بنای عراقی آن نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد  
 گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله  
 در محاذی ایوان کسری و اقصیت و مدت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه  
 ایوان کسری مشغول بر ریاضات شاقه بودند و بابل از بدین شهر است در میان عراق  
 همچنین که عراق در میان جهان واقف شده در ابتدا اقبال بن انوش بن شیش بن  
 آدم علیه السلام همت بر آبادانی آنجا داشته پس از آن ظهورت بتجدید عمارت کرده و نزد  
 نیز سالها در آن شهر بسر برده و بعد از وضحاک و از الملک گردانیده و قلعه در وی بنا  
 کرده موسوم بکنگ و در آنجا آثار آن باقیست پس از وی آن شهر خراب شد و  
 دیگر سکنه عمارت کرد و الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معجوری دوازده  
 فرسنگ عرض داشت و دوازده قصر عالی داشت و در آنجا چاه هفت گنج که بنام دانیال  
 خوانند گویند باروت و ماروت و ملک عاصی در آنجا مقید و معذبند و آورده که حاج  
 در زمان ایالت خود مجاهد بنای آن فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا فرشته هر یکی

بر مثال کوهی سبزگون باندای من برپای دید از زبان او اندک برآمد شنیدن آن خطیب را  
عظیم در انبساط لب چنانکه نزدیک بود که آن بنده ما را پاره پاره سازند و در عجب است الخ فاما  
آورده که مدین در از منته سابقه هفت قلعه داشت در قلعه اول خانه بود که صورت راجع مسکون  
و آن کشیده بودند و آب و جوی مادر آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصبان و بر روی  
آب ایشان را در شهر دیگر افکند می تا بطاعت باز آمدندی و در قلعه دوم حوضی بود  
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب میخفتی و آن شراب با یکدیگر نیامیختی و در قلعه سیم  
طبعی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل معلوم شدی اگر آن  
طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی و الا فلا و در قلعه چهارم آئینه آهنی ترتیب داده بودند  
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعه پنجم مرغابی ساخته بودند  
از مس که اگر جاسوسی درون فتنی آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعه ششم قاضی بود  
آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی میآمدند هر که بطل بودی در آب غرق شد  
و در قلعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر کنجش کان بسیار تعبیه ساخته هر خنیا دمی  
زیر آن فتنی سایه دادی تا نهرا نظر اگر بر نهرا یکی افرودی تمام مردم در آفتاب میزدند  
بصرف شهرت مشهور در روضه الاحباب آمده که سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین ع  
ابن الخطاب رضی الله عنه بعثت بن عمروان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنه بعثت بن عمروان  
که در جانب آبله بر ساحل دریا که منغیض دریا و فرات است شخصی بنا کند سبب اعلیه آنکه  
در آنجا مردم عجم از میان عمان بطرف هند میروند و میگویند میروند و بر روی زمین  
قدس خنجر خنجر خلافت آب یعنی مرستم گشت که مباد اتیر و وزان عجم بسیار و بیان

توسل حبه مد طلبند الفقه عقیقه بن غروان بموجب فرموده معاونت اهل کیاست و دوما  
 و معنوت مردم با قریب بسید سال با تمام رسانید و آنرا بصره گفتند برای آنکه در موضعی واقع  
 که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب را بصره گویند بعد از عمارت مردم آواره معمور  
 آن شنیده روی بآباد آورده و سود و سود بسیار بعل آید و منتفع گشته مردم بصره  
 یافت هر کس بصره سیم سوره گویند شط العرب کنار بصره و اقصیه در شبانروز  
 دو مرتبه مدو جری میابد اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشند و در آنجایی میآید  
 که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند نوعی پرورش  
 می یابند که اگر یکسقفته آب نخورند اثرش گلی از آنها محسوس نشود و در طبقات محمود شاهی آمده  
 در کتب شصت و نه مجری بصره و ز طاعون اتفاق افتاد که هر روز کما بیش بمقتاد و هزار  
 کس فوت می یافتند بمشجده آن بمقتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک ضعیف شده بودند  
 و بعضی گفته اند که این سخن عرابی دارد اما بتجربت بزرگ عروس ملاک گشتند در روز چهارشنبه  
 مرد و یک تن در کشتیهای ماندند و احکام شد الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده  
 که چون معاونین ابوسفیان دمشق دارالملک ساختند بصره را نیز بدین امید داد گفت که  
 در آنجا شریک است تقایم سازند چه بصره از شهر دزدان و مفسدان است برون بود و زیاده  
 چون بصره رسید فرموده نامندای کردند که هیچکس از خانه بیرون نیاید هر که را یابند  
 بکشند و در شب اول که بزرگ شد نصرت<sup>۱۸۰</sup> بفرستاد و در شب دوم چهارصد و در شب سیم سی  
 کس بعد از آن کس را زهره بنده که شهاب خان پای بیرون نهند تا شبی عربی را گرفته گفت  
 ممکن دیر در این شهر آمده ام و نمادای را شنیده ام زیاده گفت اگر چه است اما گذشتن



و گذشتن موجب خلل سیاست او را نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان را نبندید  
 هر چند تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس در دکان نتوانست  
 بستن و خوش و کلاب بشهر درآمده در دکانها خراپی میکردند بدینجهت رسم سگ کشتن شد  
 گویند روزی چوپان این بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود  
 از در آمدن در آن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی  
 در رسایل خود آورده و صاحب ثبایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بقتل الکلاب برین سخن بود و در حدیث جناب شاه عبدالعزیز دهلوی کار کرده گفت من  
 نزد خود نگاه دارم اما ملک الموت نیاید که ملک حمت فرمودند فرشتگانیکه قبض روح گان  
 کنند جان ترا خواهند گرفت و در قتل گان حاکم و جوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای و باران  
 نفس آنها و عدم ورود برکت در جایکه سگ باشد و مردون بزرگان و پادشاهان  
 با جمیع آنها انداخته احکام فرما گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا بجزا و کتب آمده که بزرگ  
 آسمان دو تراز بصره نیست و ایشان همی است از صفات بصره گویند مهبط است  
 و ابتدا عالم و لیکن تربیت عالی از تربیت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه در پیر و انس رضی الله  
 تعالی عنهم جمعین در آنجا زیارت و مردم تنیک بسیار از آنشهر رجاسته اند مانند حضرت  
 خواجه حسن بصری و حبیب عجمی و رابعه عدویه و مالک و یزید و عقبه بن العلام و حارث  
 بن اسد المجاسی و ابوالحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی بن عمر و ابی و امام ابو عبید  
 مالک بن انس و خلیل بن احمد و اضرع غرضی رضی الله عنهم و علمای بسیاری و فضلاء  
 بسیار بر زمین نهاده اند و منی نهاده اند که چون از شهری عراق عرب چندی سهمتین

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این قلم است مذکور ساخته شرح و دیگر  
 مینماید عراق عجم شش سیاه قلم است و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد  
 و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خورستان و فارس و جیلانات پیوسته  
 طولش از سیف رود تا نروه یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان صد و شصت  
 از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ابراد است پزد است و شهرست در غایت لطافت  
 لطافت فردوس و آنچه نور بصیر خوشنما هوای چو بوی بنان مشکبانه مذکور است  
 از شهر تمام صبح و طلوع و باغات و فیض و عمارت پزیب در سطح بسیار است خصوصاً  
 که از جایهای خوب بزرگ است و بسیاری از مردم قابل کا درگاه هرت را بافتن بخیه اند  
 اما کا درگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف تفت که از یزد تا آنجا بسیار دور است  
 اگر در اطراف کوههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بود می تفت را اکثر طیر  
 بدست آمدی در آنجا رودخانه است دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرم سیر و  
 دیگر را سرد سیر گویند تفاوت آب و هوای میان این دو محله میباشد است که مزروعات  
 محله گرم سیر قریب به بیست روز از محله سرد سیر و در حصول می پیوندد و مردمان آنجا  
 در هفتاد و سه روز مشغول عسرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز  
 هم است از نوادرات آن شهر افشده و آتش بر است و از نو که انار است که در آنجا غایت  
 آید و بر سالکان کشور شعورستور مانند که از مضامین خراسان و طیس است یکی  
 سینا و دیگری کیلی طیس سینا داخل قلم چهارم است در تحت قاین اظهاری بدان کرد  
 و طیس کیلی چون داخل این قلم است و در جوار یزد واقع است واجب نمود که در آنجا

از آن ذکر کرده است بعد از آن شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طیس کلک شهری کوچک است  
 و حضاری در غایت و ستواری دارد و هوایش تنگ است و بوقه سابق دخل فارسی  
 بحال تعلق بپاوی دارد و در زینت القلوب آن که آن شهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه  
 سیگفته چون خراب گشت بعد چندین درین زمین که بحال معمور است ساخته جهان  
 خوانده اند یا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جا با فراط میزنند بوقه قرار  
 رفت گویند یکاوس ساویش پس خود را در بوقه در قضیه تهمت سودا و از آنش گشتند  
 بل بزرگی که بحال است همان بل خاکستر آنش میاید است و از عجب آنکه درون آن بوقه  
 باران نبارد و گراندگی و در بیرون بدستور سایر امصار قطار و مطافضیان باشند تا این بن  
 عای حضرت خلیل الرحمن است علی بنیاد و علی السلام فارس و ایی است معمور آبادان  
 و ملو از نعمت های فراوان فارس بن اشور بن سام نوح مهت بر بنای آنجا گشته و مردم  
 از اصحاب عقول کامله و ارباب تدبیر راجحه شمارند صاحب سناک و ممالک آورده که سر  
 فارس حد و ذکر است و غربی خورستان و صفایان و شمالی نهری و بیابان از حد و ذکر  
 و جنوب دریای فارس است و فارس در زبان قدیم پنج بلوک داشته و نگارین آن با خط و  
 مضامین آنرا شصت و هشت گانه داشته اند اما الحال نه بلوک است معطی بن بلوک شصت و هشت  
 و اما لک آن دارا البهر و دارا البهر و محلی است در غایت نزاهت و حضرت در یار پنج بلوک است  
 که دارا البهر بنا کرده شنود و وزیر دارا بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند  
 از کوه های آن مونیای محصول میبندد و موسیای و وقتیه است معدنی و علمی و  
 دارا البهر و است بهات بهم میرسد و آن را چند قیون میباشند و یا غایت آنکه شخصی است

کوهی را نیز زده میجوست صید کند آنجا و از پیش و گرنجیده در شکاف کوهی که آبی از آن متعلق بود  
پوشیده شد شخص شب در آنجا گذرانیده به رنگ آنجا نور را گرفت و اثر شکستگی او در  
و آن نیز کوهی را صید کرده تر و فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پایی شکسته  
از آن آب خوراند مرغ را پایی درست شده بعد از آن شخص شده که از آن موسیائی چیزی در  
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیرت کرده و علمي است که کوک سنج موی را  
باب بگویم پروند و محافظت نماید تا ساله شود نگاه خمی سنگین را غسل کرد و آن شخص را  
در آن خم میگذرانند و شش استوری بندند تا بعد از آن آدمی موسیائی میشود و این قهر  
از کانیست و طرف آن لجه و دو فور شکار و چهار و پنج پاری از بلاد دارد قهر حضرت  
کلی که بسیاری فارس سحر او مفتوح گشته در دارالجمه دست سحر از شخصی مختص  
مکانش اکثر بصفت کنگری اشتغال دارد از مضافاتش موضعی است بدو نام  
نهایت بانه و شکوفه برز سبب آب های وان کثرت درختان بسیار جاها  
دارد و بر جنوب آن مقام صنعت موسوم تخت خرگه محل صحبت احتیاجی معاش  
اهل صهبایست صحنه ساهلها دارالملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دارالملک  
حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه کریمه غدو ما نصحرو و اهلها شحیر شخص صبح  
شام بودی و روز در صحنه گذرانیدی و اکثر شهبادهای کثیر گذرانیدی و آن کسی که  
فارس که فرموده از آن جمله علامت لایه کثیر السعاع حضرت رسالت مرتب است  
بلین بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از دست اول شهر که در جهان نبوده  
صحنه بوده و آن شخص طولانی افتاده اما حال چیزی که باقی مانده است

کعبه بزرگ و دیگر خیل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت محمد بن عبد الله رسید فرمود  
 تا در آن نوبت آباد قصری بسازد و رفیع ساخت و روزیکه اموی است این آبادی را بکعبه حوت کعبه  
 حمل نقل نمود در قصر بختیست تمام بر سنگا می دولت یکم زده بساط عیش و نشاط بگشاید  
 و آنروز را نوروز نام نهاد و بعد از آن مجوسان عجم نوروز را عید گرفته و داخل بام عبادات  
 ساختند امروز از انعمات چهارده ستون باقیست هر یک از آن سر فلک کشیده  
 و کوه ارض را حمل آن ناف دریده دروازه انعمات و دو تخته سنگ است هر یک کعبه  
 نمی گز طول و نیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مہارت و صنعت را  
 در فن سنگا نشی اجل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر ایلی عظیم ساخته اند پیوسته  
 باد بر آن میوز و بباران گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن میکل حشر  
 کرده است که به باد و متقاومت تواند کرد و بجهت یاد از منته سابقه شهر معروف بوده بعضی  
 گویند که کت نامست بر تعمیر نگاشته و برخی اعتقاد دارند که یونان فرموده حضرت سلیمان برای شهر  
 از سنگ سفید نهاده اند و در حد و دامن غار بوده در سنگ که آب گیاه از رغایت صفوت  
 و نهایت حضرت داشته از رغایت لطافت آب و هوای گرم و مود و باند است و میوه  
 کمال شادابی و بالیدگی حصول می آید چه وزن هر آنه انگور می در شغال بوده و نوعی  
 از سیب هم می رسید دوران و شب بوده اما آنحال آن مرغزار بر طرف شده و بدل آن  
 ده باره مابعد آمده و از نیکه زنتی در رغایت سفیدی دارد و بیضانی گویند حسین بن منصور  
 حلاج از آن شهر است کارز و ن جایی با نوبت و طراوت است در فصل بهار آن  
 و نور گل و لاله جایی لایق جام و پیاله است و آن شهر بنا کرده قبا و بن فیروز است

مولانا جلال الدین از دوران که قریه است سن اعمال کارزون برخاسته اند جان از برادر  
 فارس است و قبادین فیروز آشهر را بنا کرده در نزدیکی آن شهر نهیست و برین شهر علی بن  
 کیطاق و عرض دیابین و و پایه پل یکصد و ششاد و در عت و در انقطاع مقدر و ونیزه است و  
 در آشهر حاجت که بایان آنچه بر میان معلوم کرده دریافت نشد و از اینجا آنقدر آب  
 قتی از اوقات میجوشد که طاحونه بر آن میگرد و و جائیکه حضرت یوسف از آن نجات یافته اند  
 و مردم زیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در اینجا چشمه  
 و اگر در موضعی ملخ افت رساند شیراز آن آب برگردد بشرط آنکه آنطرف را تا رسیدن مکان  
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب باز پس میبند پس جانوران سیاه که آنها را سار  
 گویند و این آب این ناما هم بکنند عجیب آنکه از پنهان هیچ کجی در حوالی آن نیست شیراز  
 همیشه دارالملک سلاطین سرفراز و محل توطن خاقان لازم الاغراز بوده و بحسب کتاب  
 هو انباء ارم استنبی و از روضه رضوان کنایه است و این بقعه را محمد قاسم ابن عقیل بن  
 حجاج از سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاد و شیراز بوست و ساحت و تکلف آبیه و عمارت  
 الصاف دارد و در بذرهای آنجا اطعمه لذیذ یافت مثل مرغ بریان و آتش ناسخ و آب لیو  
 و غیره و در زبان عضد الدوله دلیلی عمومی موفور بهرسانید و سوره و پاره بگرد شیراز باشد  
 و از دحام خلافت مرثیه رسید که لشکر را از جای نشستن نماز بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز  
 قصه نهایت تکلف موسوم بقباخند و چه سکونت سیانیان بگرد و مشهور بسوق الاغیر گرد  
 اما اکنون آن موضع خراب است و ملک شرف الدین از پنجه نیز تجدید برج و باره آن ننمود و در  
 نیزه در غایت اعتدال است اکثر انقذات جریان می یابد بهترین انکار از اوقات شهر و

آباد است که رکن الدوله حسن بن پویه ویلیی احداث نموده در شیراز بقیع خیر مثل مساجد و  
 خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمر بن ابی صفار است از کرامت  
 گویند بزرگترین مسجد از اولیای خالی نیست و پشته آنکه قبر سید بن اقصی و مرثی استند و  
 احراز وین در زار بسیر و صحبت نمایند آرام دارند که ایام بقیع ماه روز در جای بسیرند و فرود  
 بقص کل که دور ساغر پیمان می باشد کسی در خانه میباشد مگر دیوانه میباشد و  
 بهترین جا برای شیراز مصلای است که اکثر سیرگامان در این ضلع واقعه و دیگر سیر خلیجان است که  
 از سحر تا کوه در آنکه قبر و فرسنگ است و تمام باغات است و در آن فیض آبی پنج نوبت واه امام  
 همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز و اقصی که بر سر قبر سید علی عالی ساخته اند و در آن  
 بسیار وقت کرده اند و در آنکه سیرنگی شیراز چشمه است و موسوم باب چایست که در فصل ما بزیب  
 آن چشمه خاصیت جالب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار با نموضع نموندند و در روز صبح و  
 شام از آن آب آشامیده دفع فضلات نمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در  
 دل بگذرانند که از منفار علی با افضل دفع خواهد شد اگر سیرنگ گویند نفخی و رنگم بدینود که بیم  
 باشد دیگر فضلات دفع گردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف دلایت جنوبی  
 فارس صحرایست متصل بقبر و قبر جاسپ حکیم آنجا است و بر بالای قبر این باب را رختی اندازند  
 نسکه پاره از آنجا بگیرد و راه کم کند و از انصحر بیرون نمیدانند رفت مگر و قتی که آن پاره بجای  
 نهد و هر صاحب منصبی که سواره اند و آنجا آن قبر بگذرد البته بیم و انسال مغرول شود و یا  
 بمیرد و در زمان سلطان محمود و خانان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود و زده سواره از  
 حوالی آن قبر مسکین است هر آنش گفتند که مناسب نیست که راه را بگردانیم بایاوه شده

از قبر حاسپ گزیریم التفات بالشخص ناکرده گفت نه امیر فسادات العجم پنهان سواره بگشت بهما  
سال وفات یافت و پیاو لیا و شعر و فضلا شیر زبخت اند که تقد و سلمی نهاده و  
می باشد شیخ ابوالحسن کرد و پیاو ابوالعباس احمد و بنابرین حسین و شیخ عبدالحفیف و  
شیخ موسی و شیخ وزیر بهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی غرض و عبدالحسین  
قدس الله سر و هم من مقله که خط ثلث از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافته اند که  
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام رجب مسکون و از ده نوع است و  
ان عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندو و  
و از فضلا نصرالدین بن عبدالحجیم مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعد و مجد الدین  
همگر و مولانا قطب الدین قطب محیی و فضل الله و ضا و خواجه حافظ و ابوالحسن خلیج  
الحمد از شش طری قدیم است و هو الایق دارد و مردم نیک از انماک بسیار برخاسته  
مثل مولانا کمال الدین حسین مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاگرد مولانا  
عبد الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پیرت است اما  
هواش ناخوش و فاسد است و حدودش ولایت عراق عرب و کردستان و بر  
و فارس به پویشتم صاحب طبقات محمود شاه می آورده که در سال ۷۴۴ که چهار صد و چهل و  
چهار در خورستان و توابع آن نزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرض نه بپاک شدند و کوه  
منفیج گشت از میان آن کوه نردبانی ظاهر شد که گویا در میان کوه پنهان کرده بود  
و از امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که در حال از طرف منتهای  
برآید و بر مقدمه و مردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود و



خراب کند مگر کفندینه و بیت المقدس فتح اتولایت اچنان نوشتند که ابوسیر لهجنه  
 ناطق بالصواب عین الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر فرمان که حاکم آن اصرار بود و هر  
 نفیق فقیق گشته همراه وی بدینیه شافیه ابن بکاطیه گویا کرده سجادت ملازمت امیر  
 المومنین فایز شد و روایتی اینکه خورشید باجیس سخی حضرت ابوموسی شهمی رضی الله عنه  
 صورت تسخیر یافت و دراز منته سابقه انوار از ملک معظم خورشید ساپوده آورده اند که  
 که پیرانی در انجا مقام کمال بقدر عقل خود نقصانی بیند و باعث بادیش از شیر بابکان  
 بوده شوش از شهرهای شهوه خورشید ساپود این المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان  
 بنام شوش است و ساسان بنو از ان تعمیر کرده حضرت ابوموسی شهمی رضی الله عنه در زمان  
 نشان فاروق اعظم الشهمی را فتح نموده و سیصد خیمه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از ان  
 بخانه رفت و یکده برده بر خا آویخته اند و مردم به سجده نمازت بینماین چون قصد درون رفت  
 کرد خازن پرست گفت که در انخانه مالی نیست مگر تابوت و نیال که معبد با چون روزه  
 سیری دید شخصی را بن خابیده اصلا غللی در جسم و راه نیافته ابوموسی بفرموده فاروق  
 اعظم رضی الله عنه و انیال را بر کناری دفن کرد و بعد چپک آن قبر زیر آب آید و گویند  
 آن مایه از کسی صید کردن نمیتواند و هرانی که در آن شیه بود مایهیان این التفات ننمایند  
 عسکر مکرّم شخصی بانام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در انجا شهری بزرگ  
 بساخت و انرا لشکر خواندند و بعد از چندگاه ویران شد شاه پور و الاکتاف  
 بجای دید عمارت فرمود مورچ شا پور خواند کرت دیگر و بویرای نهاد و مکرّم جن که  
 از جانب حجاج بن یوسف سارفت و فرخ زاد را بکشت ان شهر را آبادان ساخت و موسوم

بسکر کرم گردانید شرب و شکر عسکرا نام بوده گویند و قی از نقل شکر طم بسیار بهم رسیده  
 باعث خرابی عسکر گردیده شکر مذکور شدند الحال خرابی اند و از شهرهای سابق خود  
 که الحال آباد است در قول است و در قول از اینیه اردشیر بجا نیست اگر چه شهر کوچکی است  
 اما اضافات آن بسیار است شامی و وسطان و او قیر معوراند و در حالی آن مرغزار است  
 نیم فرسنگ و نیم فرسنگ که در تمام گرس خود رو است و همدین حدود دویجان اند که بنا  
 زمین درخت گویند و شکوفه آن زرد باریقا است اما نمره نمیدهند ششتر بعضی  
 و بعضی تبستر نموده اند دارالملک خورستان است مولف هفت اقلیم می آرد که بنا  
 کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نهت القلوب می نگارد که نخت هوشتنگ است  
 اقامت کرد بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی انگوشتید لشکر بکار نهال شرفان بر روی  
 بلندی واقع شده و قلعه اش در غایت حصانت و محکم است و از بجان آن شهر حضرت پیل  
 عبدالله تسیرت کرمان ولایتی است وسیع و بی پایان شهری آن کرمان و غربی آن  
 فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن  
 گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت و متوجه  
 کرمان گشت و در انجام روی بود بهفتواد و قصه کرم بهفتواد و تفصیل در شاه نامه مذکور است  
 اردشیر حکم آنکرم را که باعث اقبال بهفتواد بود لقب آورده و سلاط گشت و بعد از آن  
 تنیه گواشیر را که سالها دارالملک کرمان بود سپاهت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون  
 گرد و محمد اند که مستوفی در زبته القلوب آورده که کرمان و و شهر دار و آن شهر را  
 معذلت و شهر کلان آن صرف و سپهر جالبست و بعضی ولایات کرمان خروا و

ماه بارید بود و در حوالی کوه پامان پشته است که خاک آن را مردم غرض سبایون بکار بند  
 و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آتزا بهر هم رسانند بدان آید و  
 ایضا سنگیست که چون بهر هم میوزد و صاحب بموعه نواد می آرد که در کرمان نوخیز  
 است که چوپا و آتش نسوزد و در اینجا معدن آتیا است و مردم نیک آنجا برخاسته اند  
 مثل شاه شجاع، ادا و آلالتین و امام شمس الدین محمد طایب از شهرهای مشخص که است  
 و آب و هوا خوش دارد و قلعه اش در نهایت استحکام است و خواجود و عارفیه در اینجا  
 سستیان ولایت است که حدودش از خراسانست تا مفار کرمان و جانب غزنین و طبرستان  
 افغانستان و هند در زمره سابقه نوعی آبادان بود که کجیر بین با وجود قلات آب بهر  
 دنیا کیلی فروخته شد و غور اسفارد و اول حال داخل سستان بوده و آن ولایت را سستیان  
 نیز گفته اند چه سنجستان بن فارس بهت بر آبادانی انگاشته و زابلستان و نیمروز  
 شعرت دارد و در اول آندپار را سگری هم خوانده اند و چون عرب مغرب کردند سگر  
 خواندند بزرگترین جوی سنجستان بهر همین است که اکثر از آن کشتی میگردد و در قلمرو  
 آورده که بهرین نههر است که بسستان میرود با آنکه نههر رودخانه سرد آفاد و اصلا زیاده  
 نمیشود با آنکه نههر رود و مرید دارند قطعا نمیکرد و فضلش در بحر زره میریزد و زره دریا  
 چه است تنی فرسنگ در تنی فرسنگ و در میان آب جزیره است مزرع و مردم  
 نشین صاحب سبک کتانی آورده که در همه سستان همه کوه است بر دشت و شهر و مایه که  
 بهشت بر آمده بر آن کوه افاده است گویند که هنوز زنده است و در و خج و در و یکی بهر  
 و یکی سرخ و گاهی آن مار را ببینید و از عجایب آندپار یک روایت نزدیک و قلع

و آنکوهی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک سوی آنکوه را یک روان گرفته  
 در آنجا چند فرار متبرکه است که مردم شهرهای جمعه بزیارت آن مقام میزند و چون بسکوه میرسد  
 و خود را بروی ریگ ماکرده میل پایان میکنند در آنوقت آواز نه نقاره و نظیر آن  
 کوه نوعی پیدایش شود که گویا پنجاه خروار نقاره و گور که را یکبار در خروش آورده اند عجیب تر  
 آنکه چون بپای کوه میرسد هر یکی که پایان می آید تخلص می نماید و بابا بلیر و دو مردمان  
 نیک آن ملک بسیارند مثل ابو عبدالله سجری و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو  
 بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین کهن سجری و از  
 شعرا فرخی و غیره و قندهار ولایتی است مختصر و قریب و دره دارد از تعاضش نیک  
 بحصول می یونند و نمند از ضایع آنجا است و در یک فرسنگی فراه کوهی است که آن را  
 بارندگی گویند و دین کوه طاقت از سنگ که دایم آنجا آب بچکد و مردم در آنجا  
 آمده و عا میکنند و اگر چکبند آن باده شود و هم آمدن حاجت اسید دارند و میشوند و الا  
 محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب ضیایان از شهرت قندهار شهر بود  
 استوار گویند هرگاه لشکری آن شهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهرت بالا تر از آن  
 نمایند که سیه و دست و در میان قلعه چاهیت عمیق و سنگنهاره کسانیکه در آن خور  
 کرده اند آب آن را جاری دیده اند و رفتیکه از آنجا آب کشند بر گهای درخت  
 و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غنای  
 و اکثری شیرین و نمکین اند و باغی ضبط دول اگر کنیز جوان جهان از نوش مال  
 قندهاری نتوان فی صبر بماند آب و توان ای اهل دل از زبان افغان نقاره

بوده قنیه پادشاه... اکثر اسب باغانش را نکا ریز است و یکی از مضافات قنیه پادشاه  
 در بر است که در الملک سوزی بوده که جد سلطان خورشید و دیگری بست است که  
 شخصی بخلت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که اینها را  
 های گنبد سید باز میگنید و مکرر اسقف آن گنبد را پوشانیده اند و صاحبش نگاشته  
 یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد و قاضی  
 و نوقان از قرای بست روضی شیخ مذکور بر سجاده مستقیل بنشسته بود از عالم رفته  
 تا چهار سال بهمن دستور شهید بنشسته بود قاضی آندیدار از کمال شفقت شیخ را تکیه  
 داده غصیب فوات یافته و پس بدی از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند ما دام که  
 شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل پادشاه که  
 سید دهم حمید الاول تسلیم کرد و یکصد و شصت هجری در مضافات واقع شده مصر  
 جانشین و پادشاهی نادر بنغ... از تاریخ آن خبری دهد احمد شاه و رانی سد و زنی هر طر  
 خراسان پادشاهی یافته قنیه را و ادرا سلطنت گردانیده و قلعه یقینی در آنجا طرح  
 انداخت موسوم با چندینای ساخت و آنوقت آبادی قنیه را بسیار بوقوع آمده و ترک  
 توام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه سیصد و چهار در ایام مقدر  
 از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قنیه را که شده جائی یافته که قریب هزار سال  
 و در بود برنجیر بهم بسته و از آنجمله در گوش بیت و نه سراسر از آنهار قنیه با بود بر سیمان بسته  
 و نام آن گس بر آن نوشته منباشیر بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن  
 نوشته ماسورخ بود تاریخ نوشته هفتاد و هجری و تفاوت فی مابین دو صد و سی و چهار

سال بود آنسر تا آن زمان تازه مانده بودند پنهانی نیز شخصیت از ضمایم قدر از نزدیک  
 بنظر آید و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از آنجا برخاسته اند مثل ابو بکر احمد بن علی  
 سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو بسیار و سید حسن و سید  
 حسین معروف بمیراویسی که هرگز بزرگوار در کشمیر دفن یافته است قدس سریم و دیگر میمنتها  
 که الحال بقدری مانده و جنوب کوهستان خیل که نزدیک سنن داور است واقع شده و آن  
 سید و احمد بن حسن وزیرای سلطان محمود و از آنجا خاسته اند عمر بن تحگاه طبرستان  
 آن سبکبکین و عظمتش بنایابی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در آن  
 سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خر و ارگنچک صیادان  
 می آوردند و غرنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت  
 میشود و گرم و دیگر موزیات در آنجا کمتر باشند و در واقعات باری آمده که در آن  
 بستان غرنین و قندار را از آنجا بستان میگفتند چنانکه از اشعار فروسی و فرخی  
 معلوم میشود و بعد از آن در سکه باضداد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری پسر  
 شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوره  
 غرنین را مفت شد بانه روزانش زود بانه بام و انعام قصور و عمارات پرداخت و بزرگ  
 عمارت و کندن آنجا فرمان داد و قیوم آل سبکبکین ابداً سلطان محمود و عیال و شکاف  
 سخوان بابر آورده بسوخت لاجرم بجا بمان سوز ملقب گردید بعد از آن بروضه بزرگ  
 نمود نقش او را بنور فرستاد و خاک غرنین را بر مردم غرنین پاش کرده بغیر و زکوة فرستاد  
 آنجا را نیز زکوة و بنون آنها را با خاک غرنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غرنین

حکیم شاهی پیش رضی الدین علی الا بوده و چرخ از توپان پادشاه غزنوی است و در این توپان  
 انچه از چرخ جانی نیست و در آن پادشاه چرخ از آنجا است پیش و در شصت و پنج  
 اناهی گرم دارد و گردان در ایام در آنجا با فرط بهیم می رسند و در پادشاه و در  
 مرغونی کدی است از مضامین آنجا نام است و آن تیزی و لطافت در روزین  
 است و در یافت و نیز چاره آنجا نیز در فایده لطافت و تراکت است باده جوی است که در  
 آن برنج نیود و آنش باضم است و لونگی آنجا که مردمان اعلی و ادنی کرمی بنده بنیان  
 مردمان نیز و در علمای پادشاه بر خاسته اند مثل میان و چکنی و میان مصطفی  
 بهیم الله تعالی و نزدیک پشاور لطیف کشمیر قلعه ایست که بر آب بزرگ است  
 در اول این قلعه را اسکندر ساخته بعد آن که خراب شده عیمر خان از امرای شاه  
 بهیمت بر بنای آنجا گشت و در آن قلعه را یکسال ساخت از میان دریای و خوار برداشت  
 قلعه از اوتهاست قلعه ایست که کشید و خیر هیچ از یک سلاطین قلعه گیر ادنی برج و باره  
 نرسیده و کشادون انحصار چون دست و دل لیجان دشوار است و در این  
 منجیق و غراوه بر بالای آن در ساز کار کنجا و در حد و در پادشاه شصت مختصرا تافضا  
 نیک دارد و بصورت نقدیر در چهره پروازی تباران اطراف نخته فرو گشته نکرده و در  
 آفت جان و غارت دل ساخته ملتان شهر است در فایت و لکشایی و مضامین  
 بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویا اول شخصیت که در هند بنانده لهند ام لهند  
 نیز خوانده اند و پادشاه نیک گرم است و در مردمان آنجا ملاحتی لغایت است او یا  
 و بزرگان از آنجا که بسیار خاسته و مثل حضرت بهادر الدین و کربایی ملتان و غیره

قدس سریم پاک پتن ضلالت سبکدوشی و ساجد تراشی و ساخن حق تعالی چو  
 مهاباتی دارند استانه حضرت شاه فریدنگنج قدس سره در آنجا است در آستانه ایشان  
 دروازه است مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشیر ط اسلام دارا  
 از دروازه من گذرد بدین رخ خواهد رسید در این ایام که این مسوده تخریر میرسد یکی از  
 فرنگیان برافین رخ نگار کرده ریخت پوشیده ارا دروازه گذشت بعد از آن لباس از  
 بد کرده استخوان درشت انداخت لباس را اصطلاحش اثر کرده و فرنگی بملأ خط این گرامت  
 سلمان شده لاهور از شهرهای معروف هند است لاهور و لاهور و لاهور نیز گفته اند  
 چنانکه این اشعار شعری باستان مفهوم میشود در عجاایب المخلوقات می آید که در استخوان  
 زندانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آن مکان اینبار غله ساخته  
 بودند دیگر را قطره آب گردانیده و در عجاایب البهائم مسطور است که لاهور در زمان  
 باستان با وفادارانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحه بود  
 و ایام سلطنت چنانچه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکم بهم رسانیده از جای آن  
 سلاطین فقط شاه جهان با شاه سلطنت نگاه داشت و پیر عمارات آنجا صرف کرده و در  
 اکبر شاه و غیره مرئی نیست و مقبره جهانگیر با دین شاه که شاه دره مشهور است نیز نزدیکی  
 دارد و در آنجا در فن سنگ تراشی مهابت بسیار بکار برده و در نفس شهر مسجد فرید خان  
 نیز نمکائی با نزهت است و در یکفرسنگی لاهور باغ شالما را نیز جایی خوب و عمارت  
 مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فوا  
 های بسیار و آبشار دارد و شهر لاهور بعد از قراض سلطنت چنانچه از دست بر



سکن اطراف بسیار خراب شد چون بخت نیک نام یکی از قوم سکنان که از توابعان گرد  
 ناکت بود به حکومت بنیلاهور قدری آباد گردید و قلعه و روستای تمام در زیر خانه نام  
 مردم آمدند و بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در شانه کهنه بر دود و صد شصت  
 و دویست که لفظ اقتدار قومی صاحبان اگر نیرازان خبر رسیدند به لاهور و تصرف اولیای دولت  
 کپنی انگریز درآمد و خوار نشاندند پس شمشیر صاعقه با بیاوران نامدار از ساخت ملک بر  
 طرف شد و بیرون شهر خریز و زمیروز در عمارات و طرح بازارهای افزایش یافت  
 و فوراً تشنه و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستثنی است خبر  
 آنجا بلی و جلالت اقتدار میر که فخر و غنی و متغنی از آن بهره مند میگردد و هند و هند و  
 سالی دو کرت بوصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار  
 خاستند و علمای دین و دیانت و اولیای باکر است بسیار در درگاه آسامی آن خبر گویان  
 دفتر سیلاب لکوت بنا کرده سلطان مخدومین سام است قبلین از بنا  
 راجه سالها بنیت و بر دین دانشمند و جتلا در آن زمین بسیار نشو و نمایافته اند  
 امرت پیشتر و بی بوده از تعلقات و تالیه چون سوداگران کشمیر و پنجاب و سیوه و دیار  
 روز بروز آبادانی یافت و صورت شهری گرفت الحال و فوراً امتعه و قماش و دوا و سبزه و  
 نظیر دارد و بسبب سکونت ارباب اسلام ساجد بسیار بهم رسانیدند و رواج تمام گرفته است آب  
 در نهایت عذوبت و لطافت است و کندنش در نهایت ملاهت لیکن با اولیا و علماء و  
 چوایش ناسازگار است و از مضایق لاهور کویت موسوم بنگر کوٹ و نگر کوٹ  
 قلعه دارد چون دعای مطلوبان بفلک رسیده و بر دین این کوه سپهر شکوه گنبدی ساخته اند

و در آن گنبد سنگ پاره است از تکلف ساده و صخره اش به صورت افتاده و اهل هند با  
 یک پاره اعتقاد است از آنکه محکم تر در سالی دو بار نهرا را نهرا آدمی بعزم طواف نمک  
 در حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زبیرستان آن مکان دفن میکنند و  
 کوه بر شمال هند واقع شده و از نگر کوٹ تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است رینند  
 که هر کدام سه چهار روز زمین در تصرف دارند و در زبان دین با اهل هند متفق اند  
 سابق هندگو یا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لک به بیت و پنجره کوه متصل به کوه  
 یافته اند از پنجه اهل هند آنکه سوا لک بریت میخوانند و همین کوه است که انبات  
 ولایت خداسیده و همچنین از هند گذشته و بنگال و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال  
 نیشابور گذشته بری و قزوین و طبرستان فته چنانکه در تحت مکه مظهرهای بدان کوه کرده  
 و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند  
 جریان می پذیرد مثل سبلج و بیا و وراوی و چناب و بهت و نیلاب و این آب با دست  
 بلیان بکیر پیوسته در حوالی بنه لجان میریزند و ایضا آب گنگ و چون و است  
 و کوهی و سد و هم ازین کوهستان برآمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند  
 شهرست خور و مضافات خوب و باغات مرغوب و بسیار بزرگان و علما از پنجاب  
 در پادشاه بنیه قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته  
 شهرت پیدا کرده و شهر منهد که بهترین و نیکو تر بوده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان  
 فیروز شاه آنرا جاساخته سرکار گردانید و حصارهای و پنجابا فرمود و موسوم بفرور آباد  
 و شهر ندرت و مضافات و لکسا داشته و دمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

با بیت  
 در پاره  
 در پاره  
 کوه را گویند

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیریندیشگاه زیگهان گرجات بهم  
 رسانید و بر سر سندانخت و آتش را با اکل خراب ساخت و بنش قبور در پنجایک کرده نام  
 و نشان از آنها گذشت فرار شیخ احمد سرسندی در نجاست و شیخ در کابل تولد یافته و چون  
 بسین رسید و در سر سندانده میدان بسیار بهم رسانیده و در جای طریقه حیدیه خود در سر  
 مشغول شد تا دو گذشت هائسی در چهار فصل وقت در زمان سابق بجای بانام بوده  
 قلعه استوار داشته وقتی که یکی از مضافات هائسی صورتی را چهار کرت وضع عمل شد که در  
 کرت او را چهار لبه بود و آمد و هر شانزده پسر و قیدیات مانده صاحب بنین و نبات شدند  
 شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین سنوار از خلفای شیخ نظام الدین  
 اولیاد پس از سر هم از ان زمین اندانیا به شهرت مختصر سینه بان خوب اردا آباد  
 های آتش خون اشک چشم عاصیان شورش از زمان تسلط رضای ایگریز چنان  
 شده و قدسی آبادی دارد و بهانسییر اگر چه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و  
 ساجاتش هم از مهارتی خالی نیست در زمان سابق تجمه بزرگ داشته و در پنجایک بود  
 موسوم بگر سوم که محققه فیه هندوان بوده و آنرا با انواع جواهرات شین مرقع کرده بودند  
 و عمارات کهنه و راغملک بنیت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیار معجزات  
 شنیده شد که از اطراف میدان آن اثر و مایفت میشود و آنرا از عظم حبه آن سی روایت کرده  
 زیاده تر از پیش ندیده لیکن هیچ جانداری از آن متضرر نشده است و در تانیه حوض  
 که آب بلان و شهر و آن جمع میشود و آنرا اگر گیت گویند معبد بر بهمت اهل هند در رو  
 کسوف و خسوف از اطراف و کفاف چه غسل بدین حوض می آیند و از روطلا و نقره

و قنده و جواهر آنچه دست گشت شان بمن میرسد و آن عوض می اندازند بانی است  
 جامای معروف است متوطنان آنجا قنده کار و گریانیک و زید و شیخ شرف الدین بوعلی قنده  
 در آنجا دفون است اصل ایشان از عراق است با شصت و سه تیر و بیست و هشت نفر و در آنجا  
 قدس الله سرهم و علی از شصتی قدیم است همیشه دارالملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام  
 و محوطه خال افضل و امن فضایی کامل بوده و در اهل هند آمده که شصتی دہلی مهرولی نام در  
 و نهایت آباد بوده بعد از آن نوعی خراب شد که مسکن خوش و زیبا گردید تا آنکه در سیصد  
 و چهارم هجری باز آبادان گشت و قریب یکصد سال در آنجا بماند و آن کار فرما بود و در  
 پانصد و شصت و هشت بر دست سلطان قطب الدین ابیک غلام سلطان معز الدین سام  
 که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هاست و آن  
 دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن بود  
 محمد تغلق شاه بای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دہلی کہنہ با بخطاطرستید در ۶۸۷  
 شصت و شصت و هشت با تمام سلطان جلال الدین خلجی دہلی نو نباشد و چون برآ  
 چون واقعه در غایت آب و هوا الطاف و صفا بوده با آخر در زبان شاه جهان  
 نزدیک دہلی نوشته شاه جهان آباد بنایافته که الحال دارالملک است و از دہلی کہنہ و نو  
 نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دہلی نوشته شود بعد از آن ثمة از کیفیت بنا  
 شاه جهان آباد نیز تحریر می آید بدانکه در دہلی کہنہ مسجد مسیحی قوت الاسلام که هزار  
 ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد شماره ایست که از کمال رفعت همه  
 که با قدرت بالا رفتن بران نیست و در این شماره هشتاد و قدم و ارتفاعش یکصد و

در عظم آن ناله از آفتاب برون و رفته چون لیل گنبد از گردون و نروبان جماعه ملک است و ناله  
 بر غنیه فلک است و آزار مردم باث ساره گویند از سنگهای سخت و کجکل مخزوطی است پنج طبقه  
 مخارجات پهلوان نقش و فرین و منبت کار و الاچه دار و آیات و اقبال جلی آسمانی که بنظر  
 هر حریفی بقدرت گره باشد بحال حسن و زیبایی برآید مانند و در صحن مسجدی استین بقدرت و  
 از زمان بنده و آن بحال یساده است و نیز فرار منبر که حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیست  
 قدس سر که مردم کثرت زیارت آن آستانه بهیات اجتماع میروند و فرار نقیض آن نور حضرت شیخ  
 عبدالحق در کوه قدس است و در چهل تن و غار یصاحب امام صاحب مولانا جامی و غفره آلا  
 شمسی و مسجد و لیانیز و نجاست و زیارت حضرت شیخ نظام الدین و لیانیز از غریب است و امیر حسن و  
 مدفون است و بزرگان و دیگر و حکام بسیار در جوار ایشان مضجع یافته مقبره اکثر از سنگ مرمر  
 و جوان علی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هر کرا از ایا و سلاطین که طوطا استد و عمرش بتوفیق ا  
 متوخ می گردید و در خاک پاکش دفن میکردند یا بنجه چندان عمارت ریف مقام و خطایه می نمود  
 در آن شهر نباشد که از حد و عیر و نیت و کفنه تا یون شاه تیر از عجاایات عمارت عالم  
 و گنبد عبا ریحیم خانخان که آن مکان ابول بالا گویند و گنبد نواب منصور خان چیر نوایان کنه  
 و غیره و فضلا و باغات رم که اگر جدا جدا است صد بیان آنها شود و چندین مجلد تشریح و ایضا  
 در آن نزدیکی عمارت موسوم بشکارگاه فیروز شاه و در میان عمارت عمودی برآمده است که  
 سیر و ارتفاع و سه درع سطیری و ضخامت دارد و یکایت سنگ فنانست و این عمارت است که  
 ماه آنکه این عمارت در زمین رفته باشد و شی و در غه و دیگر بنجاک و خشت و گل محکم نشاء  
 آن ممکن نیست و در این تقدیر عمود و کینه نشاء درع طول و استایا برآوردن است

ز مالات مذکور قبل خصوصیات آنست که بیست و یکمین اقصیت مجلدی بزرگ از عهد  
 نونان برآمده و آن یک بسیار و نیک از دلی خواسته شد مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور  
 شیخ نظام الدین اقلیدس سوره و خیر و خواجہ حسن و خرمجالی و شیخ عبدالحق و غیره و بنا بر این  
 که در اول بخت آبادی تمام در محل توطین فصلکما و از وی کهنه و نو آبادی در اینجا منتقل شد و بگویند  
 بنای این قلعه است که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوه  
 شاه جهانی مطابق سنه یک هزار و چهل و شش هجری بنای آن کند و در شب جمعه نهم محرم الحرام  
 یک هزار و چهل و نه هجری بعد از قضای پنج ساعت انشاید که نورها زدند و هزاران نور از آسمان  
 حکاک و بخار و گلها و آهنگر و کارگران بیفت اقلیم جمع شده عبارت گرم سخی شدند و هر یک فیروز  
 خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افاده یکم شاه جهانی از رنگه ز قدیم قلعه میسازند و در سال  
 آسایش قلعه از جانب میاد و زده در برقرار شد که تاریخ آن تمام آنمصر معلوم میشود  
 شاه جهان آباد و آن سنه یک هزار و پنجاه و چار است و در عرض شش سال با تمام سیه لفظ تاریخ  
 و سخی کاغذی مصر عمر پنج اتام مارین مستور موزون کرده شد شاه جهان آباد و شاه جهان آباد و پنجاه  
 سوه و در بسیاری عمارت و پنجاه لک و پیه در بسیاری سقف نفقه خاص و شهر پنجاه و آوردن جوی و غیره  
 بنیاد و در یک فلد از سنگها و سیر گرد اگر در شش و یک قلعه که از لال قلعه کون مخصوص  
 باد شاه است و آن شصت و چهار دروازه و دودریچه و بیست و یک برج آن بجمعه بیست و چهار دروازه  
 و درین حصانش که در مع است ارتفاع ضلع خندق این حصار که بیست و یک دریا می خورن یعنی جتنا و  
 دوازده در عت و چون در ضلع شش دریا است و در دیگر ضلع خندق بیست و پنجه عمق  
 در کنده آب نه در این جاری ساخته اند و آن آید و دو جانب بریای چین میرند و دو

[illegible]





و رغه و از بنها نچو دیگر که در مقصد است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوکه مدی عالی و از  
 تا به سی و پنجوی از حد و شصت از جانب کبریا و باز از پای طول یک هزار و پنجاه و عرض سی و شش  
 و ششاد و کان و ساری و پنج و در هر هزار و کالین جرافه و هزاره قشقه نفیسه عالم و طریف و آلات  
 چینی و عجبی و منافع و نشان و عطاران و باره و کناری و روشن و غیره فراوانست و عجب خاندنی چو  
 بانگ بیکم بطول نهفتند و در عرض و در حدی و نه فیض شده به تمام و کمال و درون آن گنبد  
 اشجار و ریاحین و معمارات و نشین و قواره و آبشار و حوض و تهرانی چو بر دالاب است و نیز  
 درون آن شخصه و یک لال قلمه صاحبان اگر نیز حوض کلانی ساخته اند منمنی بلال و گی شمشیر جا  
 دیوار و چار صفت شمن و زینه و اوچره و تا تمام از سنگ سرخ طولا خند گز و عرضا بیت گزین  
 از نه می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیت زینت المساب نام ساخته زینت المساب عالم  
 در محله دریا گنج ته گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره و اوچره و ماهی از سنگ سرخ و مرابا  
 آن متصل و مساجد بسیار بعضی خود و بعضی کلان در شاه جهان آباد و بسیار است اکثر از  
 سنگ سرخ کسی تا کنجا بنویسد از اینجا مسجد جامع است که در هم شوال و حسن و بخت و شصت  
 تعمیر یافته هر و پنجاه رتبه و انکار کرده در عرض شش سال خیر ده که به و پنجاه تا تمام سیدان است  
 سنگینه و هفت طاق ریف و گردا گرد آن محوطه است که تا مسجدی اتصال دارد و گویا یکیت سواد  
 و طول مسجد بود و در عرض سی و دو و گز و در عرض وسیع و فرش آن سنگهای مرمر  
 برابر هم یک قطعی تراشیده اند و در مناره با ارتفاع پنجاه و دو گز و سه دره از کلان است و قلعه  
 و کرسی مسجد و از ده و پنجاه زینه از زمین بلند است که هفت دره است گنبد بای مسجد و ده دره  
 الاچه و از سنگهای سرخ با خط او و احاطه سنگ مرمر و دالان و سقف و چهار آن سنگ گنبد

و فرستاد درون مسجد بطریق جائی که از محرابی از سنگهای مرمر محراب و خطه از سنگهای مرمری ملاز در  
 طرف شمالی و چهار طاق و در هر طاق از مصالح نازک و در صحن مسجد طرف شمال و در هر حجره و حجره  
 با پنجره های مرمر در آنجا موی مبارک سالت پناه صلی الله علیه و سلم و جبهه حضرت غوث الاعظم  
 رضی الله عنه است که در ایام تبرکشان میسهند و حوض مسجد شایسته و در شایسته است و در  
 از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد و بر زینت های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر  
 منصوب و تاریخ اتمام مسجد نیز در مفهوم شروع قبل از آنجا آمد مسجد شاه جهان متبرک است  
 بتخانه های عظیم و متولد کردن بادی است که بنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذلک  
 سلطان محمود غازی چهار صد و نه آتش در خطه تغیر رسانیده آنجا یکت بر زمین که بنود او را  
 مقابل طلایه و این یکبار و یا قوت کجی یافته که چهار صد و نه آتش مقابل فلان شد و بهین دستور  
 سلطان هفت باغچه در آنجا بنام سیه اجه جبال را باز کرده و نفر لب برادر  
 چهار نفر دیگر بقصر رسانیده و حامل گردن جبال کیصد و در دینار قیمت و در تغیر  
 قنوج و انهرام نهاد و فتح قلعه گواخار نمود و با الجمه متبرک دارالملک حکام بوده چون در  
 نزویکی اکبر آباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در آنجا مسجد  
 برادر مسجد لاهور در شانیه یکبار و نهاد و یک در عهد عالمگیر نباشد که این مصرع از آن خبر  
 میسند ع بگو عبد الباقی خان با آن ابن مسجد زیاده و در نزویکی مسجد  
 سلطنت آبادان چون در سده ای سلطنت احمد شاه بهادر چنانی احمد شاه در  
 پنجاب آمده چهار ده لکبه رو پیچ گرفته بدستور اول بقصد حاجت کرده و چون  
 در سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده در شایسته های نیکو امر تسلط

تسلط یافته اراده می فاسد پیدا کردند و در آن ایام که پنهان و پنهان و چار احمد شاد و رانی چته غنی  
 مرسته باهند آمدن باشان افزوده و لیعهد اتفاق کرده مرسته بار اگر دو لکبه سوار جزا بودند در  
 میان پانی پت شکست داد و در روز نهم از پانی پت تا دهل بقدر پانزده هزار نفر  
 بدو رخ رسید و مقدر چهار گروه و پیغمبر می و جواهرات از آنها تبارج رفت و شهر از تبارج  
 و غارت رسید که با کبر آباد نیز مشهور است در زمان باستان شهر با نام نشان بوده  
 و قلعه در غایت متانت داشت چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که اگر در ابتدا از مضافات  
 بیانه بود و سلطان سکندر لودی بهت تبعیر آن مقصود و گدانی و شیر شاه افغان و سلیم شاه  
 نیز سعی را با دی آن بتقیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عب القادر بدو فی منتخب  
 التواریخ نوشته که در نهصد و هفتاد و دو اکبر جلال الدین بغرم بنامی قلعه اگر یعنی اکبر آباد  
 تحت مقصود ساخت و بنامی قلعه را باب سنان و سنگ تراشیده و آب بر آورده  
 و بنا بر ضیاع تختهای سنگ با حلقه های آهنی گذرانید و با یکدیگر وصل کرده اند در عرض  
 پنجاه تا مام رسید عرض یوازده گز و ارتفاع پنجاه گز و خندق آن سنگ و کج بر آورده  
 اند عرض خندق بنیت گز و عمق ده گز را باب رسیده آب چون یعنی چنان گشته و نظیر آن  
 در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند برای هندستان و در زیان چنانچه  
 ملجا و ناوا گشت مصرع شد بنامی قلعه از بهر زرقاریخ یافتند بعد از جهانگیر شاه جهان  
 در عمارات آنجا مبالغه های کشید صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه  
 از سنگ پوستی و در وقتیکه مرسته های مکرر تسلط یافتند مهاجی او مرسته چون بر آن  
 تخت نشست خون از میان آن تخت ظاهر شد مهاجی را مشاهده اینحال از سخت برخواست

بزرگترین شست از آن باز او جویش را بر آن آن خون از آن تخت زایل نمیشود بلکه بعد از  
 شستن باز بدست و اول ظاهراً میگردد و در آخر حروف ابو محمد حسن که بر چشم خود مشاهده نمود  
 طعم و لون خود تازه از آن معلوم کرد و بعد از چند گاه یکی از مردم انگری چون آن تخت  
 نشست در دم از میانه شکافته دو نیم شد از صفات آگویی آنست که آب نمک با آن  
 میان شجره حیران می یابد و در سر و و طفرش حدائق و سرستان و عمارت است و طعم  
 معتدله جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بکنده است که در میانیت و بهار از رت و قفسه  
 و شاه جهان پادشاه هم بقدر یک کرو و دو لکله و پیله عمارت اکبر آباد به صورت سانه  
 از آنجمله ش لکله و پیله بر مسجد بگیم که از سنگ مرمر درون قلعہ تعمیر یافته و سیم می باشد  
 و پنجاه لکله بر وضو رجمند بانو المصطفیٰ ممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و نیمه عمارت  
 دو تخته و دیگر تقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاه جهان بود و عصمت  
 و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشت که با دیگر ازواج  
 مثل صفیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم  
 خان خانان این پیرم خان او را نبوده و بنا بر حجت مظفر مظفر عظیم الشان مشتمل بر  
 ارم نشان با گنبد های عالی و مناره های مرتفع و چوپتره ماه بنگله و مسجد رفیع و ایوان  
 های وسیع تمام از سنگ مرمر و کاشی کاری نگینهای قیمتی نموده و کارگران فراد  
 تیره بهر اقسام انواع صنعت بحال مهارت در آن بکار برده بنام او ساخته بود و چون  
 وفات محل در آخر شب چهارشنبه نهم ذی قعدة ۱۰۴۷ بکبر و چهل و هجری الهی جای متنا  
 محل خست با و از آن خبر می دهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در بران بود

پوداقشه و نقش او را از انجا با کبر آباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل دروغه مذکور بر  
لب ریای جمنا شاه جهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهین وضع نمودند که تعمیر  
نمایدین اثنا بسبب اوزنگ نایب عالمگیر کشته شدن در اشکوه ز قوه بفعل نماید  
و شاه جهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هفده روز منزوی و محبوس بود و در آخر حبس  
شصت و یک هزار و هفتاد و یک وفات یافت بکرم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز  
محل مدفون شد و بقدر رضای سدید تاریخ وفاتش یافتند و این دروغه تاج گنج اقتضای  
و خوبی دارد که شیاحان منصف میگویند اگر یک کروز و زوایه چنه تماشای انظر شود  
از هر دو یک آن قاعده نباید و زید امروزم مردم اکبر آباد و هر روز کشته بتفرج آن باغ  
بهیات جماعی میروند و بحضور ماه رخاں آفتاب سیار و کش نگار خانه چین و کارگاه  
فرورین است نظم برچهره سبزان طوطی کلام: سہی قاتمان صنوبر حرام  
طیخان ہند چو بادام قرمز بموئی کمر بستہ از موکہ فرنگی غزالان بستن وطن  
سمن و صبیحان چیدن بدن بتباراج ہول بازوہ صف ہمہ مغانہ می لعل کیفیت ہمہ  
اگر تو بہ چون سکہ نہ است بیکی غمہ کافر شش و خورت: او وہ بر کیا لب سروا  
طرفی با نام است لکھنؤ شہری مختصر بودہ چون در سلطنت سلاطین جغتائیہ قصور  
فتورست ہیرکی از امر اکوس نا و لاغیری نواختہ بخود سری پرداختند از اولاد نواب  
منصو خان چندین در لکھنؤ حکومت رسیدند اما اسم پادشاهی بر نہا اطلاق نشد  
روز بروز در آبادی شہری پرداختہ امروز نظیر آن در آبادی و دوفور سامان گشت  
و شرف کثرتشان می دهند و داخل مالک مضبوط گشتی بجای آورد است چون ہر کس

علی الرغم دیگری در تحصیل کالات سعی دارد امروز با جماع مردم دانشمند صاحب کمال  
 طرفه سزیمینی است کالی سیر کاریت شهرش بر کنار آب چون واقعه محمدیو هر  
 در سال که عجایب و غرایب بیست و ستان نوشته دارد که وقتی در حدود کالی بسیر میکنیم  
 جماعتی دیدم با سبزی پهنه و میوه های تولید کرده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیوندند و هم  
 بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجد میکردند و گاهی سیر بجانب قبله  
 فرمی آوردند و سجد در دست و زانو در میان تسبیح بلب و تشنه بر پشانی اگر آنها را  
 هم سوختن آید میشدند از عی روی می داد هر کدام بخانه خود رفته و ششم در پیش آکا فرمایند  
 آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را قتل آورده جلای وطن خستایند و  
 و هرگز یاد و یار خود نمیکردند قصبه بلکه ام که سابق سری نگر نام داشتند از قنوج نسبت  
 شمال مال بمشرق بقاصیل بنجر و واقعت و دریای گنگ بمسافت و نیم کرده در وسط  
 آن هر دو شهر میگزید و فصل صحرای است که زن شیر خان حاکم مرا آباد را که شهرند کوزا را  
 اوست و دو پسر توأم زادیکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و را میان مونا  
 نام کرد هر دو را شیر می داد تا مادرش باه بزرگ و قوی شد و بابرادر خویش بازی میکرد  
 نهایت الفت و اشت چون گرسنه میشد نزد مادری آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد  
 او را شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آید باری میکرد و گاه بر پلنگی که  
 او مقرر بود رفته میخوابید بهین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام  
 که آمدن او نزد مادر مقرر بود دنیا مادرش بجنس و شخص مشغول شده تمام شب میخوابید  
 روز دیگر بطریق معروف و کنیزکی برای بختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برآوردید که میان موناو و شش تن نور سوخته شل خانال پنج کشید و تمام طلای خالص  
 شد که نیکر تخییر مانده نزد خاتون آورد و نیک نگریت تن از ستر آدم طلای خالص  
 دیدند سایر الناس تعجب کردند که این بار از ان شش اضطراب نکرد و همچنان نشسته  
 سوخت پایا که پیش از فروختن آتش با جمل طبعی مرده باشد مختصرا آن طلا در خانه  
 ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود و ناشی دزدان در خانه  
 ایشان نقب زدند و صندوقی که در آن طلا بود بردند از آن روز باز دولت  
 شان روی در منزل نهاد و صاحب تارخ کلیات قانون می نگار و که مرا با شخص  
 که از اولاد برادر ما بود اتفاق ملاقات شد می گفت که ما مردم را مار نگر و اگر گرو  
 اثر نکند نه امن العجایب مخفی نماید که هندوستان مملکتی است در غایت عزت  
 و طول متوطنانش اکثریت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است و بیابا  
 غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران بی دران بسیار  
 و معاون و نباتات بشمار و چندان خوبی که در آن دیار است و در هیچ مملکت نیست  
 عبدالملک بن سلام رضی الله عنه نقل است که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو ان  
 بهشت است و یکجز و را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های بهشت که مسافران  
 احتیاج زیاد و توشه و بدرقه نیست چه در هر منزل خوراک و علیق و دواب و مرکب  
 گرانبه و محل اشپز و طرخواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسترده میشود و خصوص  
 در زیارتستان که از غایت اعتدال هوا تر و بیشتر است و استیصال ذات نفسانی و  
 تمسکات جسمانی آنچه هوای است و او را در پیوسته و در پیوسته پاری نیست کسی که

هر نوع گداز انداختن و تکلیفی نیست و از سیوه نامی هند آنچه قابل ایراد باشد نشکر و غم  
انسان و گوید و کید و کتبل و نارنگی و امروس و کرنی و سیر و نارجیل است و اگر  
کیوکه و بهولسمی و سیبونی و گل کوره و رایل چنین است چندی سالی و در تبریز می  
و هر مرتبه بادت دوام نمیکند و از نباتات نافیه یکی برگ تنولست که آنرا بان گویند  
مادام تا کسی آن انخورد و خوبی آن در دهن متصور نگردد و نظم برگ پان است  
طوطی شاداب و در دهن لبیک میشود و خواب بی مغز اصحاب مجلس نگین از  
ادامی تلخ و شیرین خوردن آن فسان خنجر فکرت و کاشای نقاب معنی بکثر زبان  
زبان سحر برگ لاله نامه زود دهن پیچ و عجب بویانه تازه فوغل و دوستداری او  
چون ناز و زجان سپاری او و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیب که در هند دین و  
شد و هیچ ملک ندیده و از هیچ کشیده نشد اگر تجربه را بجز بر دار و باعث ملال خاطر نازک  
مطالع کنندگان شود و لاجرم بکشته چیده که غریب تمام دارند اگر کار کرده شد و شنید  
مرو نیست ناشینده شنیده سخن لذت بکل جدید و از آنچه است که بعضی  
زنا را چون وفات یابد بی وجود و زندگی بر خود حرام دانسته خود را با ویسوز و  
دائر و مجمع عظیم بوقوع می آید و آن لباسهای فاخره پوشیده حامیهایی گل  
بگردن انداخته مروانه از سربلای جان که بس گرانست بر خیزد شخصی صادق القول  
مقل میکرد که در حد و دنگال زنی را آتش این واقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه نگاه  
کر کرده از اقربای آن جمعی در برابر و صف زده ایستاده بودند آن سوختن  
و داری سر شوهر را در کنار نهاد و شمع و آتش بسوختن داد و وجود موهومی خود را



از تنگ و تنی بدیدید یکسور حرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از دود و جو نیامده  
محاکیه جسدش را با آتش بیک رنگی میسوختند چندان برایش ایستاده بود و نیکی را از  
بنام طایفه آن زن متعیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک رسید  
پایال که آن محروقه بود با او اشاره نمود که بگیر و آن زن چون پایال را بر سر آلا نزار  
در میان آتش سوزان و آید آن پایال را مانند گل سوزان دست آن همه زن نشین  
چو دانه آب گرفته و شکفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر که را آن محروقه  
میطلبید و این حالت و تهو و دست می دهد که بی ترس و بیم در آنهمه میگردد و ب  
ضرر بر می آید از آن زن نقیصت که از رفتن در آن آتش و پایال از دست گرفته  
و باز دادن اصلا خبر نمی و شعوری نبود و در میان اهل شیشه چهار دار که چون آن  
زن که او را میگویند باشو هر خود را آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی  
نماید زنجیرهای غنیب خبر میدهند که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ نسیمی  
بجای السلاطین نوشته که در کرنا گات باینکه فقیر شجر سکات متبر رسیدیم بعد چند  
روز راجه آنجا که ویرت نام داشت وفات یافت یا بنقصان نامی در حرم ساری خود و  
آنها همه در یک ساعت با او در آتش نقد سوختند و دیگری از پرگات هند جوگی پیدا  
و خواش سوختن خود در نظر راجه آن محل کرد و راجه آنجا سه روز بسوز و سر و دست  
روزی چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عیسای تمام جمع شدند جوگی اندک و کوفت  
در بروکلاه ترک جان بر سر راجه آن غنچه وار لب از تکلم بسته و تر گیس صفت  
نظر بر پشت پا دوخته بابتیاد بموجب حکم او فضله گو سفند و گاو نرم ساخته برگرد

میریختند تا به روشش برآمد و انباری بهم رسید بعد از آن چپ و راست آتش زده بدینسان  
 میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و وقتی که شمع و آتش تا گلوئی رسید  
 رسیدن بجنب آچه توجه نمود و حریفی چند بر زبان راند و نیازمندانه سرفرو داد و آورد  
 و پیشانی بر زبان روی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا در  
 هند میباشند که در حبس نفس مسکوشند و مواظبت و مراقبت بجای میسازند که در هر  
 چند روز یکبار نفس بر می آرند از آنجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف  
 خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت  
 دوازده روز در آتش گذاشته که صلابا و ضرری و آسینی نرسید و ایضا در آتش  
 پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودای و عالم کیس نخواهد نه بعالش  
 تعلقی و نه بعالیاش تعلقی عمر با گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر  
 دل است در آن شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از بخودن پو  
 و بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود و در نیت نه پاکشده و نه دست فکند  
 و از غذا بیجوی طعام قناعت کرده و اسماء علم بحقایق الامور مخفی نمائند که در علم  
 و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاه جهان بادشاه باین عنوان بود که  
 طول این مملکت از بند لاهی تا سهلت و دوازده پادشاهی و هر گرویی پنجاه گرو  
 گزی خیل و دو انگشت مساوی الحاقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده و ده  
 و پانصد گز و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بنیت و سه صوبه قرار داده و تعداد  
 سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکر گران در آنجا تعین کرده هر صوبه چندین

و هر سر کا چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده که به روپیه حاصل دارند کسب بری است  
 صد و پنجاهانست و بعد پرگنات چهار هزار و شصت و پنجاه است و شمار قریات این  
 الغیب داند و جمیع تمامی ولایات ششصد و شصت و دو و دهم شصت و شش و دو و دهم  
 و جمیع آب و سپید است و میشود و اول آن خلافت شاه جهان آباد صد و دو و دهم مستقر الحاکم  
 صد و دو و دهم در اساطیقه لاهور بود و در آن خیر جمیع بود و دولت آباد شصت و دو  
 و بر این پناه و پنج کرد و احمد آباد و پنجاه و پنج که یکصد و ده کرد و زاله آباد پنجاه کرد و بر  
 چهل کرد و مالو چهل کرد و در خاندیس چهل کرد و او ده چهل کرد و وطن گانه سی کرد و  
 لکن سی کرد و اسیه سیست کرد و کابل سیست کرد و هجده کثیر با نرزه کرد و شصت و دو  
 کرد و پنج شصت کرد و بر خشان هفت کرد و قندار هفت کرد و بگلانه چهار کرد و در آن  
 یکصد و سیست کرد و دهم خالصه شمر بود و موافق دوازده ماهه سه کرد و روپیه حاصل  
 داشت و باقی به نفع کرد و در جاگیر امر آنخواه بود و اینها با آنکه مالک است و جمیع سهند  
 که فصل در اردو سهندستان و تاپستان و برسات از غره آبان تا آخر جمیع گلهای پناه  
 اند و گلهای بسیار که از دودی باشد تا یام شد و شصت و شش و آبان و بهمن هم اگر سهند  
 آناسری است و در بین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بفرغت میتوان  
 کرد و از غره استغفار تا آخر خور و چهار ماه تا نیست از پنجه است و از غار چهار سهند  
 و در کمال اعتدال و فیر و دین نیز معتدل است و خوب میگزد و و در این دو ماه  
 سواری و چیدن و سوار ندارد تا به فرورت سفر نمیتوان کرد چه نیمه تابش  
 آفتاب نمیشود و سوار میگردد و در خور و او وقت شد و سهندی گرام است

و تیرام و دوشنبه و ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا بچو خور و او محو میگردد  
 و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده یا نوزده یا بیست بار و بار  
 رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هوا هستند است از حکمت بالغة الهیست  
 که در چنلک گرم قیصر باشد که هنگام صولت گرمای چهار فصل منقرض و ایالت دیگر  
 باین پنج بسیر و دوالا بر سکنه زندگانی مشکل نشود و در شصت و یور اگر چه باران زیاد  
 آمانه بمشبه امرداد و این ماه منتهای ایام برسات است مجمل فصل برشکال شده و او  
 اگر بر باد است هوای رستناست و اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان  
 لیکن در تابستان با تقیاس هوای باشد و در برسات و در یک باران نباشد و سیم نوز  
 هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیمه ذراک اهل ادراک مخفی مانند که چون بمواری  
 رفیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال قیسم سیم بیای چوبین قلم نموده شد بحال غنا  
 یکران بیان بسط طایریم اقلیم چهارم منصرف می دارد و نظم پر دخت چو فکرم از سیم  
 پر کرد ز لعل و در جهان درج خواهد که در می نظر گارم خورشید ز چرخ چارم بهر مظم  
 من چو لعل نابست با صبر بگو که آفتاب است الاقلیم الرابع این اقلیم تقاب آفتاب دارد  
 و وسط معمره عالم و سکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت  
 افضل اولاد ابوالبتیر صدر افضل و نهر است الاقلیم چهارم از مشرق شمال و بلاد  
 چین بود پس برخان بالغ اکثر مالک ختا و ارضی تبت کشمیر و بدخشان و جنوب  
 بلاد یا جوج با جوج گند و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طحا  
 و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نالبعی و بلاد افرنجیه و طنججه بگذرد و بسا جل بحر  
 محیط منتهی میشود و در اکثر بعضی از مواضع شهرهای این اقلیم بسا درت میرود چون  
 در اقلیم سیم ابتدا بگذر شام و مصر نمود و در این اقلیم شهرهای بزرگ خراسان که غیرت افزا  
 جنانست کرده می شود و فضایل خراسان نیست که در همه روزین عرصه از آن  
 وسیع تر نیست و هیچ مملکت و پادشاهی بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد و  
 عباسی روم با پیچیده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند شجار و شمار و ریاض  
 و آنها خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مر شاه جان قلم می آید و مر شاه  
 جان از بلاد و معظم خراسانست بعضی بر این اند که لشکر اسکنه ساخته و برخی  
 از اینیه شاپور و الاگافش می دانند اما اصح آنست که طهوت بهمت بر آبادانی  
 انگاشت مدت دار الملک سلطان بنجر ماضی انار الله بر مانده بوده چون غرا  
 که بدترین اقوام ترکمانند بر سلطان مستقیم شدند سه شبانه روز آن شهر را غارت  
 نمود و رویت طلب عقیدت و فاین و صادره اشعار و اعیان را مواخذ نمود و در غنچه  
 تعذیب کشیدند و ازین رو و خرابی بسیار ببرد راه یا و پس از آن تیدیرج روی آباد  
 دیدنی اجماعی از هر جانب و او تا در زبان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت  
 اصلی باز نیاید صاحب حبیب الیسیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت تلخ باز پر  
 الیسیر کو چکین خود تو لیخان را با پشت مادر و سوار و خوار بطرف خراسان روان  
 ساخت تولی نخست ببرد و رفته آن شهر را محاصره نمود و مجیر الملک که در ملک مرا سا طما  
 میخوار از مر شاه متعظم بود و چون باغیر از اطاعت چاره نداشت با پیشکش و بیاض

سپهر ساس نولینان شتافت بعد از آن لشکر خویش را تا مرآتو طنان مرو را چهار روز  
 به صحرای رنده یکی چهار صد نفر از محقره و پسران و دختران بجان مان و اوقیه  
 بشکریان قسمت نمود چنانکه هر یکی از چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه  
 خود را قبل رسانید و سید غزالی این لشایه با چند نویسنده سه شبانه روز بعد از  
 مرو کردند که بینه لکبه نفر و کیس بودند و آتش بر چنان خراب بود تا در زمان میرانشهر  
 ابن امیر تیمور گورگان فی الحمله جمعی دست داد و سلطان سنجری در مکران  
 موفور بتقدیر سایه مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و امان و دوش  
 دارد یکی نویسنده و همچنین بانی آن دوم سنجری بود یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین  
 همواری واقعش و توابع بسیار دارد و آبش از مرو رود است که عبارت از  
 مرغاب باشد در و منتهی میشود و از میوه انکور و خربوزه نیک و فراوان در آن میشود  
 اما هوا صی نیک ندارد و بیماری در آن بسیار است و در بعضی جا بای و می کس  
 باشد برابر بنور که مردم سیه تا پستان از غذای آن بیلا قات میروند و بزرگوار  
 حکیم اندر نجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کشته افتاد  
 از زیر آن چند سرفروزی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود دندانها ریخته یک دندان او را  
 وزن کردند و من بود و الله سلم و از بیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشره خانی و علی  
 مبارک همه آمده و از شعر عماره و کسائی و عشق و فتوحی و غیره اندامه و ولایت  
 مختصری است و مردم نیک همواره از آنجا بر خا اند و شت خاوران و مضافات  
 بهشت از اولیا حضرت شیخ سعید ابو الخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باور و بانی آن باور و جواز بوده طعام باوردی خرامان شهرت آیات و هوا  
 بدارد لیکن بخش نیست که حضرت فضیل عیاض و عبید الله مهدی و شیخ احمد نصر  
 از انجا برخاسته اند تا بحسب آب و بجای نژده و دلگشا است چه شهر تمام و در  
 که در شهر ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چار است و نیز مشهور است که  
 ولی در ان ولایت برخاسته و در نقحات بنظر آمده که در برابر خاقان است ابوالعلی  
 و قاف گور نیست که تربت چهار گصد میرت از کبار شیخ بانیه پناه شام خورد  
 گفته اند و مولانا سعد الدین قفازانی از ان ولایت است کسی از مولانا سوال کرد  
 که شما از کجا میاید فرمود اری الرجال من النساء خمس ما بین هر دو هفت است و است  
 و از تقاضای نیک بوصول می پیوند و قلعه آن از قلاع معتبره خراسان است و نیمی  
 که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک گصد و هفتاد هزار خانه در شهر خراسان  
 چون اسمعیل صفور مردم را ترغیب بملت اهل تشیع داد و در چینی که بغرم مقابل او  
 محاربه بجانب خراسان و حرکت آمد محمد خان مردم نیک ولایت را کو چاییده با  
 و از شهر کشیل فرمود و انجا عه بطیب خاطر با نجه و دشت افتاد ازین سبب  
 شش روزه بوی رانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند و زبانی که شاه طهماسب  
 صفوی بر عبید الله خان والی توران حیره گردید و صد و معومی شش سال  
 زمان تا حال آباد است و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابوالفضل میر شیخ ابوال  
 ابوالخیر و شیخ لقمان رحیم الله برخاسته اند شیخ بلخ از انبیه کیومرست  
 انکی کاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی ان شهر گشت و ان شهر عظیم در انجا

بنا نهاد و در زمان غلامی الوای اسلام بدست خف بن قیس خراب گردید و بصره  
 بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه که بنام دیگر لشکر اعزام نمود و چون لشکر را  
 غلامان نصر تعمیر نمودند به آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالی مرتبت  
 نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبه عظمیه و شرف و غرت آن شنیدند بر املکه از راه  
 بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکاربه آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهها بسته و علمها افراشته  
 و ارتفاع آسمان را بکشدیش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین رسید  
 و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اتهام ببلخ بود و پادشاه  
 توفیق شرف اسلام شرف شد خود را بجای آمد نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه  
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان بنجشم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان و پادشاه  
 رسانید مگر یک پسرش که بر یک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت  
 بجای پدر یکم زود بر یکیان که آثار وجود و سخای آنها در زمان خلفای عباسیه  
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل او نیند در حبیب لیسر آورده که چون چنگیز خان بلخ  
 آمد آن بلخ در معموری بنشانی بود که در شهر و قریه یکپاره از دو ویست جای نامرجه  
 میگذازدند و یکپاره از دو ویست حمام داشت و از زبده الاولیا خواجه ابوالنصر پارسا  
 نقلست که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ پیشکشهای فراوان بکمال  
 عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شتبت قساوت  
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم و جو چنگیز شد و در خاک بلخ اندک اجل بلیا زدند  
 که در مانع زویرانی آن شهر را گردوشت و خون خلائق زمین گشت طشت



باز تیرج آبادانی یافت امروزشهرست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد  
 کوته قاف و جنتی چون دریای محیط و مستغرق از اوصاف و از میوه و انگور و  
 خربوزه و هندوانه و انشجریک میشود چنانچه مشهورست که چهار بنده باریک  
 شهرست و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و پنجاه و پنج که میرزا با بسط  
 برادر خود سلطان حسین در بلخ لوامی یالت مرتفع گردانید غریبی شمس الدین  
 نام که نشستن بخت یازید بسطامی قدس سیره میر سید از کابل بجز شافیه مارک  
 ظاهر ساخت که آنرا در زمان سحر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در کتاب کتب  
 که قدس حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع  
 است بنا بر آن میرزا با بسط را جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور  
 بوده شافیه را انوضع چنانکه در کتاب نوشته بودند و گفندی ظاهر شد و قریه در  
 میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا  
 کرد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر سیدنا رسول الله علی ولی الله میرزا با بسط  
 در حال قاصدی بهمنان صبا و شمال بهرات خسته تا ده صورت الله منقوش است  
 و نیزه در فور خود بدانجا نبهت فرمود و عمارتی در غایت فصاحت و وسعت طرح انداخت  
 حمام و بازاری مشتمل بر دکانین بنیاد نهاد و یکی از آنجا که به شهر شاهی مشهور است  
 فیض آثار و قفس ساخت و تیرج آمد و شد خلایق بدان غنیه انجامید که هر سال  
 قریب صد هزار تومان کیلی از رنقه و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجامی آورند تا آنجا  
 آن استان مطابق نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم و همام و حاتم و احمد و حمزه و شیخ ابو کوراق و مولانا بهاء الدین و لد و  
 ثمره شجره و جمال الدین المشهور بمولانا می رومی قدس الله سرهم الاصل و از حکما و  
 دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن غفر  
 و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین و طوطا و امام شمس الدین باقلانی  
 جنجکت و صمیمت و دواخیه محمود و آباد است و مرغزارهای نزه و باطراوت و صفا  
 پر صنعت و لازم کیفیت بسیار دارد و سانس صاحب مد فیله اند و اکثر به صفا  
 می برند و حکیم ظهیر یابی اگر چه بفارسی شهرت بسیار است و از خود ولایت بر صنعتی است  
 هرات را از آن متبع بسیار است و بعضی همیشه داخل اند خود نیز میسازند و از مرد  
 سیدالالدین برکه است پیر مقتدای امیر تیمور گویگان بوده و ترید اگر چه داخل مال و ثمر  
 و در آن طرف همچون واقع است لیکن چون از مضافات این قلمست و برین است و  
 شده هر چند بگذران مبادرت می نماید و ترید در زمان سابق شهری با نام نشان  
 بوده چون چنگیز خان بران استیلا یافت نوعی خرابی و بران گشت که از آن گل  
 غیر خاری و از آن گل جز خرمی باقی نماند و الحال بقدر شحیر چینی قصبه آبادانی  
 دارد و آنهمواره مروج عالی است و صاحب شت و از ترید نیز غاستند از علمای  
 محمد علی حکیم و ابو بکر و راق و از شعرا میخاک و اویب صابر از آنجا است حصار کوستان  
 نزه باطراوت است و از فواکه و شمارانگور و انار ب حصول می پیوند و دارالملک  
 شادمان است و نه خراب که از اعظم انهار آند یار است بر یک طرف اشجیریان  
 پذیرد و قطره شسته طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنک آب و دیگر

کرد و کافر همان در محوره و دیهات آن ولایت در جریان این محملات بود و فواید بسیار  
 مقامی نام است متکی بر قاعشن بعمل می آید و سپان خلی بن الحارث مشهور است و معروف  
 در شجاعت و کثرت رستم و اسفندیار اند و دارالملکش کولاب است که صارش و زینت  
 حصانت و استوار است لفظ قاعه خوب چو دیوار بهشت است که مد و مهر بود و از پشت  
 گرد و از آنکه صبا آورده به غایب آنسپای حوران برده شد و از فیض آن حضرت بسیار  
 سید علی همانی قدس سره در جوار کولاب دیدی و آنست چهار دیواری و محفوظه و  
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مرام و فور مرام و زیارتی بسیار  
 و بسیاری اشجار و آثار نشان کثیری نمونه قندار است و اهل اندیاز اکثر اوشان  
 و نبار لطافت آب به کثرت سبزه و جلک همیشه در صحرا بسیرند و اسپان قویم  
 ستم و نرم و موم فراخ کفیل انغریان فریب برین خشک بی و چرب بود در میان ایشان بسیار  
 بهر سینه لطمه برش قطره زن لبان سیاه با دندان و صهيل برقی شتاب  
 اشقر دیو زاد خارا ستم غبیرین یا خیرانی دم موم آهن زنجیری ستم او خارا  
 فاقه زبیری دم او و تار همایش بی افسرده در خش دار اسکندری غورده و اگر چه  
 سواد کن بسیار در اندیاز است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر  
 لوح نسخه عالم نگین ساخته فخر و دوکان لاجورد و لعل دوکان بدخشان را به زواج  
 اعتبار انداخت چرخ و مظهر خشنود در جواهر نامه مذکور است که در قدیم ایام کان  
 لعل چون مکان غنما و کبریت همگی نام و نشان بود و آنکه در کوه بدخشان در زمان  
 یکی از عباسیان یازده شهید روی نمود و مصداق و آخرت ارض آنهاست



کابل در یک روز بجای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجای  
 میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان بخر تو مان  
 داخل لغمانست که در مشرق روی کابل واقع شده و تا شصت و سه کیلومتر دورتر است و معظم  
 ترین آن تو مانات ننگ نهار است که بربنج و گندم و بارنج و کیکه و نیشکر و این  
 تو مان خوب میشود و دیگر تو مان علی شنکست شمال و بهند و کش پیوسته قبر  
 امام نوح در این تو مان است و بابر شاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تو مان  
 بنظر آمده که حضرت امام را بلک و بلکان نوشته اند مردم آن ناحیه عین را بجا  
 کاف تلفظ کنند غالباً از اینجهت اولایت را لغمان گفته باشند و تو مان دیگر دره  
 نور است و شراب دره نور شهرت دارد هر چه بر روی مایل آنرا تاشی گویند و هر چه  
 سخت سو مان تاشی دیگر تو مان که دره نور است و سرحد کافرستان و واقع شده  
 و این تو مان تا حد سواد و بجزر رسم است که هر فی که بمید و او را باهی تخمه از چهار طر  
 بر دارند اگر آن زن مصد عمل بدی نشده است جماعت بی سعی و خواهش در حرکت  
 آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد و مگر بدشوار می دیگر از چهار  
 تو مان کابل یکی تو مان نجیل است در این کوستان انار و جلفوزه و دون که حاصل  
 اند از خنک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم از طرف انجوب جلفوزه است که چو  
 همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو باهی است که در میان  
 هر دو دست و هر دو در آن او پرده ایست شعبه بلل شیر که از دختی بد زختی قویست و  
 و آنرا و باپلان گویند و دیگر تو مان غور بند است چون در اولایت کابل نماند میگویند

و از آن گسل بجانب غوری میروند هر آینه بغور بند استخار یافته در غور بندگان نقره و  
 گاجور دست و آبا بعل نمی آرند و در میان غور بند و آب باران دو مرغزار است که  
 فصل بهار نصارت و نر است آن دو مکان کم جایی شان داده اند باریاد شاه  
 واقعات خود آورده که وقتی ویکی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله شاهه افتاد  
 که یک شمشیر است بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است خوب  
 از عالم گسوسی که از لاله گلویی می نامند و دیگر توامان دارد که اگر بزرگ یک  
 پرواز و سخن و از آن استخار و استخار دو موضع اند که در لطافت سیم دارند و  
 میرزا الف پیک بن سلطان ابوسعیدین دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانند و  
 ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره است موسوم بخواجه یاران  
 که از جایی نیک شهر و مکان است محل اصل خواجه یاران چشمه است که بزرگ  
 چهار بسیار برآره و برین و سیار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان  
 زار است که از در و سرخ در گیت میگذرد این جنس درخت را از کرات است  
 و رویش میدهند و شکار جای کابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جالو  
 می یابند و صید میکنند از اینجا یکی شکار بوتیار است که گلگی ساج از آن بصل میگویند  
 و کابل از جمله چهار بهشت خراسان است که عبارت از بهشت و قنار و کشمیر باشد و از  
 خوان عوام فرا که لذت بیشترش بحال و فور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما  
 صالح و فضلاء از آن زمین نر نیست آیین بهر سیده اند و در پیش از غنث و سیم  
 بحر کات طایفه و نشین اند و نکته ای طیر لفاش غم زدا و اند و چین اند

شیخ احمد سمرقندی کتابی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن شد سید بستر  
 شتافته و در آنجا وفات کرده و مدفون اند البت سمرقندی شهر گشته حضرت شهاب  
 ید بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نو شیروان بوده و چند سال  
 در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالی مقام در کوفه بدریا  
 میوه و انگور کابل در خلوت و پایداری با امام است سید این موضوع است از  
 نواحی بامیان در کوه انجشتمه است در شعبه که چون کسی نجاست در آن اندازد  
 بخوشد آنقدر که از عقب و آن شود بکاف و دیگر و پاک کند و نیز در زمین بامیان  
 چاه است که آنرا غورک خوانند و آب برسد آنرا چون نخچیر نشود و قصد  
 کند آب فرو شود و نخچیر را غرق کند و فرو رود بعد از ساعتی استخوان نخچیر  
 اندازد و صوبه که شیشها الله عن الافات و التدمیر از مشاهیر بلاد عالم است  
 و الوالاتی است قریب چاق و وسط اقیانوس و اقصای چهارم و اقصای اول نجابی است  
 که عرضش سی و سه درجه است و پهنای او چهار دقیقه و طولش از خمرای خال را  
 یکصد و پنجاه و بیست و نه آن را اهل بلاد خراسان می شمارند و عرض او ولایت طول  
 افتاده از جمیع جوانب محفوظ است بقلع رود سن جبال قاف شمال کوشش  
 بنشین بجانب ملی و هندستان زمین شمالی شرقی بطرف بدخشان و صوب خراسان  
 و جانب غربی شرقی بطرف بکلی و محل اقامت فاعنه و طرف شرقی منتهی شود  
 بمادی اراضی بت و مساحت طول ولایت آنچیز هموار است از حد شهر  
 تا غرنی بکلی فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی فرسنگ است

اندشت هموار که در میان کوهسار و قشده نهران نهر قیریه و مواضع معروف است و  
 و دشمن فلواتی را قسم درختان میوه داده است و شمارش را اکثر از حبه سازگار و نجوای و تقیای  
 روی شافحات قلاع محکم و حصون منجیه از خیال گردون مثال پیرون آن عرصه میوه  
 کشیده که مالی آن از تعرض عادی مأمون باشند کسی از پرگانه های آنکه زمینداران آنجا متفق  
 باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تبخیر خلعت قدرت نمی یابد معظم راه های آنولایت  
 طریق است یکی بصوب خراسان که بنایت دشوار که از پرگانه کوهها مأمون برادر گلگت بروند  
 میسند دوم راه دارد که صعب و قریب است و نقل و انتقال بر پشت مرکب و دوای میسند  
 و مردم آنجا که با ناکار میروند بر دوشن ناخنده و بر جای میسند که بر چارپای بار توان کرد  
 راه های که بصوب هندستان است اگر چه در سابقه دشوار تر بود و ندیکین در زمان حکومت طاهر  
 کشمیر و بادشاهان ختاییه صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است  
 اما راه تبت خورد خالی از صنوبر نیست چند روزه علف نهدار است که سواری دشوار است  
 که چارپایان تلف میشوند و این بهر دو راه پیشین یکا شغ و خشن و لاسه میروند و از آنجا  
 و ماچین و کشتان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میسند و ماچین جنوب و شرق  
 بطرف هند هم راست است اما چندان مسلک نیست و دین محمد و تمامی اراضی مسطوره  
 بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالآبانی و گلزار و میوه اریسند نهایی عمو  
 و یاسه برگه و درنده و نترن و لاله و ریاحین و نقشه و انواع گلهادر کنار رودخانه  
 است و در نترن برف میبارد اما گر زندگی بهوان میباشد بلکه ریاحین طبعیت و یک  
 حرارت غریزی میگرد و نایستمان بکمال لطافت هوا میگزرد و پیروام و مزید است



منتقل احتیاج مروج که اوقات نمیشود و از ایام بجا روش کوفه چه توان گفت بلا سبب  
 اگر کسی عمر طبعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهد عشرت شیرین بیرون نیاید  
 باشد و در فصل خان که ایام برگ ریز است از ریختن اوراق متبلونه در خان و شگاه تاشا  
 هر چهار فصلش در ندرت و انصارت گرواز یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل از  
 تیر و اردی بهشت و بهمن و کس نیست در وی افضل ضعیف و شتاء بی گل و لاله  
 کوه یا صحن مصنفان جهان و موز خان ایران و توران و شعرا نادره گفتار و فصل  
 الوالدی <sup>در ایام</sup> نقد نظم و شعر در تعریف و توصیف این بدیه صنایع قادر قدیر داد سخنور  
 داده اند که عشرت شیرین در حق دیگر بدان بوقوع نیامده که اگر کسی با جماع آن در <sup>حضور</sup> درازد  
 مجتد بسبوط بهم رسد و هیچکسی از نیمکات لطیف خاطر و خواش دل بیرون نرفته و نمیرد  
 و در شاه جهانگیر دم نزع جو بستند از خواش دل گفت که کشمیر و دیگر هیچ مولانا  
 شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه خوانده میر و حبیب سیر و امین احمد را که  
 در بهشت اقلیم و محمد ابن احمد نگارستان شیخ عبدالحق دهلوی در تاریخ دہلی و عبد  
 شیرازی در وصف و خاندان شاه بلخی و روضه الصفا و میرزا حیدر کاشغری در  
 تاریخ رشید و صاحب باغ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و قابل نامه و  
 غیره نقد در تعریف این همه داد سخن سز داده اند که میرندی متصور نیست پس هوای  
 معطر و نسیم که بخارا و بهمنه بخور است و هوای او شامه کافور گار فیض آتش جا  
 باوه و چمانه و چنگ و چغانه است و از بهار و رود بارش محل رود و سوس و سماع و تران  
 لالاش داغ بدل گلر خان نهاده و بنفشه اش طره شاهان بی باد و آواز و هرگز

که چشم نگاری جلوه گاه بازینان بینی و بهر طرف که نظر بکشای سجده عارفان باین نظم	که باشد باده جان خاک کشمیر	خوشاک کشمیر خاک پاک شبیه
سروایش شکاف فردوس برین	و هم معنی کجای نجشی هوایش	بهشت نقد بر ویرین است
زال خضر جان فزایش	ندید او گاشن کشمیر ز دور	بهشت خوت است چو بهشت
بگنبد هم درون آدم حلیه سا	نیم از باغ و رخسار غنیرین بو	نشو قش بر زمین خود را در انداخت
طراوت از فرازش آب در جو	اگر کوه است اگر دشت اگر شهر	پرست از سبز و چشمه و هر
بگویم نکته خوبی که بد نیست	فرشاد از برینت بقیشت	بهشت این است اگر این نیست خود
که در لالهانشا طراوت بهر	فرخ بخش است باغ شاد بار	ز عیش آمو باشد هر کنار
ز رنگ آمیزی گلها می رنگین	گلشن را چون کفخن جام کرد	بیطاوتش و امان گلچین
بهار غنای عیش نام کردند	رساندش از خمر بهشته	تا شامی شگوفه سیر کشتی
چو دل شد از روز و دریا	کو لاله بحر و بریز رنگین است	گول افکن از آن سجاده برآ
برآید گریز آب شش بهین	چکن دوزی کندانی قبارا	نخکس گل که سامان داده یا
چسبیت شام را باین دلام	حقیق آینه دارین بر پرست	تفاوت سیر که این است
اگر و قسم آن خود منده و	قریب گاه بهر گداس	به پیشش شهر چوین از پیروا
بگو با مصرعین شکر گذارد	خراسان چوین در دشت	حسن ز خرید و چند نازد
که خود را بهر خورشید بهشت	بغیر از موی عالم گشت مشهور	ز خاتم درشین شهر شاپور
چو سامان بهارش ساز کرد	ز صفت حسن بر کرد و چهار	به خشیان لعل با می انداز کرد
بجان آتش زوایا بیجا نه	سیاه پناه در صف کرده پنهان	ز شرم و اندیش ملک کنوا
بهشتی که برایش خوشتر کان		

همه گوشه لب و طوبی خرامند	همه خوشبوی ماه پاره	سر آفریده بر دین گوشواره
صباح تبان نشان شکوید	لاحت تابان چاشنی گید	کنند عشاق باز هر کناره
جگر پر دین از تیر نظاره	نهران دل چو پای کرده است	فکنده دام گیسو شست
دوران تنگ در این شکر	نیم ریزه با چون سوسن	خمیر ز نثار صبا پر گشت
نزد آتش حسن فتنه گشت	بهر سوگردش چشم خنکوی	چو آن هستی که می غلط پیر
نگاه سر میا حرف گلو گیر	خوشی از زبان داده بقیر	تغافل بسکه باو بین تیر
نمک چون نمره از دنیا لریزد	نظر لاله رویش چو بوی	تاشا خنجر مرغان خنابت
بهرین آفت عقل و دگر نیست	بیت با جان برستیدن روست	لبان سیتن این جلوه با
اگرست می پستی بار می اینجا	بهرت سجده از روی نیایش	کون کبیر بر هر خونگ است
برای نرسن از باب مستی	از هر سو جلوه برق سبلی	در شهر و قصبات عمارت عالی
بسیار است اکثر از چوب ج	از نه طبقه تابج طبقه شمشیرت	و عجات و ایوان و محرقا
و محارجات و فرش اسواق از سنگ	خام و جمیع این شهر باشهرای کفان برابر	
سنگ آفتد خوانق و مساجد و حمامات و قن	و قنای خیر و کشمیر که تعداد آنجمله	۹
خامه و دیوار نامه نیت و در نقش شهر	و در جاده نیت و دیوار نامه نیت	
مقدار آتش یاده تر از دجله بغداد میگردد و آن	نهر را در کشمیر و تبت گویند و چون از	
کشمیر برآید چنانکه در معنی اصل و اکثر آن آب	از چشمه ویزناک است و از چشمه کلن	
نهر و شود آب طرف سوئی فکد و آب نهر که از چشمه تار	سری برآید و از میان برکته و چرخ	
و کما در پاره میگردد و جوی را برش	نهر و دگرگاه که از کوهستان غربی است و قلیله آب	

پرنده و به این همه آب در جلگه می پیوندد در میان نفس شهسواران می یابد و آب تالاب بل  
 و جوی کلان است که از جانب غربت میرسد به جلگه می پیوندد و در قصبه ای که تفریق دیگر  
 با جلگه ملحق شده از سر کشیم گذشته از راه پنجاب و اطراف پشیا و عجمه کرده با دریا  
 دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تخته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهسوار  
 جای بل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهسوار تالاب بل است که طرف بل  
 باغات پادشاهی بانها و حوض آب چادر و فواره است این تالاب خبر میرود و مردم  
 نشین نیز دارد و قوت رودخانه این در که جهت تماشا و تفریح دریا و باغات مردم بسیار  
 الاوقات سسلوک درین است و سیرتی کشیم تفریق بر جمع سوارها و در و در شهر  
 دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال و تالاب  
 میر تالاب ماکرم و تالاب پیامر و تالاب کلان و اگر آب این تالابها به هم آید جلگه در آن  
 میگردد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر رطوبت میجوید که بقدریک کنیز  
 در عه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه آتش بل نیز مثل تالاب های دیگر  
 بزرگ است در میان این تالابها و جویهای دیگر که تیره و سفید منقوح است و در اکثر  
 اطراف ملک کشیم کرویهای مرتفع و مسطح میروند مثل کرویهای شش و کرویهای شاره  
 کروی و ناکام کروی و خام پور و کروی و داهود و پانچور و کروی و زینه پور و کروی و بیجا  
 بابا پور و کروی و ترال و کروی و پانچور که محل عطران است و کروی و چیره او و کروی و  
 خانچکنه و کروی و قلم پور و غیره کرویهای خور و سیلان باغات مشهوره کشیم  
 نشانها نیست که عادات آن در سنگهای موسی مجلای قدماست گرداگرد و در کلا

بانه از آن فواره و آبشار را و آب چادرانها را و خیا بانه ها و اسجار و چارهای فلک سپید  
و انواع ریاحین خاطر خواه و دیده پسند در میان وجه تسمیه شاله مارانکه لفظ شاله بزبان  
هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و غور می است و مطلب و عشرت را  
نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت و نصارت و نهالها  
و حوض و فواره و غیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و  
باغ نگین و باغ بجز آرا و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شعرا باغ و تار شل کلیم و  
وسیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در قریب آنها نیست و فاطر شده اگر چه  
مضافات کشمیر هر دو ثبت که قلعه لداخ و اسکرو است و دستور و کشمیر و جمن  
بوده لیکن کمال در نسخه باو شاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه ثبت شود  
کرد و است و بغیر تین و یکمیلی و دار و دو سیال و دستور و کها ششمال و کمال  
و کمال و بانهال و پرونج و راجور و آدوکن و شمشیر که تعیین مواضع ندارند می و است  
محال که عبارت از سی شش برگنه است و بن سمری و نگر سوامی محال میر بحر می است  
سپهر و دو صد و هفتاد و غیر است و خصوصیات و عجایب کشمیر بسیار است اول قماش شال  
که در غرب و شرق و روم و چین بلبن تحفگی و خوش قماش و نرمی و سبکی و دیر پایی و رنگینی  
قماش موجود و مخفی نشد طرفه ای که یافتند مادر اختراع طرح و نگارای آن طرز دیگر  
و آینه دیگر و یکار می آید و هیچکسی را بسد گو قرار و نمی خورد مثلاً اگر کسی صد نفر فرد  
شال در معرض بیاورد هیچ کس با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هنوز در  
نقوش این باب دستگاه قنبران با هر مفتوح است و دیگری زعفران است اگر چه در

مالک دیگر هم بدینکاست آثار عفران کشیم بزم رنگ و نور حج داد و دیگر از خصایص  
 کشیم آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر ساد دارند و خاطر بسبب  
 از آنها بابت شعر خوانی و شوق و تحریر مشغوف میباشند و مردم از طبع روان و نظر  
 سیر شک: خیر تم اینکه سواد دارد و مراعات شریعت در غرض علماء و عقلاء  
 فقر و فقرآم بود و ادویه و جنس از سوء اعتقاد در اینکاست بجا است نظم جهان با  
 بگشت هم همسر به نزدیکم خوش میمیزی و اگر بشنوی بخت بدین و بار و بخت بدین  
 ارم زار آبا و اجداد و مروت سخاو و فناء جز این شخص غفا است با کیمیا تمام کرد  
 کشیم چهره طرف یاقه و سبزه گار است و پیر از چشمه با و آنها در یاجین متوقفه لالون قسام  
 او بهای نافع در انجا بنفوس است و از معادن دو جا کان آهن و مس است بعل و آند و کلن بر  
 فندان سابقه در برگنه کامراج بوده و کان بلور در برگنه و چهره باده و در کوه و جبل بر  
 راه بخت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و در کوه هرکس میگونی که از فرزند  
 و اما صوبه بر آن متعذر است و در نفس شهر نز و یک بایه جایی است که آنرا و شوی بگویند  
 چناری چند دار و آب و مورد آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کر میشو برگنه و چهره بخت  
 که در آواز اردی بهشت چون از انچه آب میخواهند جاری میشود و چون از آب مستقی نشیند  
 بله محقق میگشت و دیگر موضع بونه ماهه برگنه و نیو مکانیت لنگه برای نام شهر باده شعیب  
 از حوض آن بقدر پنج استیاب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا  
 کوه برگنه لاسنگیت بصورت ماده گا و کوه هر دو هم ماهه و درین از هر جای پستان آن گا و کوه  
 آب میریزد و حوضی که در تحت آن گا و مستقانا آب میگیرد و در آنقدر که برای ده هزار کر

کیفیت یخبانه روزی هین حلال است بعد از آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع که  
 سوله قطع می‌شود یعنی است که چون در آن زمین چوبی خلائیده برآرد از آن سوله پنج شش  
 می‌برآید و در پرگنه کامیج کو هست بلند درختان و گیاه انگوه سبزه است لیکن اگر کسی  
 بکیم گز زمین حفر کند شعله آتش می‌برآید که از آن طعام میتوان نجات و دیگر در پرگنه دیو  
 چشمه است که مردم با متحان طالع در اینجا می‌روند و بسیار قدری برج با نام خود  
 نوشته می‌اندازند و در آن سقا می‌پوشند و در پنجمه می‌اندازند و بعد یکسال تا روز  
 انقضای آن بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ... سعد را طعام نخته می‌برآید و هر که طالع  
 نحس دارد برج او بدستور خام می‌باشد و دیگر در پرگنه و چهرن پاره نزدیک سر  
 بخت غار است منزله نام و در پنجمه است که صورت آدمی از رخ بسته می‌شود  
 و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندیان آن را نگ ماهی  
 خوانند و دیگر در پرگنه و رنگ در موضع دؤل گام حوضی است سنده برار  
 نام یازده ماه خشک می‌باشد و یکماه اول بهیله روز سه بار آغوش ریختن میشود و  
 تا دو گریه و بعد برسمه آب از دجالت و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه و اسکان نام و  
 بهیله که احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و باز  
 در خریف هنگام بختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و  
 پرگنه مارش در موضع یوم زده غار است که آرای نام شخصی را گفته و چون  
 آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز است و آنجا کسی ندیده هر چه در آن  
 و دیگر در پرگنه ویزناک غار است و در آن غار پنجمه است که همیشه می‌بارد

اگر احیاناً کسی در آن آید و پاره از پنجه بخورد و خوشگوار است و چون بیرون از زندگی  
 سخت نماند بلور میگرد و دوز و یک کوه باران نیز غاریست که روزه هر چند غایت سحر  
 تنقیر سازد با تبهائی آن نمیرسد و دیگر چشمه است در قریه که چون به قدر سبای که در چشمه  
 یک چشم اند و چشمه بون را یک نفس آب بسیار میجو شد و یک نفس آب منقطع میگردد و تمام  
 سال این منوال است و دیگر طرف و چهرین پاره چشمه است که هرگاه بالای چشمه فراید  
 کند حباب از آن ظاهر میشود و هر قدر فراید بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرنه دیوه  
 چشمه است که در آن چند خوب بزرگ است هرگاه چشمه شود چشمه القدر بتلاطم می آید که آن  
 خوب بر هم میخورد و متوطنین آن خود و بمشائخ این خیال است بنا بر وقوع حوادث می نماید  
 و دیگر در پرنه گویند که چشمه است مسنی که هرگاه تمام چشمه ملو از اقسام ظروف سفالین  
 است هر چند مردم میخوانند که ظرفی از این چشمه را زنند صورت نمی بندد و چون بر سطح  
 رسد بی اختیار از دست رها شد و تحت میگرد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد  
 چشمه های گرم در کشمیر بسیار است که غسل با آنها و قلع مواد و اضراف مرضه سودا و  
 و طبخه کثیره انتفاع است و کان نیز در کشمیر است و در پنجه کوه شکر که دوازده ماه در آنجا  
 یخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تابستان بپار طرف آن دره نهایت سوز گرم میشود  
 با اجماع عجایب است کشمیر زیاد عازانست که بجز بر سر مخافه لا اطباب بر تیره قدر اکتفا  
 و آب می کشمیر بعد از طرفان نوعی است که در زمان سابقه راجع می نمود و بحال متعلق  
 واقعه در در آنجا حکومت میگذرانیدند و در چهار هزار سال و سیصد کسری در  
 تصرف داشتند تا در سال سیصد و هشتاد و پنج هجری رنجین شاه التماس سلطان



صدر الدین بروست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره  
 اسلام مشرف شد و بعد وفات او همیشه که سلطان شمس الدین ملقب بود پادشاه  
 زیاده بر دودست سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در  
 ایشان افزود و تا در ۹۹۶ هجری هجری شصت و شصت سلطنت مستقر بقوم چکان گردید  
 فرقه چون در نیشابور متشعب بود و در میان کشمیر و ابانم نفاق دست داد و  
 و دانسته ملک اور دست چغایه داد و تسلط چکان یکی نیم سال بود تا  
 در ۹۹۶ هجری هجری دو و چهار به تصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه تا طمان از طرف  
 سلاطین چغایه بکومت میگزیدند و در سال ۱۱۶۶ هجری یکصد و شصت و شش  
 عبدالقد خان شاهنشاهی از طرف احمد شاه درانی صوبه را تصرف شد و بعد  
 و نو و سال از دست چغایه بیرون رفت تا طمان افغانه نوبت بنوبت شصت و  
 سال بکبر چغایه در کشمیر تصرف و تسلط شدند و در ۱۲۳۷ هجری بکبر  
 و دودست و سی و چهار ملک کشمیر تصرف سکان از توابعان گردانید و در آنجا  
 نیز بیست و هفت سال و پنجاه و چهار روز و قریب یکی بعد از دیگری بتسلط و شجر گذراند  
 هجری ماه ذی القعدة و آخر سال ۱۲۶۲ هجری دودست و شصت و دو و شصت تا نام الدین  
 از کشمیر بچون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کفنی انگریز شد صوبه را از طرف  
 انگریز بکمر لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر منقوض بهار اجه گلاب سنگه گردید  
 و البقاء ملک الهی بعد از وفات مہاراجه گلاب سنگه سرگبانی فرزند اجه گلاب  
 راجگان جمیع اقدار خورشید را بر آید و بکشمیر دام اقبال که داد و دوش را و

آئینه حاتم و نوشیروان است و کوشش او سیاهستان بخت سلطنت غلبه  
 و قتل دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل احسان و  
 اهل کمال و اخلاص نام نیکار و دلازان دولت اگر چه در پرورش اهل کمال مگرم اندک  
 دیوان صاحب بی چشمه و دیوان که باید نام و ام حسانه نسیم مستغنی بن الاقران  
 خود با صاف فضایل تصنیف است اهل فضل را با الطبع و محو دارد و با انواع حسان و  
 اهل کمال میگردد و تقدیر و آسایش و علم و ادب و فضل و شعر از بنگار به خاسته که غرض  
 آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن با کتب نامحسوسه رسید و به قریه  
 نیست که در آن مرقد بزرگی خواهد بود و ایراد اسمی بزرگان از علیت نیست چنانکه  
 ندارد و چنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعہ نمیرسد که خالی از شعر شریخی  
 بود و سواد یعنی اشعار ابد حضرت شیخ یعقوب صرغی و بابا دول و خلکی و مولانا ماهری و مولانا  
 نامی و ملا مستغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظفری و آجی و دهبی و قصبی و  
 و فطرنی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و شیخ غنی و محمد زین العابدین و شیخ  
 ملک شهید و حاجی اسلم سالم و آسمانی و ملا فایق و ملا انوری و ملا نبیش و قلند بیگ و ملا  
 و ملا شارق و میکال الدین و نواب ابوالکاسم خان صوفی و پسران ابوالقاسم خان صافی و صاحبان  
 رضی و محمد رضای شائق و ملا سالم و غنی بیگ قبول و میرزا گرامی و احمد بیگ و ملا و ملا  
 و ملا معروف شاه رضای چشم و محمد شریف بیکه و ملا بیگ و ملا و ملا و ملا و ملا  
 و رفیق و جان بیگ و سامی و خواجه حبیب الله غمقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ و ملا  
 جامع این مسوده که مسمی بزم بته انتباه است فقیر حقیرترین ساکنان کشمیر ابو محمد

محمد حسن شوی قادی غفی عند انجند نهار از شاه صیاحب یوان از که اشعار همه آنها  
 مدون است و اگر تیر سحر عصر از اعصار نیکند که شاعر کلین شیر از عند لیان سخن  
 عاری بود و در هر مقام لیلی است و در هر گوشه ترانه فرو بیاید بگلشن شیرین کن  
 گوش چو گل که در هر چمنی بلبان هزارانند و از خوش بویان بسیار دم چون محمد مراد  
 ازین قلم و محمد حسن شیرین تو بسیار بر صفحار و زگار نقش وجود داشتند و در ازین  
 دلائلی است مابین چین و هند است که قصبات بسیار از جمله آن ثبت کلان را که در آخر  
 نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوشتندان  
 آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر ساینم و رشته شال با انسان بافند ساکنان آنجا  
 اکثر کافر اند و در کیش مانی تاشش و بعضی مرده را بپزند و بعضی دم نهند که هنوز  
 رشتش و رمقی از جان داشته باشد سیرا اعضای آن مختصر از نیم شگافه کار بر یک  
 الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی بارتفاع یکدو دره بنا میکنند  
 و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب حق مرده می دانند و منتظر خروج و جلال  
 از بلکه برای ادا سا مانها از نوب سید هستند چون بر آید آن مار ازنده کنند و یک تن  
 ایشان را شوهران متعدد و میباشند و اگر قصار و دراز و نیز بازن های شان صحبت  
 دارد و بشه طعنائی بکیرم نیز ممنون میشوند و بتخت خود که آراشگر و گویند قلعه حبشه  
 وارد از بیکلخت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاریست و تسخیر آفتاب بیک  
 از قلعه گشایان عالم را می نشاند ایل آند یار بیکه قرقه مردم شیعه متعصب اند و در حدود  
 بتین کوه است که هر که بر آن صعود کند مردم نفیشتن منقطع شود و میرد و شعله

لاسه نزدیک به خیال است که در شرق هند است و ابتدای سلطنت جغتایان است  
 و لاسه تجانه عظیم است لاسه ای قومی انداز که از ختاد و هند سبب انوی استند راجا  
 قوی از آنها سر نیزند که عقل از ان حیران است و از طرف شمالی لاسه هر بصر هم است که  
 در بیان آن شهر در تپستان برف و ثالیدی بار و قابل بلده است که ساکنانش  
 پستند و تجانه بزرگ در نجاست و در ان تی بزرگ است که شمال شعبه کوهی است  
 که مردم چین او را پیغمبر میدانند طهار خان نیز در ان شهر سید قوام الدین  
 نام سجدی عالی در غایت تکلف و ترین ساخته و در جوار آن تجانه است که تیان  
 و کوچک ان بصورت منسوب است قارول قلعه است در غایت تیانست بر کوه و  
 زیاده از یک ماه بالار و میدارد که شهرت در غایت و سور شام و  
 کشیده اند و میانش هر بیست میسای الا ضلع مشلبه بازارهای عرض که در  
 هزار بار بی چنگ در عه است که ده و جار و کشت چین و در اکثر جایهای آن شهر که ایلی  
 فصایان آنجا گوشت و گوشت خوک با هم دو یک کج قلاب و یخته میفروشند و بازار  
 چهار سوقی در آنجا بسیار است و در هر چهار سوق تختی از چوب در کل نیست که  
 و فرشتن شده اند و بر فصول آن شهر در هر بیست قدم برجی مستحقت و چهار روزه  
 چهار رکن شهر و برابر هم کشاده و مابین هر دو روزه مسافت بسیار است و درین  
 بیت الضم مقدمت با تکلف و زمین تمام دارد و هر تجانه پس از ان و دختران  
 حال بسیار اند و صلهای عشرت و دخول دهده از سبکی تا خان بالغ که پای تخت  
 حای است نزد و نه بام است و هر بامی در بزرگی قریب شجری و در میان هر دو بام

هر روز بام قمرغوی و قمرغویارت از خانه است بار قلع شصت گز که پیشینه در اینجا  
 بوده قمرغوی نشیند و این منزل را چنان ساخته اند که از اینجا قمرغوی دیگر نمیدارد چون داشته  
 دست دهد فی الحال بالایی قمرغویاش کنند و اهل قمرغوی دیگر این حال مشابه  
 کنند به این عمل قنایم نمایند تا مصدیان با دوشاهی مطلع شوند و احوال شش به راه  
 در کیش بربیل حال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بد رگه رسا  
 و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه  
 اگر مکتوبی با بهار رسد و فی الحال بقید قوی دیگر رساند و از یک قید کو تا قید قوی  
 دیگر و مامور است هر شانزده مره یکقرن است و هر روزه ده کس بطریق ذاک  
 چوکی لازم مرمی باشند بنوبت حصه و رسد آتا جمعی که منسوبند بکیده توها  
 اقامت دارند و خانه ساخته زراعت میکنند و از کچو تا قوی که بلده دیگر است و  
 و نیز گز که بام است و در اینجا سب و دراز گوش گاومی و ارا به نام مستعد می باشند  
 و پس از آنکه اسپان را محافظت نمایند موسومند بمراقبه متعدد دراز گوش را بوقو گویند  
 و ارا به و گاومی با بان را جیغونامند و ارا به های بطریق گا و بردوشل میکنند و هر  
 ارا به در حصه ده گاو زده کس است و هر جنبه بارندگی و سیرا باشند از ارا به را بی باز نمایند  
 و قمرغویان است با نصد گز و پانصد گز در میان تپی خفته که طول قاست و بنجاه  
 در رازی قدش گز و دو کله او بیت گز و بتان بر بالائی سر و سینا و نهاده بطول  
 کتیرا بیشتر و پیرسون آنهارت پنجاه می دیگر مانند بیوت کاروان سیریم بهار دود  
 رافت و کرسی موصوفه بهای مطلقا و شصت و نهاده و صراحی های جینی و نگارند و دیگر

شهر خانه دیگر که اهل اسلام آنجا نرفته اند و آن گوشک است از زیر تابالایان  
 طبقه پنجم طبقه پنجمی متفرس و ایوان و نافه و دایره و دیگر منظره انواع صور غریبه  
 زیر انگوشک صور دیوان پدید گردید که آن ابر و دوش گرفته اند و در انگوشک بیت گز  
 و ارتفاع دوازده گره نیمه از چوب تراشیده اما چنان مذئب که گویا عظم از طلا است و در  
 آن قصر سه دره و میلی از آن سر دایه تابالای گوشک تعبیه کرده و مسیل را بالا گوشه  
 نهاده و دیگر حکم به قف خانه که آن گوشک در اینجا است محکم چنانکه باندک حرکت که  
 میل بکنند انگوشک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند پرده راه قفسه و  
 عظیم که مقدار برابر چوین است و بیت و چهار کش خیمه بر آن بسته اند و انگشتی از آن  
 دو طرفی شطرنج که برابر آن ضخامت دارند محکم ساخته اند و آن سطله از هر طرف ده  
 یخچمی گشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بطوری که آدمی بر زمین محکم کرد  
 و طرفه شرفی آن آب شهر است وسیع که به حسن آباد است و یاد یافته  
 چنانکه شهر است بنایت عظیم ملوان خلق بسیار و در اینجا بتخانه یزدانیت در آن  
 جیدم از برج ریخته مطلقا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورت و ست  
 و یکف هر دستی هیأت چینی و آن بت را برادر است گویند شلبر و صنایع  
 و این بت در عمارتی بدیع برگردی سنگین که بکمال غریب تراشیده اند و موضوع او  
 بر دایه و منظره دیگر گردان بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه اول از کعبه است که گشته  
 دوم بر انوی اور سیه و دیگری از آن بتخانه کرده برین قیاس تا سه ضمیمه و در آن  
 بمقتضی در آورده چنان پوشیده که بختیگر و دو و شمال برسانان خود و

مایه‌وارین در نزد و در نزد اینجا گماشته در آن شهر هر چه فلکیت هر از مرتبه از چرخ فلک  
 به توفیق تر خان بالغ شهرت شهزاده دارالملک ملک خانی لقبی فضا و طای  
 اب و بهر ابا غایت از مایه ضرب المثل از این قبیل آقا آن بن تویر خاست و هر بزرگ  
 که عرض نفس شهر حیران دارد و نزدیک بخار آن نهر جادویت که بدار الملک با چین  
 سستی میشود و تمامی آنشای که چهل روز راه است بنگهای شایده فرش کرده اند  
 و در میان بید سایه انداخته که مسافران در سایه درخت بگی طی آن راه سیاه  
 چپ از سر و در شکریان و غیره یاد قدرت ندارد که شاخی از آن درختان تواند شخت  
 یا آسبی بر برگ آن تواند درست اند و در دو طرف آنجا ده معموره است که شملیر تجانه  
 و کالین در شهر خان بالغ عمارت بسیار بتکلف اند بعضی سنجه و سنگین و بعضی چوب  
 از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات باو شاهی شملیر ستون های لاجورد و طلا تمام فرش  
 از سنگ مرمر مظلوم و منقوش آنقدر است که زبان از کیت و کیفیت آنجا خبر است و  
 و کیفیت دینی خوانین معظمین و ستوده است که در آنجا کوهی متعین است که چون کج آن  
 میر و آنگوه برده در سربا به نهند و اسببان خاصه اش را در آنکوه را کهنه تابا بهر خود چرخ  
 و سبکی متعین آنجا نشود و آنسرا به بغایت وسیع می باشد و بسیار از دختران  
 و خواجه سرایان با علوفه و از دوقه چهار پنج سال داده با مرده ساکن گردانند که  
 عالم تنهایی باو و رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا همه نیز در آنجا فوت میشود  
 و این شیوه مرده در میان جنگلیان تا زبان سلطان خاران و سلوک بود  
 صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخ نقل میکند که کودکی از شهر

مغول دست کی از آن چهل بابیر قباد آن مغول چون تار شد و قابلیت در و ده  
 ورنید ترشیش و زمام کل اختیار کرد خود یکت افتد ارا نهاد بروی و دستقل گردانید که  
 محمود امثال و اقربان شایسته اجتماعت ترقب و تضرع خدمت می بوده اند اما که  
 مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و تلوره آنهاست سر در چپت آن مغول  
 داشتند آنچنان سلمان را جبر و قهر کرده اند که هر ده مکلف ساختند آن بیچاره بنا کام  
 غسلی بر آورده از راه اصد نظر ارقم یاس و نیکساردان مطموه نهاد و سر آن را  
 مسدود گردانیدند و آن در دمنده روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بکلمه قل یحیی  
 من الظلمات البر و البحر عنوانه اضرعاً و خفیه نام بردند گوشه آن سدرایه شوق شد و شخص  
 مهمیب یا گرزهای تشیع ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گرزهای او فرو آوردند  
 چنانکه از آن شراره بقدر سرسوزن بروی آن سکین رسیده بسوخت کی باقی  
 در شخص پدید تو کیتی گفت من سلما فی فقیه و بچیک کافران اسیرم کی از آنها  
 سرگزر بر گوشه سدرایه زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست قترز  
 پس اشرار بخرج نمود و می از آنجا خود را بیرون انداخت و خوشین و جعفر  
 ترند یافت حالا که از آنجا تا نزدیک چهار ماهه براه بود و خواجده ای گفت که من آنجا  
 در نزد دیدم و برگزیدم مذکور بود و شعیبم هنوز از آن شراره بر خاسته  
 آن بیچاره باقی مانده گاه گاه آنک تراشی میکنی و در حدود چین و ختای مروان  
 و علمای باندان بسیارند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امر و زاری با دوشاه چین  
 نظام دارند و در تمام جهان بجای سطور است که از عباس ملنا سحر حکیم که از علمای



خایست مردیت که گفت دین شهر من در قصای خنای صغی از سنگ ترشیده بر  
 بتولی از چوب نصب کرده بودند اهل آن شهر همیشه بدین آن میرفتند و از کیفیت  
 و خشن تعب میکردند من بتمی میرسان بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که  
 مردم در پای آن صنم تال میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن  
 قدیم فارغ شدم دیدم که بر سر او نوشته که من ارادان بنظر العیاب ری رجلی دانستم که  
 اهل آن آنرا بر ظاهر جل میکند پس خلوت جست و زیر پای او خفته نمودم و هر آنکه باریک  
 ظاهر شد هر چند خواستم در انجام دهم از شدت باد و ظلمت که در آنجا بود میسر نشد از  
 بسیار طول و تفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه  
 بصوت خود گفت چرا بسر دانه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تندرستی  
 و همیشه با وی میوز و گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و چراغ در آن بده و برو بسیار  
 خورم شدم پس پیچیدم تو گیتی گفت او پس پس پیدا شدم و چراغ بروی که گفته بود  
 گرفتم و باندیرون رفتم پس دیدم که محاذی با آن خنم شمال شخصی بودند و چون  
 از ظلمت صبح بجا هر پیش او نهاده و بران شمال نوشته که اینصوت او نیست و  
 بلین او حنا سحر خلقت و طبیعت این آن ما برداشتم و بیرون آوردم و از آنجا  
 باوراق نوشتم و دانستم و بر اطلال عجیبه طلسمات قادر شدم اطعمه فاح از جمله با و ترک  
 گویند خاصیت آن سحرین آنست که هر چند بازمان آنجا صحبت دارند بکارت از  
 عود نماید و در آن بدین دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آن دو چشمه در یک غده  
 جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از آن غده بر میان می یابد که یکی شیرین

دیگری شیرین نغی نماند که چون چه از احوال بیت و خواجه کرم قرب جوار بعد از کشمیر و سده  
 شد احوال باغبان قلم الطریف بقیه خراسان معطوف داشته آید غرض آن بولایت  
 مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناممکن بسیار دارد و در سبب و امر و در  
 دیار نیک بنشیند و مردمانش سخت جان و کوه رودرشت خوی باشند عبدالمؤمن  
 جلی از انجاست غور در قدیم الایام عظیم معبر و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور  
 بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز انجاست مدعی و بد اعتقادی سپید نشده و اهل آن  
 در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه بنف اسلام  
 مشرف شده اند و حاکم ایشان از اولاد ضحاک بنیور بوده منشور حکومت و حکمت و  
 شریفی و سلطنت غالب کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت مسطور  
 ایشان بوده و در زمان شهادت نشان سلطنتی آئینه و اکثر بلاد اسلام بر سر ستاد  
 حق خاندان طیتین و ظاهیر و سیحان نالایق میگشته اند اما مردم غور که بدان  
 نشده اند و در شان هر چهار خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشته و دست سلطان  
 بی آئینه از آن گویا بود و از عجایب غور چشمه است که آن را چشمه بانگ نامند  
 و آب آن بسیار است هرگاه کسی آوار که بر آب چشمه روان شود نزدیک آب  
 چون بانگ نامزد تمام شود آب باز آید و ایضا مسجد براج از بقاع متبرکه اندیاز است  
 و عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم می رسد و از درون نیز اگر  
 ظاهر میشود و حالا که مسجد بانه بین بیرون متفاوتیت و سفوهای آن را چند آنکه  
 پنجاه عدد و یکی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها شخص نشده و در یکی از بیضا

از صفات غورشمه است که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی است به بجا  
 انچه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل  
 خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد  
 شد چیزی بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمنند که گرم آتش است میباشد  
 و او شباهت موش است و آتش او را نسوزد بلکه چراگ از پوستش دور میکند و اگر از پوست او  
 پوستنی سازند چون چراگین و شوکلین گردد و آتش افکند از آله آن میشود و از طلا  
 میسازند یار که بر جبال رفیع واقع است قلعه چهار بوده که بتانست و حصانست آن در پیر  
 جانسان نداده اند و تیرای مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا  
 و علیه السلام بهر صاحب سیرری برفتم آنحصار قادر گشته جهتا نگه ساهی دارد چون  
 دل دست بخندان تنگ و چون گمرازیان باریک و وسعت ساحت و رفعت  
 شان او چون عرصه آسید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غرین  
 و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکش خوب میشود پیشتر ولایت  
 کوستانست و حضرت سید حسین حسن حسنی صاحب ناد المسافین و بر تبه الارواح  
 و غیره از میدان حضرت شیخ ابو خدیجه السمرودی قدس سرما از آنجا بوده و در هر  
 استوده باد غلیس ولایتی است وسیع و عرض شش آب های فراوان و غلایع  
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی قیام  
 درختان خصوص پسته که از آنجا بجمع ایران و توران و هندستان میبرند و در زمان  
 ابوالغازی سلطان حسین سیرا بغایت معمول بوده و چند سرکار داشته و قلعه که

که شهرش از صهاوشمال گرو برده در نوای آفرینش سر فوق بقعه قلعه ساوومه قید  
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک ساه باریک اردو  
 از چهار طرف تا پای جبار سنگ خارا است و دیگر از بیابان مواضع بلیاق ماه خاب  
 دایم گشت ملک است که از مریع لطیف و مریع لطیف آن ناحیت است و همچنین بلیاق  
 میشی که در فصل چهارم ذکر میشود که گشت گرو و متقابله آن تیره میباید و دیده شود  
 انجم از نظره آن خیره می ماند و چهارتا این نظر رسیده که با غیس قریب به  
 دار و ملک از اشجار و انهار که هر شتی لشکری را هیمنه و گاه و محل گسترانیدن خیمه و  
 خرگاه و فاکند و صاحب به نخب که ذکرش در این فواید مشهور است از موضع سی  
 نام من اعمال باو غیس و نام او حکم بن بشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مرو  
 با مرخیزی اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماورالنهر  
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود  
 اعتقاد آن سرسلطه ارباب و آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده و با سجود  
 ملائکه گشت و ابلیس نایب مخالفت مردود و همچنین بصورت انبیا و اولیا و حکما و حکام  
 مشتمل میگردد و تا نوبت ابو مسلم رسید حال آن کیفیت بمن منتقل شده و امر به شش  
 خود میکرد چون دفین سحر و سیمایی چنان بود عوام کالافها هم فریفته ببلاد ماورالنهر  
 شتافت و از چاه نخب شکل ماه صورتی مدور و منثور که ماده و سنگ پر بود  
 بیرون آورد که بر روی او می ایستاد و اصل آن ماه زیباتر بود و چون در یکی  
 از معابرک زخمی قهیم بر روی او رسید و در نهادن آن به منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته بر روی بی افکنند برقی مشهور گشت و او را متعین نیز میگفتند اندو  
 جمعی کشید و ظل ایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت و همه  
 مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستادند و چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و ایام  
 خود را در شربت هرداد و خود در حرم تیرایشست اعضای و اجزای ناپاک و تحلیل  
 غیر زموی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر و ده کیصد و شصت و شش  
 اتفاق افتاد و شهر را باد غیس حنظل از نهاد جان آل طاهرت اسفند که بحال سبزه  
 استهار دارد و در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود و موسوم بحصار منظر کوه و در  
 این قلعه سنگیت مذکور است و قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین محراب  
 که هر جای آنرا یک گره حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه لقب برون منبت  
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجه کی نام که از اصیل زادگان آن مرزبوم بود  
 چندگاه چند و در ویرانه های آنحصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که کلنگ  
 شکار میکرده و شنیده ام که آهوان نیز گرفته و همدان کتاب آورده که یکی از بلوکات  
 زاول است که عرض او سه فرسخ و هشتاد و کار نیز دران بلوک جاریست که هیچ کدام  
 آسیاب کم ندارد و بعضی قبواتش خیاست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان  
 کرد و اگر چاهی نبند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار  
 خوش از ابنیه قدیم است و پیشانی آنرا سیاه است بر آبادانی نگاشته بر باطنی و بعد  
 دران مضبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و هر سال کس یکبار  
 از بهر توفیقات بزیارت آنجا میرود و کوی در جوار آن رباط واقعست

که در آن شان قدم های آدمی است و سنگ نرزه های کوه اکثر بیات طپست هرات  
 مفاخرت بدو دیگر صفات ترجیح بر اکثر بیات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم  
 آورده که ابو العباس عمری روایت کرده برساند خود از خلیفه الیامانی که بر زبان معانی  
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله گذشته که بهترین خراسان هرات  
 و بفتا و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل با برساند خود تا  
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت که حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله  
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سمرقند از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه  
 مروست که این دو سجانه و تعالی در خراسان شهر دارد که از هرات خوانند خضر و الیاس  
 ذوالقصرین آن بلد را بنا کرده اند و از جناب قدس آملی باین شهر کتبت خواسته و از  
 شیخ ابو المظفر الملبی نقلت که روزی که باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیهم السلام  
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که  
 شد و خار بسیار از آن بدست بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته امی بنیم که میسر  
 باین معموری و هم از خضر علیهم السلام منقولست که زمین هرات دریای و خار بود و  
 جایگاه انبوت چادر سوق هرات گردانی خطرناک بود هر شتی که تجارت کند غرق  
 شدی غرقه ترا نگه حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب عالم  
 در آنجا غرق و فانی می شد و در تاریخ هرات مذکورست که اول نواحی هرات هر یک بنامی بنام  
 بود و بعد از گشت اسب بران علامت افروخته پس انان بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن  
 سعی موفوق تقدیر شده و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیره فیهند از صبح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکنه بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده  
 خواست که شهری حصین و محصور سی شین طرز اندازد و مردم هفت روز بخوف تکلیف  
 میکاری آن را مضی نشدند و در آن اثنا مکتوبی از نزد مادر سکنه رسید بنیضه که تمام  
 اتفاقا که در خیال آن تعمیر سردا عید ای و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند  
 باید که قدری از خاک آن ناحیه پیشین فرستی تا بر احوال آن سلطان آنسر و من  
 استدلال نمایم سکنه رتوبه خاک نزد مادر فرستاد آن بلکه حکیمه نظیر مودت خاک را که  
 را در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان و مردم را طلبند  
 و بر آن بساط نشاندند از دعا عید سکنه زور بنامی آن شهر آغاز کرده آنجا دو فرقه شدند  
 فرقه صلاح و تقمیر آن ندانند و زمره براه تقیض گرفته عمارت آن مناسب داشت بلکه  
 آنها را اجازت انصراف داده آن خاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط  
 شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا را باز طلسم سخن روز گذشته در میان  
 آورد ایشان متفق اللفظ المعنی گفتند که پناهی آنچنین شخصی مستلزم نام نیک و  
 و ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکنه نامه سپرد نوشت که از آن خاک استدلال کردم  
 که مالی آنسر من منتقل الرای و مثلون المراج اند باید که عمارت اشتغال نموده آنجا  
 مشورت نکند اسکنه بعد از صلوات نامه بدو را آغاز بنامی آن بنیضه حاضر نموده بوجه  
 دلخواه با تمام رسانید و با سلطنت بهرت از سواقی ایام و السوالف بسطه دعوم محکم  
 الامر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرا بعثت از پیشتر آباد یافته و  
 در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لک و دو از ده هزاره کان داشتند

از حام و کاروانسرا و سیاه و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و اش غلنه داشته  
و در خانقاه و مدرسه چهار ساری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین نیز  
انقدر عمومی و شست که هر روز موازی بیت خروار تخم مانند سیاه دانه و رزانه  
خبازان بر روی نانهای پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند تا  
کثرت خلایق افروخته که کوه و دشت سبب تضایق گرفت از قریه کاشان تا ساری  
مسلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوکبه که  
فرسنگ است باغات و خطایر و قصو و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر نیز  
هفت شصت و پنج دروازه و دو فصله<sup>۱۲</sup> نشانیان هر دو ده گز است و یکصد و  
و نه برج دارد و درش را پیچیده اند بهفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر  
از بزرگ ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و  
قدم است و خندق گرد شهر نه بنیت گز دارد و در اندرون شهر بازار است  
که دو دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است  
دروازه قبیاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در پایین دروازه خوش و  
قبیاق واقع شده از موضع غریب و خطر محیب ساخته اند و قلعه اختیارالدین بجای  
شمال این بلده سر فلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگ آبی نیست هرگز  
باغ و بساتین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان  
و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان  
حسین نیز است که در سیر انجمن ساخته شده است بی شایسته تکلف و غایب تصلف



مهنت بر اندیشه ارکشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازگاه است  
 که شهرش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نواد و غارات در ظاهر دار السلطنت هرات  
 که بآب هرات رود بستند و آنچسبند و پل مالان گویند پل مالان معنی است پل  
 طاق که از خشت پخته و گچ باگ ساخته شده است در هیچ یک از نوادین مذکور نیست  
 که بانی آن چیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است  
 وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسان ریزی بهر سبب و بهر سخن پل مالان نیز باین قلم  
 بتقریب آن حکایتی بنما ظاهر بتقریب هر یک از حکایت در زمان حکومت مشبک  
 ظاهر جامع از محوس در هرات متصل به مسجدی تشکده داشتند روزی و اعظمی مسلمانان  
 بتقریب آن تشکده حرکت شد تا شبی مسلمانان تشکده را خراب ساختند و همان  
 مسجد بجای آن تشکده طرح انداختند و محوسان چون مسجد را شدند و از تشکده  
 مسجد قدیم نشانی یافتند از هرات بنیسا پور نزد عبد الله داد خواه شدند و عبد الله  
 جمعی از مردم این جهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد چهار هزار پیغمبر از هرات و نواد  
 جمع گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را همین کیفیت که حالا و  
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکده بود و نه مسجد عبد الله دست از آن پل  
 داشت و محوسان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع هرات یکی آنکه خوب  
 بانگ انگی که در پیچ و خم آن بلده است کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته  
 بصورت صفت که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفت سنگین است  
 سیچک نابرابر آن حوضی کوچک در برابر موضع که آب از آنجا میترسند و در آنجا

مایه نزرگ در انجمن نظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد  
 چون در انجمن نگراند اگر آن مایه را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا اکنون آن موضع  
 بنام خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم میروم در انجا میروند و لیا و علما بسیار  
 برت نشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت اسماعیل عبدالقادر بن ابی منصور محمد انصاری  
 و محمد چرخ گرویش عمود خواجه گان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابوالوید احمد و ابوعبد  
 مختار و غیره قدس الله سرهم از شهر ابوبکر از رتبه و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن  
 صابین و مولانا حسن و ملا بابائی و میر محمد سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار  
 و میر وری و خاتمی و مولانا آئی است با خضر توابه و فرار عم دکشت و ضمای خوش  
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از انجمن وصول می پیوند و موا  
 خاتش یکی از آباد است که بهر سال دوازده هزار من انگور و دوشاد در انجا میشود و مولانا  
 زین الدین آتاک از انجا است و دیگری شیخ سید الپین خواف همیشه منشار  
 سلاطین باد او دین و فحول علمای با آفرین بوده و در بار <sup>بهری</sup> شهرت مزمه است که  
 شیخ ملا حده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو پییده و ندهب پندیده خود در انجا  
 رسیده خواست که از حال کیاست و فرست مردم انجا چیزی معلوم کند و چون بزرگ  
 رسید در انجا شجار کم است از کنیزکی پرسید که این شجار کم است در جواب گفته که جان  
 اشجار ناموضع دیگر رسیده بود کی گفته که چهار اقیه دارم منجا هم چیزی بخرم که چا  
 من از ان حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقیه وصول شود بقیه را بفروزم  
 شکست بخور آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از ان بر کمال دانش و عظمت

از مضافات غورشمه استیکه سالی یکبار بدانجا میروند و در شیب یکی تیری علامتی است به بجا  
 پنجم می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل  
 خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا یا هی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد  
 شد چیزی بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمند که کرمش است میباشد  
 و او شباهت موش است و آتش او را هنوز د بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او  
 پوستنی سازند چون چرکین و شوخ گین گردد در آتش افکند از آله آن میشود و از ظاهر  
 مینماید که بر جبال رفیع واقع است قلعه چار بوده که بتانت و حصانت آن در صحیح  
 جانشان نداده اند و تیر مخ مبارک شاهای آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا  
 و علیه السلام پیچ صاحب میری بر فتح آنحصار قاذو گشته چنانکه راهی دارد چون  
 دل و دست بخندان تنگ و چون گمرازیان باریک و وسعت ساحت و رفعت  
 شان او چون عرصه آید و همت از آواگان وسیع و رفیع و غور در مابین غنیز  
 و خراسان واقعه آب و هوای نیک دارد اکثر فواکیش خوب میشود پیشتر و لایق  
 گوشت است و حضرت سید حسین حسینی صاحب زاد المسافین و بر تبه الارواح  
 و غیره از میران حضرت شیخ الشیوخ النورودی قدس سرما از آنجا بوده و در هر  
 آسوده باد غلیس ولایتی است وسیع و عرض شمل آب های فراوان و مزارع  
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی برآ  
 درختان مخصوص است که از آنجا جمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در آنجا  
 ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت محمود بوده و چند سرکار داشته و قلعه

که شهرش از صها و شمال گریه برده و نواحی آن ولایت سرلقوق بقعه قلعه سما و قبه خجور  
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک اردویی  
 از چهار طرف تا پایی حصار سنگ خارا است و دیگر از بدین انمواضع ببلایق ماه خاست  
 در آنجا تختی است که از مرغ لطیف و مرآتیه لطیف آن ناحیت است و همچنین ببلایق نهر  
 میشی که فصل بهار از آن در می شود که گلشن گرد و دستمال آن تیره سیناید و دیده نوز  
 انجم از نظاره آن خیره می ماند و چهار مقام این نظر رسیده که با و غیس قریب نهر است  
 دارد و کلبه از اشجار و انهار که هر شش شکاری را هیصه و گاه و محل گسترانیدن خیمه و  
 خرگاه و فاکند و صاحب ماه و نخب که ذکرش در السنه افواه مشهور است از موضعی است که  
 نام من احوال باد غیس و نام او حکم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو سلیم مرو  
 بامر تحریری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماورالنهر  
 خروج کرده فلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود  
 اعتقاد آن سرملقه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده لاجرم  
 ملائکه گشت و ابلیس نیز مخالفت مردود و همچنین بصورت نیا و اولیا و حکماء و حکام  
 شمشیر میگردد و تا نوبت بابو سلیم رسید الان کیفیت بمن منتقل شده و امر بر پیش روی  
 خود میگردد چون در فن سحر و جیمایی مبتدا بود عوام کالافعام فرقتیه ببلاد ماورالنهر  
 شتافت و از چاه و نخب شکل ماه صورتی مدور و مشهور که ماده فرسنگ پر بود و  
 بیرون آورد که بر روی او می استاده و اصل آن ماه سیاه بود و چون در یکی  
 از محارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود و نمیدانید که چه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته بر روی می افکندند برقی مشهور است و او را متفیع نیز میگویند اند چون  
 جمعی کشیدند و این است ضلالتش جمع شدند و روز بزرگارش را بگیرفتند  
 مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد و چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و ایام  
 خود را در شربت هر داد و خود در جم تیز نشست اعضایی و اجزای پاک و تحلیل رفت  
 غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر کعبه کعبه شصت و شش سال  
 اتفاق افتاد از شعری باد غیس حنظله از مداحان آل طاهرات استغفار که بحال سبزه  
 استخار دارد و در زبان سابق قلعه در آن ناحیه بود و موسوم بحصار مظهر کوه و کوه  
 این قلعه سنگیست مدور و استوار که قلعه بالایی آنست و درون و بیرون قلعه زمین موا  
 که هر جای آنرا یک گره حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقیب برون مفتوح است  
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجه نام که از جمیل زادگان آن شهر بود  
 چندگاه چند وارد و بیرانه های آنحصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که گفتند  
 شکار میکرد و شنیده ام که آهوان نیز گرفته و هم در آن کتاب آورده که یکی از یو کاشر  
 زاول است که عرصه و سه فرسخ و هشتاد و کار نیز در آن بلوک جاریست که هیچ کدام  
 است یا آب کم ندارد و بعضی قناتش خنایست که از بسیاری آب زان کاری نمیتوان  
 کرد اگر چای نبند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار  
 خوش از ابنیه قدیم است و پیشانی آنرا سیاه است بر آبادانی نگاشته بر باطنی و بعد  
 در آن مقصده است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و هر سال که در آن  
 از بهر توفیقات بزیارت آنجا میروند و کوی در جوار آن را باطل و اقصیست

که در آن شان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثریهات طیوست هرات  
 مخالفت بلد و دیگر صفات ترجیح بر اکثریهات وارو عبد الرحمن قاضی صاحب بیخ قدیم  
 آورده که ابو العباس سمری روایت کرده باسناد خود از حلیفه الیامانی که بزرگان باعجاز  
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله گشته که بهترین خراسان هرات  
 و بهشتا و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل باسناد خود تا  
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت که حضرت سیاح سلیمان صلی الله علیه و آله  
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سنجند و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز  
 مرویست که یزد سحانه و تعالی در خراسان شهر دارد که آنرا هرات خوانند حضرت الیاس  
 ذوالقصرین آن بلد را بنا کرده اند و از جناب قدس آملی بران شصت و یکت خوانسته و از  
 شیخ ابوالنظر مالینی نقل که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علی السلام  
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلد را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک  
 شد و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته ام بنیم که گشت  
 باین معموری و هم از خضر علی السلام منقولست که زمین هرات دریای و خار بود و  
 جایکه انوقت چاه سوق هرات گردابی خطرناک بود و هر کشتی که آنجا رسیده غرق  
 شدی و غرقه ترا نگه حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جاه  
 در آنجا غرقاب غلامیر و در تیان هرات مذکورست که اول نواحی هرات بهر سو بنایی نهاده  
 بود و بعد از گشتاسپ بران عمارت افزوده پس اتان بهمن بن اسفندیار در قعر آن  
 سنی موقوفه تقدیر کرده و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر فیهند ز منصح

در آن حال عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده  
 خواست که شهری حصین و محصور سی تنین طرح اندازد و مردم هند زنجوف تکلیف  
 میکاری آن را مضی نشدند و در آن اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بنیضن که  
 اتفاقا که در خیال آن تعمیر سردار عیداری و ساکنان آن حوالی بان ما متفق میشوند  
 باید که قدری با خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال تو طمان آن سرزمین  
 استدلال نمایم سکندر تو بره خاک نزد مادر فرستاد آن بلکه حکیمه خبر بود و خاک آن کو  
 را در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند اعیان و مردم را طلبید  
 و بر آن بساط نشاند اندوای سکندر و در بنامی آن شهر آغاز کرده آنجا دو فرقه شدند  
 فرقه صلاح و تعمیر آن نماینده و زمره براه تقیض گرفته عمارت آن مناسب داشتند بلکه  
 آنها را اجازت انصراف داده آنجا که از آن خانه بدو شش پانصد و بیست و یک  
 شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا را باز طلبید سخن روز گذشته در میان  
 آورد ایشان متفق اللفظ المعنی گفتند که بنای این چنین شهری مستلزم نام نیک و  
 وثواب بسیار است اگر مادر سکندر نامه پس نوشت که از آنجا که استدلال کردم  
 که مالی آن سرزمین منقلب الای و مشلول المراج اند باید که بمارت اشتغال نموده با  
 مشورت نکند سکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنایی آن بلوک خانه نموده بر وجه  
 دلخواه با تمام رسانید و اسطیقه هرات از موافق ایام و سواف و عوام مجمع  
 الا و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهزاده سید ابوشیخ از پیشتر آباد یافته و  
 در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکه و دو اندوه هزار دکان داشتند

از حاکم و کاروانسرا و سیاه و سفید و پنجاه مدرسه و خانقاه کلاان و آش خانه داشته  
و در خانقاه و مدرسه چهار ساری مردم نشین بودند و در عهد سلطان حسین نیز  
انقدر عمومی داشت که هر روز نمازی بیست هزار تن مانند سیاه دانه و رازانه  
خباران برو می نماند و پاشیدند و دروازه هزار طالب علم موقوف بودند و  
کثرت خلایق افروخته کوه و دشت سبب تضایق گرفت از قریه ها شایان اسرار  
سلطان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا او کبه  
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال است شهر بند  
هرات مشتمل بر پنج دروازه و دو فصل <sup>برگناه</sup> نشیان هر دو دره گز است و یکصد و  
و نه برج دارد و درش را پیچیده اند، هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر  
از درب ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد و نه بار و  
قدم است و خندق گرد شهر بند نیست گز دارد و درون شهر بار بار است  
که دو دروازه تا چهار سوق یک یازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا  
دروازه قبیاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در پایین دروازه خوش و  
قبیاق واقع شده و آن موضع غریب و طریع عجیب ساخته اند و قلعه خدیارالدین بجای  
شمال این بنو سفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب و یک آبی نیست هرگز  
باغ و باطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان  
و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان  
حسین نیز است که در مسیر سخن ساخته شده است بی شائبه تکلف و غایب تصلف



مهترین نشیمن کشیدن بمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان کاوه گاه است  
 که شهرش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نواد و عمارات و ظاهر در اسطوره هرات  
 که بر آب هرات رود بسته اند و آنچنانکه پل مالان گویند و پل مالان معنی است پل  
 طاق که از خشت پخته و گچ گچ ساخته شده است در هیچ یک از نواد این شهر مذکور نیست  
 که بانی آن چیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بنوه آن پل را بنا کرده است  
 وجه خرج آنرا از خزانه زنی و در میان ریزی بهر شده و پل مالان بنیان قلم  
 بتقریب آن حکایتی بنما طرآمد بتجرب میرسد حکایت در زمان حکومت  
 طاهر حاجه از مجوس در هرات متصل مسجدی تشکده داشتند روزی و اعظمی مسلمانان  
 بتخریب آن تشکله محک شد تا شبی مسلمانان تشکله را خراب ساختند و همان  
 مسجد بجای آن تشکله طرح انداختند و مجوسان چون صبح بیدار شدند و از تشکله  
 مسجد قدیمشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبدالله دادخواه شدند و عین  
 جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد چهار هزار پیغمبر از هرات و نواد  
 جمع گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا  
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکله بود و نه مسجد عبدالله دست از آن بایست  
 داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب  
 بانگ ناغی که در پیچ و تنگی آن بلده است کوپی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته  
 بصوت صفت که گنجایش با نصدکس دارد و پیوسته از سقف آن صفت شنیدنی است  
 میچند بار آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا می تهر شخصه ساخته شده است

ماهی بزرگ در انخوض بنظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد  
 چون در انخوض بگذرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا کنون آنموضع  
 بنابر خواجه عباس مشهور است پیوسته بر بزم سیر مردم در آنجا میر و ندولیا و علما بسیار  
 هرات نشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت امیر علی عبداللہ بن ابی منصور محمد انصاری  
 و محمد چرخ گرویش و عمود خواجه گنجی مثل خواجه احمد ابدا ل و ابوالولید احمد و ابو عبد  
 مختار و غیره قدس الله سرهم از شعر ابو بکر از رتبه و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رکن  
 صابین و مولانا حسن و ملا بنائی و میر سم سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار  
 و میر ووری و خاتمی و مولانا آئی است با خبر از توابه و مزارع و دکت و ضمایم خوش  
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضافا  
 فاش یکی از نیای آباد است که بهر سال دوازده هزار سن انگور دوش آنرا بخایشند و مولانا  
 زین الدین آتاک از آنجا است و دیگری شیخ سیف الدین **خواف** همیشه منشار  
 سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ <sup>بهری</sup> هرات مرقم است که  
 شیخ ملا حیدر حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو هیئد و مذهب ناسنید خود در آنجا  
 رسیده خواست که از حال کیاست و فرست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزرگ  
 رسید و آنجا شکار کم است از کینرکی پرسید که این شکار کم است در جواب گفت که جانان  
 شکارنا بموضع دیگر رسیده بودی گفته که چهار اقمچه دارم میخوانم چیزی بخرم که چاه  
 من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقمچه وصول شود بقیه را بفروشم  
 شکسته بخروم آنچه درون آنست بخور باقی را بفروشم و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

مثل آباد و بهمان و خرچ روزن در اینجا مسجدیست از محلات ملک آن مکان و مشطی  
 آن مسجد در سنگ کند باید که هنگام بیع وقت کوفتن خرمن صاعقه و برق در عید  
 و برقی باریدن آغاز نهاد که هفتاد و هفت گاو که خرمن میگو فتنه از شدت سرما و برف مرد  
 و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همان گاو آن مرد و تسعین گشته و دیگری از توابع  
 آن مسجد است که شاهبازی و آن سنجان که قطب این رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه  
 مودود چشتی اند قدس سره از اینجا خواسته و سلاطین آن منطقه که متون تواریخ بزرگ  
 آنها شحون اند نیز از آن مین مانند شیرزین الدین و خواجه محمد الدین هم از آن مکان اند  
 هم مقامیست بانام و خرپوزه بابا شیخی در اینجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر  
 کمتر کرده باشند در یکی از کوه نامی پنجمه است که در پاکستان هدام نمی بندد و در  
 زیرستان آتش در غایت گرمی است از بزرگان و بیکان آن مکان قطب عارفان حضرت  
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن بیست قدس الله تعالی  
 اسرار بهم تعریف و توضیح این هر دو بزرگوار کا الشمس فی وسط النهار و انا و اولو  
 ایشان است و از بیان بیست و شش و از شعرای اینجا پور بهار و عبداللہ یاقینی و دوقی و ریاض  
 و ظهوری است مشہد مقدس از عظام بقاع عالم و کتب حاجات طوائف بنی آدم است  
 و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبا و اجدادی طو س را بن  
 نو در بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشہد معطر حضرت علی ابن  
 موسی الرضی الله عنه و در اینجا طوائف طوائف نام است بسیار در زاد و  
 خیر آباد بنیامی یافته اند و همچنین اکثر مشاهیر و گویا مزار فیض آثار نخست

باری طاعت و تقادیل برین و آویزه و گوهرهای طلا و مرقع نقالین و دیزمین آنقدر افتاده است که  
 لایقانی است و در مطبخ آن امام آنام عالمی و طبقه خوار و راتبه دار است و از شوگر آن و تاجران  
 هر کسی بنام می آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خبری و برکتی نمایان می یابد بلاخط این امر  
 سودمند بلزار دانش و مایه داران مکان بنشین ازین عمل شتمنی و مستغنی میگردد و نهایی بود  
 نذیر و زبرد بر نگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سواران  
 و دکالین وقف مشهور ضوییه اند حاصل آنها در خانه امام عالی مقام جمع میشود چنانکه تعداد  
 دینیه و خزینیه از کور و گاه شسته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بابت امام بحقیقه شیعه مایه  
 دینی در آنجا چون ابو بکر در سبزه و ارحم الوجود است آنادر زمان سابقه بسیار زیادهگان  
 و علمای است آناندر زمین بر خاسته اند و در جوار شهر فرار حضرت شیخ علی ایوبی است که هر کس  
 در آنجا بگویند دروغ خورد البته هلاک گردد و ذوق طراوس انفسرا ابو نصر سراج است که چون وفات  
 بود که هر خانه مسلمان که از پیش قبرین بگذرد منقور شود و بکجه این اشارت بل طوس بحال  
 اعتقاد و انقیاد و جانه نامی پیش قبر وی آرنده مانی بدارند نگاه بردارند و مشهد مقدس  
 منقسم بدوازده بلوک است که یکی از آنجمله بلوک جابر غریب و ارغوان دره که بجای لطافت  
 شکرچی تمام خراسانیت از ضایع بلوک و دیگری بلوک اخلاص و پست و او نیز از جانا  
 نیکت بیدار است و بنبطرق و بنبر کلیان هم از جانی معروف است و از بزرگان متقیان  
 آنسزین حجة الاسلام مایه محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمدین موقوف و  
 طوسی است و در سال بعد از اینهم و از نورانی مشهور خواب نظام الملک و از شعری  
 بلاغت عثرا ابو القاسم حسن منصور فردوسی و سیدی صاحب گشتاسبیه و خواجه

منصور و سلطان علی و مولانا عجب القم و ملا نامی و محمد میرک ضالحی و ملا غزالی و  
 شیخ رباعی و تنجانی و آق قدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و عمری و تبنی و بدلی و  
 و نادسی و قدسی و شیدا و غیره اندک شاپور از شهرهای مشهور خراسان است  
 کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابنیه طهورت میدانند اما اصح آنست  
 که برادر شاپور بن اردشیر شهر نه را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور  
 یکم رغبت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن  
 غرت کرده شاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام  
 نیشاپور قرار گرفت و نه زبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که شاپور  
 ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که درازمنه سابقه آراقتها  
 البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان  
 جانبی بدان نبراهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه مرتبه  
 زلزله خراب گردید و در بالاضه و پنج بواسطه استیلا ی قوم غران فتور  
 عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم چنگیز  
 خان آنی بمسوم کلفت و نکبای محنت نوعی بد آن ولایت وزید که تا حال  
 نبراف و شمال عاقبت بر مشام کمان آفرز و یوم نرسیده گویند  
 دوازده روز شمار گشتگان آن شهر کردند هفت ک و چهل و هفت هزار  
 کس مجایب آمده و چون ضرورت بر چرخان گذرد بے نور گشت  
 چرخان بدی از نوا یس نیشاپور یک کمان فیروزه است گویند باخو

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند  
و چون آن مقاوم مسموم است احتمال آن موجب مزید دشمنی و اگر فیروزه نگین  
کنند و بر الصوت ننی گیسوار و کودکی او را در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقره  
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر آمین باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان  
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفیرانی در تاریخ  
مبارکشاهی آورده که وقتی چنگیزی خلغای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن هفت  
سن پوزده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل خورشید ابو حفص خدا  
و ابو عثمان جبری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آباد  
و احمد حرب و ابو محمد مرعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی  
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الایمه  
یحیی و محمد بن احمد و محمد بن عبد الله و امام سلم و جوهری و شیخ اسحق رابنویه و ابو  
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الایمه رضی الدین و میر معری و  
سید صدر الدین صاحب خوارزم شاهی و امام شمس الدین و او و حکیم عمر خیام و  
شاه تور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا الطف الله و شیخ  
و قبری و میر حسین نهمانی و خواجه حسین بنای و محمد سومن و میر شریف و قوی و نظیر  
و بعضی و نوری و اهلی و گنجی و غیره اند بسیار و از کثرت باغات و اسواق  
و عمارات جانبی نزه و باطرات است و میدان سبز و از نهایت باضرت و خضرت  
و آفتاب و پیکار رستم و شهر بزرگ و در دست اوده الحال انموضع و در عین

بمیدان دیوسفید شتهار یافته و شب سبز و از نیز از روز وصال و لیلان آنجا حرکت  
 میکند چنانچه از سخنان نذر ثبانی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که  
 روز مردم سبز و چون شب ایشان میخواهم و این از لطیف طبع ایشان است که در ضمن  
 بدی نکته بدین لطیفی ذوالوجهین بیان فرموده اند و بهوای سبز و از نهایت خوبان  
 و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آن ملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار  
 ظرافت و نیز خوش میباشند لیکن تعصب و تهمیب با قصبی لغایت میرسانند و باندک تو  
 در مذہب سادرت بسفک و ماو تخریب بنیان ربانی که عبادت از بنیاد کل جہان فی انسا  
 است بنمایند قطعه خواهی بهر دو عالم اگر اس از بلای بر پیا فریده ستم راز و ندا  
 آخرند هر یکی چو تو در فتنه نشانی شرم بدار از کرم آفریدگار ایمن الدین  
 طغرائی و پسرش ابن یمن و امیر شاهی و اوضاع از اشد یاراندا سفیر این ولایت  
 و در غایت وسعت و ندرت چه در تمام خراسان و دوسر کار است یکی اسفیرین و دیگر  
 فابین و اسفیرین بجای آب و هوا و دیگر صفتهار بحان بر قاین دارد و فواکش در قضا  
 خوبی بحصول نمی بند و خصوصاً مردی است که آنرا از مغان گویان بدیگر شصت  
 و سکان میزند و در اصل شصت چار پای و در سال عجیب التمثال بسیار که غایت  
 سال خودی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شصت یک در زمان نوشیر و  
 انهار انشانده اند و هزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ غیا  
 لالای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سره در ان شهر و ان  
 شیخ نور الدین عبدالرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین یورچین و از

ملکت اند جوین ..... در زمان سابق داخل بهیق بوده اکنون بسیر خود ولایت  
 سبب اشجار و انهار و یاغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح داده  
 همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعدالدین حموی و  
 امام الحرمین ابوالمعین الدین قدس سرهم و از خواجگان شمس الدین  
 محمد صاحب دیوان جنوستان از جامای نیک خراسانست بلاکو خان بجدید  
 در صده آداب و آن گرویده نبیره اش ارغو خان نیز بر آن عمارت افزود و در شهر  
 القلوب آمده که جنوستان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در  
 غایت درستی و راستی و سازگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک بعمل می  
 و از نیز رگان آن سرزمین بنجم الدین ابوالبرکات است و زمین الدین صاعد و جلج  
 محمد کر ویت و نوعی نیز از انجا است **شیراز** انواع فواکه و اصناف محصولات  
 است شهرت از اینیه بین بن اسفندیار است از مضافات یکی از قدماست که از  
 بیسی آن با نام است و دیگر کاشمیر است که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در  
 وقت طلوع و غروب آفتاب شش ماه یکبار سنگ سایه تغییرت و حرکت مستوفی در زیره القلوب  
 آمده که آن سرور آجالتین حکیم نشانیده همدان کتاب آورده که در کاشمیر گزرال  
 بوفوع نبیوسته از شعرائی آنجا مولانا طوسی و میرزا قاسم و مولانا عبید  
 جانا با و که بعضی بگوینا با و اعتبار کرده اند ..... از اینیه کیون گویند  
 داقام غله و میوه در انجا خوب میشود و در ..... یکی از مضافاتش کاشمیر  
 که اول تا آخر چهار فرسنگ است و جاه خستین بنفست در حدیست و نون



ولایتی است معمور قسم میوه از خرپوزه و انگور و انار و شفتالو و زردآلو و لوت و در آنجا  
 اجل می آید و انگور حسینی از انعام مویز کرده بافتق همانند یار و نظرت با کرده برسم  
 تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز قریب با صد بره کشته میشود که  
 از پوست آنها قمیش حصول مییابند و در تون بره گوشت زنده در ترار و نهاده  
 بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی نمبر و پروار بسیار نذ که زیاد بر آن تصویر شود  
 که در این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحظه کنی از آنجا است هستان ولایتی است  
 وسیع و مردم گاه بیابانیت و صاحب قرست از آنجا بسیار بر خاسته اند و اکثر قریب  
 و حساب دانند اما اکثر آنها با غوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه نوشته است  
 طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهار گز مربع سنگ گرفته اند و مضافاتش شش گز  
 است که یکی از آن طیس مینا است و دیگری بر جند است که منتهای آنجا شش و بیست و یک  
 دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است ده هزار فیض آنار  
 حضرت ابو ذر غفاری رضی الله عنه و عن کلال صحاب در بیرون شهر و این کوه  
 و قریه و بیست و یک روز صفا و کبابانند و بار بطواف آنرا رفته و آن نوراد در آنجا  
 بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخت کوهیت و غار و آن که بیکر نوب  
 آن رسیده و در پنج گاه غار صفا است که در زمان سلف حاکم از سادات را با کافر  
 مقابل دست داده و در جین بهریت در این غار مخفی شده اند و از آن زمان تا حال بهر نوب  
 مانده اند و اصلا اثر بوسید و ریختگی از ایشان بهر موم نمیشود و چنانکه بعضی نشانه و بعضی  
 خوابیده و یکی از آن غار در دو سه گاه دستا چه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

باز کنند خون در سیلان می آید اطفال نمودن نبار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران  
 در نجاشیه باشند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و البته علم تحقیق را  
 مخفی نمایند که فرقه ملاحده سما علیه و طبقه اول اعیلیان مغرب و آنها  
 چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب بین دو فرقه و مصر و صدهشت  
 و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و سلبه  
 تمیز یک فرقه است که قابل با است سما علیه می باشند و در میان آنها فرقه  
 بسیار است از آنجا که فرقه طبرستان که حجاز و سوریه بوده و بر قبیله صحابیه که ما از  
 از چاه خشک شده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن غصری آیه و سلام  
 و علم او عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قابل تیناسخ  
 میباشد اول سما علیه اعیلیان مغرب محمد الملقب به مهدی بن عبد الله است و او نیمه  
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که  
 ابو محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی  
 امامت نمود در سنه ۲۹۹ و صد و نود و نه هجری در مغرب خروجر کرد و بر ملکیت او  
 در سید مستولی شد اما علمای نسب بن دعوی او را مذکور نموده اند گفتند  
 که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت یا سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد  
 بغدادی و اولاد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدی بهمین نام است به ستور دیگر علما  
 نسب این همچنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او و بنده علمای نسب  
 در حقیقت کار و اختلاف است نسب مغرب گویند که از اولاد عبد الله بن سالم بصرت



تر از آباد و پسته صغیر در مجلس انداخت هر کس در زمان جان دادند و صبح  
 چون دشمن بخلی و معتقد ترار بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل از آن نجات  
 آورده گفت این پسر تراست و بنام او دعوت آغاز کرد و مادی نام نهاد و در جمعه  
 ۲۸۱ هجری چارصد و شاد و سه تعلقه الموت و دیگر قلاع طبرستان و قمشه و رودبار دست یافت  
 و اهل آنندیار قبول او فرقیه شده دعوت او را پذیرفتند و چون سنج سنجی انجمن صورت  
 او در گذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تقصا  
 میسر داشت و معانی اصول و فروع محمد را تا دیات میگردشی و پنج سال حکومت  
 گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در شصت و پانصد و شاد و در گذشت و در ایام او  
 بسیاری از عظمای اهل کربلا و ایش الحاد و تشیع او الحار داشتند بر خرم فداویان کشیده  
 و چون مادی که او را پسر ترار بن مستصر بن عیسی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام انتخاب  
 خلیفه خود ساخت و بتعظیم مادی وصیت روزی این مادی را شبق و غوغ غلبه  
 کرد و چون این کیا را طلبیدین طبرستان را که بزعم آنها جمیع محرمات شرعی برای امام حلال  
 اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند و چون این کیا بار داشت ده پسر می آورد حسن نام و این  
 اثنای مادی مرده بود و نیمه ظهر آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسگو  
 قرار داد و عوامی امامت نهاد و خیلی خوش محاوره و شاعر و حافی جواب بود و خطبه  
 میخواند و روزی در خطب گفت که امام را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعی  
 نماید مرا امر الهی از غیب می رسد که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات را  
 حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه با تمام تقابل و تنازع کنید و از حکم امام سر نه

نروید همچنین روز هفتم در رمضان در شصت و پنجم و پنجاه و پنجم در پای قلعه الموت  
 مردم را جمع کردند و بنیر خداد و چهار غلام سرخ و دو و سبز و سفید بر چهار رکن منبر برافراشتند  
 و خطبه خواند که من امام تکلیف از شما ساقط کرده ام و امر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم  
 این دو روز زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم  
 تکلیف انواع ملاهی شاد قوش را و متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و آن  
 حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید پس حسن محمد بن حسن تا چهل و شش سال بحکومت  
 روش بود و از حسن صبح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشت  
 بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریق جد و پدر  
 تبار کرده از جاه شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدین اخلافه باز نمود و علمای  
 صلیبی صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نویسندگان خوانده اند و مادر خود را  
 حج خانه کعبه شریف و هدایا و ان نمود و دیهنی از دیهانی رودبار مسجد و حمامی بنا  
 کرد و رسم اذان و اقامت و نماز آنرا گردانید و بعد از آن سال نهم در رمضان سال  
 شصت و شش در گذشت اما پسر او علاء الدین بر نیاید و ششصد و شصت و شصت و شصت و شصت  
 خود ملی شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز بر شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 شصت و پنجاه و سه موافق بوشی میل بر این داد و از کناره ریب چون افضا  
 بلاد را به پیغمبر آورد و رکن الدین خورشاه را بعد تحضر و محاصره گرفته دینی به بلاد  
 بقتل رسانید و بقیه بلاد را به عیالیه و شصت و پنجاه و چارستان صلح و آباد  
 گردانید و در کربستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون به خواران تار و افت شدند لشکر بیروی فرستاده  
 او را با خاک برابر ساختند تا قریب ضریحستان بجال اختصار و بعد از وی از اهل انفرقه  
 مدعی امامت نهاد و قلعه الموت را داعی کبیر بن زید در شهریور سال ۲۷۶ و صد و چهل  
 و شش حادث کرده بود الموت در اصل نیست یعنی آسمان عقیاب انفاقا  
 آنکه حرف آن بحساب گل موافق سان استیلای حسن صباح بود و الله علم در  
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر با بک بروی زنند بایست چون مردم پیا  
 شوند روان گردد و اگر کسی بایست کند بعالی و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که  
 روزی در طبرستان چمنی این زمان اند آسمان بقیاد که سنگ بودند  
 و از شقایقستان رود باره بر پیش حسن صباح بود باینجه تراری تخلص داشت  
 و گوشتکی و ابن حسام و اصفی و ولی و شیت بیاض و خسروی است بطعام قریب  
 بدماغان شهرت مختصر و از خواص شهر است که کسی در اینجا عاشق نشود و اگر  
 عاشقی در اینجا رسد غمش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود و مرغ آنجا بجاست  
 نخورد و عود در اینجا بوی نهد و لیک این شهر همیشه بوی خوش مشام میرود و در آن  
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید و نیز میگویند و چون بطعام از جانی را بیاورد  
 و آن مرغ از است که از غایت لطافت شک جان و بوفور فیض و هوا و غیرت و صند  
 رضوان است و دیگری از مضامینش این نام چایی است که اگر ناپاکی در اندازند باعث  
 با و طوفان گردد و مادام که آثر بر نیارند تخفیف نشود و اینجه قطره آب وضوی است  
 که سلطان العارفین در آن انداخته و از هر پیر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سادرا

العارفین شیخ ابو نرید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الا قدس که بان بسیار  
 بلا و جهان نمیرد فضل رحمان دارد و انعمان در بخوار بطام شهت در بنجاست  
 که هرگاه شه حیض در آن افکنند باو پیدا شود و بعد از آن وقت خروار کوبی نکال کند و هر که  
 از آن آب خورد و شکم خرد و دوا چشید و باو خوانی گویند و از یک کاین انعمان شیخ ابو جعفر  
 رحمه الله علیه از شعر منوچهری مداح سلطان محمود غزنوی است که در خط خطی  
 و ضمیر منوچهری پوشیده اند که تا حال آنچه خدای تعالی بر طبق تطبیق جاری و در تعلق بخیر است  
 مگر چه شکر از ما و از انهم و غیره که درین قلم باین ترتیب واقع شده بعد ازین هر چه قلم اند  
 تعلق ببارق عجم خواهد داشت صفها از باری و معظمتها است و اگر چه بعضی حکما را  
 بحسب طول و عرض از اقامه شکر اند و پیشین مایل نگری است اما صح است که  
 در خلایق هم چهارم است و در بنی انسانی صفها از خطا و ثبوت یاد کرده اند و بعضی گفته اند  
 صهبان بن فلوج بن لوطی بن لویان بن یافت از بنا کرده و برخی از اقبیه صهبان  
 بن سام بن نوح می دانند و جمعی برین اند که صهبان لفظ مرکب است از صب که بمعنی شکر  
 و آن بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باز مرده گفته اند که صهبان  
 نام تمام سورت در عیایب البلدان آورده که این شهر را وقیم یهودیه خوانند و باعث  
 آنکه چون بنی اسرائیل از سخت نصر که به تخت پادشاه از خاک بت المقدس برگرفته گردید  
 میگردد و چون خاک صفها را از موافق خاک بت المقدس یافتند در آنجا شکر کردند  
 موسی و یهودیه گردانیدند و صاحب اینرا بلدان آورده که از شهر بکن را کرده اما صح  
 نیست و در زنت تقدس بطور است که صفها را بت چهار بار وید بود که عبارت از

اگر ان و کوشک و جوار و ابره باشد و چند فرار غنیز داشته که بعضی اطمینان پشیدد  
 و چند را حشمت ساخته بود چون کیتباد آزادار الملک کرد و چهارده موضع دست او  
 شخصی بصول پیوست احوال آن دیبا موسوم بگوچیده چون کنالدین حسن بن  
 پویه بر تشهرستیا یافت فرمود تا روزیکه فرمود قوس باشد تشهر را باره کشیدند امر و  
 آن بحال خودست و دور و باره نیست و کینه ارگامست و در تمام ایران بنجیل گرد  
 تشهر صفهان بکنار آب نهد و قسوت و از زندرو دهر از یک نهر جدا میشود و هشت بار  
 کفایت کرده فضلات بچکن بنین بگی فرمید و دوازده گران که صفت فرستاد  
 بیرون می آید و بعضی آیات را نیز منصف ساینده بدربای شورید و نظم  
 هوای بهار و لب نده رود و چهار از شادی رساند و در لبیل عشرت چو خند  
 شود و در غمی نقش میدان شود و در صفهان نقاب تاب و هوای و گرم  
 و هوای کتبر باشند و در هوا گرم گوشت زود متعفن نشود میوه شاد و در وقت  
 تازه بماند و هر چه از قسم غله و نخاک دفن کنند چون مین بنجیل است نیکو نگهدار و در  
 و صاعقه و باد تند و بیماری مرین کم اتفاق می افتد و حمایات غلات و باغات نیکو  
 در آن شهر بسیارند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیکو  
 اینست و از بزرگان سلفیه آن طرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله  
 تعالی عنه و عن کل اصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور که و  
 ابراهیم بن عیسی و ابو عمر است و ابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته و چون در  
 خروج کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آثار خیره او در حرمین شهرین بسیار

له شهرت از کرامت و صفات ائمه کرامت و از کرامت و صفات ائمه کرامت



نیز از اصهبان بوده عماد الدین کاتب لایت بن سعد و صدیقی و ابو عبد الرحمن  
 نافع کیلی از قرمی سبته و ابو بکر بن داود و قطب و نجی بن عبد الله و شمس الدین  
 محمود و ابو عمر موسی از علما ربانی انکلاک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر و علو  
 نیز از نجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پیش از جمال الدین  
 اسماعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فریداحول و شیخ اوحدی صناعی و شمس  
 الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نو بی و صاعدی و صلا و جزینی و ضمیمی و صبر  
 و شکیبی باباطالب صفیا و غیاث و ملا و غا و دغلی و حسن و ابو علی و وفا  
 کور و امیرانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بدلی و غیره نظر ولایتی است  
 نزه و باطراوت است مشتمل بر بی روان و اشجار و روان قریب نسی پاره  
 ده دارد و شیخ نورالدین عبد الصمد از میدان نجیب الدین علی بن برغش از انکلاک  
 زواره نیز نسی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنامی انکلاک  
 اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون بدینش لکیت از لغات  
 خوب بحصول نمی پیوندد و اما فو اکش نیک میشود و خصوصاً آنکه هر قدر صفت  
 کنند گنجایش دارد و خواهند ستونی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن ابی  
 اشخانه در اینجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیارت آن  
 قیام نمودند و مولانا محمد مال و قاسمی و غباری از اینجا است کاشان پیر  
 است تراز خسار شاهان و پیر است تراز زلف محبوبان عمارت پاکیزه و سوار  
 مصفا و اردو کاشان از شهر می جدید است زبیده خاتون بنت جعفر مشکو

مارون الرشید شاهرابطالع بندها و ده الحقیقی شیرینی و پاکیزگی الشهر در تمام  
 ایران شهری نیست و متوطنان اینجا اکثری بجنعتی و شغلی مشغولی دارند و  
 شعربافی را بحال رسانیده اند و هفتصد و روز صرف بر این صحت نموده بدستور  
 مردم کشمیر انبساط بقدم شاطمی سپند سالی و کونیت سیر و جماعتی شجر  
 دارند و در او این ربع متوطنان اینجا پیرو بر باد اعلی و ادنی از شهر آبد و در  
 یکجا بر کنار سبز و صحرا خیمه اقامت برپا کنند و با هم صحبت میدارند و  
 در فصل گل از خانه نشینی چه فایده ندارد شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر  
 گل و رفین است و رفین چشم است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه ساجا  
 جهان مثل آن چشمه گشته اند و اگر از اعات و باغات کاشان برین  
 دیگر آنچه قابل تعریف است چنان سر و قد و الاله خدا شکر است که بهر گامی دلار  
 و در هر قدمی صنی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید و یان همه جلیان همه  
 زرین کمر سیمین سریان توان جان داد اگر ز غیب است و در پی یک  
 بوسه آن نازنینان و از قسم میوه و فواکه آنچه در زیستان ان شهر بسیار است و هیچ  
 شهری نیست و خربوزه نوعی بگاہ می داند که اگر بعد نوروز هزار سن و احتیاج  
 افتد شخص احدی مان می نماید و آنچه از خشت عقیقه بقاله در ان شهر  
 است که لفظ کاشان و عقیق و در حساب جل بر است و عجب آنکه بر غریب حضرت  
 پیوسته و مردم نیک از کاشان در نهان سابقه بسیار بر خاند حضرت غزاله  
 در صاحب همه نور و شرف و نصیبه نماید و از دیدن شیخ کمال الدین

عبدلرزاق صاحب تفسیر و دیات و کتاب اصطلاحات حرمه <sup>تصفیه</sup> علیها انرا بخواند و از  
 فضلا و شعرا و نوشتیان خال و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کا  
 و محاصر و محتشم و میر حیدر رفیع معاشی و میرزا شمس و ملا طیفور و فیهی و حاتم و  
 شجاع و ملا حیدر فزینی و رضائی و فیض و غیره از آن ملک بر روی کار آمده اند  
 جبر بادقان از ازمینیه های بنت بخت بن اسفندیار است و در نزب الطوب  
 آمده که چون های آشهر را با تمام رسانید موسوم بسمه شد چه نام های سمر  
 بکره بعد از خری که آبادان شد و بگلبادگان آشکار یافت و عرب مغرب  
 ساخته جبر بادقان خواند و هوشش معتدل است و ارتفاعش نیک بحصول  
 می آید و نجیب الدین از شعری است که مستحکم و محقر جایی است و میوه کم شود و از آن  
 نیک بحصول می پیوندد از شعری است که ملا علی نقی گفته است و بر درش الفتی  
 خان روزه است و چنانچه فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فو که اثر  
 خوب میشود و خصوص بیبی است که آنرا خلاطی نامند و آبکی بسیار در آنکو نهان  
 می باشد و از شعری است که از لالی صاحب محمود و آریز است تابعی و طاعتی و سوره  
 و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خان شیرپور  
 که شنیدم در شهر خراسان جنگلی را صاحب میگونیید جواب داد بلی صاحب و از  
 مان ولایتی است و در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جانی بسبب خود است  
 از مدنی و آبی خوب دارد و درونیک بحصول می پیوندد و سید جلال الدین  
 از شعری است که از لالی است که اطرافش کویر است و از هر طرف

که بیرون روند بکریوه باید رفت هوایش مقدست و آتش از چشمه کار برست و همه وقت  
 در انولایت از زانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او  
 نمغاره هست که کسی نهایت آن نمیسوزد در میان مردم اندر این چنین است  
 که وقتی گاو بدرون انمغاره رفته و از فرمان بیرون آمد بدین جهت انمغاره  
 گاو خل میگویند چه خل زبان انولایت سوراخ را گویند و از شعری انجا میرسد  
 و میر عبد الغنی و ملا و جوی و ظهیری تفرشی است فهم از شطری معظم عراق  
 بوده اما الحال چندان محموسی ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها  
 صد و هشتاد و یک کیلومتر است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آنجا  
 و قوم را خاک فرخ میگویند و تربیتی بس مبارک در وجه مشهور است که چهار صد و  
 چهل و چهار امام زاده و ولی در آنجا آسوده اند از بخله کی مزار فیض الانوار حضرت  
 نبی فاطمه همیشه را امام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و جانشینان  
 در غایت فیض و صفای هوای قم معتقد است و از میوه آنجا و خر بوزه نیک  
 بحصول می پیوندد و گویند در انولایت خود پوی ندهد و نزدیک آب شکر وادی است  
 که یوز در آنجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبیا و علیست سلام از  
 آب آنجا خاک خمیر کرده باذن الهی شبیه ساخت و زنده گی یافت و هم در آنجا  
 صده زن نه کرده و در ایام سال فیه در آن باده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا از  
 مار و گرگ و اهرنر نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گرگ و مالا  
 رفتن بر آن امکان ندارد و در آن نزدیک آنجا است که کبرسان از آنجا نماند

و قیمت و بهای نیک در آنجا گذرد و چهار پایی ها و لنگ شود و حضرت شیخ نظامی  
 در ملک تولد یافته چون و گنجینه شود و نگرفته بگنجی مشهور شد و از سراسر آنجا خوانچه  
 شهیدی و گلخن و وحیدی و قاضی جهان می حضور ی و امیر شکی و ملا ملک خسر  
 طهوری بوده و ساقی نامه برعم او گفته و خبری شمشیر گرفته و خاندان و امیر و  
 و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است و طهوری و شمشیر و امیر و بهاری  
 از روحانده مرقا است از پیوه دیش انگور و انجیر و انار و سیب و پسته و انار و  
 گاه آنو لایت چهار پاییان ساگارین و نامرتبه که گاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند از  
 جامای متبرک است شیر کی مزار فیض است استمیدام استحق بن ابامام مامون کاظم  
 رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در شهر ساوه و نو و پنج  
 در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجد  
 که آنرا با شمول پیغمبر سید ارنند در سوابق ایام یکبار شیخ مجتهد بوده که بحال  
 و نشان آن ظاهر است و در شب لاوت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله  
 علیه و سلم خشک شده و در یکی از مضافات ساوه کوهی است که چون بکنج باب  
 بالا رونمایوان نزد کنج پیش از آن باشد بنظر آید و متصل ایوان دیگر است سنگین  
 و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که بمویله  
 از آنها ستقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافی بکین ازان مان خشک  
 شده و بر دیوان سوراخی است که بعضی راه آن شاد و است و بعضی نیک برعم  
 ساوه آنست که بهر فرزند که رفته باشد در آن مقصد تواند رفت و اگر او را شد که بنا

در آنجا مجال دخول در زیاده و پدید آمدن طوسی از ساوه است تا چون در طوسی ده  
 بطوسی مشهر گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار و قزوستان است تیرگی  
 مستعصم عباسی مجبوس شده بلا کوخان و اخلاص کرده با خود گرفتار اسلام بغداد  
 قبل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بهادرت رشتا و از شعری با کمال ساوه خود  
 سلمان ساوجی است همان از شعری قدیم جهانست و اشهر این  
 سام بن فوج بطالع ثور بنما نهاده و صاحب نیت الطوب آورده که آن را جمشید بن  
 حمل ساخته بواسطه سردست و آتش زکوه است و طریش بحسب نبره و جلک و پروا  
 نمونه کشیده نشانه باغ جهان است گویند هر که غمگین در شهر در آید شادمان گردد و در  
 عجایب البلدان مستور است که در این زمانه سابقه در آنجا هوشی در غایت برودت بود  
 یک نیزه وارد و راند یار بر ف می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره  
 چنی را گفت که چندی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود  
 صخره چنی شیرینی ساخته با سیمایی سرد و برف را همان مندرفع گردانید و بعضی  
 فضلاء عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بدنیاس حکیم است و گویند بر یک سر سنگی نهادن  
 بجانب غرب واقع شده و در آنرا دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه  
 اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قطره آن از برف خالی نباشد و ماشار و که  
 از بگذرد ز خندان سایه گسترانند و روح پرور حکم خلد برین دار و از متعلقات چهار  
 و از اولیای محل همان حضرت خواجہ یوسف بعلانی و حضرت عین القضاة  
 و حضرت امیر کبیر میرزا علی بن شهاب الدین محمد و مندر زنده ارجمندشان می محمد

بهمانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و خف قدس الله تعالی امر هم و نیز  
 حضرت ابو الحسن بن ابوجهم صاحب بحیث الامر قدس سره از اندیار است و از  
 علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظ ابی بنی و مسروق و ابوالفضل جعفر و از شعر مسعود بن  
 سعد سلمان و اشیر الدین دامانی و میر غیث محوی و حیرانی و ضمیری و بلالی و ابی  
 و قایم و عبد النبی و قصیری و بزمی و حمید و مشیری و بنایی و طالب کلیم  
 ملک اندیشه و شهرت قدیم و در علم صاحب البیان آنکه آن بلده از بنا  
 حضرت نوح است علی نبینا و علی السلام و نامش نوح آورده بوده و بکشتن  
 نهانده شده و در حبیب آورده که در کوه نهانده سنگی است عظیم و هر کس  
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمیت حال شان و خوف یا بر نزدیک  
 بنیت تکشاف احوال شب اینجا بسبر و البته سر انجام کابن خواب بنید و بنمشی  
 نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیک چینه است در شکاف  
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخار و دو با و از بلند بگوید که محتاج  
 فی الحال روان شود چون زراعت او از آب استغنی شود باز بازمی رود و بگوید  
 رکایت فی الحال آب منقطع شود اگر این دستور عمل نکند و نرود بعد از سه روز  
 از دبیل بعد و بت مایل و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و دریا  
 و در بیرون از دبیل سنگی است دو صد من تخمینا و در تمانت بشاید که آه  
 کند هرگاه اهل اردبیل بدان محتاج شوند سنگ را بر گاوان بار کرده شهر  
 مادی که است نگه و در شهر باشد بدان می بارد و چون بار بیرون بریزد بارش

مقبره شاه صفی و اولادش در نجاست قزوین در سلک اعظم بلاد عجم منتظم است  
 و مؤلف عجایب البلدان و صبا یارنج گزین در شان آن بروج حاویست وایت کرده اند  
 آن نزد محمد بن بصیرت نرسیده و باغات و باطن آن باده بسیارند و مردم نجاست  
 بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علی حده دارند  
 و چون چارپایان آن را در و شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ دست بگردانند و آن  
 دانه بگیرند و از آن الم نجات یابد و در یارنج گزیده مسطور است که مرزبانان قبلیه  
 معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیارند و  
 یافته چنانکه در تدوین که مشتملست بر احوال قزوین مذکور است که شبی از سنای که  
 در سخالی بود آوازی آمد که رخلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمندی را  
 از قبیل ایشان در گذشتند و صاحب سیر میگوید که در زبان مادر و نوین شخصی  
 خبر بزه پاره کرد و نوری از آن برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه یا نه روز نور  
 از آن خبر بزه می یافت و مردم فوج فوج برایت آن می آمدند و همچنین میگوید که در  
 قزوین زنی و خیر اند که نیمه سیرین بود بر شکل دختر بود و نیمه علی از ناف بالا و  
 پیکر و چهار دست و دو سر بر همه متحرک بود و قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود  
 عجب داشتند آباد موضع است نزدیک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است  
 که غمق آن مقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این  
 آب بزنند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیمارانی چون از آن آب غسل کنند شفا  
 یابند و ولایت یانام است در مسالک و معالک مرز که از خراسان و عراق و غیره



از اسلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر شیاپور که عرض ترین و  
واسطی آوره که از ری غروب لایا در بنای شهری اختلاف بسیار کرده اند بعضی این اند که  
ری را زری بن اصفهان بن فلج بنا کرده و بعضی گویند زری بن خراسان ساخته و بعضی  
پوشنگ بن نقل میکنند و اما محمد بن مستوفی آورده که شهری شهرت پیغمبر است  
علی بن دیا و حلیه اسلام گویند در زمان محمد با عبد عباسی رات شهری بانیمنوال بوده است  
و خانقاه شهر را و چار صد و حکام یکار و سیصد و مساجد چهل و شش هزار و چار صد  
و سیایک هزار و دو صد کار و اسلر دوازده هزار و نه قصد کار نیز بای جاری بهره هزار  
و نود و یک و ده خانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در  
کوچه چهل نیز خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره  
و غیره بود که شرب و شستن میکردند و مجموع خانه ها ششاداک و سیصد و نود و شش خانه  
بود که مردم می نشستند اندالیم الغیب لایه مگر از عقل بعید است و در مجمع البلدان و کتابت  
پیکار آمده که رومی در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان های و اصفهان بیکدیگر  
پیوسته بودند و مؤرخان چنین نوشته اند که بکرات و مراتب ان شهر قبل عام و زلزله ویران  
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و فاطمی عباسی عمارت بر  
اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمد و  
کرت دیگر قبل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمه الله علیه در کتاب مرصاد  
العباد آورده که در آن شهر رومی بقصد هزار نفر از مردم صاحب بارید رجه شهرو  
رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت می داشتند بلکه بوده عارفان و

اینها هم سی و نه نفر از خوارزمند استخوان ۶ شمشیر شهریار ۹ مسالوخ ۹ بلاغ در تربیت  
 اقلوب وروده که برود با قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت  
 رستم دار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از ری اعتبار کرده اند باقی را علیحد  
 ساخته و آنقدر در ارتفاعات و افرونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال  
 پای تخت سلاطین صفویه بود از آن ولایت بجزول می پیوست و ایضا غله و سامان  
 حلاوه مردم کاشان نیز از ری بجزول می پیوند و اهل رستم و از سناوه و قم نیز  
 از اشجریه بخشی دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود مخصوص خربوزه و انگور که ضرب  
 مثل است و همچنین انار بلندی که گی از ترشی با و است و انجیر و زردالو و دیگر که از نظر  
 نامند و شفا که با خوانند در غایت نکت و شادابی است آنقدر حکومت می داشت  
 که بعد از این زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستان و متعلقان شاه ولایت کرم  
 الله وجهه بوده بطریق بی کبر قتل حضرت شاه کرمانی شد غصب شد و این پادشاه را  
 و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر  
 میسر شد آنکه در فصل آخر گفت که ابتدای انقلاب و هو و طوفان و ولت اطباءست مردم  
 جویری خود را نمیتواند گرفت در ری قیام کرده مبتلا می شوند و لیکن این تب پاره  
 در شبان روزی از دو سبب باعث پاوه نیست و بعد از آن بر خاسته سرخه خواهند  
 میخورند و هر جا که اراده دارند میر و ندیچه مشهور است که جمعی از دوستان با هم دیگر  
 میرفته اند یکی را تب پاره آمده و از همگان التماس کرده و شایسته عتی توقیف نماید و سر  
 بزم و بیایم این احوال را بر اجو که ابتدای مضامین نجاست واقع میشود و هر چه

در روزی نرغول کند البته چند روز بیماری کشد الا ما شاء الله فرمودنیا چون روی غریب شمن  
 ای وای من غریبی من در نرغول طبعیت آورده که این صفتها را در نرغول و در آب سحر  
 شهر با هم مناظره افتاد و هر یکی تفریض شهر خویش را میگوید و نرغولها میگویند که خاک این صفتها را  
 مژده را تا چهل سال نریزند و نرغولها میگویند که خاک می مژده را تا چهل سال بر در دکان در دکان و در دکان  
 دارد و در کثری از کتب معلوم شده که اهل سری همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسیار است  
 و اصل شهر سری در حادثه جنگی خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی با آن  
 از وی محو گشت امروز دارالملک سری یکی طهران را و دیگری ویران است که ذکر آن کرده  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی همیشه شهرت یافت  
 و بعد از وفاتش نادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجار فتحعلی شاه و محمد شاه نیز  
 دارالملک بوده امروز سپهر محمد شاه ناصرالدین نام در نجادار الملک دارد و طهران بحسب  
 انبار و اشجار و باغات تشنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویه اش کوهستانی است  
 سوسوم بشمار آن که قطعه بانضارت و حضرت است و در ایام سابق این کوهستان از شهر  
 ایران میگفته اند و در مضامین آن مقام نمیکشود و خصوص گیلاس که نهایت خوب  
 پتقیاس میشود و همچنین در دفر سنگی آن کوهستان است مشهور بکند و ساکنان آن نیز  
 از بسیاری آب و ان و کثرت درختان و میوه های الوان جایی لا ثانی است و اندوخته  
 امرو و دشتها و نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در دمان داشته  
 باشد و دشت سری روضه شیدا امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن  
 مجتبی رضی الله عنهم قبله حاجات غالی است و مردم از اصناف و کابر و مقیم و ساکن

بشرف زیارت شریف شدند و ملاقات و مقصودات نایز میگردد و چنانکه از زبان حضرت عالی  
 موسی الرضای الله عنه یاد است میکنند که فرموده اند که من را راجی عهده العظیم البری کن  
 زار جدی ابا عبد الله <sup>ع</sup> فی الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در اختتام روضه الشهداء  
 و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشیع اند که امام ناده عهده العظیم بسبب واسطه نبیانه از خود  
 سطر اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر در وافتی  
 ادرت مدینه داشته با اتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول بنز کویند و در  
 در طبرستان سلطنت گردید بری آمد و وفات یافته رضی الله عنه و از شهر ری بیا  
 اولیا و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسن و شیخ نجم الدین  
 معروف ببلایه و شیخ ابوبکر سجلی و شیخ ابوالقاسم و ابوعبدالله بن <sup>ع</sup> و و عهده العظیم  
 خزان و شیخ فرید محمد و از علما عجب اگر حسن ابن ابی حاتم خطی و ابودرهمه و شیخ  
 و ابوسعود ابن احمد القزازی و امام فخر الدین رازک و بن ذکری محمد ابن احمد و لاسی  
 از انجا است و ابن عباد و وزیر آل بویه هم از انخلک است و از شعرا ابوزید محمد العصابی  
 و بشاد و عماد و شمساری و جلال الدین حواری و ابوالمنذر و بدر الدین قوامی و مسعود  
 و ابوالمعالی و شاه صفی الدین و غیره اند و لایب قریه نیست از اعمال ری و یسویه و غله  
 و غنای و انضاد و لایب شهرت در بین که آنرا سواد الفریح خوانند و تبریزی است  
 و فراموشی طایف که عبد الله ابن عمر ابن عثمان شاعر نوست بدان موضع و دیگر قریه است  
 میان مکه و مدینه همچنین دی است در ولایت ابرو و در نهب و نیز محلی بوده شهریار  
 بلوکیت از بلاد سی منضم شده است و در وادی و دان و سبب مرغزار ابن

و باغات رحمان بر بانی دارات دارد و آیین در زمان سابق حاکم نشین بوده فلعده  
 غایت حصانت دارند گویند از بنای شاپور زقا شش است الحال بعد از طهران در  
 محلی نژاد شگرف ترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحمان دارد و  
 مرضه افاتش همه نیک اند چنانکه یکی از انموذج خاوه است حاصلش قیر سیاه و مزه  
 توالت است و اکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و این خاصن آباد که حاصل  
 از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش با صد توالت  
 است و صد تومان مانده در آن ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود و لیکن  
 اکثر در آنجا بارش میباشد بازار مالش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم  
 مانده در آن اکثر از قوت مروی عاقلند و قدرت بر آلت بکارت لنوان ندارند و در زمان  
 سابقه مردم مانده در آن ورستم و رموی سر سگیداشتند و دستار بر سر نمی بستند  
 از شهر این آنجا سعیدای اشرف است چیلان ولایتی است ششصد چال سه هزار  
 و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار یرتبه است که ستر راه مسافر  
 شمال و صبا سگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است  
 و در کوه و درشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آنجا در لیل و نهار زیاد  
 زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاجیان  
 و قوام آن در قسمی رشت و قومین و لواحق آن و در هر یک از این دو ولایت حاکمی علیحد است  
 و اطعمه گیلانیان و اوقات پر خج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب  
 می یابند و نور دن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار دارند

رساند گویند در جهان چند روز پیوسته باران بار و کار مردم باضطرب را بخاک گردید  
 او از شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانبک کند البته بباد باران سگین باد و هوا  
 منکشف گردید و گریدین محمود القزوينی در عجایب البلدان آورده که من اینجاکلت را  
 شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا اینکه ولایت افتادم و بکرات این معنی را مشاهده میکردم  
 دانستم که مطابق واقعیت مخفی نماند که چون حضرت امام حسن مجتبی را از روی  
 مانده اول حسن بنی که فاطمه حضرت بنت امام حسین در هفتاد و شصت و هجده حضرت عمر  
 اعظم است فرزند دوم زید است و این حسین از یک پسر عقیب نامیده که او حسن  
 بن یزید گویند حسن بن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عجله اعظم که ذکرش گذشت  
 او بخواجه بود با بچه حضرت عقیب بنی را پسر پسر بود ابراهیم و حسن و شمس و داود و جعفر و عبد الله  
 محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان عجله  
 بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمین خلافت کرد از انقبای شیراز و صفهان و سایر  
 اولاد او پند و فرزندان حسن و شمس و نوبه و حوالی شاهمانند و فرزندان داود و  
 عراق بنی نند و نقیب بن طاوس از نسل او و فرزندان جعفر نقیبای بصره اند و عجله  
 محض شش پسر بود از جمله اول سید موسی الحون که جد حضرت قطب  
 الاقطاب است و سیلیان و محمود و ابراهیم که زکیه عبارت است از او و در حدیثی از مورخ حجاز  
 شهید شده و این قصه نیز از پیشتر بود است و حضرت یحیی که خلافت در مدینه کرد و  
 بحسن بن و ن شید افتاد و قصه بسیار با این زبیری و تاریخ عباسی نگار شده است  
 تفصیل مکرر است و نسل در حوالی منزه مدینه باقیست و ادیس که در زمان یاران

رشید مغرب خاچه بوده و فرزندین او ملوک مغرب جهان بودند و پس از  
 پسر وی بود بر ابراهیم دربار بر خلافت کرد و نسل او آنجا است و امیر و شرفای حجاز  
 نسل موسی چون اندک ایشان بجا کومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان  
 متوهم بودند رشید عبداللہ کہ جد حضرت غوث اعظم است بعلاقہ خلافت حضرت  
 یحیی کہ در یلم داشت اطرف جیلان افتاد و بر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات او  
 افلاک و امجاد شش نیز و جیلان سکونت داشتند تا نوبت بہ شیخ جیلانی بن موسی  
 کہ والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی  
 سید محمد کہ در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین  
 سید عبدالقادر کہ بتاریخ عرۃ ماه مبارک رمضان شصت و هفتاد و یک در  
 جیلان تولد فرمودند و در سن ہزده سالگی بنیاد تشریف بردند و در آنجا سکونت  
 ورزیدند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن آبایہ الکرام و اولادہ العظام اینچہ سطر تقریب  
 در جیلان در باب سکونت سادات را اندیاز نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت  
 کلام موقوف بر تالیف نسخہ دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیدہ اند و از  
 باب بیان ملکوت و وسیع شمل بلای مسمومہ و قصبات موفورہ دار الملک نولای  
 تیزتر است بحقیقہ صاحب تربیت القلوب و مولف عجایب البلدان از قلم  
 چهارم است و صاحب تہذیب البلدان آنرا از اقلیم خر گرفته و تاریخ نگار است  
 کہ تبریز را زینبہ خاتون منکو خاں مارون رشید در شصت و یکصد و ہفتاد و پنج بنا  
 نهاد و در شصت و یکصد و چهل و یک و بیار ہزار خراب شد باز در زمان شہر عباس

بحال نه شاول آید و در ایام دولت قایم عباسی ابو طاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب  
 جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۷ چهار صد و سی و چهار بابین شام و نقش زلزله عظیم میشود و این شهر خراب  
 میگردد و بنا بر آن دارد و غه بخرم مردم از دیوار است تبریز بکشم داد و اکثر مردم در آتش بسرقا  
 رفته بجانب شهر ظاهر میگرددند که یکبار اندران وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزله  
 زلزله است و یله بود اگشت و حکم اصر خسر و در سفر نامه خود آورده که من در آن تابش در تبریز  
 بودم جمعی که سخن منجم را خواند داشته بودند زیاد از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند  
 دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلوگ گشته هم ابو طاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع  
 وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گفت من متبه خرابی زلزله هستم اناسیل امقطن  
 نستم تا نایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز در سلطنت گشته  
 عمارات عالی چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله  
 اینها مبنای آن خط راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر بخار و شمارش در قبا  
 خوبی میشود اما پیش درستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت  
 یارش برف بمشاید میشود که دوسه ماهی مردم بسهولت تردد نمیدوانند و بنا بر این تبریزیان  
 درستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردابه ناکه در زیر زمین ساخته از زیر  
 میمانند و در وقت زم سردی دی و هنگام استیلا ی برودت دی در انجای نشسته لغت  
 اوقات میگذرانند **ط** درستان و مدیه تیغ و دودم پای رفتار را کند چو قلم  
 اهل تبریز هر یکی چون موره مانده در زیر خاک زنده بگورده چون اکثر مردم تبریز از فیلان  
 میخورند و در صبح سر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشود و بعد از پیشین که گفته



رسیده باشد اگر کسی حدود هشتم ششونبزبان ملایم و نرم جواب گویند و تهریزبان سبک  
 صاحب نخوت و کبری با باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آن ماراه یابد و الله  
 اعلم رجاء طر حاطر گلدستینان مخفی نماند که چون ورقی چنان احوال اقلیم چلیم از سواد  
 بیاض رسید اکنون لازم است که خامه شکنین خامه تحریر قدسی از کیفیت اقلیم پنجم  
 نظم بجمعه دین فیروزه طارم نمودم سیر گلزار چهارم مددگر از نسیم بخت  
 بنیم گل از سبستان پنجم چیم زنگهای خیال بازه و تره و باغ عالمی سازم معطر  
 الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست  
 باشند و اقوام پنجم از جانب شرق است و یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراءالنهر گزند  
 و آنجا چین را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد  
 و شمال عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گزند و پس برین  
 سبیل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بجزایر قیونوس منتهی شود و در این اقلیم کشته  
 نصت و شش شحیر است و بقولی دو خلد و پانزده شهر آمان آنجمله پنجه شهر که عظیم شهر  
 از آنجا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا خراسان کرده شد و در این اقلیم اقلی جزیره یونان  
 که منع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از آن بدگر  
 دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند و پاره خسته شود یونان  
 بدانکه بلاد یونان در ربع مغربیه شمالی واقعست و حدود  
 ایشان از جانب جنوب بحر روم و تور شاسه جزیره ایست و جهت  
 شمال بلاد اودن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آماسیه از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمنیه و باب لا بواب غلبه می که معروف است میان بحر روم و بحر طبرستان شمال کور و  
 بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمنیه و باب لا بواب خلیجی  
 به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب شمال و باب اصل و نسب یونانیان مختلف است  
 جماعتی را اعتقاد آنکه یونان سپهر سخی این ابراهیم است علیه السلام و گروهی را اعتقاد آنکه  
 یونان سپهر اس بن ثادان بن یافث است و اکثر را آنکه یونان برادر قحطانست و  
 فرزندان عابر بن شالخ و تولد ایشان در بلاد مین بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان  
 هر دو بلاد نیز آمدند یونان با فرزندان و ششم از مین بیرون آمدند بجانب بلاد مغرب  
 رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افروغی و رومی که متعارف آنولایت و یادگار  
 و زبان اصلی خود فراموش کردند در مدینه افریقیه که در آن زمان بدینه الحکما شتهبا  
 داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب مستلیم تمام بود متوطن گشتند و در  
 وفیات لغیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکند  
 در اول قرن مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فارس تسلط یافت یونان  
 از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آنجیزیره را اندلس بن یافث بن نوح  
 علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح زمان اسکندر یکس میل هجرت  
 آنجیزیره نمیکرد بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روزی زمین محصور شده بود و مردمان آنرا  
 تشویه بحر غی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب  
 و شمال با بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب با خصل انضامی انحراف بود و  
 یکس با بین بگذرد آن دیار سیل نمیکرد و آنکه اینجای یونانیان که هم آنها منصور

تحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنا بر آن از جنگ و جدل که لازمه طبیعت سبب است بسیار  
 منتظر بودند از میان فارس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود در آن  
 شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب شک و  
 جمیع اصکار گشت ایند بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آن  
 و هوا و کثرت شمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهر آن ظاهری که معموره ارض بان تشبیه  
 کرده بودند طاموس بوده که معظم حال او در روم است القصه یونانیان در آن جزیره  
 عملات عظیمه و هیاکل جمیه بنا نهادند و در الملک ایشان را طریقه گفتندی که در  
 وسط آن جزیره واقعست و این شخص را لا کوپی است بلند و هوش اطیف دارد و در نزد  
 شهر سنگیت تیطیل هرگاه محتاج بباران باشند سنگ اقام سازند باران آید  
 چون کفایت شد سنگ ایند از نذر باران بایستد القصه چون آوازه لطافت  
 و فراست آنند از شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب بآنجا نهادند و یونانیان از  
 اختلاف مردم پرسیدند که مبادا جمعی راهبوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع  
 آنها عاجز باشیم کثرت ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و م اهل بربر که میان بربر  
 و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب  
 جنگ و فتنه بودند و یونانیان از شناسائی اختلاف ایشان بسیار انکار و استنکاف  
 مینمودند لهذا الی یونان و اندلس بیان بر بیان عداوت عظیم باشند از جهت ملوک یونان  
 یونان حکامی خود را جمیع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را در  
 گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتواند گرفت پس حکما اتفاق نمودند و در وقت

سناست طلمی ساخته و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک سینه  
 طلمی که در الملک ایشان بود نهاده و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلمی در اینخانه  
 مقفل خواهد بود و هیچکس اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک و یاران در حفظ  
 آن طلمی و او سبالغمی دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طلمی بودی بر در آن قفل  
 دیگری می‌نهادند و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفل بنام خود بر در آنخانه  
 استوار زد و بیست و هفت تن مالک زریقی بودند که در زمان سلطنتی امیه حکومت آنجا  
 با و متعلق بود و چون حکمت الهی قضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یاباک  
 ذیق را استغفار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکام و فرمانده آمده گفتند ایها الملک افغینر  
 قفلی مجرب و بدستور یابار در آنخانه زن که مبادا حادثه رونهد که تلفی ممکن نباشد اگر همانا  
 ملک تخمینی کند که در آنخانه زهر و مال و جواب هر شد و در میان خود برابران توجیه نمود  
 بخانه و اصل ساریم القصه هر چند آنها ازین باب اسبی و اهتمام و بریزند بمقتضا  
 الانسان صریح علی مانع ملک ذریق بشیر حد و زرید و چون از پادشاه چپار و  
 و قهار بود و هیچکس از این منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند و دیدند خوانی بزرگ  
 سکل از طلا بجوهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی سکل  
 در گوشه آن نهاده و چون تابوت به اکشاند غیله صورت سوار می‌چند بطرف عرب  
 که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیر با حایل خیری دیگر نیافته چون نیک  
 ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد و مضمون آنکه هرگاه در  
 خانه و این قفل کتبانید جماعتی بصورت این سواران جزیره اندلس از یونانیان استیلا

وبعد از آن یونانیان را در بنجره جامی نخواهد داد چون ملک ذریقی واقف شد پشیمانی  
 کشید تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طایقی مولی عبدالرحمن بن نصر که  
 از قبل به لید حاکم دیار مغرب بود بنجره اندلس فتنه ذریقی را بقتل رسانید و بر اندیاریست گشت  
 بیند که فاضل ششمی در تاریخ الحکا آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکامی قدما یونانی اند  
 و بعضی هم به رومی اعتماد دارند اما حمد بن نصر اندلس خلافتی بود که در ذکر حکما است  
 به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی نند و بعضی رومی و بواسطه حبس ایشان رومی  
 را القباس شد صاحب حیوان را ندیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب  
 و باو معتبر بلخی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب بین شش بود که از آن غرض گفتند  
 و اهل شش بعضی آنرا از غیر خواندند و بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان  
 آخر گشت استعمال در تصرف آنکه یکا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و  
 یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکا مسطور است که عامل اهل یونان جدا پیانند و بعضی  
 بت پرست و لغت یونانی که دورا افریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان رومی  
 که دورا ابلینند گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است  
 چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شده تا بلاد روم است که از جانب جنوب ایشان  
 دریائی است که پیچ از مغرب تا شام کشیده که الحال آن دریای روم گویند و شمال  
 ایشان بلاد روم و سقل است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در فاضل  
 شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان نحو حد بلاد یونان است و حد مغربی اقصا  
 بلاد اندلس است تا بحر محیط باوقیانوس دارد ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود و آنکه اعظم طس قیصر که  
 اول قیصر روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را بلاد روم منضم ساخته  
 حکم کرد مملکت روم گویند چنانکه مل فارس و قفقاز و بکله نیاکان استیلا یافته مملکت یونان را  
 با فارس منضم ساخته بر همه فارس طاعت میگردانید چنانکه الحال اکثر بلاد عرب که در تصرف  
 رومیانست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند یعنی از آن بدیند و میباید که  
 بلاد روم و یونانی بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطیه که  
 باستنبول شهرت دارد بنا کرد و آنرا دار السلطنت و مگردانید و نیز در میان قسطنطیه  
 بود و چون قسطنطینوس بن نصاری اختیار کرد جمیع و میان را بدین خود آورد و پنجاه و شش  
 سال حکومت کرد و در عجایب البلدان مسطور است که هر کسی هر چیز در یونان حفظ کند هرگز  
 از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد یادش آید پس  
 مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او که از مضامین مملکت اسپانیول  
 و السلطنتی است از سلطنت نامی مستقلة فرنگ و جمهور مورخین عربی نامی مملکت اسپانیول  
 اندکن نام گذاشته اند پیش آنکه چون در سه هشتاد و شش بجای در عهد تسلط عبدالملک  
 بن مروان الملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و بعد  
 دیور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ باین مملکت  
 و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که ناحیه لفظ اندلس اندالوس است و آن زبان اسپانیول  
 نام طایفه است که مولد و موطن آنها قریب مسجد و دروس بود و در سال چهارصد و نود و شصت  
 قبل از شهر و ع ۱۳۰۰ قریب بحری بدو صد و سیصد و سی و نه آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند

چون مورخین عرب این معنی را گاهی نداشته و ماخذ اصلی لغت اندلس از زیان فتنه در وقتان  
خود مینویسند که یکی از فرزندان بافت بن نوح اندلس نام دشتی یکی از جزایر مستقل از خراسان  
بطریق میراث یافته در آن مریه و مریه طریقه حکومت انداخته و آنرا با اسم خود موسوم سازد کتاب  
تقوم البلدان موافق این قوم پذیرفته و از انداز کنیه است در پیش آن درخت نیتون خشمه  
که یکبار آب از انچه میروناند و درخت راستی کند و هم در آن درخت بار و درخت  
زیتون حاصل شود که کمال آن کنیه را وجه معاش باشد و آب انچه در دم جهت نداد  
در ظروف نگاه دارند شتر شهرت در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب  
حاصل شود که در آنجا شتر باشد و شتر را در آنجا چهل هجری و تگلیان تصرف  
شدند طرسوس شهرت نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در  
و بهشت بنانها در آن شهرت بنانها باشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آن شهرت  
که در آن پیرانش ظاهر نیست و خوب و مرغی را که در آنجا اندازند بوز و قسطون  
شتر قریب است با ندلس و در کوه آنجا است که از سقف آن آب میچکد و در جایی تنگ  
جمع میشود اگر چه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آنجا معینی است که هر  
تغیر در و پیدا نشد مدینه النجاش شهرت در بیابان اندلس اقرب بحر طلمات که در آنجا  
ما حضرت سلیمان شترانی بطریق طلسم از منس تربیه اوده و در آن شهرت چهل فرسخ  
و ارتفاع قلعه ایتد در بعضی را اعتقاد است که آن شهر را ذوالقرنین اکبر ساخته  
و برخی از مفسرین بیان میکنند که مراد از او آید و در سلیمان علیه السلام که از انچه در  
بیرون می آید و آنحصار را با تمام آن ساخته اند و عبد الملک بن مروان آنجا

خواست موسی بن نصر که از طرف او حکم غریب و حکم فرستاد که با نموضع رود و آنچه از غریب  
 آثار بر وی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصر با چند پیر صاحب تجربه تبارت چنان در قلم  
 آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید زمین دید در غایت نبرهست  
 نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود در بیابان بیکه نزدیک  
 در وقت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار حوالی آن نظر ستاد که شاید که کسی پیدا شود  
 که از وی استغنیای حقیقت تواند کرد و آنجا همه هر چند شرطی تقصیر بجای آوردند که کسی بدست  
 شان نیفتاد آخر الامر راهی از نظر گرفت که نقب زنند تا بخواهند در آیند چون آن جعفر را  
 باب باینند دیدند که آن بنابر از نس از زیر ریخته تا بلب ساینده منقلب است  
 کجا است از آن نیز ناپوش شده بخاطر آوردند که در پهلوی بزرگان بنادیدار که محاذ  
 آن باشد بر آوردند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چوب و سنگ ساختند دیگر کجا  
 نقل الاث بنود و وظیفه داده گردید که مساوی آن شود پس همگان بر بالا  
 انگشتی بارتفاع یکصد گز از چوب ساختند و کسی گز نزد بانی بران تعبیه کردند  
 پس موسی منادی داد که هر که بدینجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید بزرگوار شغال طلا  
 جایزه بگیرد عمل برشته طلسم بران داشت که بالا رود و چون بسیر نزدیکان رسید قهقهه زد  
 بخندید و خود را در آنجا انداخت بیکار از درون آنحصار جوش و خروش و غوغا  
 عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بکلی آنحصار  
 رفتند هر چند او از در آنجا جواب شنیدند موسی آن نداریا بدید که اگر کرد و خون گرفته  
 دیگر از او این سخن شنیدند و نیز بدست و شخص او را قبل خود را بیدون آنحصار انداخت باز



باز آوازهای مهیب جانگاه بان سگر رسید و آن ولوله تا سه روز گشت دیگر هر چند موسی  
 تر غلب نمود و مبالغه میکرد کسی را جز آن نمیشد آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت گشتند  
 دیگر قدم تهور در آن وادی تخریبها و مقرر کرد که در نیامانی بگریزش بنزد که اگر خواهد که خود را  
 در اینجا اندازد و موکالان بسیار بکشند و او را نگذارند از آن قصه اشخص بهر نجار آمدند و  
 که خود را در اینجا اندازد و موکالان بسیار بقوت تمام کشیدند قاست اشخص و باره گشتند  
 و بموجب نصف لی و نصف لک نداشت از صفحہ حیات حکایت شد آخر الامر موسی از  
 آن نومید شده و باز گشت در چین مر حبت لوج نامی بسیار هر یک با تعلق بتبارش  
 تنمنا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آن خود و نصیب کرده بودند و بر آنها با سامی دنیا  
 و سلاطین توکم کرده و از آنجمله لوج بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذری که  
 بیم ملک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را غیب آمد و دو سوار که سپاه  
 جلد رهبر وارد شدند به الطرف فرستاد چون از آن خود و گذشته قدری راه رفتند  
 ناگاه جانوران بر پات مولان از میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران با سپاه  
 ایشان پاره پاره کردند و آنجا وادی النخل خوانند خبر شلانه از جزایر یونان که عبارت  
 از جزیره یودس و فتوس و فوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصرالد صاحب  
 خلاصه الحیوة از قلم چهارم اند و بگمان مورخین از قلم پنجم و اولاد والد الحکما استقلینوس  
 حکیم که از شاگردان پیوسته الهراست یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت  
 او همیشه در جزایر شلانه بودند چون استقلینوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان  
 جهت شفای امراض مهلک که طبایر از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

و هر شب هزار فیصل زین بر سر قرور روشن میکرد و دوازده هزار شاکر و دشت و اکثر ملکهای  
 از منسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و اقلاطون و ارسطو و زولا و اویند و نظیر  
 در بطین شانزدهم از اولاد او است پیغمبر نافع براباب بصایر و صاحب لطایف مخفی نامزد و مستور  
 نماند که چون پاره از احوال خبر از یونان بقلم آمد و بتقریب نام فعل حکمای نر زبان گردید  
 اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد شود و در از حکمت نتواند بود  
 بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاققت  
 بشری و اسامی او مختلف میشود بحسب اختلاف حریف بقلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات  
 حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسان  
 بتبیین بشر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و بتعمیق ربوبیت و صاحب آن بر بنی نوع  
 خوانند و اگر تعلیم و استعاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آن ملکی خوانند  
 و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن شیای چنانکه قیام نمودن  
 بکار چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکار که مقصود است  
 وصل گردد و بقیمت اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و عملی که آنرا نظری و نیزگونی قسم  
 اول یعنی علمی عبارت است از مباحثات و فروع و صناعات جهت بیرون آوردن آنچه  
 در قوت باشد بحد فعل و عبارت دیگر حکمت علمی آنست که باعث بود از احوال امور  
 که موجودان بقدرت اختیار راست و غایت شمر اینچنین مکتب خیر و جنایات شر است  
 و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و لواحق بر وجود  
 که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاققت بشری یا علمی است که بحث میکند از امور که

وجود و بقدرت خست یارمانیت و غایت این تم و تحصیل غمقادات حصه است فقط باین  
 دانست که تقسیم حکمت ادنی باین دو قسم نباشد آن است که نفس انسانی سیاه سیر نفوس  
 منحص است بقوت لطفی و این قوت را باینجه که منوجه است باینستن جفایق موجودات  
 و صنایع معقولات عقل نظری خوانند و از اینجه که متوجه باشد تبصرف موضوعات  
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت نظام امور معاش عقل عملی  
 گویند پس باعتبار تقسیم قوت لطف باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر  
 یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه بجهت حکمت عملی که یکی تهذیب  
 اخلاق است که علم آفرینک و طب و حافی باشد و دوم تدبیر نیست که آنرا علم کفایت  
 نیز خوانند سیم سیاست بدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را  
 نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود بنبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس  
 خوانند و دیگری متعلق است بآرامی ملوک که آنرا سیاست یا بدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت  
 نظری یکی الهی است که آن را علم اعلیٰ و مابعد الطبیعیات و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند  
 و العلم است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی  
 محتاج بوده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بر دو قسم ساخته اند  
 چه اگر آن امور با وجود استغنائی ذاتی از ماده در هر دو وجود متعارف ماده شمول آن  
 کلی و مابعد الطبیعت و مابعد الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و ما  
 آن و اگر از متعارفات ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالیه آن العلم  
 و علم آفاقی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علم است که در آن بحث کرده شود از امور که

در وجود خارجی محتاج باده مغذیه اند تا در تعقل احتیاج باده معینه ندارند مانند خطها و خطها  
 و دایره ها و این علم را رباضی یا بنیجه گویند که ابتدا تحصیل آن بایست بیشتر حاصل  
 میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علم است باحث از احوال  
 امور که در هر دو وجود خود محتاج باده باشد مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و غیر  
 این اقسام ثلثه منقسم میشود بفرع و اصول اما اصول علم لبعی بهشت است قسم  
 اول اسمع الکیان گویند و در این قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع  
 طبایع باشد مثل ماده و صورت و حرکت لبعی و اشال آن قسم دوم را باب السما و العالم  
 خوانند و درین قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر  
 اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب الکون و الفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود  
 از احوال بایط اجسام خبیثه کون و فساد و تولد و توالد و اشال آن قسم چهارم را اما علم  
 گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر رباعیه قبل از اتصال ایشان با یکدیگر و آنچه  
 آنها را عارض میشود و حرکات و تخیل و تکاثف باعث بار تاثیر علویات و طایفشان  
 و تحقیق احوال مرکبات - غیر مانند شهاب و نیارک و رعد و برق و قوس و غیر  
 و توالد اشال آن نباید دانست که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام است  
 که لفظ صوبت نوعیه خود کند در زمان مستند به مثل معادن و نبات و حیوان و غیر  
 آنکه در زمان مستند به لفظ صوبت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جو و شیر و عسل و غیر  
 آن نیز در اصل مرکب غیر تام است فلا محاله حاصل مرکبات التامه فی الموالید ثلثه قسم پنجم  
 از اصول طبعی باب معادن است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات طبعیه

و کیفیت توالت آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و دوران از احوال حساب  
 نایب برین حیث النمو و قسم هفتم باب حیوانات که بحث ازین معرفت احوال حساب است من  
 حیث الحركة و الحس و قسم هشتم باب النفس الحس المحسوس خوانند و درین قسم بحث کرده  
 میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای در آنکه محرکه آن مافوق طبعی نیست  
 اهل عالم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و قیات ثمره آن  
 حفظ صحت حاصله و بر قیاده زایل است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از کمال  
 و اوضاع و حرکات کواکب حوادث عالم سفلی و بروجه ظن و تخمین سیم علم فرائض  
 مقصود از آن استدلال است از خلوق بر خلوق چهارم علم تعبیر و یاه و غرض ازین فن نیز  
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهد آن صور بر زخیه را در حال تطیل حواس ظاهر  
 بر حوادث کونی و نجومی علم طلسمات است و مقصود از آن تحصیل افعال غریبه است بواسطه استخراج  
 قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنج است و ثمره آن نیز ظهور افعال غیر  
 بسبب استخراج قوای سفلیات باشد که هر چه علم کیمیا است و غرض از آن ایجاد طلا و  
 باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را اسلب نمایند از ترکیب استخرج آنها را  
 یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که  
 با حقیقت از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و مستخرج نموده میشود  
 بقوای علم مجهولات حد و یاز معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده  
 از احوال خطوط و سطوح و اشکال نسبت گوی که مقدار سیر را یکدیگر میباشند و بر اصول  
 و درین علم کتاب فیلسوفی صورتی سیم نباتات است که بحث میکنند از احوال نباتات

جرم علوی و اجسام سفلی از جهت حرکت از روی اندازه و تعریف و جهت و صنف و تمانه آنچه که بحث کرده  
 میشود از روی دوروی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نعمات از جهت اتفاق و اختلاف  
 و تالیف سخن از آن و هر یکی از این اقسام را از الجداول یا ضعیف و قوی و جید است مثلاً علم جبر و  
 مقابله و علم جمع و تفریق و علم هند از فروع علم عدد است و علم حساب و شایسته علم جبر  
 نقیل و علم مناظره و مرایه علم نقل سیاه و علم مدار زمین و علم اگر متحرکه از فروع علم هند است  
 و استخراج اتفاق و تمایز و کج از رصد و امثال آن از جمله فروع علم هیئت است و علم  
 آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و ریاض و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع  
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت  
 و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از  
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطوق و علم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانده  
 که واجب الوجود است و اثبات تفرّد و وحدت و می و بیان تصاف و بجمع صفات  
 محال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانی که سبب  
 الهی اند و اقرب موجودات اند با و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن  
 کیفیت تشخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام سفلی و جواهر روحانی و کیفیت ارتباط سفلیات با  
 علویات و کثرت یا وحدت از فروع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و نبوت و شایسته  
 حقیقت معجزات انبیاء و کرامات اولیا و همچنین معرفت سعاد و از جمله فروع است علم الهی است چنانچه  
 تفصیل هر یکی در کتب مبسوطه حکمت مبین و مبهرین است اما اقسام علوم منطوق  
 که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلات علوم است و نزد جماعه داخل علوم مکی است

و نه آنست چرا که غرض از منطق تحصیل محمولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض  
 منطقی باید که منحصر باشد در موصول تصوری یا تصدیقی و نظر در موصول تصوری یا باعتبار نظر  
 آن موصول خواهد بود یا باعتبار مقدمات ششم ثانی را باب اخروی کلیات خمنه اندوغم  
 اول را فارسی قوس یعنی باب معرفت قول سازج و همچنین بحث از موصول تصدیقی یا باعتبار  
 مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یار معیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس  
 موصول تصدیقی و آن نیز باعث باصوت موصول تصدیقی خواهد بود و آنرا ثلوث طبقا  
 یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمس که عبارت از بره  
 و جبل و مخالفه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار ساجت الفاظ باب ابواب تسعة و  
 ابواب علم منطق را ده اعتبار نموده اند یا به جزیره است در بحر شام و یا بنجره شهر  
 و قیر نامی بسیارند و آنجا مار و گز و دم و سباع نمیداشند اگر در آیند چون هوا که آنجا  
 بشام آنجا رسد فی الحال بمیرند شعله از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی  
 و یوشع بن نون ای بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده رنده  
 شده در دریا راند و الحال آن ماهی باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و کله  
 آنها از یکدیگر بشیر است صغیر جزیره است در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و از  
 آهن و شب بمانی روز ابرو نشاد و سیاه آنجا است و در آن جزیره حیوانات گرنده  
 و رنده نباشند و در صحرا می آنجا زعفران بسیار است و در آنجا کوهیست که جبل  
 گویند شبها در کوهش بسیار شاه میشو و در و روخان مرغی میگردد با و صفت این  
 قله آنکه از برف گاهی عالی نمیشد و شصت هزاران در جزیره بحر مغرب است و بنا

بزرگ انجمنه زمان باشند نهایت دلاور و جنگی اگر کسی در انجمنه زمان شبانه پنهانی  
 با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر را بیکهارند  
 محکم است شهری مشهور است و بیفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند  
 روان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب بلاد سودان و قعست چنین گویند که  
 اهل شهرگان را فریده تاول فریاد تو شش شهریت بر ساحل دریای مغرب  
 و سوری هزار است و از انجمنه شش شهرت در دست او و دستم مال است  
 که او را امیر المومنین خوانند قلعه الحجاره قلعه است در حد مغرب آبر ساخته است  
 رومی باشد که خود تجارت سیده چند آنکه نزدیک تر میر قلعه دور تر میریت و آواز سگان  
 مسموع میشد بهین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی برآی سوار آمده گفت ای  
 سکن در تراجچه مقصود است آنکه بنجد ایتعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آه فرست  
 و پیش ملک خود بیان کرد وی کس نیست و بدین حیفی ایمان آورد و سکن را بگریه  
 و نیز گویند که موسی بن نصر شین که شهرت کرمیان آب میرود و غرق میگردد  
 رفت تا از راه بنید چون بدیاری اقامت کرد شهری دید و بر در شهر لوانی و قنطاریه  
 صنیعین در دستند و حکامی و تری هر که نزدیک رسید ویرانه تیر زومی و هلاک کرد  
 و بر در شهر نوشته که هر که بنید قصد کند هلاک گردد و قار س مغرب شهر  
 بزرگ است از بلاد بیز نزدیک مغرب الیزه دروازه دارد و در جانب غربی آن  
 شهر هزار شیماست و قریه ها و موضعهای لطیف نیز بسیار است و در مسجد جامع انجمن  
 بلبله و نهصد و نهار است و نیز درون شهر مسجد چشمه است و بعضی است



گرم و در هر سرری جوی است و بوستانی در شرق و غرب بطریق شهرت از مصلحت حاجت  
 در میان آن دریا بجان و دروم بسیار از عجایب و غریب شمال دارد و در مصلحت شهرت  
 سطح آن از سنگ فدا و آن از مس و در آن اشک خادمان باشند هرگاه خشکسال شود  
 انجماع در تخته‌خانه شش فروزند و سطح آن را آب ناپاک تر نمایند چنانچه آب از نایب در  
 حوضی بزرگ که در تحت آفت بریزد پس آن آب از آن حوضی برگرفته بر طرف تخته  
 باشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح تخته  
 آب نمک شسته شود و از آب پاک مالا مال گردد و دروم مملکتی است در غایت وسعت و شتاب  
 بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد مسعودان زرو و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب  
 رسیده که در روم حصنی است و در آنحصار خانه صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند  
 که با عکس باعث دهم خود را حرکت می دهد و حکم آن حصاریست در حد و دروم بر رو  
 سنگ پاره بلن تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواران در کف و اطراف  
 صفت شتخار یافته از غریب آنکه در آنسبزین هر سال در فصل ربیع شهر روز شنبه  
 جانورین خور و بجهت گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده  
 در ظروف و آنی ذخیره کرده و از آن طپور هر چه چربان سه روز گرفته نشود و جناش  
 بزرگ شده پرواز نماید و هم ایلی ولایتی است وسیع اینجو گز نیز حدود است  
 و در انقله رفیع و حصنی بدیع که سی قطعه قون است که اسحال از غایت خصانت حصا  
 بتنگری با قادی شتخار دارد و قیصریه شهری بزرگ است از بلاد و دروم در آن  
 کوئی قباد و سلطان الدین قیباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بدیناس حکیم در آنجا حمامی ساخته بود که بمحضر دفتر و ختن بچراغ گرم میشد بر  
 موضوعیت در بلاد روم و در آنجا غارت و در آنجا عده از شهدای صحابه و تابعین اند که  
 مرعبت شمشیر و نیزه دارند و پنج نفر از آنجمله پنج دست بردیوار زده قایم است و ده ماند و باقی  
 خفته جراتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است  
 شش و آن در زمان سابقه نام شهری بوده امر و خیمه شهریان ملحق شده نام  
 ولایتی است از کنار آب کرنا و ولایت بابا ابواب ولایت شروانست و بابا ابواب را که  
 نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خزر همیشه بمجدد وصل و بهمان آید و غارت  
 کردند و چون نوبت حکومت بد نوشیروان رسید کس بکاک خزر فرستاد و دختر وی را  
 بزنی بخوشت و صلح بدین نسق افتاد که یکدیگر را به بنید و نوشیروان جماعتی از لشکر بنیاد  
 داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گلنموده پیغام فرستاد و نوشیروان را از بنید  
 استبعاد کرده گفت ملازمین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخوانند که بنیاد بنیاد  
 خصوصت رست سازند هرگز بنیاد بصوابت رست می نماید که دیوار می خندین و  
 متین در سر حد ساریم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر را بشیم پس  
 خاقان رضاداد و نوشیروان بابا ابواب را بسنگ رخام در غارت تحکام عام  
 کرده و دروازه آیین بر آن ترتیب داده جمعی را بر آن گذاشت تا به طاعت قایم باشند  
 و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شیروان که از ابنیه نوشیروانست و آنرا بابا ابواب و  
 از قیاس ششم است و باقی توابع او را داخل تعلیم می گرفته اند چون امر از رانجیه از شهر  
 شهرت دارد باکو و شماخ و ارس و غیره اند و بنیاد کثروان از قلم می نوشته میشود

جهت اختصار باین چند شهر که عظیم و مشهور است مختصراً مینویسم بگو از شهرهای مشهور شهر  
 و بکنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ یکمقال خاک بهم رسیده و گویا  
 و درخت و آن زمین نرود و چون آن زمین را برنج کاشند سنگ و ده گز حفر کنند خاک رسد و در بعضی  
 از آن خاصیتی است که سنگش را بجای بنیرم بکار برند و از مضافاتش یکی علیانست که  
 قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمه عظیم است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا  
 چون جانوری صید کنند در ظرفی نماده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اگر مرغی  
 پخته شدن بشارش از آبنی نوشید و آنست بهوش نجات گرمی دارد و قاضی گشت  
 که بر شرفات باره اش اندیشه را قوت پروا نیست از توابع آنجا است شکاخی با وجود  
 مختصری نهایت هموری دارد چنانکه قسمیست بیست هزار خرد در ابرش هر سال در آنجا می  
 و شیر میشود و از میوه آرو سیب و پسته و آن در آنجا خوب میشود و قاضی گشت از آبنی قبادین  
 ساسانی است آب و هوای نیک دارد و مضافاتش در ده ایت و در کمال خضرت و آب  
 دارد و در غایت حرارت که بخارا آن مانند شعله آتش گدازنده و سوزنده است چون  
 قدمی چند جریان می پذیرد و در منافذ سنگها فرو میرود و بمقدار یک تیر تیر آب ظاهر میشود  
 بزرگان شهران سلطان اشعر احسان عجم فضل الدین بزرگ خاقانی و افصح الدین  
 فلکی و غیر الدین و غیر حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حد و دیاب  
 الاواب تلی است و قریب ستونان القری بلنت قدمت و سرخ چهره و شیر شرمی باشند  
 و بغیر از دهقانیت صفتی ندارند و هیچ از یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع  
 دینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه دو خانه بزرگ باشد و نیز در میان

مردی بکی مخصوص بر حال و دیگری منسوب بیرون و جماعه از آنها جهت ساختن کاراموت  
 متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بدست که مخصوص  
 بر حال باشد بر دیگر دینز اعضایش را از یکدیگر جدا گردانند و مغز را استخراج نمایند و بیرون  
 و استخوان را در خطی که اندازند اگر میت تو نگذارد باشد در خطی که دیبا و یا فقر بود در خطی  
 چرم و آن خطی که را در آن سر دیبا و نخته نام میت و اسم پدر و مادر و قبیله و ولادت سال  
 و فائش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتها مرده را از سر دیبا بیرون آورده بر  
 برنده خارج آتشی است و آنجا بنیدارند و کلاغی چند که بر آن شسته اند بناید  
 گوشتها را از هم بر بایند و هیچ مرغی دیگر نگذارد که بر آن شسته بنشیند و بر تنقیص است  
 اجتماعت بیرون مرده را کار سازی نمایند و همچنان سران بر زنان علیحد است و شسته  
 شطرنج گوشت ایشان است غیر شسته است که گوشت مردان بر آن اندازند و نیز و عجایب  
 المخلوقات آورده که پادشاه باب الاواب در حضور سلطنت که واثق بن معصوم اورا جهت  
 استکشاف احوال سده ذوالقرنین فرستاده بود و شکار رفت و ماهی بزرگی صید  
 و در درون آن ماهی کتیرکی صاحب حال یافتند بی پیرهن باشکوار هم از پوست آدنی  
 تارانی او آن کتیرک دست بر روی میز و روی میگرد و نوحه میکرد بعد از خطه  
 بر دو هم میگوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الکمل  
 و تاریخ دیال آورده و این جوزی هم نوشته که در شهر <sup>۳۵۲</sup> قید و پنجاه و دو و دو  
 شخص که پشت آنها با هم چسبیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحد در سن <sup>۳۵۲</sup> شسته و پنجاه  
 بودند از زمین نژاد صراط اوله دلیلی آوردند و در کمال و شرب و خواب بیداری ایشان

ایشان مخالف بود و قضاای کمی مرضی شده بود و بعد از چند روز نقص کرد و دیگری در  
 قید حیات بود و آننداب و حانی سیکت تا آنکه و می نیز بود و از قید سخت خلاص گشت  
 فاما بحیرت آنکه از دریا می گلیان و بجزرگان و دریا می بابا بواب و بجزر  
 خوانند و طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و  
 عرضش دو صد و شصت و شش فرسنگ است و این دریا را از آبگون است و دیافه بطرف دیار و بجزر  
 و بابا بواب منتهی شود و از باب سالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد و  
 اسوایش پیوسته در طم باشد و درین دریا مژده و جزو وقوع نیابد و این بحر سفید جزیره  
 دارد که از آن جزایر لطیف سیاه و سفید حاصل شود و از آن ولایت مختصر می است  
 در برابر موغان و آقشده و از کرپوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارمن و ولایت  
 موغانست و هوای این و ناحیه بگرمی مایل است و در آن گیاهی است بر شکل آو  
 که گیسو ارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و در آن ملک تا ولایت ارمن و  
 و شیروان و آذربایجان و بجزر پیوسته است و صاحب سالک مالک شیروان و  
 رانیز داخل آن شمرده و در آن چندی شهرت مثل قلیس و بلیقان و شایران و گنجه و  
 برقع اما دارالملکش برقع بوده و برقع از بنای قدیم است و سکندر بر روی بعد  
 خرابی آن را ویران آن تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بنیاد عمارت آن پرداخته و نو  
 و در زمان سکندر در آن بوده و هوای بنایت نیک و در چنانکه در سکندر نامه تعریف است  
 و بهر طریقی بسیار است اما این وقت از آن گل غوغا می و از آن گل خبر غوغا می ننماید  
 فسر و آن شیشه مل فدا دوش خورده باد آمد و انگل از میان برده و شیشه ابو

العباس چون مارون از شهرستقلیس نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن  
 نویسنده آن بوده و در آن چشمه یا آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از چشمه  
 ها جیتی است که اگر ده بقیه وزان گذارند نه بقیه بخت گردد و یکی معدوم شود و در تعلیر  
 حمامی بر بالای گرم ساخته اند که بغیرش فروختن هواش در غایت گرمی است و  
 آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و در آن بلع اهل اسلام و نصاری ساکن اند و خانه  
 از یک جانب آنرا اذان السبع میرسد و از طرف دیگر سنگ ناقوس و سردیاری نصاری است  
 شصت نره و خطه است و لکشا بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنج نموده اند و حق  
 قایل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عکرامی در شهر گنج گذرانیده در آن زمین مدفون  
 شده و از شعری انجاء هستی شاعره بوده اگر چه مشهور نشا پورا تا اناصح است که از گنج است  
 و دیگری ابو العلاء استاد و خطافانی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات دیگر  
 این **خطبت بلیقان** از بنیه قبادین فیروز است قلعه در غایت حصانت و استتار  
 در زمانی که ملاکو خان بر آن دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند شهلا  
 رسانید عمر آبان نگشت در صور آقا قایم آمده که لشکر ایلمانی مدتی بلیقان محاصره کرد  
 آنرا کسیر صورت فتح چهره نمود چه جهت بختی نگاشته یافت نمی شد نزدیک بود که خاست  
 خاست ترک محاصره نمایند در این باب بانصیر طوسی که ملازم شهباز و زوی بود مشوره  
 نمود نصیر گفت تا در چنانرا بصورت سنگ تراشیده درون آن را از زیر بر ساخته  
 بدرون قلعه بر خنق و عراوه افکند و باین حلیه آتش را گرفت و بر بیچ آفرید و بلیقان  
 حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آتش کز لک بیداد و فساد خاک ساختند و در

روضه الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بلیقان گردید  
 و نهر برلاس را خارج نمود و در حیدرآباد که میرزا شاه رخ ولد او خواست که آن شهر را  
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جومات کشند هر آنینه بجفر جوی آبی اشارت فرمود تا حال  
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجمول پیوسته به تقدیر امر و تدبیر آبادی دارد  
 و مجیدالدین بلیقانی شاعر غزلی از آن ملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن  
 بیابان است و باعث آبادیش خدین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی  
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید بر بند که از آبادی دور باشد بموجب نمود  
 آنها را در بنیوت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیره بنی اسرائیل از آبادانی  
 دور افتاده آورده گذشتند و آن جماعت در آن روز بوم نقد عافیت و غنیمت شمرده  
 دل بر قامت نهادند و غریبان به کسی رویکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از  
 احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را قوت شد کس به تخلص احوال ایشان  
 فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید دید که جهنت خود خانهها ساخته اند و همیشه  
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانید چون بر بیان آن جماعت خورنام  
 گوشت و زرم نام همیده بوده هر آنینه بخوارزم اشتها یافته چون ملک کیفیت حال  
 ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد و چهار جماعت چهار صد  
 نفر بودند بعد از آن توالد و تناسل آن گروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشت  
 و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و طف شگنی لاثانی مشهور است که وقتیکه  
 سلطان محمد بن تغش خان شکست یافته به شهر بند کورد آمد تا صبح سی هزار سوار و سی

همراه شدند و نهوای خوارزم نوعی سردت که اگر در بلاد آن از شهر پرون روند بیم آن باشد  
 که دست و پا بی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود کهرس پارچه زمینی را  
 که خار شتر در آن باشد تصرف گردد و سر لخته خار را قلم کرده و ترسگاف نموده و تخم  
 خربوزه در انشکاف گذارد و هر آینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بصول می  
 پیوندد و این نوع خربوزه خستیاغ دارد که سوراخی در او کند و صغی از وی برای  
 مانند غسل که از بسیار خوردن آن سستی تنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم  
 یکی اورگنج کبری است که دارالملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از است و دیگر  
 اورگنج صغری که آنرا جرحانیه خوانند و جرحانیه از امهات بلاد جیحو است و در فضل آن  
 احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی  
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب بهران در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی  
 قنابل بود و نیمی بود از جبرئیل پرسیدم که اینجا چه مقام است جواب داد که این شهر است  
 نزدیک بچون که امت تو در آن مقام خواهند پرسیدم که چگونه که نام است گفت  
 نه نیست که هر کسی که آن بر فراش میرود روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کات و در آن  
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الانشا بوه  
 و هزار پ از آنجمله است هزار سبب شصت و نه در غایت محکم و آب آمویه آنرا احاطه  
 کرده یک راه پیش تدار و است خوارزم شاه عثمان حصن حصین اما من خود ساخته  
 و با سلطان سنجر مخالفت و زریده و لشکر منولان تا آنجا محاصره نموده تا آن  
 دست یافته و حبیب سیرانده که لشکر منخل زیاده و ولایت هزار بود و چون فتح نمود



و هر نضری را بیت و چهار کس حصه رسیده بود که قبل رسانیدند و حضرت شیخ گبری نیز  
 در آن واقعه بقر شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم هزار سی از بیجا  
 و قعالت هر بنده ملاحظه طالت کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابوالعباس مرو  
 نقل است که من قصه او شنیده بخوار زم رفتم و اهل آن شهر پرسیدم گفتند که آن  
 سال است که چون فرشتاب و نان البشبه و بیج طعام نخورده هر چه در وادی او  
 میگویند واقعی است لاجرم زیارت و رفته زنی دیدم نیک خوی خوب که فرشته  
 و پدار ملک کرد از فروری خوشش نیک گزیده بهیچ نقشی کشیده برویاء بعد  
 سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من بخاری بودم و از  
 فرزندان دوازدهم وقتی پادشاه ترک حصار <sup>مطهر</sup> سپاه محاصره کرد و اهل آن میل کردند که  
 بیرون روند و با کفار محاربه نمایند و اهل شهر مانع شدند گفت چندان صبر کنید که طاهر  
 عبدالله که والی خراسانست بمرد و بایا بدنا جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون  
 انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب میرفتند و چون ایشان  
 از دیوار است بصحرای کشیدند برگشته بر اینجا عت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان  
 شهید ساختند چون شب درآمد میکائیل مولای طاهرین از جرجانیه باید و گذر  
 او بر سر که قال افتاد آنچه که مجروح بودند بشخص فرستاد و شهدا را چون گنیم در گنج  
 خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و خرم  
 بسیار کردم نظم رشته اشک چشم من بگسخت خاک و خونم یک گریخت  
 اشک و از خیم و لب چو گشت دشت در با گشت در با دشت دشت سینه من

جگر کردم سوختم قصه مختصر کردم نگفتم یا الهی تو می بینی که شوهر من کاسب پیشه و ربود  
 و قوت هر روزه سرانجام منید و چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خوا  
 شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و بزحمت و نماز گذاردم و تضرع کنان سر سجده  
 نهادم مرا خواب ربود و در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار  
 دارم من افغان و خیزن طی آن وادی نیلایم و شوهر خود را میجویم ناگاه سناوند کرد  
 که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من  
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت صفاداشت قصر  
 دیدم که هرگز ندیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی آنکه  
 کنده باشد مردم حلقه بالایشه تپه بودند و جامهای سبز پر پوشیده از سبز و فرق  
 ایشان غلظت های نورسید خشیده سفره در پیش فکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم  
 جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزد یک ایشان در رویه های آنجا عت می نکردیم  
 از شو خود آوازی شنیدم که گفت ای همه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجا عت  
 طعام بخورد و بعد از آن روی ابل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد  
 قدری از این طعام دهم آنجم گفته روا باشد پس مرا چیه ازان نان که در دست  
 داشتم بدو دانی دیدم در حال سقیت و نرمی بطعم از غسل شیرین تر و بجز بی از مسکه  
 چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخورون نباشد و تو  
 و طعام تو بهین بسنده است چون بیدار شدم خود را در طعام یافته و ازان روز مرا با  
 و نان حاجت شده و بومی طعام که می شنوم آرزو می شوم و از اولیای خوارم حضرت

شیخ نجم الدین کبر و شیخ عبداللین اجمادی که بر علم بعض فضلا از بغداد و خوارزم بوده است  
 و آن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس شد سرحد از فضلا و علیا نصیر الدین  
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمود زرخشری صاحب کشف و زرخشری است از اعمال  
 خوارزم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حیر از خلفای زرخشری  
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود بلوچ وزیر جنگیز خان و  
 مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین او زجندی و حسامی و فرکو و اوارا التهر  
 ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرفش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند  
 و جنوبش بلخ و بحسب کثرت خلایق و اقوام غله و بسیاری میوه و فور مواسی و مل  
 ترجیح بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود  
 و اگر شود چندان نیاید و مردمش از رعیت و صنایع شجاع و سپاهیانند معادن  
 بسیار دارد و ما بین جیون و سیحون واقعست منبع جیون باستقار صاحب مالک  
 و مالک کوستان بدخشان است و بقیه دیگران جبال جانیان و جیون و دینا  
 مغرب و شمال و اقمشده بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ضم گشته بولایت  
 قبادیان آید در آنجا آب دیگر بر آن افزوده جیون بحصول می پیوندد و آنمواضع  
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و تبریز گشته بخیه خوارزم منتهی شود و در  
 رستمان رود جیون بمتبع بخ بندد و منجم شود که چند ماه الوش و احشام مع کله  
 فیل بر آن نشینند که اصلا ضرری لاقی نشود در عجیب البلدان آمده که بدریا  
 جیون کوی است و بر آن درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرویزد و زوری خیزد

بر روی زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن برگ بر سر غشای طیاران نمایند سیحون  
 نیز روی عظیم است و منبعش در کوهستان جابست که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از آن  
 بسیدای زولایت را قطع نماید به بحیر خوارزم منتهی شود و سیحون بعضی صغار  
 و بعضی آب شهر خسته خوانند صاحب مسالک ممالک آن را آب چاه خوانده چون  
 دلدل ملک ماورالنهر میزند است هر چند ابتدا از آن میباید سفر قنداز بلاد و معظّم تورات  
 در آنرا بلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنایا پس از آن سکندر رومی سور  
 حکم بر آن بسته و ضد معمولی آن خلع گردید و در ختاسم رود ضل الصفا آمده که دور  
 سابق قطعه داشته که مسافت دوش پنجاه هزار قدم بوده و بمرو و شهر و دیو و شهر  
 گشته چون جهان پهلوان گرشاسب به بخارا رسید گنجی یافته فرمود تا از آن گنج  
 قطعه ساخته اند پس از آن گرشاسب این لهر سپ بار دیگر آن قطعه را آبادان ساخته دیو  
 و میان ولایت ماورالنهر و کوهستان کشیده چون نوب رسید رومی رسیده در دست  
 آن افروخته تا شهر نامی که از اهل تنج بمن بود آن شهر را ویران گردانید چنانکه از آن لغات  
 انری نگذاشت پس از آن بشهر کنده شتهار یافت عرب معرب ساخته سمفند گفت و بر  
 جرین وجه توجیه کرده اند که چون ابوسریش بن افریقیس بن افریج بجانب شرق  
 نهضت نمود و تخریب بلخ سعی که در آنوقت آبادانی تمام داشت اصر فرمود و در  
 برابر آن شهر و گنجی احداث کرد که ترکان آن شهر را شمر می گفتند یعنی دیشم شهر خوانند  
 نام دید است و بعد از آن در زبان ولید بن عبدالملک فقیه بن مسلم الباهلی از جاب  
 جاب سمفند را محاصره کرده بعد از پنجاه روز گن حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که در سال بیست و یکم درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسم قند در آمده مسجی  
 بساخت و بهیچ کفایت در آن نداشت و اما در واقعات بابر می آمده که ایل سمرقند  
 در زمان هراتش آن حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین  
 قثم ابن عباس رضی الله عنه بابران ولایت یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنه  
 اجماعین شمرده اند و قریب بارکش در سمرقند برکنار در وازه آئین که بابر شاه شهرت دهد  
 واقعه و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معمور یافت که چنانچه  
 اعظم ایران و توران رحمان پذیرفت بعد از آن سیرت الغ بیگ گورگان در آباد آن  
 باقصی لغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهای مینع بنا کرده و ایضاً  
 ظلم بده رضوی بنا نهاد و کینچ گورگانی از آن بحصول پیوسته که بحال تقوا و یکم از  
 استخراج سیمایند چه قبل از آن یکم ایلخانی معمول بوده در واقعات بابر می آمده که در  
 بطلمیوس حکیم و رضد در صد بستن شده و پس از آن در هندستان زمان راجا کبریا  
 در اوچین و در بار رضدی بستند که تا حال معمول هندستان آن خیر است و در  
 اسلام اول رضدی بسته شده در عهد یامون عباسی بود و یزید مامونی نوشته اند بعد از  
 از زمان الاکو دیگر رضدی بسته شده که در فراغت بریز حبس حکم او رضد بنا کرده بود  
 و حکمای فلاسفه و متکلمین در اینجا جمع آورده اما بابر تمام نرسیده بود و سال بدست  
 با ختام انجامید و در خاتمه روضه الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جاییست  
 که آنرا دشت قطوران خوانند و آورده اند که در روز قیامت به قنار و نه ریشه بلند  
 بر خیزند که بر شجره می بنهند و هر کس را شفاعت کند در این در آن روز محشر کفایت

حقیقت این حدیث برابر با کبریاست مشتمل بر دو تاسی سلطان سنجر با کفار قرخانی و انصاف  
 محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غنیمت را لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط  
 کفار تا آنکه بسیار از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آنکه معنی این حدیث که این  
 غنیمت صدق برآمده بر نگهانی و شن گشته و در اطراف سمرقند مرغان نیک می باشد و سیاه  
 آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگردد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر  
 بورت خاست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا چنان حاطه  
 نموده که بغیر از دو سه موضع جایی عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغالکی است چندی  
 بر یک طرف واقع و اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقند و اقسام  
 دیگر همی و امرو و آنار و انگور و خرخوبه که هر کدام از یکدگر خوشتر و بهتری باشند و قهوه  
 الاسلام سنجر را از امهات البلاد است همیشه مسکن اخبار عالم و امن فاضل اولاد و ام  
 و هست و در غایت معموری و نهایت بخت و آفتاده مردمان اینجا در مراعات رعیت  
 غرا و التزم سنت ملت بیضا فایت جد و جهد اند و در حاکمیت در اینجا انقدر قاطع  
 که بادشاه هم از آن امن نیست آورده اند که جنگیر خان در شهر <sup>کاشغور</sup> ششصد و هفده موافق  
 ایلان سنجر را محاصره کرده بعد از چند روز از باب عظیم طلیسان <sup>کاشغور</sup> معذرت در گردن انداخته  
 بار و می خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود و شهر را آمد چون نزد  
 جامع رسید با شلا میشتی اهل در مسجد قسلاق نمودند و قها از کتب خالی کرده پر جو و کا  
 ساخته الاغان خود را آخور گردانید و سرسپاز بدست اکابر علماء و اخیار فضلا داده صحبت  
 شرب بنمیدگشت و باقی و شش و آهنگ مغولی قیام نموده بجای اذان نهی می

بولی قلمی بکار آمد و نهیب غارت و قتل بر پشت و چون براق خان از قید و خان شکست  
و خواجه شمس الدین صاحب یوان که با مسعود بیگ بلوچ وزیر براق خان که در قتل داشت  
و پادشاه را بران آورد که جمعی از سپاه باور از حضرت فرستادند تا فامیک نامی را بشکستند و او را  
سپاه بیکران که بهر یکی برادر خراس و در ایشان که لفظ متروافند

بودند از آب آموید گزشتند آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مسعود بیگ را  
مستقیم ترین قلع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت دین کثرت خبرانی انولایت بفرستید  
که در مدت هفت سال ساکن در ری و افغان ناری و ماند یار نبود انگاه قبیله خان مسعود  
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بدهد سعی نماید و بجهن کفارت  
و درایت ریاعای متفرقه را جمع آورده استمالت داد و دیگر قبه الاسلام بخارا مجمع  
اشرف و منزل علمائست از انبازالی یونینا هزار و زبر و زور عمارت صورت افرو  
است آقا و لویای باکمال و علمای ازان ملک برخاسته اند که احاطه سبامی سامی  
ایشان بر تقدور جامه نیست چنانکه کتاب نفحات و شحات و دیگر کتب حاوی نیست و فخر

فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بابا ... اتق والدین نقشبند قدس سر  
بر کفر سنگی شجر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای ستم فر و بخانا ابو عبد  
رودکی و ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشید و عمق لولوی و کلامی و یحیی و سید محمد  
و علی شطرنجی و علی تابدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و غریبی  
و مویالدین و شهاب الدین احمد و بهار الدین کریمی و حسن اشرف و امیر روحانی و  
مولانا جمال و ساطع و ابوالخیر عاشق و هاشم کای و صادق حلوانی و فکری و صالح

یونانی و خواجه ابوبکر و غیره <sup>سلف</sup> در زمان محمودی سو فورد داشته اند که در آن زمان یونانی  
 میران شد که از آن خرمن دانه باقی مانده و بتدریج جمیع از هر جاد مست داده نزدیک بود که  
 روی آبادی ببندد باز بنابر استیلاي نجم انی حکم ایام اول گرفته چون عمارت و عمارت بر  
 عبداللہ خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن <sup>بجای</sup> بلع گماشت از آن زمان تا حال معمور و آباد است  
 و نصف آن <sup>بجای</sup> ترشی نیز میگوش چون بزبان معمول ترشی بمغنی نورخانه ظاهر آن سیم  
 بعد از آن <sup>بجای</sup> چنگیز خان به آن مکان اطلاق شد اگر چه کم است اما ارتعاش نیک بجای  
 می بندد و در فصل بهار طوفان در غایت خفیت و سیر نسبت در ماوراءالنهر طوفانی است که  
 گرا میگوش چون در قشای آفرغ بسیار میباشد هر نیمه بمگر قشای نام برآورده و قشای  
 بر جنوبی سمرقند واقع شده تا آنجا <sup>۱۸</sup> شده و فرسنگ است و از فضل و شعری آنجا صادر الا  
 محمد بن ابوبکر حسام و قلی طمناج خان و شمس الداعی الحینی و محمد بن علی سوزنی و کاتب  
 و سعد الدین سعد و ناصر و حکیم شمس الماعرج و بهائی و سعد الدین سعد و دولتیار و در  
 و خوابه عصمت و فهمی بوده است و فرغانه در کناره معموره عالم واقع شده  
 شیر قش کا شغرو غزیش سمرقند و جنوبیش کوستان بخشان و شمالیش اگر چه پیش از این  
 آبادانی داشته مثل مالیه الماتو و یانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما السال <sup>بجای</sup>  
 عجوز و در شرک اوزبک خراب است و در و اقیات با بری آمده که سیر و ج الف که نر مهربان  
 خرمند و در فرغانه میباشد اما دیده نشد و آب سیران که در آنجا که <sup>بجای</sup> است و دارد  
 از طرف شرق و شمال آمده در میان آقو لیت جریان می یزید و از جانب شمال خنبد و  
 و خاکت که <sup>بجای</sup> است و سوگندیده گذشته حالت کسان پیدا و در رگب سجد



میگردانند و فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد  
 کوروشیخ سعدالدین صاحب منهاج العباد و جمیع اندوخته فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد  
 و از آنجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقع شده از شهرهای جنوبی یکی اندجان  
 است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در فایده حصانت و محکمی است و چند  
 همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان قرقاول و فارس  
 ترو گویند در اندجان بسیار میباشد و در اوقات باری آمده که در اندجان بسیار  
 یک مرغ دشتی و قبیله چهار کس پیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هواش خنک  
 نیست و آشوب هم در آنجا بسیار فوج میرسد و آنقلی است که اطباء آنرا قبیله گویند  
 مروض شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبدالمجید  
 مابین شرق و غرب اندجان واقع شده با طافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت  
 طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آن شهر هم می نویسند و حضرت خواجه  
 قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سجری است قدس الله سره نماز آنجا  
 فرعونیان در غربی اندجان بهشت فرسنگی و اقصی از نو که انار و زرد آلو از آنجا  
 نیک میشود اما مردمش جلغ و شت زن میباشد و بعضی که نیک می باشند  
 نهایت نیک می دارند و شیخ طاهر الدین ابو العلاء که صاحب هدایه فقه است از آنجا  
 اسفزه کوستان است مابین غرب و جنوب مرغیان برادر فرسنگی بود و  
 های روان و کثرت باغ و بوستان بجان بر دیگر محل و مکان دارد و در گوشتانش بسیار  
 جنوب با این سنگی است ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه همه چیز در آن سنگ

میگردد مانند بدین سبب آن سنگ یئنه میگویند و از مردمش بکلام سفید  
 خنبد بجانب غربی اندجان و اقصی اندجان پنجه سنگ است و فواکش خصوصاً  
 آنرا بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت صفاست در در شمال رویش کوهست موسوم  
 بمثل که فیروزه و دیگر خیز را در انکوه یافته شود و تسکار گاههای نیک دارد و آفتاب  
 چشم بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک در آن ولایت آشوب میشود و در میان خنبد  
 و کند بادام که هم از توابع خنبد است و شتی است که همیشه در اندشت باد میوزر گویند  
 وقتی در شتی چند در اندشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشانرا پرانده است  
 بعد از طلب یکدیگر را در ویش گفته تمامی هلاک شدند و از آن زمان حال آن شدت را  
 در ویش می نامند از مردم خنبد یکی شیخ کمال خنبدی و عجبی و شهبانی است آخستی  
 در شمال و سی چون واقعت در تمام فرمانده بعد از اندجان از آن وسیع تر جانی نیست  
 و تا اندجان زمر سنگ است و قلعه اش در کمال محکم است و اوقات بابر  
 آمده که در آخستی خمر بوزنه ایست که آنرا بر خر بوزنه بخار اترجیم داده اند و افضل المقدیر  
 انیل الدین از بخارا است شاش که آنرا چای نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بنایت  
 نیز شهرت دارد و آنرا امروزه بناشکنند و تا شکست معروفست اگر چه در شهرش سبب عمارت  
 و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضافاً آتش بحسب گل و لاله و افروز  
 آب و جلک نهایت لطافت و نصارت دارد و خصوصاً لاله هفت رنگ که حاصله از آن است  
 چه لاله از نا شکند و گل سرخ بخارا بنی الحجه مشهور است و در آن ولایت چای است که  
 و اگر آب آنرا بجایی بر ندخون گردد و اگر بمسافت بعید بر ندسنگ شود اگر زکوی بخون

حیض آورده در آنجا افکنند صاعقه پدید آید که دیوار باران بپایند ویران سازد و ایضا چشمت  
 که مانند دیده ظالمان بی آب باشد و چون اندک سجای بر روی هوا ظاهر گردد فی الفوا  
 چشم آب چون شک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهسیت کدان را  
 کوه اسفر گزید و در آنکوه چشمه است که آب آن فقط باشد و در بن آنکوه آهن و فیروزه  
 حاصل شود و همچنین قریب به همان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش خود  
 گیرد و بنجا کشتش بر حریق شوند چون صابون سفید و پاکیزه گردانند و ازین قبل خصوصاً  
 بسیار دارد و از بزرگان آن حضرت خواجه عقیله الله احرار است قدس سره و از علما  
 محمد بن علی بن اسماعیل فعال و فخر الاسلام ابو بکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و ما  
 عبید و حزنی است بر زمین نایب تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون صورت  
 چند از مقام نجم باوری بی قلم از حیض با وج رسیدنی وقت نگاه داشت که شب  
 چند از پیران ششم و نوا آورده شود نظم چون بساط یکستردم <sup>۱۲</sup> انجم از صبح نجم  
 آوردم <sup>۱۳</sup> ششم نرمه با بیارایم <sup>۱۴</sup> رونق ششبه سیزایم <sup>۱۵</sup> میکنم همچو چرخ بار بخی  
 بر لب ازمانه شش نجی الا قلیم <sup>۱۶</sup> اسدس این قلیم تعلق عجبار دارد و در و در شش  
 اسم اللّون باشد و میر این قلیم <sup>۱۷</sup> مشرق بود و از دیار یا جوج و با جوج و بلاد خاتان  
 و کیما و استغیاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه  
 بوی بلاد فلینا گذرد بر جنوب صقلیایه و شمال سیکل ازیره و اندلس گذرد تا  
 بحر عظیم منتهی شود و مساحت این قلیم <sup>۱۸</sup> دویست و شصت و پنج فرسنگ و یک کرده  
 و در این قلیم <sup>۱۹</sup> بقولی یکصد و چهارده و بقولی <sup>۲۰</sup> دویست و چهل و شصت و یک و دویست و دوه

و چند حجر عظیم دارد و اکثر کرستان در این اقلیم قنبره ترکستان اسم جامع است  
 بلاد ترک از اقلیم اول تا اقلیم شایع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل نگیر به بسیاری  
 و زیادی تشجاعت و جلالت ممتاز اند و بر جلالت و شجاعت ایشان دلیل ازین قوی  
 نزیت که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله درین نوع در شان آنها وارد شده  
 ترک ترک را گوئیم یعنی قنبره ترک بکنند و ادام که قصد شکار کنند و ترکان را روی و بنی هر  
 چشمان تنگ و سینه فراغ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام  
 قرآن مجید بهندرسید آنجا به حیرتی پیش آمده بر زمین انداخته و چون در ترکستان رسید  
 اول سردار آنها دیده و بحال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر عبرت رسید یحیی از اولیای عرب فرمود  
 که هندوان همیشه خوار و بمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را و قمری و غرق نباشد و  
 ترکان همیشه سردار و زبیر دست و محترم باشند کسی بر ایشان غالب نشود چون زبان  
 اولیا زبان خداست هم این حکام ظاهر شده و میشود و در جلد ثالث تحفیه آمده  
 که چون کشتی نوح بر کوه بودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب  
 نامردم سر خود یافت نمود و می عازم آن زمین شدند از پدربزرگوار التماس نمود که او را  
 دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران ببارد و نوح علی بنیا و علیه السلام اسم اعظم بگوید  
 آنوقت و این است اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو از زانی داشت و یافت بجای  
 مشرق شمال شتافته هرگاه باران خواستی بویسلان سنگ سجای غایت الهی در  
 اختیار آمدی و عرب سنگ را حجر الموطر و عجیب آن سنگ ید و ترکان جده ماش گویند  
 و در آن ترکان و از ترکان آن علم متعارف است از نافه روایت مولانا زکریا

علی نزدی از شش پهلای عقب ماند بدین ترتیب خنر و صقلاب و روس و چین و چنگار  
 که او را کمال نیز گویند و مارخ و بقول ثولف جامع اعظم یافت را یازده پسر بود هشت مذکر  
 و نه و دیگر خلیج و سدسان و غرو پسر بزرگترش که او را ترک و یافت اعلان گویند در نزل  
 سیلوک بجای پدر بخت شست و خرگاه و بارگاه از اختراعات او گویند و در  
 شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شود بود نکینش  
 چون لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق  
 افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه خنجر نموده و دای او را ملک  
 گشت چنانکه کیو مرث نخستین سلاطین فرستاد و از وی پنج پسر ماند و اما صقلاب علیه  
 لعن اب گشت اولاد او افتاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خنر بود و رفته  
 التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست رو بر سینه ملتفت برادر نهاده در  
 صقلاب از گماری هم پورت و منزل طلبیده او را نیز جواب با صواب شنید میان ایشان  
 محاربه دست داد و صقلاب بنهرم شده در آن طرف اقلیم بنهم افتادند و بجهت شدت  
 برودت هوا در زیر زمین خانهها میساختند در آنها میگذرانستند و چین بن یافت در  
 موضعی که حالا بلبله چین شهرت دارد ساکن گشت او بدقت طبع و حدت فطن  
 بود و صورت گری و نقاشی و بافتن جامه نلون و کشیدن ابرشیم از کرم پیل و نافه از آه  
 گرفتن ابر و اختراع کرده بفرزدان آموخت و اکثر صناعات خنر که تا غایت دریا  
 از چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین پاپسری بود که در زمان حیات پدر  
 شهر را چین را با رسم خود بنا کرد و در شهر بزرگ و بر دسته مار از و ماند و گماری بن یافت

که اور کمال نیز گویند و او بعیش و شکار سیل بسیار داشت از دلو سپهر بود و امیری بلغار که  
 شهبان بلغار مشوب با و سنت و دیگری بر طاس گنیمور و سنجاب و بدست آورد و از پوت  
 انبا بلوستان ترتیب داده و زعم بعضی اهل تاریخ نوشت که در میان یونانیان نیز از اول  
 گماری بن یافت اندیاجون و ما چون نیز ولد گماری است و آنچه خان بنیهر سپهری است  
 است و او را دلو سپهر یک شکم آمده یکی بلتا نام کرد و دیگر بر امغول و از مغول ششت  
 نصیر سپهر خاسنی و سرورنی ششت همیشه در میان این دو جماعت تیره عداوت  
 بجز شتعال است که هیچ وجه باب صلح نطق پذیرفت و دیگر منسج بن یافت که با چون  
 ولد است و دیگر غزن یافت که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل او نند  
 اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در جز شعبه نامبر آمده باشند که آن اطالیه  
 و ایماق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از آن جمله نقل میکنند که در یکی از بلاد  
 وی اسمی از حیوانات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیبت خبروزه چیریت و چون آن  
 پیدا شود در اطراف انگلیاه و بسنیرها کارند و در حین و میدان سبز و ناسر آنخیر که  
 شکل خبروزه است شق شود و دوسری چون گوسفند ظاهر گردد و شش و در خود  
 گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آن خبروزه برآید چون گیاه تمام شود وی نیز با آن  
 برآید و او را چون گوسفند همه اعضا باشد الا ونبال و در حد و ترکستان نیست که از  
 زمین گوسفند نیز وید و روده اش از ناف او بازین پیوسته است و بقیه تیرستانی در آن  
 و بتدریج از اطراف سبز میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن در طعم کمتر از گوشت  
 متعارف است و در یکی از نسخ خط آمده که یکی از پادشاهان هراتی ترکستان باید خود را

کرده با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجای رسید که بنشیند از آن  
 نمیتوانست زود تامل آنم ز نوم از شدت گرمی زمین می بودند و در شب ترود  
 میکردند و آفتاب آنجا بر سر چپ تو می افکند عیسوخت و در آنجا جانوری چند دیدند  
 که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه  
 میدارد و چه در این کوه سنگی که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند  
 از آن سنگ گریزه مالد و درین میگردد و سرسوی آسمان میکنند فی الحال بر می پدید می آید آنها  
 سایه میکند و باران می بارد چون مگر آوده همی شنید از آن سنگ پارچه باره برد  
 همه همراه بولایت خود آورده و هرگاه به باران جستیا ج می داشتند آن سنگها را بر  
 یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چیز بزرگان ترکی میخواندند  
 که برف و باران می بارید و بعضی اعتقاد داشتند که سنگ جده و جده مانش است  
 تمثیل در تارخ منقول مذکور است که در ۶۲۰ شمسیت و هفت اکتامی قان  
 ابن خلیفه خان که بفضیلت عدل و حسان وجود و سخا انگشت نمابود برای خیر مملکت  
 ختامی لشکر می آید از السیاق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر را بشمار میشی برادر خود ابو  
 روان کرد چون پادشاه خطای از آن واقع و قوت یافت امری خود را با لکبه سوار  
 با استقبال و قراولی آنفرستاد آن قشون قوی را خواستند که بطریق جبرگه تکرار زده  
 با آن ده هزار نزد پادشاه خود ببرد توی سمر می گشت و بیست و یک لشکر جبرگه نزد  
 چاچیان اطلبیده و با استمال حجر المطر و تپه بآب آن مبر نمود لشکر را چار و سانی  
 و از مسیاد پر غوغ و غلبه ترسانید تا همه کلاه باران را برداشته و کلاه پوشیدند و از آنجا

و سپان فرو و نیاید انفل غنچه باد که باران نروان بارید خرد و ز برقی جهان سوز در گرفت  
چنانکه ز دست بر دوا عقه و ستر و پاشی شکر خمای از کار رفت توی چون بر  
دشمن و آفت شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می ریاد که گریه جنگ فرو گرفت و بر سر  
پورت آنجا آتخت بشیر خدایان بتیج بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دیگر شدند  
شکری چنان بجای چنین ستا صل و نابود شد و چون این خبر به باد شاه خدای رسید  
انشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بان یک تدبیر نولایت کثرت  
نخیز گرفت و چون قدسی انحصار یص تر کسان بقلم رسید شنبه از بعض ملک  
آن بخرید رسد فارابی اسم و ولایت است و عرصه آن گوناگم دارد و صاحب مالک و  
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمتر ل در یکمتر است و جاهای استوار  
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاراب شهر است بالای چاچ نزدیک بلاد صاغون  
و از فحول رجال نولایت معلوم ثانی ابو نصر محمد بن محمد التری است و دیگری اسمعیل بن حامد  
الجوهری و اسحق بن ابی هیم حبشند و فتحیم و سکون نون شهری معروف بود  
و الحال خراب است شیخ بابا کمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موی از آنجا اند  
کاشغر ولایتی است در غایت لغزات و زیارت حد شمالیش که بهای مستان و از  
جبال رودخانه با جانب جنوب است و انشی بیچای دارد و حدی از طوقان گذشت  
برین قالیماق در می آید و آن طرف را بغیر قالیماق کس نمیده و از چاچ و طوقان  
بهمراه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مستان و از کوه ارکنه  
چون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان نیز رودخانه از مشرق و مغرب



رواست و تمامی لایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبی  
صحرای است که تمام جنگل و بیابانها را یک رواست و در زمان قدیم در آن بیابانها  
بوده که از آنجمله دو شهر نام باقیست که یکی را ثوب و دیگر را گنگ میگفتند و باقی  
در زیر یک پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنده قلعهها ظاهر میشود و درین  
صحرای شتران دشتی میباشند که آنها را صید میکنند و دارالملک کاشغر بر دامن  
کوه غری افتاده از آنکوه آبیکه فرو میآید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و آن  
آب را یکی تن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشت و نیزه آبیکه  
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر  
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان میپذیرد و در کاشغر غارت  
موسوم نمیرسد حسین فضل خواجه که اهل آنجا را بدان مزار اعتقاد بسیار است و در  
مهاذی آن مزار قبر است که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر ملا  
سیکند گویند در جلد موسی او اصلاحی را راه نیافته و نیزه حیدر کاشغر  
در تاریخ رشیدی آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت نوشتن  
سوراخ بگذارند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته  
یابند و دیگری یار کند است یار کند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجها  
از آن یافته شده آما بتدریج رو بخوابی نهاده نزدیک بود که در حوش در آن سکون  
سازد و چند روز بوم آشیانه نهند که میرزا ابابکر را آب و هواش موافق  
طبع افتاده و آنرا دارالملک ساخت و عمارات عالی بنا نهاد و جوهای آب جاری

گردانید و چنین شهر دارد که در زمان سیرز ابا که در اصل شهر و مضافات آن دوازده  
هزار باغ احداث شده و ایضا حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی و  
دو تمام کاشغر بحسب آنها رو شجار و باغات است آثار بهتر از بایر کند جانی نیست و آبش  
بهترین بهای آن دیار است و از عجایب آنکه اول بار که وقت زیادی دیگر آبهاست  
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و غلبگی پیدا  
میکند و سنگ پشت در این آب بسیار یافت میشود و اما با این همه صفات همواره عباد  
و گدازی بر خواهی یار کند مستولیت و ملک کاشغر آب و هوای نیک دارد و بسیاری از  
دیار نهایت کم واقع میشود و هوایش سیر است و اگر چه فواکه و میوه اش فراوانست اما  
ارتفاعاتش در غایت شدت و رحمت بحصول می پیوندد و در پیش منقسم به چهار قسمند  
اول توپان که مراد عبا باشند دوم توچین که عبارت از سیاهی باشند سیم ایماق و چهارم  
ارباب مناصب بر عینه و متصدیان تجار خیر انداز کنند بالا چون که سه منزل است آنها  
و شجار و نباتین است و از آن گذشته تا ختن و در روز راه است بغیر از منازل دیگر  
اما باقی نیست و از یکه کند تا بخت چهل روزه غیر آباد است ختن از جمله بلاد  
مشهور است و اما احوال از آن حلوایغیر و دودی و از آن شکر خرمودی نامزد و در  
ختن دور و خانه است کمی کی بقراه و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ  
نشین دور و خانه است محل می پیوندد و در میان آن بل ختن سودا و معامله بخیر و  
بیشتر بکریاس و بهر شیم و گندم میشود چه بهر شای را یکم و زیاد این سه جنس از خود گذارند  
در روزهای بهر که جمعه و شنبه است هزار آدمی از اطراف آن کاف ختنی جمع گشته بدین

سودا می نمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن با بفار  
 بدی گیند و از زمان سابق از ختن بجای در عرض چهارده روز میفتند و باین نوع  
 آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بضر اعمال آید و شد میمونند و  
 انحال آن راه بواسطه اجسام قالیاتی بسته شده و راهی که این وقت شتاروت خند  
 منزل است و متاع آن ولایت یک سنگ شست که بغير از ختن و کاشغری جایی دیگر پیدا  
 نمیشود و ایضا سنگستان از سفید و گلگون که بر سر تخمه و دریه با طرف و کشف  
 میزند و از غریبش یکی شتر صحرایی است که از این نوعی گرفتار کنند که آزاری با و نرسد  
 پروار میشود و دیگر قواس است که در کوچه های آن ولایت بسیار پیدا شد و ضرر او زیاد بود  
 ضار است چه شاخ زدن و گلد کردن و زیر نمودن و لیکن او تمام مملکت است  
 نیز اجداد و تاریخ رشید آورده که وقتی از تبت به بدخشان میفرمود و باغیست و یک  
 کس بودیم در راه قواسی را کشیم که چهار کس سببی بسیار معاش و شکسته آنرا بر آوروند و  
 بعد از آن بکجاست چه خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتند و بشوشت  
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغری از نسل افراسیاب بوده اند و از آنجمله ثالوق  
 بغراخان در صفخرین بشیر اسلام شرف شد چون بسطکیت رسید تیمار و ولایت کاشغری  
 را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغری و ماورالنهر سلطنت بآل نمود  
 و ثالوق جدیوسف قدر خاست و اینجاست و در شان او مرید است که اول سن اسلام آن  
 وارد و در مملکت بسیار مرد و فرزندان است  
 مولانا است الدین کاشغری میر حن  
 الدین ترکستانی و مولانا غلام

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیز را در پهلوی شوهرش میخواباند و این شش کس  
 و نظیر وی آن کنیز را بگیرد و دوس دیگر دوست او و پسر زال چادری را تاب آورده  
 گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگری و در که ایشان چیلان تاب می خورند که جان از بزرگ  
 بیرون می رود و بعد از گشتن کنیز دو کس از خوشیشان او را شش گرفته در کشتی میزنند  
 تا وقتی که آن مرده کشتی را بهم خاکستر میشود اگر او می در آنوقت پیدا شود آتش را میبرد  
 خاکستر را بر ایشان سرازیر نموده بهشتی دانند والا او را مقبول در گانه می پندارند و در جمله  
 اشقیایش بشمارند و نیز بر گاه دو کس خصوصت و نزع قیام شود و ملک ایشان از  
 اصلاح عاجز میگردد که بشمار یابک دیگر خنک کنند هر که غالب شود حق بجانب است  
 بصرای قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و ایل از یارب ریشش و است  
 نمی باشد و بلاد ایشان یکماه راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن یزید  
 بن امام حسن که تاجال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی بن  
 ابیطالب را کرم اند و همه بخدائی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه  
 ایشان نیست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا  
 خراج عشر بگیرد و در آن ولایت نره گاومیش باشد و نمیزد و بعضی از سواران آن ملک سفید  
 اند بعضی گندمگون و مرغابی سن و جمال پادشاه آنها را چون عمر چهل سال بگذرد و او را  
 خراج کند و یکصد گونید عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد و جمال  
 قومی از ترک و ایشان از کیاک و کیاس نیز گویند و وسعت و لایس ایشان از یکماه راه  
 زیاد است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و طعم را خوب می دانند و طالع

و یک قسم برای بهای شرب که درین ۵۰ روز شرب میخورند و شادی میکنند و صحبت دارند  
 و ساز میزنند و کنیک و اورا میوزند و در این ۵۰ روز کنیک شرب میخورند و شادی میکنند  
 و بانواع حلای و حل و زرزور و سر و گردن خود را از آستنه میسازند و خود را مین کروه ببرد  
 جلوه می دهد و زهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبد  
 از چوب است میسازند و آن قبه را بانواع قشقه می پوشانند و زده ام و ده بیرون آورده  
 در میان آن قبه میگذازند و تمام ریاحین در پیش او میزنند خلاق بسیار از مرد و  
 جمع میشوند و سازهای نو و هر یک از خوشیان مرده قبه در اطراف قبه می رست  
 میسازند و کنیک خود را از آستنه اول بقبه های خوشیان مرده رفته صاحب هر قبه  
 یک تبه با وصیت دارد چون فارغ شود با آواز بلند میگوید که لصاحب خج و خواهی گفت  
 که من حق یاری و شتر و دستداری بجا آوردم و همچنین تمام قبه رفته همه با وصیت  
 میسازند و چون از انکار فارغ میشوند سگی براد و نصف کرده در میان کشتی می اندازند  
 و خروسی از نیز سیر بریده برین کشتی می اندازند و بعد از آن جمعی که کنیک صحبت  
 داشته و شتهای خود را فرش ماه کنیک میسازند برای بکشت است ایشان نخواهد برآید  
 کشتی میرود و بعد از آن با کیانی بدست میسازند تا سرور کنند و کشتی می افکنند و در  
 شرب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه بیان می آید و همچنین بانی کف استجاعت و  
 به بالای کشتی میرود و چتری چند میخواند و در آن قبه که شوهرش گذاشته اند میرود  
 شش نفر از خوشیان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده شوهرش  
 با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادا حقوق یاری فارغ میشوند پیران که عقا

قباقر بر سر حکومت نشاند و دیت جاه و منصب با گویند و یا قوی بزرگ را چون نمایان قباقر  
 بنهایت انجامی جای خود بگویند از زانی در شته و گویند پس خود را پچه خان ابرسندهانی بنام  
 گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت کنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از  
 دست دادند و از گویند و پس بر سر تواریش یکی را تاتار و دیگری را غل نام نهادند در هنگام  
 یورش مرگ ولایت ایشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون  
 تاتار خان فوت شد و پیش از قو خان بکرم و حیت بخت خانی شست و بعد از او بکرم  
 متصدی امر حکومت و پس از او پیش از ایللی خان و بعد ایللی خان پیش از آتش خان  
 از گویند و در زمان او بر سر خانی برآمد و از زمان حکومت او و خان بنیان تاتار و غل  
 موافقت بود چون حکومت تاتار باید و خان پس از دو خان رسید میان او و دولش  
 مغل مخالفت و سازخت ظاهر شد و در زمان سلطنت سوخ خان بن بادی و خان که ششم  
 سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت استخوان مله بشت که دیگر با او صلح و صفا  
 نطق یافت و سوخ گرویی عظیم اند و قوم ایشان جمله سیم و پند بال او سفید  
 اندام باشند و زنان آنند یا بقدر رجالت و متعصبها از طلا و نقره و چوب سازند و از طلا  
 بازی و تپانچه بربند و تپانچه های شان تاتار از بجال خود بمانند و بدو چوبی بلکه که در  
 دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را تپانچه و سیاه است طوق طلا بگردن می افکنند و چون  
 ترازو نیز در انداختن نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت که از آن بخش طلبا  
 است نهایت غیر نسیب دارند و ملک ایشان همیشه در قصر کی رعایت بر ترقع و بلند است بسپرد  
 و چار کد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشد و شهباز پریان را نیز میخوانند و با یکدیگر

پنجم از صفت نیکوئی می باشد که هرگاه سبیل مجامعت و همبوس میباشند و دارند در حضور  
 پادشاه با نیکو صحبت دارند و بتصرف باب اول ثلاثی مقرر میشوند و پادشاه را نیز چنانچه  
 صد جاریست که از اهل فرارش می انداختند و کمال میل بجواب قیمتی ساخته اند که با او چنان  
 محبوب مرغوب می نشینند و مجلس میدهند و هرگاه پادشاه را نیز سبیلی و رفتی رسد و حضور  
 امرو را با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیله نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالا  
 تخت پایین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسب را در پیش تخت شیده از بالا  
 تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسب نیز بالاتر از تخت بهین طریق فرود آید  
 خود بغیر از صحبت میخوردن نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلا  
 شان با غث و ثنن و تلخ و شیرین توجیه نمایند و کامرانی میکنند و آخرت را کرده اند  
 شمارند و مارگیسوار آنها هر سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی پندارند و کتان اندیاز  
 و مقام ناک هم گویند با نام است خصوصاً کتان دار الملک که کیا ده هم نام دارد  
 و از شخصی معروف و مشهور یکی مسکوست دیگری کتیر تور که دار الملک اند از لشکر  
 نامور روس یکی خمر سک است و دیگری خمر قه که هرگز از ایشان بیمار نشود و او را  
 از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میدهند تا اگر صحبت یافت بسیار  
 می آید و الا فوت شده بسیار و درنده او را میخورند اگر شخصی باشد که جمع خوشی  
 و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از و خبر می گیرند و چون او  
 بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به قسم  
 میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پویش میت کار میکنند

پادشاه بالکله سوار جبار در انصاری خوشنور آمده چون بعد بر قه راه را گم کردند کین  
از انخانزنده بیرون نبر آمده و بیچکس لاشه شان بهم ندیده و از اطراف آن بیابان بجز  
ششاه بالکل آفاقی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون  
می آیند و مانند بیل می سیرند امیر تیمور صاحب قهرمان و مقتدر بطی آن وادی بی بیابان  
نموده و کرت دوم در شش هفتصد و هفت و هشتاد اطراف آن را متصرف گشته  
اهل الوس دشت قچاق و همگی بلاد شمال تخصیص ولایت تاجرود و بکک و آلان و باقر  
و رنگس و قومان و چرکس و اوروس و سیامسکو و قزمور و روس و قرا و اقل و خات  
شده و شهر شراب که درین زمان بقران شهوت از حد قیاقا که نهایت عموره شمال است  
و واحد و قیرم و کفنه بی سپهر مرکب سلمان شده و سیر می جوق و چاچی ترخان  
مسخر گشت چاچی ترخان شهرت بر ساحل دریای اقل و اقشده سند فشر  
میغ و رفیع است یکجا آب بند کور است گویند در زمستان چون آب یخ بندد آب  
و دشمن آبانی میتواند با سجاد آمدن لاجرم از پنج حصار میسازند و بدین که تنجهای پنج  
برهم چسبند و وقت شام آب بر آن نیند و روز دیگر همه یک وصله گرد و دروازه بر آن  
نشانند و باروی اصل متصل بدان بلندی بر آن دنا تار در شش ای این اقلیم  
میباشد و در جلالت و خصوصت و خونریزی شش دانگ اند و بحلال و حرام خدا  
متقید نیستند و آفتاب بخاچی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک دارند و اما چونکه  
مذکور شد بیافت علان می پیوند که عبارت از ترک بن یافت باشد و ترک بعد از  
دولت و چهل سال که فوت نمود و لچه خان را قایم مقام خود گردانید و در نهنگام قیام



هم از آنجا بوده اند و خید کاشغری که قریب بنصالح در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و  
بارج رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بنین الجمهور مشهور است از دست  
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آن ملک بوده طبر در زمان  
سابق شهری بابام بوده و آنرا پانگی میخوانده اند بحال بوا سطه عبور جنود او از یک جرا  
و اطراف طراز بحال بخاره است که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز اکثر  
مسلمان بوده اند و علمای واجب الاغراض طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بسیار  
پدید آمده اند و چنگل بکبیریم و کاف هر دو فارسی مسکن در باب حسن و ملاحظت  
طراز بوده و چنانکه بر آینه و افواه سخنوان ضرب المثل است نظم از این چنگل  
نگار طراز آفریده حسن خوبی و طراز لب و دندان شان بدید پدید و درج با قوت  
پر نور و آریه ساکنانش سُرُیل و جوزا و نبات اشش با جمود می پرستیدند و خواهر  
و دختر نزد ایشان حرام نبوده معتمد از بلاد ترک است و آنجا کویتیست بر قلعه آنگاه  
سنگی است خوف شبیه نجر گاه و در داخل آن چشمه است که بر کوه میریزد از آنجا فرو  
می آید و از آن آب بوی خوش فایح میشود چنانکه جماعتی بوده اند و خواهر را  
زنی گرفته اند تا از آن بزرگ شوهر نیکو کرده و مهر زن جمیع ملوکات شوهر بوده و  
پادشاه آنها را زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور لقب میرسیده داشت چنانکه  
صحرایی است لُق و دق و رازی آن چون طول عمل میسر واران حریص میجو  
بیکر نیست و پنهانی آن چون فضائی آرزوی شتاقان و پس و پیمان طول و خیر  
اندشت هزار فرسنگ در ششصد فرسنگ است تمام ریگ و شتهای ریگ گسترده

دیار بسیار است و الماس نیز در دو خانهای آن ولایت بهمیدرسد و ایشان را عبادتی نیست  
 و پادشاهی در میان آنهمانگی باشد هر کس که از هشتاد سال گذشته ویران و ویران شد خود میداند  
 و ویران میشود و اگر آنجا گوشت حیوان داده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگور است که نصف  
 آن سیاه است و نصفی سفید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند آب آن  
 آید و در یکی از بازارها اندیاز خفرو است که مقدار یک شبر یعنی یک دست آید و اگر لشکر  
 از آن خفرو آب خورند و فاکند هیچ کم نشود و خمر هم از بلاتر است و مردش در نهان  
 حسن و جمال میباشد و بدستور مردم نقلی چون پادشاه آنها را از هر چه سال بگذرد  
 منقول شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز با دباران زمین و آسمان اهریمن  
 علیه است اما معبود آسمان از دیگران بزرگ تر است استخواب از شهرهای مشرق  
 و از خور معتبر تر است و از شهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشد و سلطان  
 شهر است معروف مشهور در غایت و نهایت است و بخت و شگرفی از شهر امر و  
 شهری در تمام ویرین نیست همواره در الملک قیصر بوده الحال در السلطه است  
 علیه غمانیه است و با تبیل شهر دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بناهای شهر  
 مدور نهاده اند و هماری در غایت استواری و نهایت محکم دارد چه سه باره بر رود  
 یکدگر کشیده اند و باین آن را ز خاک انباشته که بهیچ وجه چوب گیر نیست ارتفاع باره اش  
 بیست و یکار عمه است و از شهر بسیار تین از تمضمین و عمارت خورنق آیین شمال دارد  
 چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس حساب نیست و در میان  
 نفس شهر چنانکه پاره هم هست از زیر تا بالا بغرق عمارت در وقت شام از شمع چراغ

غیر باغ و راغ است از جمله قیام آن مسجد است بدارالامان که بنامی آنرا از حضرت موسی  
 علی بنیاد علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارت عالی تعمیر یافته که الحال موجود  
 به باباصوفیه دیگر کسی خواهد که مفصلاً احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد و هر آینه از مطلب  
 بازمانده عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل سکینه که در استقبال تصدیع  
 که در آنجا در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز جماعت میگذارند و ایضا نهصد و هشتاد و پنج  
 از اولایا و آنرا شهرهای شهر که هر طرفی شنی گروه است و بازار و دکان است از آنجا که  
 دکان قهوه فروشان است که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سنبله و  
 بنفشه و وندله سنج لطیفه گونشتمی باشند و مانند قضاطیس حذب آنها اگر چه این  
 بینایند **نظم** دهرانی بشوخی و شنگی رومی و کیوان زنجی ترک  
 نازی شان بکرم بازی پیروده دل از ترکی و نازی چشمشیان چو ترکی آغاز و شام  
 هندوی حین بسازند و ایضا نهصد و سی و نه است که متضمن چندین خبر پنهان است  
 اصل شش محله است و هر محله شصت هزار نفر و با عیث آبادانی آن شهر بعضی از طایفه  
 بن بتولوس می دانند و برخی اعتقاد اینک که سام بن نوح بر بنامی آنهنگشته و اصل  
 شهر کتار بحر واقع شده از جمله خبر کتار بحر سکونت و آن بحر طراز و بحر روس  
 نیز خونت از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و صقلاب ممتد میشود و طول  
 این دریا بقول صاحب تہذیب الاذکار چهارصد و سی و نه فرسنگ است و درین بحر  
 جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مہربان تصور می باشند  
 و از بحر اراکین بحر میان می رسند و ازین دریاد و کوشه خیر و یکی بحر نرہ سوران بود و آن

قرب قلعه بجای بزرگ محصول پیوند و دو دم شعبه که از خلع و رنگ گویند بسیار و صفا و کمال  
 مست و شود و اراضی بلخ از جمله سواحل این دریا است و در اوقات سابقه در بلخ  
 قسطنطین بنیوه که سنده عالی است میگردید و طول زده که عرض آن از مسکه و ده پیوند و بزرگ  
 آن شماره سوار می از مسکن بخاری هم از آن جنس ضرب کرده یک است آن سوار گری بود و  
 دیگرش نوعی موصوفه بود که گویا اشارت بآن است دیگر میکرد و قبل این ذالک هنوز  
 قسطنطین بنیوه را بیلور و در عیال بلخان و تحفه الغریب ندک و است که در قسطنطین بنیوه  
 محکم که قواعد آن با این از زیر ساخته اند و هر گاه باد بر آن وزد و سیل در و طایفه شود و در  
 وقت سیل آن شماره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود  
 شماره بحالت خود آید آن اشیاء را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب قسطنطین بنیوه  
 است که در آنجا قریب است در آن قریه خانه از سنگ ساخته اند و در آنجا خانه تمثال زنمان  
 و مردان و خزان و گستران و سپاه و غیره افتاده هر کس را عضو می بدرد آید یا مجروح  
 شود به آنجا رود و عضو معروض را بجهت تکیه مشابه او باشد یا بلفظی انفعول بصورت تبدیل  
 یا بدین معنی در آن دیار شهر و محراب است و قسطنطین بنیوه در تصرف نصاری میبود  
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال شصت و پنجاه و هفت که لفظ طبله  
 از بلخ آن مجمر است از نصاری انقلاص کرده و کنایس امانا کل و در آن ساخته مساجد بنا  
 و از آنجا الی یومنا نهاد و تصرف آند و مان عالی شاست و در آن ملک هم هست مخفی  
 نماند که سلیمان شاه که بنیوه پشت بلخ غون خان بن ایقان بن ملا کو خان بن تولیجان بن  
 جنگیز خان می پیوند و در قدرت متعل از مرو بجانب و م افتاده با نصاری محاربه و قتال

میکرد و چون وفات یافت از طفل پیش هم بران دستور میگذاشتند و چون از طفل  
 ورشسته و مضطرب و هفت پدر و دوایجهان نمود و دلارش شد عثمان که بود در عقل  
 و فرستاد و از وی تدبیر و کیاست ممتاز و مصلحتی بود بر بعضی ولایت و مسمی یافت  
 نورخان و مسمی استادی سلطنت این ولایت عظمی را از آن سال گزید چه کلمه عثمانیه  
 تاریخ است و هم در آن اثنا با سومی خطبه و سکه جاری شد و کار در روز بروز بالا گرفت  
 او را فتوحات و غور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست درآورد و مقتصد  
 و بیست و دو ای بیک گفته و بر سر آمد فون گشت و او چته امور ملک و ضبط و ضبط  
 و نظم و نسق و مصالح و امور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر پنج خوب و بر سر  
 بنیاد نهاد چنانکه احوال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان  
 اولادش مستور و مسلک است و سرسوی از قواعد و امین عثمانی تجاوز نمی نمایند با او  
 علی روز بروز مواد جاه و جلال و سبب خشم و استقلال آن سلسله در تزايد و افکار  
 و در بنهونی و آتش کیس که راه رود اگر بچاه بود بر سر راه رود و چون مل  
 بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد بپند و دو مان عالیشان اسطخیر  
 عثمانیه گویند پس از عثمان در خان شص و مد مک که از ستم و ظلم و ستم به تسخیر و  
 و بعد از و خوندگار سلطان مراد نیز پنج بسیار از آنهمه موفقی شد بعد از وفات  
 او یکدم باز یکده معاصر به ترمو گورگان بود سایر پادشاهان و فرنگ را بهریت و ملک  
 سخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد از و سلطان بایزید یازم  
 ثانی که مولوی جامی سلسله الذبب انام و کرد و بسیار ولایات و فرنگ را مستحضر ساخت

و همچنین پسر سلطان سلیم شیخ افریاجان و انهرم نمایان شاه اسمعیل صفوی قایل سلطان  
 غلامالدوله و شیخ میر شام و خجاری و عرب و یار بکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایلمی از آن  
 گذشته یا اجماعه سلاطین و موم همیشه باقبال و استقلال بحال گردانیده اند این زمان که در  
 شصت سال شده روز بروز ترقی در سلاطین اقصای است امروز سلطان السلاطین خلیفه  
 اعظم شاه معظم سلطان عبد المجید خلد الله مکه و افاض علی العالمین بره جاسان تخت  
 پادشاهی و هم فرنگ و میر شایسته ای و رنگ و سایر مصار خشک و ترو جمع قطار بجز و بر سکن  
 غایت است و عظمت دارد الا هم خبر السلاطین الاسلام بتایید که چهره و سیاحت  
 و رعایت است و بزرگی است صد گرابه دارد و بازار مرغ و فروشی است کفر سنگ است  
 اطرافش سیزده فرسنگ و عرض قلعه اش شوره در عمارت فاعش شصت در عه نهاده اند  
 دو دروازه دارد یکی را باب الذهب و دیگر را باب الملک گویند میان این دو دروازه دراز است  
 که ستونهای آن همه نیریز است و سقف آن از نیریز بس ساخته اند بر بالای آن بازار است که  
 و در کف نایش نهایت یکلف کار گرفته از جمله عمارت نیست که از بر بکر تر و دو صد ستون مرمر  
 و بکر تر و دو صد ستون رس مطلب که طول هر ستون پنجاه در عه است قبر ساخته اند  
 و بکر تر و دو صد دروازه از بس ساخته که از ایلیم های طلا و حلقه های نقره گرفته اند و غیر این  
 دروازه های بیرون آن از عاج و صندل و آبوس بسیار است و یکصد و سی و پنج ستون طلا که  
 تمام طلا بر آن محکم ساخته اند و به قصد منبر و ده هزار کاسه زین و هزار کتاب طلا نوشته  
 طول و عرض آن عمارت یکفر سنگ است و در پنجاه اشکاهی ساخته اند و از اساطین  
 در انجالی ایوانی زیرین کرده بر آن صورت انبیا علی نبیا و علیه السلام از آدم صفا تا خاتم

الانبیاء صلی الله علیه و سلم کشیده اندیداری که در آدم نظر میکنند و گردان یکصد سال  
 زین است و بر هر ستونی جزیری و زنگولهها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد خانه کند خبرها  
 خود بخود برهم خوردند و مردم آگاه شده دشمن اوف کتد و این عمارت اگر چه پستتر کشیده  
 اما این وقت آنرا بسج ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه باز بر طیاران  
 رسیدم نزد بانی طاهر شد چون بالای آن برآمدم باری دیدم عظیم و طویل که طرفان  
 نشسته بودند چون قدری راه رفتم باز رینه طاهر شد و آدمم قضای دیدم  
 قریبش کرده که مردم در آن بهیم و شر و سودا و شغولی داشتند و کینه و  
 آن قضا ساخته بودند که درمی یسوی مشرق و درمی بجانب مغرب است و برین دو راه  
 دیبای هفت رنگ و زربفتهای مصر و قرنگ و نخچه بودند و دیگر تکلفات بکار برده  
 و در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطباء مسطور است که در شهر رومیه یک کل الشمرج  
 بود که از زبان یونانی به یونانی افقاب میگفته اند و یک کل اقلینوس نیز میخوانده اند  
 و در اینجا صحنی بصورتشان ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی و صنعت  
 انصورت اقلینوس بوده و در علم مجوسیه و سیه است که کمال انصورت بنا بر آن بود که او  
 با ملا خطه حرکات سبعه بیره در غایت مناسبت اوقات کرده بود و هر چه نصب نموده  
 بودند یکی از وجوهای آنکواکب در وی حلول کرده لهذا هر چه سوال کردند بی جواب  
 باز دادی و نام انصورت مقالین بود و آنچه در تغیرل و جانیا کوکب سبعه الخال  
 سیانه حکمای صابیه متعارف است و مویده یعنی است و تفصیل انتقام در کتب افقه  
 و در باب تخیم و غیره مناجات مسطور است لکن الاطلاع علیها فی الیهج الی کتبهم والله اعلم

ششپون شهر ز گیت بعضی ششپو و بعضی ششپون خوانند بر کنار بحیط طبع است  
 و مشرب نصاری دارند و در اینجا نوعی از شیر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن را  
 نشود و به ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشمه است که می گویند بر آن  
 بمیرد و بعد کسی او را بخالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن بآسند و مانع آید تا هیچ حیوانی  
 در آن چشمه نگذرد و در ششپه از بلاد فرنگت بعضی گفته اند و در اینجا صفتی از مردم  
 باشد که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است  
 زره گران و شیرین و دو ولایت اند در اطراف تل بابا و باب که ذکر آن گذشت با  
 قاضیهای طویل و رویهای پهن و چشمها گنبد و بغیر از زره صنعت دیگری ندارند اما با  
 غیر دست میباشند و درین باب نبالعه از حد میزدن چنانکه اگر شخصی بخانه یکی  
 از آنها مهاجمان شده باشد و پس از ده سال بدولایت وارو شده خواهد که جای دیگر  
 منزل گرفته بر سر جهان مهم بجا دل و قتال اینجا قبل ازین باران میوه و بطبی بوده و کم  
 قریب جوامع تل بابا و باب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان  
 در سوراخها گذاشته در میان آنها هم محمول بوده اما یکدو صد سال همه شرف اسلام  
 شرف شده اند و از آن فعل شیخ نجات یافته بروا حقایق منزل سالکان سالک  
 سخاوتمندی و مالکان ممالک خرد و پروری محبوب نماز که چون شمع از کیفیت استیم ششم بود  
 خامه داده اند و جب است که اکنون محقق از کیفیت استیم ششم نیز زبان قلم حواله کرده  
 ختم این باب نماید نظم چون ششم گشت آراسته بان رنگ و بوی دل خواسته  
 همان به که این دم بعیش نشا یکم و ترتیب بقیم باطیم مرغ سخن کامرانی کنم



بی دوستان و تنگانی کثرت الا اقلیم السابع این اقلیم بر منسوب است و چون عایه کنان  
 میان حضرت و باطن باشد ابتدا بی اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد بحر  
 و باجی گذر دلیس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و دول این اقلیم  
 از شرق تا غرب شهرار و هفتصد و شتادیل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک  
 یکصد و پنجاه میل است و تحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یک فرسنگ و یک  
 است و در این اقلیم عمارت کثرت و در تمام آن بیست و شش شهر و بقول پنجاه شهر و دو که  
 عظیم چهل و نه و در باردار از شهرهای مسلمانان کی بلغاریان است که نزدیک برود  
 اهل اقلیم از غایت دوت در موضع شجاریز وید گویند بلغاریان از انبیه بلغاریان  
 یافت است چنانکه بیشتر ایالتی آن وقت و در سکن زمانه آورده که از انبیه سکنه و روم  
 اما قول اول صحیح است و بلغاریه شهرت یکی بلغاریه و دوم سوار و سیم اسل و از اطراف بلغا  
 ریه که فرزند و شهر بلغاریه و عرض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از  
 اقلیم طنبه دو ماه راه است و عمارات طول بلغاریه است و شب و روز از چار سال  
 و این شهر با عقاید بعضی در نهایت شمال و اقلیم نزدیک قطب شمالی و در اوایل فصل  
 صیف شفق آسمان غالب نشود و در ناحیه بلغاریه غایت که نصف منقار آسمان شاه بجانب  
 یمن و شاه بجانب یسار است مثل لام و الف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت  
 مرغ اکثر امراض اناض است خصوص سنگ کرده و شان و بیضه و چون برف گذارد  
 برف نگذاخته شود و از ابو حامد ندیسی مرویت که در بلغاریه شخصی دیدم از نسل علویان که  
 بنات طولی اناض بود و در خدمت پادشاه آسمان قرب تمام شد و در هر شکری که او بود

بودی فخر میسر شدی و خصم هر بیت یافتی و اهل بلخ را حمله مسلمانان اند و در مدینه حبشی غلام  
 و دینار و باسیری پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی که یکی از بزرگان بلخ  
 و یار و ارگشته قضا را یا و شاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطباء از معالجه آن بجز معسر و  
 دست برداشتن آن بزرگ بعضی را اینست که اگر ملک عهد نماید که بعد از وصیت یافتن  
 مسلمان شود من معتقد دفع انکار و عارضه میگردم یا و شاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته  
 و بتبذیر بچ مردش نیز مسلمان شده اند از اولیای اتمک یکی حضرت شیخ حسن بلخا است  
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سناسی غریب نامه بنام او گفته  
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم فقللاب در غزنی  
 ساؤس افتاده اگر چه داخل قایم است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمان  
 از آن رفته و متغلبی چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحد  
 همواره لواهی مناعت هر یک دیگری می اندازند اگر ایشان را یکدیگر خلاف و نزاع نبوده  
 هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آنجا عت مدب انصاری دارند و بعضی  
 افتاب را معبودی می پرستند و پسر ایشان سید بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را  
 نمایند تا بجهت خود اسباب سعادت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آید  
 و گردن و بازو و بزرگ گردند و دختر را بر سر زاهی گذارند هر که را سیلی بهم رسد و معجزی آورده  
 بر سر و می می اندازند و نام زنی بودی می گذارد و آن دختر از منزل نرو و تا وقتیکه  
 نشویند و در مدینه ایشان تابست و بچر زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع  
 است که قوم آن موضع از غلبش ناچیز و ماحوج اند چنانکه یک گوش را بجائی فروشند و بزرگوار

و گوش دیگر چون کلیم رجو بسوزانند و قیاس ایشان یک شش نیم است و در رنگ بر ساج چنگاها و  
 مانند سنگ فریاد کنند یا جوج و ما جوج باعتبار بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافت  
 بن نوح <sup>علیه السلام</sup> و چون هر یک از اولاد یافت بقطری از اقطار زمین فته آغاز زراعت نمود  
 یا جوج و ما جوج را بقصای ارضی مشرق فته بجای که سبک کند ساخته شد معین  
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قلم هفتم گذری بجای سی ششماه روزی  
 و ششماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آنحد و بجانب چین و هند  
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و ما جوج جمعی کثیر وجود آمده است و حضرت عیسی  
 ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از جمله نه جزو یا جوج  
 و ما جوج اند و نیز در سایر عالم و در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و ما جوج دو طایفه  
 به طایفه منقب هم پیوار قسم میشوند و یکفر از ایشان نمیرد تا هر کس از نسل خود نبیند و تمام  
 طبقات یا جوج و ما جوج بحسب طبقات منحصراً در سه صنف طبقاتند اول جماعتی اند که  
 هر یک از ایشان را یکصد بیت گز قد بود و عرض بدن با ششانه باشد و دوم زمره اند که  
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بیت گز است سیم گروه اند که طوار  
 قصر قامت ایشان از یک ششجهل <sup>میکشد</sup> این صنف را کلیم گوش گویند و فیل و کرک  
 یا جوج و ما جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و قسام وحوش و سباع و  
 حیوانات ضده هر یک با ایشان باز خورد و نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را  
 و آنهارا ملتی و نه می انباشند و در رنگ حیوان بود که شایسته کنی <sup>میکشد</sup> ایشان مانند او است  
 خوی <sup>نمک</sup> و دو دام دارند و بغیر از <sup>فایده</sup> که جمعی در وی اند و ایشان را کاری نیست

دیگر را بگیرند و ضرب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد  
 برفت و پنی ندارند و چشمهای خود دارند و سوی اجز بر ایشان نیست و ایشان از عمر بسیار  
 بنی آدم دراز تر است و در حد و ایشان سر و بر بسیار است هر سال ایشان از ابراز و  
 کلان بنفید و اوصیه کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب وقت  
 اصف از مورخان دیگر نقل میکند که سید یا جرج را ذوالقرنین که برشته و بعضی گفته اند که  
 محمد است ذوالقرنین است که سکنه رومی باشد بهرقت میر ذوالقرنین فرمود تا  
 های آفرین بودند و با مس گداخته آنخشته را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد  
 گز و ده است و عرض آن یکصد و پنجاه گز و بنای آن را بآب رسانیده اند از ارتفاع برابر  
 کوهی و دروازه بر آن نشینده اند که دو لخت دارد و هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع  
 هشتاد و گز و بطوری وضع است هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفل بر این  
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بایست  
 و چهار هزار تن دارد و در دهانه برابر دشت مانی و پادشاهی که در آنجالی است هر جمعه  
 کرده که با جمعی از قوم قوی بیگل در بخار بود و گزهای گران چهار برویه یکبار آن گزها  
 را بر این در و رست و قفل در را بجنبانند تا دالت بر آن کنند که این در پاسبانی دارد  
 بر این سخن نیز شهرت تمام دارد که یا جوج و ماجوج هر روز یکبار پیش می آیند و سوار  
 میشدند و بیگال و زبان بجایی رسانند که انکی باقی مانده چون مانده و کوخته شوند  
 که از آنکه هیچ مانده سوراخ خوابی که این سحر شود و قدرت الهی آن سدر بر ایشان  
 نیست و در زبان آن نیست و چون جاحلی الله علیه و آله و سدر را سوراخی

بقدر گنجایش در انکشت از ان بان کشاده تر شد میرود و اما بآن مقدار رسید که از ان بیرون نشود  
 برآمد و چون بموجب عده الهی وقت برآمدن آن چهار سدن ستر اسوار رخ کرده بیرون رفت  
 و رفیقین او را گویند و هر جوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایده آیند و عفو گشت ایشان  
 باشد که جماعه اول ایشان در یابی عمیق را که دوران هفت کرده باشد تمام نبوشند و جماعه  
 دوم از ایشان که رسند گویند و در اینجا وقتی آیند است که چون مردمان اهلک کنند آنچه بدست  
 آنجا گشته نشوند و در حصین شام حضرت امام محمد و حضرت عیسی متحصن گردند بعد از ان با جوج  
 و با جوج گویند که از تمام بنیان پر ختم ویران بطرف آسمان افکنند و بقدرت الهی تیرهای بسیار  
 خون آلوده باز گردانند و سبب خوشحال شوند و گویند اهل آسمان نیز مغلوب خیم بعد از ان جماعه  
 عیسی حق تعالی کریمی را بر آنجا گمارد و این کریم را ضعف خوانند و آن کرمان در گوشه های  
 ایشان روند و آنجا عت یاد ریگش بهلاک سازند و مردی که از ایشان در کوه با قلعه  
 متحصن باشند و سادی کنان بمکانهای خوش باز آیند و بعد از ان حق سبحانه و تعالی  
 بالنی سخت بار و که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریانند از دور کتاب  
 سلاک الممالک مسطور است که داثق عباسی ابن معصم نوشت که تا بر حقیقت سید با جوج و  
 جوج اطلاع یابد بنابر ان در سنه ۲۲۹ و در صد و هشت سالم ترجمان را با پنجاه نفر مرده و در  
 بفضض آنفرستاد و او از سامه بار نیسیه رفت و از آنجا به بلاد اراک رفت بدر بند باکو و  
 از آنجا پیش ترخان ملک رفت ترخان دیلان جمله وی گردانید و آنجا عت را با ولایت بختر  
 شبش روزه راه رفتند تا بر نیی رسیدند که از ان بوی ناخوش می آید و دوه روزه دیگر رفتند  
 تا بر نیی رسیدند و کوی بنظر ایشان آمد و قلعه که جمعی در وی نشسته بودند تا از آوا

و انموضع اثری بود و از آنجا نیز بیشتر به سبقت منزل دیگر طی کردند و بجای رسیدند و در آنجا  
 که سیاحان و حجّات اگر چه پادشاه اندک بود اما عجب و آواکس بسیار داشت و از جمله آنست که  
 اندک حصبه نجات حصین که مستحفظان سیاحان و حجّات و در آنجا بودند و هم بدین سلام شدند  
 و در میان حصبه بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند و از سلطنت خلفای عباسی خبر  
 بودند و به تقدیر سلام از روزگمشدند و بخیافت قیام نمودند و روز دیگر بر دوشته یک  
 سدر بودند سلام کوی دید و رویه بر آنکه هیچ قسم گیاه نرسیده بود پیش آن و در میان  
 چنان قلعه و سدّی بلند کرده بودند که ریاضه گنجایش نداشت و حقیقت سبب نوعی که سال  
 به تیر و معانی که در این ملاحظه غبار از طرف خلدیه برافت و در مدت دو ماه در ضعیف  
 ناستمقدیست و سنگ بود و آبادانی رسید و از آنجا براه خراسان بسیار فخر و باز آمد  
 غیبت سلام در آن سفر خط و کوسال و چهار ماه بود و فوس شهرت در شمال بلاد و در  
 از شهرهای اوقیانوس است و صاحب کعبه که سبب ایمان آوردن و گریختن آنجا و تقاضای  
 و سطوت از آن ملک بودند و در تعیین حد ایشان اختلاف و از شهر تا فغان ایشان  
 گروه و در خارج بایست و آفتاب در آن تاب و بر در آنجا مسجد است که دعا داران سجده  
 و در شب الای آنجا نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر میگرد و در بارخ عباسی مرقوم  
 که واثق ابن معصم را و اعینه که بدستور است و بکنر حال صحاب و موضوع غار معلوم کند  
 محراب طویلی بنجر که از خواص و بود و فرستاد و کور تقریر کرد که رفیق شجر السین که میان  
 و رومیست چند روز راه های سخت بریدیم و کوه های عظیم میپویم و با صحابی رسیدیم  
 و در آنکوی بود و در کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر در آن اندک و گز زبانه

شدت و انانیت بلند بود در آن آنکه سوراخی بود در سنگ که بکلیت بر بالای کوه  
 رفیع آنجا چاهی غلیظ بود که کشاده مانند غاری و چمن بسیار و دویشت و کشادگی آنجا قریب  
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر پی می نمود از کوه نزدیک آنجا شدیم آن سوراخی بود  
 درون رفیع و بختی صد قدم و در آنجا جای پادرسنگ گنده و ستونهای سنگ ششیده و  
 از آنجا بمقدار پنج گز بود که بزرگان آنجای باسیت رفت چون خواستیم که برویم گه بانان  
 شدند که هر کس ایشان را بنید بوی آفتی نماند سخن آنها اتمات نکردیم سعی گرفته درون شدیم  
 شخص ادبیم خندویکی از ایشان کودک امر بود و بر ایشان جام بود از جنس گنج  
 بوسیدمان آن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده ایم اثر می بود  
 آن باقی بود چون بر کشیدیم بنیاد از آنجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم باطلی بلده است  
 بعضی باطل نیز گویند و مردش بنیکد گیر مشفق و مهربان باشند چون که هم بزد می باشد  
 و دیگر شوند قدری آهن تنش گرم کنند و چیزی از آنجیل سر خوانند و در چوب فرو برند و آن  
 بانوره گرفته بالای آن در چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بر دار و چند قدم  
 بین از دین دست می راند و چوب بسته کنند اگر او آبله شده باشد مجرم و گناهکار بود و آن  
 بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر آب فرو رود  
 گناه دارد و چوب آب را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده شخص را  
 بنیابیرسانند جالبها شخصیت در نهایت ولایت منجر بابل اندیاز او را و او را  
 و غنیمت گویند و آتش بر سر او نهانست اما ای آن مسلمان اند و الله عالم حق است  
 قلم از حد حقه تجاوز کفایت آید اینها را و دیگران را بنیابیرسانند و آن سوراخی که در کوه

اینک بیان بجانب سیسم که او عذاه فی الغیون کتاب فی السیاسة  
 و شتاید یعول لد تعالی باب سیسم در بیان مساحت یحار لجه زمین که شیا  
 و تور و ب و افریک و امریکا است مطابق اخبارات انگریزیه فی  
 ابو محمد حسن شعری بعضی مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را شش قسم  
 که شیا و یور و یسیریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند  
 بعد از چون از حصه همایش را وقوف دست داد آن را در خل حصص شانه ساخته چهارم  
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشتند آید بحال با قدری از روی اخبارات آنفرقه بجزیر  
 نایب فطن حقیقت احوال طرفین که مضمین نماید کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی  
 مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی بهم می رسد و قوال سابقه بود متحصن نمود  
 بیان حصه اول از حصه نامی از لجه شیا نام بداند که ابتدا از سر زمین حصه  
 شیا است که اول مردمان از آنجا بوجود آمده اند و نسبت به حصه دیگر که است طول  
 آن حصه شش هزار و شصت و هفتاد و هشت و جای که عرض سافت بسیار دارد و از آنجا  
 هزار و شصت و بیست و هشت اگر مطابق قوال حکمای هندو از سر زمین خط استوا  
 ششاد کلیم کنیم پس اول آنها ملک هندوستان است و در میان بنگاله و بهار و خیبر بسیار ملک  
 و در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تا در طرف شمال بنگاله اندک بل  
 غرب ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله شام است که بطرف شرق آن چین است  
 و جانب شمال و شرق چین جاپان نام شده جزایر اند متصل بنگاله جانب جنوب و شرق  
 آن بریا است و جانب شرق بریا سیام و سکن است و جانب غرب سیام و سکن است



فارس است و جانب ملک فارس سبزین عرب و در جنوب و شرق هندوستان خبر اینند که  
 سواتر ویرینو دنیا پامعروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهماست و جانب جنوب  
 بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سین و جانب شمال آن هرکوی که است  
 از کوه بهالابند ابرارده باشد شاخهای درخت تاکار و گاجار رسیده و در جنوب تا ملک  
 رفته طول هندوستان جایگزیده و درازی دارد یعنی از کشمیر تا کارمی تقریباً هزار و  
 هفتاد و چهار کوه است و پهنای آن جایگزیده بسیار پهن است یعنی از زمین شرقی تا  
 تا اگر چین بند یک هزار و شصت کوه است و کوه کلان در هندوستان بهالابند که از  
 جبال گنگا سرش مشرق شده تا شمال بخیر سدانجا تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کوه  
 میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه  
 کوهها بلند است و بیشتر از زمین امیر کا کوه اندس را مردم گجان می برند که بلندترین کوه  
 است لیکن آن چهارده هزار دره و دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور شرده  
 هزار و شصت دره و دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بند بهاجل سیم  
 کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در پنج محل قریب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده  
 بکوه تیل افزوده چهارم در جنوب هندوستان کوه غلی که از ان صندل و چینیهای  
 بویا پیدا می شود و ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان  
 خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه بهالابند می آید و دوم  
 سیانش گندگا و گهاگه و تهنواد و بهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان  
 بکوه روستی رسید کوه گذر کرده از جانب جنوب ملک به دریای شور میرود و سوم

که از کوه کلان برآمده بار و بیلج و بیاسا و راوی و چند ربا گاه پست و جنباب و غیره بکمر کرده  
 مسلمان کرده به بحر هندستان منتهی می شود و سیم دریای برهما از کوه برهما برآمده در زمین تن  
 و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله آمده جانب هندستان نزدیک  
 چاکام در پدما آمده بخیج بنگاله داخل شده غیر ازین رودها مثل گجنا و نرپدا و کپودا  
 وری و کرشاد و جنبیل نیز جاریند و تقریباً مردم هندوستان کسی نکرده لیکن نصایر  
 معلوم می شود که ده کرو خواست بود اصل زبان هندو سرگست و زبانهای دیگر از  
 استخراج و باقسام علوم و انوار عفتون کتب آنفرقه مملو اکثر علوم از آن قبیل اند که به  
 وقوف و مهارت بران افسانیه مارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسا متحدث  
 قبلین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند کذبانی فارسی و خط  
 و تعلم علم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی به صرف و فضا و آن آمیخته قدری فصاحت  
 پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کهاشی خپل زبان باشد و در هندستان  
 سه مذهب است این هر چه اندول مسلمانان و دوم هندو سیم هندو سیم هندو سیم هندو سیم  
 رواج یافته و خلاصه کیش و آئین آنها کم از آری جمیع اقسام حیوانات و اربکاب یا ضا  
 شاقه و ترکیه و تصنیف نفس و نسخ و انقیاد و روحانیات علوی و سفلی و استخوانات  
 انانها و اترام صدقات و خیرات مقرر و تعیین ایام و ساعات و نظیر و قافول در امر و مشقت  
 و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش سجد و اطوار و استماع افسانهها  
 سلف و عطا و مغرط و حق پیشوایان خود است و بعد از آن گرو نانک در پنجاب ظهور  
 طرح نهاد و گویند سنگ رومی چند بر آن افزوده و روح داد و احوال پدائیکه سواد

اعظم هندستان بر دو حصه منقسم شد و شمالی و جنوبی و جانب هندوستان متصل  
 گجرات بحر است و زود در بدو جانب غرب شمالی هندستان رود بار سند و در جانب شمالی آن  
 قطار کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب و در بدو دریای سنوز در تمام هندستان  
 نه صوبه است جانب غرب ملک ینگ و جانب شمال رود گنگا یکی ملک شهبلا است که آن را مظهر  
 نیز گویند و جانب غربی شهبلا لکنهو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگا جانب شمال آن  
 نیپال است در رود بار کلان که اگر نام از کوه همالا برآمده قریب بحر شیبر بار رود گنگا می بیند  
 در رودی دیگر کوسنی نام متصل لکنهو برآمده جانب شرق کاشی با این گوپال او بر سر رود گنگا  
 ملحق گشته طرف غربی آن بالنس بریلی است که تبصره افغانان بوده و جانب و رود گنگا  
 چهار است و جانب غربی آن غظیر آباد است که تخمیناً در آنجا دو لک مرد جمع خواهند بود و در آن  
 زمین گلبان نام از معا به مشهور شود و در آن سواد شخصی سمعی بوده و او مار شده بود و جانب  
 غربی کاشی بنارس است که در آنجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی  
 بدیل کشته است و در آنجا ایرانا می جایی معدن الماس است جانب شمالی و غربی بدیل کشته  
 است لبر و در بار حین بعد تبصره مسلمانان شهر اگره یعنی اکبر آباد در آن نزدیکی در السلطنت  
 شده و از آنجا گذشته شمال رود گنگا دو ایه است و از کلان احصار افضل بر پاک و  
 قنوج و فرخ آباد و علی گره و بر کچ نام ملکی است که زبان روز مره آنجا نیز برج گویند و  
 طرف شمالی ملک کشمیر است که چار حدش ساکوه همالا محاصره کرده است در آنجا دو  
 پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسراست و جانب جنوبی ملک پنجاب سو  
 جیوت و کلان امصارا پنج نگر و کانپور و لودهیپور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانپور

میان ریگستان و چوستان واقع است دیگر مصار نیز دارد و جانب حد شرعی و جنوبی آن ملک  
 مرزیه و سند است که حد جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تبار و دیار گجرات  
 دارد و القار آن گوالیار و شهرش کروآن از اگره شصت کرده دور است و جانب شرق رود و بار  
 سند و ملک سند بسبب جایل بودن ریگستان از ریگستان علیحد شده است و در ملک  
 سند پورازی پنصد و شصت و هشتاد و پنج کیلومتر است که در حیدرآباد و در هندوستان در  
 جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بریلی در ایامی است که آن  
 حاکم قندهار فقط و الاضایه آنکه حد شرقی نیپال سواد پور است و جانب شمالی و غربی آن  
 شهرش کوش و از آنجا گذشته در اطراف آن سامان بدیه و جنتی و منی پور در تصرف ملک  
 بریتانیا است و در آن حدود اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عربان می باشند و جانب  
 جنوبی و غربی ملک بگاله جلگه است که اکثر مردم هندو و آن معبد میر و دیس پیش  
 بسیار آنها اند و مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بار بار بیماری است  
 و بواسیر نکه توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این خبر خیلی تغذیه  
 و بر لب دریای شور مندرج است و از آنجا گذشته بندر مینی است و از آنجا گذشته ملک بر  
 و بیجا پور و سکس و خاندیس و ناک پور و حیدرآباد و سنگ پتن و سرب پور است جانب جنوب  
 مندرج تلنگ است و از آنجا گذشته مهنوا و چری کلان که مکان فراسیاست و دیگر شهرها  
 که از سیصد و چند سال در تحت حکم نصلاهی برکلیس آمده و در تصرف آنها است و جانب  
 جنوبی مندرج جزیره سنگ گدایت است که اکثر مردم نیز گوندی طول آن دو صد و هشتاد و  
 یکصد و ده که در نیمه آن در آنجا اکثر مردم خوانند نسبت به دیگر ملکه ها در آنجا مردم واریه خوب و گران

بهاست می آید و در زمین سمرقند بکنام جزیره هست در آنجا غاریت بنده مانند نهولیا  
پوشیده و برایش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگدشت بالید که نسبت به ساکنان این  
مسلمان اند از آنجا خرمه می آید و جانب شمال آنجا نیز دیگر است و از طرف شمال و جنوبی  
به هندستان تبت است و از آنجا گذشته ملک تامار است که بسیار کلان مملکتی است البته قسم  
منقسم شود و یک قسم حکام علییه دارد یک قسم پادشاه چین حصصیم خبر حکام  
متفرقه دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میان دریای شورت کنت  
است چهار نیمه و دور تا را اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها دانند و مردم آنجا  
از سگان اربابها و گردون میرند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن نیمه  
پانصد و هفتاد گره و عرض چهار صد و چهل و دو گره و جانب شرق و جنوب چین  
شور است و جانب شمال چین چهار صد گره و دیواری محکم بطریق قلعه برا محافظت  
از جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت تمام وزیرین و چین  
مردمان واقع است هر چند سواد چین نسبت به هندستان کمتر است لیکن کثرت مردم  
و وفور آبادی دارند کلان تر شده تخمیناً در هر دهه که ور مردم خواهند بود از چهار هزار  
سال بلکه زیاده سلطنت آشجار قرار است و آنها بزرگان و سلف خود را میسرقتند از دیوان  
بنویسند و خبر ندارند و زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را بشخص خود آمدن  
نمی دهند تا آنکه آنها نهایت کمزور است اکثر از چهار طرف شکست خورده آمده اند  
چند سال پادشاهی بعضی ملک آنها بزرگوارند و انتراع کرده تا حال آنها ملک دست مفتاح  
نمی تواند گرفتند و چندان خورد چشم میباشند بنابراین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

آنها افکار و فکر بسیار است ثمرات و در میان آنها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و  
 سطح خنایا که کتابها در آن منطبق کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی اجرا نیز در تصرف  
 آنها است و جانب خط است و نابو چایان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف  
 بادشاه تنگن است و آنها هم نمی دانند و خط آنها نزدیک با خط چینان است و غربی کام بوج  
 سیام نام ملکی کلان است و نیز شرفی ملک بنگاله ملک برهما است مسافت آن زمین در  
 طول آن هزار کرده و در عرض شصت کرده بقیاس می آید که ساکنین آنجا یک نیم کره مردم  
 خوانند و نسبت بسیار بحال غلبه آنها زیاده شده است آن زمین مشتمل بر چند ملک است که  
 کلاتیرین هم بیگوست زبان بر و زمره آنها مطابق چینان است پادشاه آنجا بر عایا بسیار  
 ظلم میکند در سلطنت آن امر او بر که جانب شرقی چنانگام واقع است و اراو تی نام رودی است  
 بر این گنگا آنجا است فاما ملوک بلوچستان که جنوبی آن بحر هند است و غربی آن پارس و سس  
 آن کابل نیز در آن طولایا قصد کرده و عرضا مستقیم و پنجاه کرده در آن زمین هیچ رود  
 کلان نیست آن بسیار در آرد و نموند می باشد چند سگروه و سردارند اکثر خوار  
 آنها گوشت بگا میخسند و در آنجا گوزنه پیدا می شود و میوه درختان آنجا قابل تعریف است  
 چون همه مسلمانان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی تواند و لا  
 ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوستان هالا است و غربی  
 آن خندک و جیتی اهرت فاما ملک پارس طولش یک هزار و پانصد کرده عرضش بیست و شش  
 کرده پارس بیان دل حال در شصت و شصت سحری به هدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه زبیر  
 اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی عرب

عرب خلیج پارس و دریای خزر و غرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن کوه  
هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول بکهر و تعد کرده و عرض بکهر  
کرده و ادویه مردم آنجا کفره مسلمانان در زبانها عربیت که فصاحت بنی آدم است و در دیگر  
مالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم آن زبان موجب هنر و ریاضت است  
امروزه زمین عرب طاف و حجر عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عربت بساکنان ربع  
سکون در علم و فضل و بهادری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند  
از زمین ترکمان از حصه سیانوشته می آید که درین سرزمین کثرتی از اعظم امور منجمله ظهور  
آمده چون دج و آدم و ابوالش و بنای سفینه نوح علیهم السلام که از اقطار کوهستان ها بالا  
افکنده کوهی جوئی نام از کشتی فرو داده و ظهور را کثر انبیا و اقامت حضرت عیسی و  
علی نبی و علیهم السلام سی و سه سال از رویار شدن بمقامت بکهر و سصد هفتاد  
اگره جای خنده و افتخار در آنجا و شهر با بستی که در زمان سابقه آنقدر عظیم بوده  
که پادشاهی بچلبه یا آن را تسخیر کرده داخل شهر و در آن شهر شش روز خیر یافتند و شهر  
اورشلم و کنعان نیز هست و ارمان نیز الظرف است و باین طرف بخار بسیار از منقسم است  
که جزیره سوماتر و جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرتا فاما سوماتر هشتصد و شصت و شش  
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کر و پنها و در تصرف انگلیس است و ساکنانش بعضی  
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و باوجودیکه با تعدد و شصت و شش کر و در آن  
و پنها و هشت کر و پنها و در شهر کلان بانی بنیاد است در آنجا مسلمانان اند و بعضی  
مردم چین نیز هستند و در زمین جزیره کلا است که طول آن یکصد و هشتاد و پنج کر و

پنجاه کرده در زمان سابقه مردم بنود در آن بودند چنانکه بنجانه مای عظیم و تن بسیار در آن  
 موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در آنجا اسلام مروج است و جزیره تا پورنی  
 هشتصد کرده و از دوازده پانصد کرده و پنهان دارد و مردمان آنجا سیاه قام همه یکفرقه مسلمانان  
 و جزیره مانیلاد تصرف اهل سبایا پنج شش جزیره دیگر که سیلی و بنس از آنجا اند و تا پورنی  
 پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در آنجا هستند قاعده چنان است که زبان آنها از  
 شش چین در بیگانه ملک نمیدوند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا همه جزایر  
 مردم چین معمور است و دیگر جزیره نو هشتصد رازی آن و دوازده و چارصد و سی کرده و پنهان  
 یک هزار و بیست و یک جزیره تا شش یک هزار و هفت صد عیسوی ظاهر بنود و بعد از آن معلوم  
 در این اثنا که تان کوک صاحب آن مین را در تصرف انگلستان در آورده و در آن سود شکر  
 بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود و در آن نزدیکی جزیره پنانگ است طول آن  
 یکصد و چهل کرده و عرض یکصد کرده و جزیره تا پورا که طول آن یک هزار و پنجاه و شش کرده  
 و عرض یکصد و هفتاد و شش کرده و در اطراف اربعه آنجا جزایر خوردند هم خوش آب و  
 هوا آبادان قابل زراعت و جزیره ساگزیر است که حقیقه آن بخوبی معلوم شده و در اطراف  
 شرق آنجا رصده کرده و در آن دنیا فی جنبه جزیره است که  
 که حقیقت آنها با حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهان نا  
 جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن با فاصله است  
 میا و جیلند و جزیره اند مسافت آنها با پانصد و سی کرده و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند  
 تا پورنی و جزیره آن و این و آنجا که پنهان است و تان کوک صاحب حقیقت آنها



معلوم شده و نیشکر در آن تر از دی زمین در آنجا هست و این کنعان کوه حاجت مکر است  
 یونان را کرده و در آنحوالی در جزیره خاوی و یونان دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمافیه  
 صد که ده دیگر جزیره سوسی بقدر سهفتاد و بلاد است در آنجا نصاری دفته بستان آنجا  
 خود آوردند و بعین ازین نیز جزایر بسیارند قدری با آنجا بنجر رسیده که فایده متعدیه  
 مرتب بنود در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروب بحال از حصه دوم  
 زمین که یوروب است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر  
 مردم در حصه آن اند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود و سرزمین یوروب غربی است  
 باین بین دو سواهی دریا حائل نیست بنابرین حد غربی دریای شورالانک شرقی یوروب است  
 جانب شمالی یوروب دریای شورخ بسته است جانب غربی دریای شورالانک واقع باینجه  
 از سرزمین امیر کاجا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین باینجه از زمین حصه دیگر  
 متفرق شده شمار مردم آنجا بقیاس بازرده که روستا بیشتر در یوروب آفتاب و ماه تاب و  
 و کواثر می برستند مذہب بابا که پادشاه پرستی نوعی است نیز رواج داشت بحال بعضی  
 بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بطریق مذکور و غیره هستند  
 و در یوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکبار  
 و شصت و نه شصت گز طول دارد و همین بحر سرزمین یوروب را از زمین امیر کاجا جدا می سازد  
 و دوم بحر بامیک استیم بحر سفید که در آن اکثر خرابی اند و چهار در جانب شمال یوروب نمیرود که  
 آب بر آب مثل کوخ بسته بلام رواست همین که بجا رسد بیک لطمه بشکند و در یوروب  
 الپ نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلندتر که ده هزار و پانصد درع ارتفاع دارد و دیگر

و در سرکه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بنامند از جمله سلطنت راست که در مکر  
 گویند دوم آنکه در سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب و قسمت چهارم فرانسس که در  
 آنکه در پنجم است ششم ترکس که از حدال و چندی مستقل شده به قسم بیاض ششم  
 نهم سوئین دهم و نهم ترکال دوازدهم سیوش جبریز دهم و نهم سوئین  
 جبرزی چهاردهم شانی ملک ترکان سوامی ملکها که در افریکا و غیره که تصرف آنها است  
 زمین یوروب و بنیقد و رفعت و آن طول است صد کرده و عرض است صد کرده و نالی  
 دریای شور و کسین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی و ولایت استیر است چندین  
 کلان در آنجا است و از ممالک دیگر نیز در آن سرزمین بقدر رفعت صوبه یافته میشوند و این ممالک  
 اینها تصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه بنامیده و در کستان دین  
 محمدی و از بسبب این که تصرفی رعایا عیسوی ملتند و مفتیان شخصیات نبول یعنی  
 قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد و کابران دین مسلمانان اند و در آنجا که از چار صید  
 پنجاه و سه عیسوی که موافق شصت و هفتاد و پنج هجری است و از آنجا که طبعه تاریخی است  
 این شهر عظیم تصد و میان در آمد در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خدیشان و  
 علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت الشحر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه انجارا  
 خوزگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای آن ملک یکی است اگر زر و مال رعایا باج برود  
 و از دیگر خلاف دین داری نمیکند قضات باین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت  
 و اما در تعلیم انواع علوم میسند تا اندک رس علم بسیار دارند و اگر چه ممالک بزرگ و وسیع و در  
 رعایت عظمت و نهایت اہبت و عساکر و لشکر و شمار و خزائن و دفاین بسیار دارند

بطرف تعلم مایلند و سپاه گری و لشکر کشی مشغول می باشند با فوج و کواکب اخترف نجومی  
 کردن می نمایند و جهات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی اینهاست چنانکه هر روز و پنجاه کلبه  
 روپی می باشد و در شهر قطیفه بقدر بیست کلبه میزند و از این صد پنجاه محکمه قضات و  
 ششصد مسجد جامع کلان و دو قصیر و یکی در محله فاس دیگر در محله سلا و واقع است  
 دروازه دارد از هر دروازه تا دو انخانه قیصری کشی کرده است و در شهر دیگر بقدر بیست  
 مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی پیویدانامی ششصد کلان جا تجارت است که در آنجا  
 آید و شد و از دور در آنجا یک کلبه و پنجاه هزار مردم خواهند بود و در شهر فاس که بیشتر در آنجا  
 اسکان زیاده از پنجاه هزار مردم در آنجا نیستند و در شهر سائونی نیز شصت هزار خواهند بود و در  
 چندین ملک خور و کلان و اطراف دیگر داریجات و هنروری و پنجاه تجارت غیر  
 قوم ترکان و در دیگر اشخاص مروج است از دریا یا می اشجار و سه دریا کالاست و چند کوه  
 هم دارد که حقیقت آنکه ها و کتب که یکان معظمت بیان کرده اند جزایر آنجا ناکند جزیره خوانند  
 بود و اما ملک انگل منقح چهار قسم است اول انگلند در سلطنت آن لندن و دوم ایرلند  
 در سلطنت آن دبلین سیم کالند در سلطنت آن لندن پاره چهارم و دین است  
 یاو انگلند با صد و ده کرو طول دارد جانب شرقیش فرانس و پنج هزار و هشتاد و  
 چهارده هزار و دویست و شصت و شش و در آنجا اگر چه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 بلنک می رسد و اسکان جهات و دخیانی اختراع یافته جهان و در آنجا در آنجا در آنجا  
 امیر کالیغنی و نیامی نواز و ولایت انگلستان مسافت سه هزار و سیصد و هشتاد و  
 امیر کالند و انگلستان و مصر و یمن و سید و چون حساب کردند از ابتدای روانگی تا در رسیدن

بود باین دو ماه و هشت روز گذشت از دو صد و پنجاه کردنی یوم زیاده تر و اک جهاز رفت ظاهر است  
 که بر باد بک بینریشی گرفته اینجاست می قوم الصت در تصرف بلکه انگشت است بالفعل می شود  
 و کتور است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام بن خازیر رافضی  
 و هم تصرف گشت قبل از ان ساکنان اینجا از علم و هنر و جوی واقف نبودند و اوقات بگل  
 و خوردن گوشت و شکارهایی و پوشش از پوست جانوران بشیم و در کردن صرف می نمودند  
 کنار چشمه ها و آب وان که جایی قابل چربی موشتی بود خانه ها رخس و برگ و درختان میکرد  
 و میوه های دراز عقیب میکردند و پرستش آفتاب و ماهتاب و در عروق و انواع نباتان  
 میکردند آدمی را قتل کرده و قربانی میکردند و در وی و سیاه روی و بی رحمی و بی وفای و  
 اطوای پیشه ایشان بود و ملخص دلام انگه با چهار صد انگشت تصرف و میان مانند  
 بسبب حوادث زمانه و میان از انگشت کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت و رشتا  
 وضو بطور و نظام ملک اری آنها درم انگشت ملک سیاست شدن بهر ساند و  
 ارادتگی تمام یافتند و در رشته شصت و سی و دین عیسوی در انگشت رسید باین وجه که قیسا  
 و راهیان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگشت آمده و آلات بدین شیعی گردانده و در آن  
 گفت که دین قدیم آبا و اجداد چو سان گذارم و بدو ان اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه  
 ارم تا چون مطلب شما خیر خواهی است رحمت شفقت آمدن کشید بدو ملک ماسکوت و  
 و موجب و مشاعره بعد عای خاطر پرید احوال اگر کسی میل به نهیب این شما کند از طرف ما  
 از حتمی نیست آبا و اجداد مذکور پیش از چند سال از نیمه مقدمه دختر پادشاه فرانسیس که متقلد  
 بصلاده ملت عیسوی بوده در عقیدت از دین کشیده بود و از الام با خواهی از وجه خود

که گیش خود را بمحاسن نایلات در نظر پادشاه جلوه می داد و رغبت باین سبجی کرده صد طبع یافت  
 و در کوچ و بازار لادن سناده داده که هر سبدین عید می گزاید مورد افعام است رعایا  
 لندن بملاحظه این امر هم بکفر نه عید می شدند و ضوابط وین و ملت و در بطر ملک دولت بفر  
 عقلی نهاده با خیر این حکمت غایت نظام دادند بنابر علی روز بروز ثروت و شوکت او  
 و ملکه تهذیب اخلاق بجای می رسانیدند که این خود را بکرامت و انصاف در افکار و اذان عالم  
 فرمود و اند بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعهده آورده پسرش در شصت و نه  
 و شصت و دو سالگی بود و در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت می شدند و هر دو  
 و ایرلند یک کرد و شصت و یک سالگی آید و اند بهین حساب که در یک گروه مربع مسافت زمین  
 و قصد و بیت و دو نفر بود و باش کردن می توانند و سرزمین نلس از سیصد سال تجربه  
 انگلند ایست زبان آن زبان اهل انگلند تفاوت بسیار و اسکاتلند نیز با انگلند یکی است  
 چنانکه در صدر مذکور است و سرزمین انگلند شصت و یک کلان داشت که در اینجا تخمیناً چهارده لکه  
 مردم بود و باشر دارند و در شهر دیگر سوانی یک لکه می خوانند بود و در میان و در سلطنت زمین  
 دریای شین شین نام جاریست در نفس شخصش بل کلان عظیم الشانست که چهارات از زیر  
 بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک بل بنجر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه  
 طاق است و نخت یک طاق هشتاد و ست و ارتفاع بیت و نه دست و پای او سیصد و  
 دراهم و بالایی آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و آرایه با عرض صابیت و نه دست و هر دو  
 طرف آن چهاره مزور بیا و کان چهار چهار دست ساخته اند و این بل با این استحکام بنجر یک  
 رو پخته تیار شده و این شهرش از آن یکصد کرده سیاهان کرده بدریای شور میریزد و بهر

انگشتان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر خلد نظیر در سردی کیده جدا بوده است  
 سردی می آید و انبساط و جوهرش بسم می بندد و مردمان و چار پایان و گاوی و بگی بران بگو  
 میگذرند و صد نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که کشمیری پوشش میگویند بر درختان  
 می بندد و از راه کارگت تا ارگ موسوم سردی است و نجاست مگر گاه گاه در جیت هم سرد میوزد و از  
 ابتدای بسیا که بهار است و شکوفه و سبزه و میوه و صحاری و نخل و مرد و قالین و بزمی  
 مسکون الاوان میکند و مانند هندستان بزرگال و اندر سیری و اندی و چکر دارد و بلکه بعد و  
 در گاه گاه باران می بارد و از اضی انجان شب و از در گد م وجود آمو و بقولات از قسم  
 و بکشت در بنج می شود و مصالح چاه مثل دایچنی و فلفل و غیره و چار کلان و برنج و خربوزه و  
 هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود و لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکشتیدن  
 می آید و آنچه بغایت نراکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را  
 اصانتب بوس نظیر حکمت در مکان گرم میرساند که مکانی وسیع از چهار طرفش وقف از  
 شیشه با جیان استوار میکنند که بر روی سردی در آن نرسد اما تابش آفتاب بواسطه شیشه با  
 افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق  
 می دارند تا بصورت هر قسم سیوه بنوعی بخت و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذتیر میباشد  
 و بعضی گل که در بنج نیست بچمن و بزم میرسانند و بغیر ازین سیوه باخ و در و در باغ  
 و میوه ها و درختهای بیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلهای باغات امر و تکیه های فخر  
 است و می باشد و گلاب انجلی بسیار است و الاوان مختلفه در چون رنگ معروف و گلنا  
 و شیر و زرد و انگشت مو و زرد و آه و دوام میکند و مانند تهاگل میکند و سوسن و زکرس و دیگر

اسم ریاحین نیز دارد و گلهائی جنگلی آنکه تن زیاده است خوشبو دریا می باشد برای گلهای آن  
 آب و هوای آنجا موافق است که هرگاه گلهائی نمالک بگردانند باز استند از ملک خود بهتر بمانند  
 شوند و بغیر تنه شش چند جوی خورده هم دارد و در هر کان سیسرن جانب غربی آنکه از سیسرن  
 کوه متصل بر شل بدریای شور میریزد و در هر سیم و نانو در کوه سیلان دارد و در شهر زنجان است  
 کوهی است که هر یکی نام طحیحه دارد و نیز زمین برای گل و لای و آب حمل پذیرد و با طحیض غری  
 ساخته اند که بدینا میریزد و علاوه بر آن سبک صفای که چه با هشتصد رابده است بر سر راه  
 دو کس مقرر که تمام روز در کوه با میگردند و خس و خاشاک بر داشته آری به نهاده بدریا  
 اندازند و در بازار چندین چوک است که در اطراف آن کنه عالی و در میان باغ پریش و  
 مرتب شده و چنان یک لکبه و شصت هزار مکان پنجه و سنگین در رنگین چار پنجه و در کوه  
 بسیار کساده چنانکه تخمیناً بیست گاوی در آن میتوان رفت و در وسط بازار از سنگها  
 گرد و در کان برای آمد و رفت گاوها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع  
 بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که هر چهار گاوی است اندک مرتفع تر کرده و کانها از  
 سامان تحمل بالا مال و از کثرت تحایف همیشه دروازه های دکانهای از شیشهای جلشی طبع  
 با سنگی تمام در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و  
 سیاقیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلفه الاوان و باوله و کتخاب و زرقعت و نباتات  
 و چیزت و جواهرهای بلورین و ماهر رنگ بر همه چیده که با احتیاط آن رهروان محفوظ شوند و در  
 شش محل کان یا دشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گریه که بعضی از آن نهایت بزرگی  
 از آنجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی و دو و ارتفاع آن از زمین یکصد و صد و

داشت و شش تا مردان از سنگ مرمر مسافر آنها مکان جشن پادشاهی و مکان صدر عدالت  
 و مکان خزانه و دواک خانه و مکان پزشکانش و میثاقی که در آن نوادر روی زمین نهاده اند و دیگر همه  
 ملک خانه نامی و دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مدرسه  
 پادشاهی طبعده و چهار مدرسه دیگر فقه عیسوی و حیده مکان کلان پراز کتب و پنجاه و یک  
 مکان برای جلوس صاحبان و نوزده مکان برای مجوسان و چهل و شش مکان در خانه و  
 دارالشفا که در بنیاد و مفتی افزوده میشود و حیده دهان مرکز مغلان پیر و ضعیف و دست  
 شکسته و جنگها صدمه برداشته اند و در اینجا میگذرانند و خوک و پوشاک ضروری بطور سالیانه  
 می بایند و خزان مکانات دیگر هم است که کوکیرتیم و بیوه زن و مرد بیدست و با خوراک  
 پوشاک می بایند و دارالاحیاء دیگر هم است که در تمامی آنها زیاده از سه کروزی و سه در سال  
 بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکبه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکبه  
 شصت هزار و نوزده و یک لکبه شصت و شش هزار و گوشت و مرغ و ببط و غیره جانوران  
 بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال نفیبت ده لکبه و روپی بمصرف میرسد اما  
 چون و فور مردم است اجناس بسیار گرانبها است که برنج فی روپی پنج شش تا نازافیون اند  
 از پنجاه تا شصت روپی و ابریشم هم همین قیمت و مرغ سرخ فی آثار شصت روپی و مرغ  
 فی آثار دوازده روپی و در حویب فی آثار دوازده روپی و اناس و خر و بوز و هر یک نیم  
 شتر فی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کاله نامی مس در زیر زمین  
 کرده اند که از آن آب شیرین بجانه میبرند و هر شب زیاده تر و خیر از شب پوالی که هستند  
 در هندستان میکنند و در و شناسی و جراحان در لندن میشود که امر و بزرگان بجز



و چون غولین بن برگاوی و نگهی و کونج سوار و پیاده در کوه با آمد و رفت میکنند و اینچراغان  
 بر شاه راه و بزرگان ما و بیرون شهر مسافت و کرده از شهر شام تا صبح صادق بحال نرق  
 برق میماند و اقبال سپه و نیل سیاه در چراغ الماس خندان آدرین بایم بعضی و غن سیاه  
 کاس می سوزند و کاس خیریت در خرج نهایت کم و در روستائی زیاده بنظر نهیست  
 مسئله شبازی و اجرای ساختن آن بسیار خیریت و خطرات اینقدر چراغان می یوم  
 رسانیدن آب هر خانه مبلغی ب یار و گرامی طلب لیکن آن حکم پادشاهت بر ذمه رعایا  
 بانقاعده که هر که از راه میرود و چتری موجب آیین و قرداد با نهامی و پادشاه تخفیفی در  
 خرج رعایا انجام میشود و الا فلا و حساب ماهی اشیا شمسیت و ایامی شهر و اگر بزرگ  
 انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است نیست که پنج سی و یک یوم است و اپریل  
 سی و یک یوم است و یک یوم چون سی و یک یوم و جولای سی و یک یوم و اگست نیز سی و یک  
 یوم و سپتامبر سی و یک یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی و یک یوم و دسامبر سی و یک یوم و چون  
 سی و یک یوم فروری است و ششم سال اینقاعده را اعتبار کنند و در سال  
 چهارم همان کسری بزرگ زیاده را یک و تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیت و  
 گیرند و آن روز کبیسه و قاعده دریافت کبیسه نیست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند  
 اگر خارج قسمت صحیح بلا کسری باشد آن سنه سال کبیسه اند اگر یک باقی ماند سال اول  
 از سنه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مبداء این تاریخ  
 از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبنا و علیه الصلوٰه و السلام گرفته اند لهذا تاریخ  
 عیسوی نگرفتند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد و پنجاه

درخت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیش خانه قیصر و  
معلم و طبیب و چهل صاحب معاش اند و صاحب خانانان و رندان و تمامی مملکت نگنجد و شما  
چهل لک خانه اند از جمله آن یکصد لکمه چندین دولتند اند که در کل عالم دولتندی مثل آنها کمتر  
و آنها میفرمایند تو نگارند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خوردست و طرفان  
مستول و دولتند که پادشاهان و فرنگستان و حکام امر گیار و ربار و بییه بخرش می دهند و  
وزارت آنها در تمام عالم تجارت میروند و اهل حرفه مایه دار که از سر بایده آن هزار هزار  
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند و دیگر متوسطین و رنمویل که آنها نیز سامان دولت  
و شصت و شصت هزار حال دارند و پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکمه در مرتبه ادنی و صنعت  
و تجارت و ملک نیز کما حق در بیان نمی آید و آن سیکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرده  
یعنی یکصد و چهارده کرده و رو و بیست و دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که آنچه و پارچه  
و رنگ و بیش و نه کرده و از ششم و نبات و بنو و گل و غیره مختلف الالوان سی و شش کرده  
و سایر سامان مثل صنایع و سار و سپ و کفش و غیره پانزده کرده و از آهن و فولاد  
و برنج نیز پانزده کرده و رو و پارچه های ابریشمی پانزده کرده و زیور آلات سیم و زر و ظروف  
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرده گرفته تا چهار کرده و رو و بیست و پنج  
اینهمه صنایع را پانزده لکمه و شصت و هزار آدمی تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر  
که آنقدر باجهت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکنند مثلاً بنبه پارچه صاف  
بودن و بنبه دستکاری و نداشتن گردن و تار کشیدن و بافتن و همان اطویل و غیره  
ساخته و با آن بوسیله یک آلات که گاهی می نامند مرتب میشود و هر یکی بموضع خبر گستر

مخصوص بیک است و دیگری در اصل ندارد اما گه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و منشا  
 میشود و مردمان آنجا در هر ملک تجارت میروند و خبرهای ابدی می برند چنانکه از سمت دیگر کالای  
 دنیا می آید و تا که در پنج زمین و اعلی و سمن و پست و آسمان و در هوا و کهار و شکر و شراب و بنبه و قهوه  
 و تخمیل و فلفل سیاه و سیخ و مہا کنی که امر از آن کرسی می آید و صنعت و قسام ادویات و غیره  
 و از ملک فیر کا طلا و عاج و صنعت و غیره می آید و از هندستان مصلح و پنبه و مصالح حاره و چای  
 و سایر ادویات و اجزای سنگ در آن و ابریشم و بنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ملل می آرند و از  
 ممالک محروسه یورپ و فرنگستان قسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بگو  
 آن از صنایعی که در آنکس تیار میشود خریده بمالک دیگر میبرد و حاصل آنکس بدین گاست که  
 در آن کس بکار و بهشت صد سیزده عیسوی چاه پنج کرو و هفتاد و شش لکله و ده هزار و سیصد  
 اجناس در تحت ضبط درآمد و نیز معلوم باد که در آن کس یکصد و سی و یک عیسوی و ارباب  
 کشت برین مطابق دو کرو و سیزده لکله و سی هزار و بهشت صد و دو لکله و شصت و چهار آند و دوازده  
 و پنجم چهار کرو و پنجاه و هفت لکله و هفتاد و چهار اساکه باید صرف در بای شیور و جزایر اسکاتلند  
 رعیت انگریز اندیز جمع کنیم پس شش کرو و هفتاد و دو لکله و پنجاه و شش صد و شصت و یک رعیت  
 پادشاه انگریز اند و در پنج سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظا قدر قوی صاحبان انگریز  
 از تاریخ آن خبر می دهد و آن کس یک هزار و دو صد و شصت و دو و هجری است الحال بدان که در  
 سایر ممالک آنچ پادشاه کن آن قانون و دستور العمل کار دایان است و در آنکس بر حکمران  
 که پادشاه خلاف قانون آئین حکم نمیکند و در مایه در آنجا است نام آنها پادشاه است نام  
 امرا و پشاه یا حکم آنها مطابق نباشد و اصل قانون کلی نمیکند و پادشاه را بهر صورت مصلحت است

و در سال فواج بری و بحرانی حکم صلح و نزاع و موقوف کردن صاحبان مجلس پارلمنت و معرفی  
 آنها لیکن بعد از سه شش و قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و صاحب  
 قانون آنها هیچ کس عذرانی قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن و دست انداز  
 و برای مشوره مجلسیان فصلیه مقدمات و بجالی و موقوفی هزاره و نظام قوانین سلطنت  
 مقررات جنگی گیتان چونانان اسکاٹ نوشته که برای مصارف خا<sup>ص</sup> و پادشاه و سالیک  
 کرو و مهیت لکمه و بیه مقررات سوای آن ل و اجبی از مالک محروسه بضبط می آید بر  
 بضبط و بطولک مشایر پاسبان و مصرف سلطنت بخرج میرود بقیه دخل خزانه میشود  
 و پادشاه بفرمان خیر و مشایر و صاحبان کونسل یعنی پارلمنت زیاده از وجه مقررده نکند و  
 بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و در ویدافتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات  
 چهارات جنگی حاجت اغذیه از رعایا بنحوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار آنها را نرسد  
 و ششم مطابق نوشته هری علی صاحب سلام که اگر خزان را با افزاینش جنگ و بی صرف  
 مسلح می گرد و پیدایز رعایا تحصیل شد و در سندها نیز ملکه انگلستان حکم تحصیل خیر و  
 سوبه برای تیار و حمل و بود و فرستادگانی برای مر و گادایان و خانی داده بود و طریق وصول  
 همانست که پادشاه سناوی و ششهار سیکند که انقدر مبلغ بجهت است که هر که خواهد بقرض  
 و دین رعایا بطوع خاطر زرادخل خزینه کرده خمت میا و نامه بطریق دست آوریز میگشاید  
 و سناغ آن فی ماه هزار و پنجاه و پست چون قواعد سلطنت پس درست است که مضایقه میکند  
 و دولتمند و تجار عالیشان سپه دهنند با هتگی از رعایا تحصیل کرده بمردم میرسانند و مقصدی  
 پادشاهی حساب بخرج بارلمنت میدهند اگر خرج بجایی باشد که ببارلمنت نبود در سال آینده

حضرت خاص او شاهی مجرب و سیکرند تخت نشین و مولی است بشیر طردین مسیحی دو در باره از ایا  
 گویند چنانکه در صد و یکم نوشته اول مبار خاص است که در آنجا منصب اران بخوق سناحب  
 احلاس مینماید و دوم مردم شهر فاعله عاندن اند تفصیل مناصب این است اول و دو که  
 بشیر و از آنها از برای پادشاه اند و دوم باز کس شیم ازل چهارم و یکونش پنجم و ششم و هفتم  
 بران ز جمله قتیان نیز عا عاند سولی شایسته و لیجه هر قدر شایسته و مایستند و در جای  
 در بار خاص شریک مینماید و دوم مردم مساوی و در ف هر یک را پایه و مرتبه جداگانه  
 و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند و همه منجس داد و گرفت رعایا باشند و نفر  
 دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگشت برش حصه ششم است و  
 صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دوره ششماه فته مهندار و پنجوز را  
 بفضیل میرسانند و از لندن با طرف اخبارات هفت روزه بقدر یک که در پیوسته آید  
 و احوال ماه و یکبار مرتب میشود فی ماه بقدر چاه هر کتاب بقیم میرسد که بطلان آنها  
 پادشاه و زراسیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا تصدین مهابت ملکی تعلیم  
 که این نسق پور و و این جاری امور خلافت باید کرد و هر سال کتابهای شهاب و علم تفسیر  
 و مع و منطقی و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تدوین و بیات و جفر و هر فن تخمینا  
 عدد منطبق میشود و نوع انگریزی سوانجی چاپیکه در هندستان و دیگر ممالک مقررند محض  
 حفاظت لندن متعین اند که به پادشاه و برات و بطاوت بی نظیر و خوشگونی و مرقا  
 میچینند و نظم که بلیس آنجا میبینک و گریز و بسوز چون توش انگ و بهر که به چنان گریز  
 سوی هند و یوساران نصرت خوی و نمکلی با چنان زنجیر حاکم و هند با چنان خاک

زاب و بن بستن گریه و در شبش کرده از موی اعضا شکار ترشیده ریش و خراشیده و  
 و باغ و زمار و بغل غرق مود و سر سبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود و بوسیدن  
 ملاحی و ناخالی و دشمنی و جرات تو بخانه پرانیدن محاربه بسیار هم انداخته جرات بنویس  
 بزرگ و حکم که اگر الفرض آنها را با جرات تمام عالم اتفاق افتد و هر مرفاق باستانند و در  
 از اخبار است که یکبار و شصت و سی و یک معلوم شد که یکصد و <sup>۱۶۹</sup> و نه جرات بسیار بزرگ اند که در  
 شصت و هشتاد و چهار ضربت کمان گرفته تا یکصد و سی ضربت کمان و یکصد و  
 و شصت نفر سپاهی را بر حریف یکصد و شصت جرات بزرگ اند که در آنها شصت و چهار ضربت کمان گرفته  
 و در ضرب موضوع است و در هر یکی چهار جرات و پنجاه کس و اینها نهایت سیر اند و شصت و  
 منزل چهار قدر از آنها خور و تراند که از آنها فاعله ستانی میکنند و شصت و سی از آن بصره  
 و ممالک دیگر آمدنی و عواید بسیار است و در انگلند خراج آن چیز که ضروری و لابدی و  
 مره است محصول نمیکند و آنچه سان دولت مثل سپهر و کاوی و سلیس و خدشکار و غیره  
 مثل کرسی مادر و ازه با و در سجد است البته محصول گرفته دخل خزانه میشود و در انگلند جرات  
 تجارت بست و دیگر از اندوخته و معلوم و ناگردد پیشگان آنهاست که بفرود صنعت مایی گیری و تجارت  
 اند که نشستن آن و بیان تمام مایی طولی دارد و بقیه یک که به دست بزرگ صنعت مایی گیری  
 بشنوند که با طرف برده و فروخته مبلغی حاصل می نمایند محصول از صنعت شست و رو و به پیر  
 عاید میشود و دیگر بدانکه تجارت کپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد با پلستیک مری نمائ  
 و مختص باشند و چون بکثرت خراج و جمال خساره و بسیار و فور شغال از عهده اتهام کیس  
 باشد آن امر در میان شرکا شکر میگذازند باین دست و بکمی بود اگر آن در انگلستان بسیار

کمینی سوداگران هندستان نسبت به یکدیگر کمینی با عالی تووند و ابتدای ظهور آنها نیست که در زمان جلوس  
 الیهیت نامی که در وقت ششصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد و پادشاه  
 بنود اکران تجارت هند کنند و دیگر از ادران داخل نمایند و مانند مدیحه جماعه مذکوره تجارت هند سکنه  
 تا آنکه سبب وقوع حوادث نامدرسان بنابر دکان هندستان مخالفت خصومت و بدو بعضی از  
 شاهزادگان الیهیت انگریز و کسی از کمینی بر یکدیگر و کسی از فرانسویان از فرقه و کسی از فرقه فرانسه  
 رود انگریز تجارت وارد و هند یوزند و هند تا آنکه سبب بدو و احوالت کمینی انگریز یازده  
 زمین جهت احداث کوهی از پادشاه چغای غایت شهر صوت ملکیت کمینی افزود و در عمل و  
 تصرف در سلطنت دست داد از نگاه پارلمنت در معامله کمینی دخل و باز پرس شروع نمود و تقریر  
 گویند بر فرمان فرمای هندستان رسیدند خود و اگذاشت و در بندر کلکته و سندراج و بنو قلا  
 موسوم به سیم کوک شل و لاپ خود مقرر نمود که از ساکنان آنجا که خواستار دستگیری گرد و کمینی  
 عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بلبان قضای ایجاد قدیم  
 نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت قایم یافته چند شرط جدید برای بهبودی عیال هندستان  
 و سود خود دخل میکنند و ساله سیر کمینی بجا آورده است و کمینی نانی دیگر بوسیله یک کاروان در  
 بیت و چهار نفر از روانی سیاحت و هر سال از آن بیت و چهارش نفر تبدیل می یافته  
 حجه کس در خانه کمینی مستغنیانیت در سرمایه تجارت کمینی هر کس که در هر روز و پیر و خل کرده باشند  
 در وقت انتخاب کاربر از آن دعوی استحقاق میرسد و شخصی که فقرا را بسیار و از منظر و اعتبار  
 کنند و کارکنان دخل و شال کرده میشود و چون احوال اینک فارغ شیم واضح بگویم که کمینی  
 نگذشت پس ارتفاع دارند و در زمین سکنه کوه بلند بن موس است که از دایمی شوار سیم

شهر پوتامابه بهمن ششمه کامل تبرک و شمره و فور باریدن برف و عایل شد ارض و عو قلاب  
 بنظر نمی آید از روی بهشت تانور و او چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند و آنسین تا دو ماه  
 می بار و سلطنت و سن بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و وزیر  
 وزیر منوط است هر چه بامریت میکند میتواند مشاوره مجلسیان آئین مقرر نیست در حکم  
 نمیتواند که در زبان آنها علییه است هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه گناهکاران  
 سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرغیت در عقوبت مستمره بقدر تحفظ  
 دار السلطنت روس مسکوبوده چون پونا پات پادشاه فریس در کیهان و بهفصد  
 دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کتیر پور گر نخته بود و بعد از تمام بونا پات  
 پور مذکور را دار السلطنت ساخته مسکورا بجدید بهتر از سابقه آباد ساخت در متحد و قیر  
 که در آنجا بقدر دو کله مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا بقدر هزار مردم خواهند بود  
 دریای کلان روس کجی ملک است که کیهان و جلد صد کرده و فرور کرده بدریای شور میریزد  
 بگرون مقصد کرده عبور کرده و نیز و آن است مقصد و ذکر و عبور کرده و چهارم نشین  
 روس از سلطنت ترک علییه است و آن نیز از بقصد و سی کرده سیال شده دیگر دریای  
 آن چهار صد و چهل کرده و سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر از آن رود بار و نه سیال  
 زمین روس بسایکوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مانژی از دریای شور زیاد  
 از بقصد و درستی بالانیت و قطار و جبال اورالیا بقصد کرده در آنست و نیز کوه  
 از آن بالا آمده از دریای شور و نه مقصد در عهده دستی بالانیت ایل و سر بسیار لشکر  
 میتواند که در عرصه مدت قبل گذشته که در مقابل و از انبیا بقدرش کوه مرد سیال



[illegible]

سوئی یک و در شش چهار پنج شهر دار و پادشاه آنجا کار بر و از آن خوب دارد بشوره آنها امور سلطنت  
 حسن انصرام پذیرد و در سلطنت آنها ایران و الوکان که در آنجا یک شیم که مردم باشند و در شش شهر  
 نیز دارد در آنجا صناعات و جندلان و اج و در و ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت بر و کبابا بقدر  
 مردم بود و الحال بسیار کمی و چهار نام در و خراج سالیانه آنها چهار هزار و سیصد و سی و چهار دریا  
 کلان در آنجا است که بهتر است و چند کرده سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت  
 بسیار ولایت در قهر و شوکت است و جنوبی و شرقی آن دریای شور سینه زمین است و غرب  
 ولایت بر تال شمالی دریای شور تالانگ که جانب است و از آن زمین بایض و بیت و شست کرد  
 و چهار صد و چهل کرده ساکنان آنجا یک کرده و همه ملت نصاری علمای بزرگ آنجا است  
 نصرد چهل و شست تن علمای میانه در ایشان یک شیم که به نظام امور سلطنت برتن و احوال  
 است و چندین علمای علم را و اجی نیست و در آنجا چندین طلا و نقره نشان میدهند ملک  
 خیر است لیکن بسبب خدائاترسی حاکمان آنجا افلاس و کثرت در آنجا شایسته زیاده و این  
 کرد و از پنج باج آنجا می آید و سپاه هم کمتر دارند و چهار شیم کم است چون بحث علم و فنون و در آنجا  
 کمتر رسوخ دارند و زیاده از بیت در سحر و جانیست آنهم معروف را به بان کتاب که روز بروز  
 بتعرف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه را کم میکنند و مردم از اطلاع بی بهره مانند داری  
 آنها شهر باوه است و در آنجا بقدر یک شیم که مردم اند و در شش شهر بالا کا چهل هزار و دیگر شهر  
 متصل آنجا است که یک که مردم در آنجا ساکن اند و در ستر زمین سودا و تجارت و مردم با  
 جانب جنوبی ملک تالانگ و قلمه است که از جنبه شمال بتصرف آنجا کمان در آرد و چهار دریای کلا  
 در آنجا کرده و کمانه در دریای شور میریزد و کوهستان آنجا چندین ارتفاع دارد و در

آن سه شهر دریای شور سیاه زمین واقع است آن ملک اسملمان از نصاری امتناع کرده بود  
 و از دو نیم صد سال تخمیناً از تصرف نصاری و آمده فاما سلطنت نسله از چندین  
 گرفته است بقدر شش هزار و صوبه دارد و صوبه کلان باینکه اول آن بین کسیدی و دو کرد  
 و پناهستان دوهشت کرده بشیر صوبه از صوبات آنجا پادشاه سپانی تصرف آورده و سینه پناه  
 و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او برآمده و باجو و جنگ و جمل بسیار است و او  
 کرد و زافر فنی و رونق آن ملک بواسطه او و شهر... سو و اگر مردوان آنجا اقامت  
 اکثر مثل بساجه علمی دارند شمار مردم صوبات آنجا چاه لکه خواهد بود و تعداد خرج سال  
 آنجا کما هو معلوم نشده چهار ناکه دارند لیکن نسبت بحکام دیگر ملک آنها بسیار است چرا که  
 متصل سرزمین ملک امیر کاکر انصار در تصرف آنهاست و در حصه فیکر انما شافا  
 و در حصه پاشگلر که سرانیت در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدرشته  
 زیر تصرف انگلستان و آمده و شهر متنا و در میان و هندستان شخصی خوچور تصرف  
 آنهاست فاما ملک سویتان شمالی آن دریای شور شده تی و جنوبی اندیشور اما ملک  
 ارتونسل وادی آن ملک ششصد و شصت کرده پناه پانصد و سی کرده شمار مردم آنجا تخمیناً  
 سی لکه جانب غربی سویتان ملک است و آنجا تخمیناً ده لکه مردم میباشند پادشاه  
 آنجا جمعی است جان و مال برعلیا برست و دست و فرج بسیار کم دارد که از چاه هزار زیاده نخواهد  
 و چهار بیش از بیت منزل ندارد و حاصل هر سال آن ملک یک و نیم روپی است و در سلطنت  
 انولایت سنگهام است که در آنجا بقدر شش هزار مردم خواهند بود و سود و سودای بازار کان سویتان  
 تحصیل تجاربت آهن و پولاد و مس و برنج است و دریای بزرگ در دو گوشه آن کلا فی

[illegible]

دارند و شهر اهل در جنوبی امیرکاد و تصرف پرتگیزیست و در آنجا قطعات الماس گران بهای می یابند  
 و این سلطنت بسین در لشکر دو لک نفر مردم باشند و شهر او بود که شراب خوب و در آنجا حاصل  
 میشود و چنانکه شراب پرتگالی مشهور است و در آن شهر این کوچه بلند نیست تا از ویای کناری  
 و در طرف آن دو دریای دیگر جریان دارد و قبلین نهشت و شست سال شصت هزار پاسبان  
 نژاد بسیار خراب شده بود و وجه مرثیست و در نیت آن پادشاه انگلند بقدر نهشت لک نفر  
 داده اما سیوت جرنلیک و لایچی کوچک است شرقی آن ولایت است و جنوبی آنالی غربی ملک  
 بهائیس شمالی سوریا است و از وی آن مین یکصد و بیست و پنج کرده پنهان یکصد و بیست و نه کرده  
 در آنجا بخت لک نفر مردم اندازست یکسال در تصرف حاکمان خود است و در آنجا دوازده  
 و لیکن این نظام قهات روستا که خانمانی انگلک اردو سپاه آنجا زیاده از بیست هزار کس  
 نخواهند بود لیکن جلالت و پروری بسیار دارند و در آنجا دوازده و بیست و پنج کوه کلا  
 هم هست از آنجا لک قصه نگذشت و دیگر ملان که قلعه اش از دریای شور تا هزار درعه  
 ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهارصد و بیست و نه کرده در آن است اما از مین شمالی آن  
 و نمارک دریای شور بالنگ است شرقی آن سل طول آن ملک یکصد و بیست و نه کرده  
 و عرض چهارصد و بیست و نه کرده و بحال آید تخمینا در آنجا دوازده و بیست و نه کرده مردم با پاسبان  
 آنجا پیشین نام دارند و الحال آن نام هم نمانده و دوازده و بیست و نه کرده کلا در آنجا  
 لایسورک است که از آب دریای شور ریخت هزار و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست  
 سیزمین اول ساکونی که در آنجا بخت لک نفر مردم باشند و شهر او که در آنجا  
 در آنجا لک نفر مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و بقدر شش شهر در آنجا دیگر نیز هست

آنهاست همچنین لقب و منصب و ضلع را نیز متصرف اند اما خصوصیات آتالی شترش دریای شور و  
 و غرض دریای شور و میان زمین شمالی ملک پیرانش طول آن ملک پانصد و بیست میل و عرض که  
 ساکنان آنجا یک گروه و سه گانه اند و در میان و اما قابل تعریف نیست که آن شهر و مردم  
 در آنجا هر کوه است و دو کوه دیگر هم دارد یکی کوه سوس و دوم کوه انیا که از آن هر دو  
 و فکه کوه آتالی از سطح آب دریای شور زیاده نیز در حد و سی بال است و حلقه و هسته آن کوه نیست  
 می باشد و در وانش سه سلیست در بعضی اوقات از درون آن کوه آتش می برآید و چون آتالی  
 کرده تا سه میل گذر میکند در راه هر روزی شصتی و خشتی و فیه چهره که در پیش آید سوخته خاک  
 بسیار و از خصوصیات آتالی اول صوبه بابلس که طول آن سیصد میل و عرض یکصد و هشتاد  
 است که مردم آن دو تبار و سیلی و دینا و کله و دیگر تبار و الماسین در میان دریای شور و  
 که دوره آن چاه سیلست و در آنجا چاه هر کس مردم باشند آن در آنوقت آنجا نیست  
 هفت صوبه کلان و چند صوبه خرد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه کله و چاه هر کس  
 از مردم نخواهند بود و آنکه خرد تر است و آن کمتر از چاه هر کس و بنده در ایام سابقه و قریب  
 مردم آتالی بر تمام روی زمین بوده الحال بخیر نامی باقی نمانده و روز و رتزل دارد در میان  
 آن میان زمین متصل ملک آتالی سار و میان که طول آن خیزه یکصد و عرض چهل و پنج  
 دارد سلطنت آن کالاری است و آنکه حکم بران مملکت یور و حصه دوم زمین انجام یافت  
 بیان حصه سوم از چهار حصه بین که افیر کا است اکنون در بیان حصه سوم که  
 شروع میروند و بدینکافیر کا جانب شرقی و غربی و جنوبی و هندوستان از حصه یور و بدینکافیر  
 لیکن نسبت و دور مردم و تعلیم علم کمتر است در آنجا زیاده از دو کوه و چاه کله و نخواهند بود

الجانب شرقی افریکا دریای شورنده ستانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر المانگ است چهار  
 شمالی آن دریای شور میانه زمین برابرین از یوروب جدا شده و گراگوشه شرقی شمالی با آن  
 ملحق است و اگر از حد و اربعه دریای شور میانه است تمام آن یک جزیره محسوب میسازند و طول  
 سواحل آن ولایت چهار هزار دو صد مساحت همین قدر پهنا دارد و اکثر مردم افریکا کافر هستند  
 و در آنجا قوم مجنون و عوی اندر اکثر جاها از نسل عرب گرانند حصه شمالی افریکا تمامه خلایق فقره  
 آیه محمدی میخوانند و صرف باشند گران زمین گمان را گمش کونیه نصاری اند جمع آن قلمرو آن بلاد  
 بسیار کالم اتفاق دارد که بر غایت هر چند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم سیرا جانب  
 جنوب سیرا و سرد سیرا چنانکه یوروب چهار طرف دریای شور واقع است و در افریکا  
 و در سیرا چنانکه الوام و دخانه ها و انهار جاری اند و در افریکا آنچنان هم نیست از بخت آنکه  
 خدیف و ناقص است از کلان دریای ای آن زمین یکی رو نیل است که از سواد مصر گذر و در  
 شور میانه زمین ملحق است دوم دریای بنجر و دریای جابراین هر دو دریا متصل  
 سیران دارند و کوچه هم دارد و در شطرنجش نیز کوچه است و در گیتان افریکا از جمع ریگستان  
 عالم بزرگ است بیابانی است قح و ذوق و وسیع و مهولناک از بحر المانگ سواد مصر و  
 آن ریگستان در طول و در هزار و چهار صد میل و عرض شصت و سه است در میان ریگستان  
 مکه و یمن ریگ است و بلند و است در آنجا بهر جایه صورت و کارزار است نیست هر چند در  
 زمین میرکان نیز ریگستان است لیکن برابرین گیتان که سالم و در نیست و ریگ بسیار است  
 و در اول صوبه کیش دوم ملک مصر است که شصت و شصت است و در آنجا است و در آنجا  
 در زمین در تصرف مسلمانان و قطعه زمین که پیش طول یا تصدیل و عرض و صد و میل

سوجات آن زمین حاصل دریای شور ثوب و تکریم و گوشتی که آن منبع آغاز دریای خلیت و سوا که  
 شکر کننده از دار السلطنت است مردمان آنجاسی لکه به سهند فوج کتر دارند و چهار دارند و پادشاه  
 آنجا کسی است در آن کوهستان دارد و بسبب کوه بند ساریم دارد و در آنجا کتب شاه به شکل میشود  
 و هم با پیش است و در آنجا بسیار ساریم باشد فاما ملک مصر در عوالی آن سواد دریای سوریه  
 زمین است با آنچه ملک یزد و حد فیش نیز دریای شور است بهین سبب است  
 سیاه طرف دارد و طرف جنوبی آن سیستان و جانب غربی نیز گیلان ملک مصر تا چهار سال  
 بنجری با بود و در وایح علم و فضیلت هم داشت بعد از آن تصرف پادشاه بایل آمده و در جنوب  
 بهقصان نهاد و مردم مصر در آن افسیه کمال حماقت دیوان آمی پرستید و ملک سهند  
 زمین و سیر و بیاض و نباتات و تجارت را بر سرستش میکرد و مانند سهند و آن که به گه بوجا میکند  
 و ذکر است نیز پیش میکرد و بعد از آن بعضی بهوشند و بعد چندی حمله نصاری کنند  
 آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالله و الحق الضوای حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم  
 ظلمانی جور و بدایت نورانی شد در آنجا ملک مجاهدین که از تصرف کنند تمامه کینین شریف  
 اسلام شریف شدند و مردم آنجاسی لکه به سهند آمده الحال آنجا در تصرف است که  
 آن زمین ملک کرد و در روپیت کلان دریای مصر و دولت نقد سبز و عات بکار می  
 که امینان بهاران ندارند و ما بین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از آنجا که  
 بهران و خشمی کلان است که بهاران آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پیشتر گذشت و سرتین  
 برینا ما بین مصر و پیشتر است که این زمین با افسدوسی ریل و عرض چهار صد چهل  
 و در آنجا که سهند و در آنجا که سهند و در آنجا که سهند و در آنجا که سهند



زمین چند صوبه بزرگی هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند  
 از زمین مصر تا حبش تر بونی است و الحال آن ملایم و در تصرف ترکاست و جانب غربی سیل  
 ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود است و در آنجا شصت هزار نفر از مردمان نرومورکا  
 صوبه کلان شهر نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تران هم سلطان  
 و صوبه بیشتر علاحد و در سلطنت متقل بوده الحال آن هم متعلقه مورکا است و طرف غربی  
 آفریقا بسیار صوبجات و جزایست که بگل این با انطرف آمد و رفت دارند و طرف جنوبی  
 آفریقا را هندیان تصرف بودند لیکن از پنج سال تصرف انگلستان در آنجا بوجود آمده  
 بقدریست که هر کس آنجا میبایست و ساکنان آن زمین از علم و حکمت نبی بهره بودند  
 مگر اینوقت که از غلط و آسینوس مردم آنخریشوعی در آشی بهر حسانید مانند و زجرات  
 آفریقا دادا کاسکرت و آن نفقه متدویت میل را از و یکصد و سیل پنا دارد و بعضی  
 جزایر دیگر است که در تصرف آباد کنندگان خود است و نفث و نفث جزیره دیگر نیم  
 از آنها یکی در تصرف فرسیان و دو در تصرف انگلستان است و در جزیره ترلفیک که از  
 جمله جزایر است کوسیت که قلعه اش از دریای شور و نفث هزار و دو صد در عهد ستی بلند  
 تر است از نفثت کرده بنظری آید و دیگر جزیره مدر که شراب آنجا با نام است و در  
 جزیره نفثت و بار هزار مردم اند و الله علم بالصواب بیان صفا فریک که آنست حبصر  
 نام آن با نام مسیله حال قدری از حسن سابق که امر کایت بقلم می آید بیان حصه  
 چهارم که بافریقا مسمی است با آنکه مقتدین مساحان و دانایان سالک ممالک  
 سواد اعظم که میران باشد حصه قرار داده بودند که آنست یا یو و ب آفریقا است و در آن

این حصص ثلثه از بیج جادریای شور در نیامده و تفرقه نکرده و الا در جمع جزایر معدود میشد  
 سه حصه در وسعت و فحش زبان زو جهانیان بوده و از حصص چهارم که امریکای است کسی وقت  
 نداشت که زمین امریکا در عالم است یانه بعد از آن در ۱۹۲۲ یک هزار و چهار صد و نود و دو  
 مطابق ۹۲۴ حصه و چهل و هفت هجری هلی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن اینست  
 که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تا جبران ونیس و جنوه که دو جزیره است  
 از تجارت متعه هند پس منقطع بوده مال وافر و مسکاتر بدست آورده بود و در خصوص مسکاتر  
 جزیره ونیس که تمام تجارت هندستان با قضا خود داشتند و متاع هند را کاروان عرب  
 که از راه مصر و بحر قزقم می آمد بفرنگ مسیر میگردانید چنان بود که سود اگران و فرنگ  
 مدخلی باین دو اسکندریه مابین سولس که میتهای بجزا حمره و قسمت رسیده تحایفند  
 بدست تجاران فرنگ می فروختند و از آنها اجناس هندو ایران و غیره آن میخریدند و  
 بجاه معروف و اجتماع سود اگران فرنگ با تجار عرب میشد چه آوردن اشیا که مطلوب طرفین  
 میبود فیما بین عهد و بیجان موکد میکردند و فرنگیان دیگر را تجارت هند و خل نمیدادند و  
 هند را بقیته خاطر خواه نهایت گران بهای می فروختند چنانچه در ایام قیمه ایشیم خام هم  
 وزن طلا بوده چون مدینه مدینه بنیوال با مقدار مسیح تجارت مکرر نهایت متمول و  
 دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بفرنگ مال و طشال ایشان حسدی بر نداشتند و کسی از راه دریا  
 فخر داشت نبود و بهر آنکه از راه دریا نمیتوانستند بخیال حکیم واجب التعمیر  
 مگرین جزیره جنوه بعد ازل در حال کوه ارضی و دست کمالیته از راه دریا بنشیند  
 نمیتوان رفت و بهر خواص سنگی که در آنجا بود گشته قطب نما ساخت و در روز شب

و آنکه بخت چاره کار و پس مکر و نجات خاطر را بدلیل میندسی مبرین نموده در پیش  
 دسوسه داران جنوه بیان کرده و التماس خبند چهار و سامان فراخور برآ  
 نقص راه هفت از دریا نمود و سر داران جنوه آن را پذیرا نموده بلکه بستر  
 و تسخیر پیش آمدند پس حکیم کلیمس رخت سفر بست و دیار فرانس بست و  
 پادشاهان و سر داران آنجا نیز تمام اقدروانی دید پس بحضور شاه  
 هفتم پادشاه انگلت رفت و اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم تعلیل نخل  
 و اساک قبول نکرد پس کلیمس به پرتگال رفت و معقولات خود را با پادشاه  
 آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلیمس سرباز زده و اراده سفر دریا  
 شور و از کناره ساحل دور شدن قبول نکرد پس کلیمس بدرگاه پادشاه  
 اسپین رفت و هشت سال او را خدمت کرد و خاتون پادشاه که شرفی  
 عالمه عاقله بود از حال کلیمس آگاه شده او را بحضور خود طلبید و فرمود  
 و معقولاتش را چه دیده و پندیده با جازت شوهر چند رقم جوهر آید  
 که از خانه پذیرفته بود و بدو خسته چهار با خوراک و دو سال و سامان و سوار  
 تجارت مهیا کرد پس کلیمس در سال ۹۲۴ هجری هزار و چهار صد و نود و دو و عیو  
 مطابق ۹۲۴ هجری و چهل و هفت هجری بخوری علی صیاحه السلام رخت سفر  
 بر چهارت بد کوره بسته و گرای تفحص راه نشد چون چهارت از سال  
 دور شدند و نظر انگلار و ناپدید گشت مردم چهارت که گاهی انجمن حال ندید  
 بودند و بعد از آنکه پندیده و پندیده گشت و گفت که ما را یکبار میان و الا را پندید

می نمانیم کلمبس جواب حکیمانہ داد که من از فکر نمی ترسم که روز می آید غلبه میکنم  
اگر شما چنین کنید دیگر گیت که شمارا بنزل و مقام رساند آنگاه بنصایح مشفقانه پرد  
گفت که یکماه دیگر صبر کنید که غریب بنزل مقصود خواهید رسید لعل  
بعد یک ماه و نه و زترب سبکی از جزایر باهامه رسید به لنگر کرد چون  
مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید داشت که این ستمدانیت  
که جیئس و تقصیر آن اینهمه شقت و محنت کشید شد اما ساکنین جزیره  
هر چه که از معقولات و مشروبات داشتند تواجیع تمام پیش آوردند کلمبس  
نیز فردی از تحالیف زندگ با ایشان داد بعد چندی که در آنجا وقت  
کرده بود بایر سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته به جزیره کلا  
که الحال آن را اسپانیولی می نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان  
لابد از ماکول و مشروب و طبوئس مرثب و مهتیا یافت چون ساکنان  
انجا در صورت و مروت و اخلاق و آداب و دست و دهن و نرم گویی و  
تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضرت و خواه پیش آمدند و تحالیف  
آنجا چون مرارید و ریزه های رسوخ گذرانیدند کلمبس نهایت از آنها راضی  
و خوشنود شد چندی نفر از مردمان خود را به جزیره گذاشت و فرکر ملک و شکار  
داد و دوشه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مرورید و فواکه و چهار و کاه  
بنهار که از هر قسم در جزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات  
باز یکک اسپین غنیمت کرد و بنجدمت پادشاه و ملکه پیوست آنچو در

بود و بنظر آنها سانسید و احترام و غرقت بسیار یافت بعد دو ماه با  
 مهند <sup>۱۵۱۸</sup> چهار و یک هزار و با بقصد نفر که در میان آنها بعضی  
 اعیان و اکابر علی رتبه و مستول بودند از پادشاه عهد  
 گوزرے آنجا یافته مرخص شد و راندک مدت بجزیره اسپانیوله  
 رسیده جهازات لنگر کرده و فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ  
 بطریق مصالحه منخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت  
 و چند قلعه را بے اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر  
 سامان جنگ غارت کرد و بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره  
 گواری رسید و آن جزیره را بسیار آباد و دید معاون طلا و جواهرگران بها  
 بسیار یافت سکنة آنجا هم بی جنگ و جدال طاعت کرده و در اطراف  
 جزیره گویا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ده روز  
 و نسبت جزیره بشمار آورد و جزیره معتبر چنانکه بزر معلوم شد  
 بغایت ناواقفیت در آن بحر پر شر و شور از کوه ریگ و غیره کلمبوس شگفت  
 بسیار کشمیده بجزیره اسپانیوله رسید چند گاه از تر و آسودوران  
 آنجا بعضی از دشمنان کلمبوس که بر اقبال روز افزونش حسد می بردند  
 پادشاه بخمال خود سرب و عصیان و طغیان میهم داشته حمایت بغایت  
 رسانید پادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا با سامان بسیار  
 برای شش احوال و آوردن کلمبوس دستاو و کلمبوس استقبال برآمده و تقابل

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عسکر از موغور  
 بحال و برقرار ماند بعد ازین واقعه در سال ۱۳۹۴ هجری یک هزار و چهارصد  
 و نود و چهار عیسوی کلبش از جزیره اسپانیوله بر چهار سواری  
 هفتده شبانه روز به سمت مغرب شتافت و بجزیره زنفند رسید  
 پس تدری دیگر لطیف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب رود  
 خانه از و کو یافت و باز به سمت مغرب روانه شده در آنجا بنی  
 طولانی از امریکه دید از چهار طرف و آمده آنجزیره را بسیار آباد  
 یافت و مردم آنجا سفید پوست بابل بزرگ خویصورت و پاکیزه  
 سیرت بودند و کلاه از پرمای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از  
 پرمای مختلفه آلاوان در بر کشیده باستر عورت بودند حلقه های  
 زرد با مروارید و گوشه و بینی داشتند و آنها یاد پ تمام و خرم  
 ما الا کلام باطلای موغور و مروارید یا محصور و تحالیف بسیار  
 طرفین پیشار پیش کلبش حاضر گشتند و کلبش نیز انواع و اقسام  
 تحالیف و تقایس رنگ با ایشان تواضع کرد و بنی مابین رابطه  
 سعادت و ضابطه محبت الیام و استیحا کام تمام یافت پس کلبش چند  
 گیس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سپانیوله معاودت کرد و بعد  
 اثنایین واقعه حیرت افروز شهرت بسیار پیدا کرد سایر پادشاهان و ملوک  
 اشاجوال کلبش واقف شده سرداران خود را بعد از اوقات تفریح و تفریح

بخیر دنیا می نویسد تاوند مردمان پرتکال برازل و انگریزان انگلیس  
 امریکه شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شخص فلانس دیگر  
 دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آن ملک بنام ایستان  
 شهرت یافت شخص کلام آنکه دشمنان گنجیس باز او را بهوس  
 و خود سر و خیال نمرود و طغیان و اراده فاسده کفران عصیان  
 بحضور پادشاه شهم ساختند در این باب غلوب بسیار  
 که پادشاه اسپین او را طلب داشته دیده که یک مرتبه  
 نش عیوی برندان و ستاد و کلمین کورت با حال بسیار  
 مانند چهار سال در زندان ماند و در آن یک هزار و پانصد سی و یک  
 و شصت و شش سال سلطه علیهم السلام گشت چون کلبس مرد  
 و ناپودنیای صایب و شیرینانی و نرمی و حسن خلق مملکت عربستان  
 بنیر مملکت جنگ و جدل پادشاه اسپین و آورده بود بعد از او  
 حکام دیگر دست ظلم و تعدی بال و ستاع اسپانیوله دراز کرده جو  
 ستم را از حد گذرانیدند در یک سال قریب شش لکبه کس را کشتند و بخورد  
 سگان و کباب دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در آنجا نماند بعد  
 ازین در آن یک هزار و پانصد و یک پادشاه اسپین را و نفر از ساکنان خود  
 نماند و کارش را حکام آنجا کرده با ششصد سوار و هجده هزار پیاده و چند  
 ضرب توپ در آنجا فرستاد آن دو نفر را بقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و پاسبان تخت آن ملک موسوم به میگ گون شهر بود  
 بغایت دسین و نهایت آباد و در وسط شهر کوای عظیم و راه  
 آمد و شد در آن شهر بر آن کوای بود و بر چهار طرف آن پاسبان  
 سنگین در غایت متانت و نهایت استحكام ساخته عمارت شهر  
 بگی انج کج و سازج اکثری رنگین و سنگین و ریفیع و مینع ناشیفت  
 طبقه ساخته و پرواخته دکالین از اصناف و انواع تجالیف و نفایس  
 روی زمین آراسته و برپایسته و چهار طرف سوی اسواق تبرک عجب  
 غریب تمیز یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زو اهر روح فساد تمام  
 شهر سامان لایب و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادمانی  
 هر وقت بروجه و لخواه مینا و در وسط معمره عمارات پادشاه هفت طبقه  
 در غایت متانت و زیبای ستونها همه از سنگ یشم مرصع بجواهر زو اهر  
 مینا و کاج های آن در د لکث البعضی از طلا اکثر مطلقا از اندرون تمام  
 نقشش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت  
 تمام بکار برده پادشاه آن عهد موسی روم نام داشت و زعمای  
 شوکت و خمت که دوازده هزار پیاده هر وقت بخواستند  
 قیام داشتند و هنگام سیر و سوار بر تخت مرصع نشستی امر  
 والا تبار و زرای عالیه در آن تخت را بر دوش میکشیدند و بموجب  
 فخر می دادند و معینا بجلو می رفت و سخاوت و شجاعت و عدالت



منصف بود ممالک دور و نزدیک و مسخر گردانی جمعی کثیر و ظل رفعتش بر فاهیت تمامی  
 گدازانید لیکن صلاح آن ملک بنگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق با خارهای مایه بود  
 دیگر نیزه خوردارنی و خوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام نرم آن بداند بر مخالف  
 و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گلوله و  
 تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه سبب هم گاهی ندیده و ندانسته  
 بودند خلاصه سخن آنکه فرمانرو کارز با فوجی که مرقوم شد در شهر مسکو رسیده اقامت  
 کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ناکول و ملبوس و مشروبات  
 و مفروش حاضر آوردند سرداران و فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از سخا  
 و فرنگ با آنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها استقامت  
 بهرسانیده و چگونگی ملک دریافت چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و خور و خور باب  
 مکت و سامان ثروت آنها آشنایی بهرسانیده چگونگی ملک دریافت اراده تغییر ملک  
 نمودند و موبدان نا تخریب کار و نادان لشکر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت  
 و حسن اخلاقی که درباره خود می دیدند و یا خبر می دادند و حکمان و ثمان گفته و نوشته  
 از کتب قدیم چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده کدین مملکت  
 در دست کسانی که پس از آفتاب باشند مسخر خواهند شد همانا که این مردم از اولاد و قبا  
 اند که باین شکل و صورت پندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا  
 بجز چهار زبانه پندیده بودند میدانستند که چهار زبان در دست کسان و زنده بر روی آب  
 و این گروه بنوه بی شکوه از شکوه اینچنان بر آمده اند در وقت سردادن توپ که سوار

خدا بطهر صبح و شام سرودا و ند برعم خود چنین میستند که اینجا نور لعید هر چهار پاس غشا  
 میکند و میغرد و شعله آتش از دیان بیرون می اندازد و همچنین سوارا با اسپ دیوی چهار پا میروند  
 و چون سوارا اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قوای عفوای و سرودا  
 تفنگها با یک طرفه العین و برآیدن شعله جواله از دهان آنها تعجب که ده پایایی این خبر بایه پادشاه  
 میرسانیدند تا آنکه فرزند و کارزار خواش ملاقات پادشاه غرضی بجنود فرستاده خست  
 باز مت نمودند و حسب طلب اکثری از تحالف و نوادر بخدمت پادشاه حاضر شدند و باین  
 سو فوری و ففایس نامحسوس فرنگ که از ملاحظه هر یک از آن عقل زدگن میشد و باطلها را عبودیت  
 و بندگان پادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند و اولاً بطلایف الحیل را اوردند و دوست  
 و اتحاد با خندانگاه بملاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح را اوده تسخیر ملک در دماغ  
 شان جای گرفت روزی افواج خود را بسته و نو پجانه زار و بر و گداشتند بمکان  
 پادشاه آمده او را بد فلاحیله مفید ساختند ساکنان آن ملک از وفای بازی و حیل ساز  
 آگاه شده بجهت خلاصی پادشاه خود گروه گروه مردم جنگ پیش آمدند لیکن در دست  
 انمطلوبان بجز سنگ و نیز خیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر مسلم  
 جنگ ایند هزاران هزار از مردم بصد مد گلوله توپ پریدند و بسیدای بصرف تفنگ  
 و شمشیر و فلاو جنگ هلاک گردیدند و درین دار و گیر از دحام کشیر پادشاه آتقوم که در صحن با  
 زندانخانه استاده معانه زرم طرفین میکرد و ناگاه سنگی بر سرش رسید و کشته شده  
 بسیاری از قوم او که با عانتش آمده بودند و نیز قبیل رسیدند و بقیه اسب و نیز گشتند  
 و فرمادند و کارزار را خضر نصیب نمودند بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر

مثل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک را تصرف آوردند و در این احوال  
 انگریزی نوشت که پادشاه دیگر میگوید که امون تیز نو یا و پادشاه ثالث را کیوانموزن بود  
 و این بچاره را بگمان نشان نداد و خزائن و دقاین برهنه بر آتش خواہانید  
 یا نوع عذاب تہذیب کردند بعدہ اورا با تمامی خاندان بردار کشیدند و باند ثلث کشیدند  
 و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمعی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر  
 ہر کہ در آن دار و گیر دست ایشان آمد ہر را بزور چہرہ های توپ روانہ میں الہیہ  
 ہر کہ باقی ماند آہمہ را بقلعہ و ستم کشند و بتدریج بچلیل رسانیدند مگر آنکہ بہرہ  
 داشتند و دجہ دار شدہ اگر خجستہ یک پا جان بدر بردند و در قلعہ کویہ ما و جنگلہای صعب  
 السلک بیشہ های دور و دست پناہ جستند چنانکہ اولاد و اخادد آنها تا حال در آن  
 جنگلہا سکونت دارند القصہ چون فرماندرو کارن و سرداران اسپین شملک اکہ  
 بہشت رو بر زمین بود و از ساکنان قدیم پر و خجند و مردان و زنان از رعا یا و نزار  
 و اہل حرفہ از اسپین طلبیدہ اہنیہ و عملات بطور خود ساختہ مقیم گشتند مگر و شہو  
 و اغوام و دہور و ایام در ہمہ شہر و ہر جا و ہر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک  
 دیگر تصرف آوردند و بامردمان آنجا بہمین روش و سلوک عمل نمودند الی آن تہیہ این مسو  
 مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام میرکہ جنوبی  
 اند چون از بیان صوت اطلاع پزین میرکہانندی بقلعہ آوردہ شد شروع در ساخت  
 و کیفیت آنحوالی نیز کردہ اند بدانکہ ساخت آن میں طولاً ہفت ہزار و پانصد میل و عرضاً  
 سہ ہزار و ہصد میل است سہ نوع مردم لہال در امیرکہا ہستند اول باشندگان  
 ہر

مردم مروان یوروب که در اینجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر را و که اهل یوروب  
 آنها را خریده در اینجا رده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امیر کار و وزیر رعیت و نابود  
 میکردند که آنها را و آن خفیف العقل اند همیشه در پیشگاه سکونت کرده جانوران وحشی و  
 غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبردند شکم پری و تن پروری مینمایند گدازان  
 دفع الوقتی میکنند چون مروان یوروب چهار طرف صحرا قطعه نمجد و رخا و قلع حجاب  
 نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوخت و جنبیت از اینجا و صحرا  
 دور دست بود و باش میکنند و آن مروان یوروب که در اینجا وطن اختیار کرده اند سیم  
 امیر که بر آنها نیز احوال طلاق کرده میشود و از آنها و اینجا توالد و ناسل و قعده  
 نشو و نما یافته اند و مالک آن سرزمین را مفتوح ساخته با افضل نیز باشندگان یوروب  
 جوق جوق با زن و فرزند در آن سرزمین رفته سکونت بسیار کرده آبادی بغیر غنای  
 مینمایند بیشتر در امیر کار و یاده از سی لکبه مردم نبودند این وقت کمتر از ستم و مردم  
 در اینجا نخواهند بود و آنقدر در اینجا و وزیر و ترقی مردم میشود که ملاحظه آن آنقدر  
 کل و وزیر و با افزایش مردم نمیشود و چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر  
 زیاده شده اند که اگر همین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم شود  
 تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده هزار مردم نخواهند بود و حصه سرزمین ملک  
 امیر کار یعنی شمالی و جنوبی معادل هشتاد جانب شرق طرف شمالی امیر کار و  
 شگ است و غربی بجز برسانت و جنوبی پایا تا شمالی بجز گبات اکثر حصه ملک آن سرزمین  
 در تصرف گنندگان بسیار حصه و قبضه تصرف سپایان و بیشتر حصه در تسلط امیر

بجانب سرخره شمالی القدر را بگیرد ای کلان یعنی بجزیره بستن که آنها را با دریای شور مناسبت  
 دارد و در تمام روزین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار است  
 که از آن جمله دو آبگیر را در می سهند و پنجاه میل و پهنای یکصد میل آبگیر را عمل انگلند یابست  
 مقابل آن تصرف امیر کجیان و بدستور دریای شور چهار نادران آبگیر است که بعضی  
 در جزایر است هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و غیره نامهم و بجانب شمال  
 دریای کلان منی بی نام دارد که آن دریا یکپار و دو وسیل دراز است و پنج دریای کلان  
 دراز دیگر نیز دارد و در بارهای جاری نیز در آنجا است و در جنوب شمالی امیر کا کلان اقطار  
 کوستان آنالاکه یابست و آن هشتصد میل دراز است از آنجمله هر کوهی که زیاده بلند است  
 قلعه آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو وعده در عهد دستی ارتفاع ندارد و چون  
 در وسط صو بجات آن انگلندیان سیدانه ازینجهت زبان و زمره و آیین و رایه و رویه  
 آنها دارند و گاه مناسبت کلیه آنها با انگلند یابست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلند یابست  
 دارند بلکه حس و انشیزین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشت و خوان بی بهره  
 باشد و مقدمات و قوانین نیز از راه مجلس یا فیصل یا بدهر کس بزور باز و وسیع و قلم  
 وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صیایب  
 مجلسیان مفوض است استبانه اعلی و ادنی نیست شخصی را تا چهار سال بر خود پیشتر  
 و راه چهار هزار روپیه بطریق مشاهیر و امرا مقرر است و چهار نادر را بخا بسپارد و چنانچه  
 که چته ساختن توایم چهار بکار می آید بکثرت در آنجا آمده و مهیا است و ملاحان آنجا در  
 در و ملاوری و تر دست و چالاک را برابر ناخدایان انگلند یابست در حال و طوایف در عهد

وجه در زبان و زمره بامردم ولایت بامردم انگلند درجه مساوات دارند مدلس کتبخانه  
 نقد در نجاسید است که در ازین ناخوانده و نادان نخواهد بود و جهت غریب و ساین  
 مدبرهای وقف جابجاست بیشتر سیره صوبه خور و بوده الحال نوزده صوبه کلان  
 شده در شمالی امریکاست چهار شهر تصرف سپانیاست که در انجاسدن نقره و طلا  
 هر سال مبلغ هشت کرو و روپیه در نجابو آبی ضبط کنند و طرف شمالی آن بخش شهر  
 بتصرف انگلستان و در این عملداری آنها زیاد از پنجاه هزار مردم نخواهند بود  
 در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلستان است که حالات آنجا چندان لایق تحسین  
 چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست و سه مایل طول و شصت و دو کوه عرض  
 بتصرف سپانیادوم ساندو مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و  
 پنجاه کوه طولاً و هشتاد و بیست کوه عرضاً تیم جامانیکا در تصرف انگلستان است  
 بیست کوه در آن و پنجاه و پنج کوه پهنا و جزیره چهارم در آنست و بتصرف سپانیا  
 و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدرا و غیره جناس در آن  
 نجات انگلستان جانب جنوبی امریکاست آن سه هزار و پانصد مایل طولاً  
 و دو هزار و چهار صد و بیست و یک مایل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم بکلی  
 در آنجا از چمن و دیار و کوهستان و بیابان و کوههای عجیب است اول دریا آماچونکه به  
 سافت و در هزار و شصت و بیست و یک مایل شده بجزا شکب ملحق میشود و در کوه سدیای  
 که نسبت دریا آماچون در درازی قدری کمتر اند در آنجا قطار کوه انیس بسیار است  
 که قله بلند آن سیره هزار و پانصد و بیست و سه مایل دریا آماچون در آنست و

و کوه دیگر دوازده هزار و هشتصد و سی بلندی دارد و از آن آتش سر میزند و در جنوبی امیر کابرا  
 پانیان یک کرور و بیست هزار کس بود و باش دارند و سعادن نقره و طلا و در آنجا است  
 محصول هر ساله آنجا شصت کرور و بیست و شش هزار نایبیت و پنجاه و هشت هزار و سیصد  
 و آنجا سفید است که دو صیدل شده که آنجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان  
 ظاهر نشده بقلم سیرند که ظاهر آنکانرا نهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امیر کابرا جل  
 نام شهری تصوف پرگزین است مسافت آن یک هزار و شصت صیدل طولاً و هجین قدراً  
 و در آنجا معدن الماس است مگر بر ابرکان الماس بنهند تان نمیشود و طرف جنوبی امیر  
 ملک کاین در تصرفند نیست و از یک صیدل شصت و سه هزار و سیصد و هشتاد و هشت  
 یانست و این دو شهر کاین سوری و دو هزار کس سفید پوست بود و باش دارند و آن  
 سیزدهمین شهر معدن نیست و علاوه بر آن در ضلع حد جنوبی امیر کابرا اکثر مردم رازل و آن  
 قوم صحرائی سکونت دارند و احوال آنها و قوفی دست نماده متصل سیزدهمین جنوبی امیر  
 اکثر جزایر کوچک هستند و الله تعالی اعلم بحقایق الاسویات چهارم در ایراد  
 بعض عجایب بحور و جزایر و جبال و عیون و نهار و غیره چون از ایراد  
 مساحت زمین و اقسام اربعه فراغت است و او بار دیگر در بحر خوری شناسند و  
 ذکر بعضی دریای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بلکه دریای صغیر و خلیجات بجز  
 در ربع مسکون سواي جز بحر کلمان که در ضمن اوراق سابقه احوالات نویشتند و بسیار  
 اند از آنجمله ذکر بعضی که بنابر غایت بسیار دارند و مختصراً میروند و ذکر بعضی از آنها که  
 در بحر خوری ازین قبل است و بحر صغیر که ازین خلیجات است و درین است و آنرا بحر صغیر گویند

ظهور آن کینه و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و ده فرسنگ  
 و کفاین دریا بخلاف دریای سیکنوت اتفاقا دیار از آنجا با طرف برزجه تصفیه و طراوت  
 رخسار و او به چشم استمال کنند و از جبار این دریا صندل و آنوس بدست می آید و  
 تراز سوال آن سبب می بینند مشهور است که غنیمت فضل گاو دریای است و آن را با است  
 بسیار کتان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه است و از چشمه کفی منعقد  
 که غنیمت و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان می  
 میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبر از آن بحصول می پیوندد و از صبحم بحر فاکه  
 این دریا را بحر میره و بحر عمان و بحر بنیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها  
 از آن بسلاست بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در ولایت  
 از دخیل و طوش چهار شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و شصت فرسنگ و  
 شمال دریایست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر آن معلوم نیست چون کشتی  
 در وی افکنند اضطراب آغاز کنند و تسلط نمیشود و از نیجه تجارت از آن بقاعد و زرنده  
 و مردم آنی در این دیار بسیار است بحر السحاب دریای است در ولایت زنگبار پیوسته  
 دغانی و بخاری بر آن استاده است بحر شیر در حد و از دریا بجانست و از آن بجز  
 بافاق برز که بنایت لندی می باشد و استخوان ندارد و بحر تبلس در زمین بصورت  
 متصل به یاروم یک شعبه زرو و ذیل همین دریا ریزد و در این بحیره ایست که  
 انموجیت یاقتی فهم دارد آن است و ماهی بسیار است که چون او را بخورند خواب های بایل  
 بینند و در خاک از خواب در آیند بحال افاق در حد و شام لغایت بعد العروق



پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کنند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقیع رسید  
 ریسائی دیگر اضافه کردند و همچنین تا پنجاه هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر  
 بالای نهم شسته باشد از کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و جرّاطیه تخم مرغ در زیر سنگ  
 آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر بکشتیدند چون به ضیاء دست برد  
 راستند که به عمق بحر میرسد و دست از کار باز داشتند بجز الصخره دریا چاه است و  
 شمال در حوالیش سورهای از سنگ کشیده اند و بنیات عمیق است یک طرف این دریا  
 چنان سیاه است که از آب جو آن بجز ظاهر فرق توان کرد چون اینجا که آب این سیاه  
 گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و گوشت یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم  
 کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجای آن رسید و آب این بحر چنان روغنست که با  
 وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کثرت تالاب و دل که بحر  
 جای که سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر و رفر آن  
 گند بحر حرون در حد و مغرب است و بنیات بعینه العمق در یکی از کتب بنظر آمده و  
 الهده علی الراو که کعب الجبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح علیه السلام  
 دریافت تاکنون بقعر آن نرسید و الله علم از شخصی که را کلبین بجز بود پرسیدند که در این  
 دریا امور غیریه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ماریت بجزه خطا طائر و یک  
 بان بلده است گویند دو ماه در این دریا چه ماهی است و دو ماه نباشد سیب آن معلوم نیست  
 بلکه در میان بخار خوار بسیارند بعضی تجرّف آدمیان و بسیاری پهاکن جنیان و در بعضی  
 بخار حریفانی چند لوطن دارند بر صورت انسان و نه بر صفت ایشان از جزیره ماقصود و نهر

و خوش و طبیعت و در بعضی طلاء و قمر و جواهر بسیار از آن قلیل اند که بر جلوه‌ی آنها اطلاع  
 هیچکس را دست نداده است چون در بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور  
 میشود جزیره واق در بحر محیط است و را بنجریره در خفیت که میوه مانند سر آدمی با  
 می‌برد و چون آن نمره پخته میشود از واق از و بر می‌آید بنجریره بسیار و این بنجریره از ساج  
 قوم عادی جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موسی اعضا می‌باشند  
 بغایت دراز شود و آن مرد گوشت آدم بخورند بنجریره الهرق و این جزیره سه موصفت  
 که تمام ایلی فصول ربیع و یک برقی چند و یکی باران بار و در یکی باد و در یکی  
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان این جزیره اشقر آلون اند و موسی آنها در سنبله  
 است و از جیل و عود و شکر و انجا بیل است جزیره کالوس در انجا جمعی از هندو  
 دارند هرگز لباس پوشند مال ایشان آهن و از جیل باشد بنجریره محقره از جزایر دریای  
 و نگار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان این جزیره را سالی یکینوبت از کوکبی که  
 از اس ایشان سداقتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت می‌سوزد و از  
 اجتماع پیوسته تر صد و قریب باشد آنوقت را چون آن همان سدا از بنجریره حالت  
 کنند هرگاه کوکب آنان محل تجاوزه نماید باز بجای خود آیند بنجریره الفساک از جزایر  
 بنجریره است و ساکنان آن یک گز است و از دیگر کیشم ایشان کوکب است و یک بنجریره  
 ایشان مفلوج گویند و این جزیره تسمی است از بنجائوران که هر سال هیأت جماعتی در این  
 جزیره رسیده با این جماعت بجای دیگر که در بنجار چشما می‌باشند که سازه بنجریره  
 الکینم در بحر مغرب است و این جزیره کوکب است از سده گز تراشیده و در برابر آن کینه

۱. نعلیت هر و عایکه در آنسج کفند اکثر مستجاب شود و بر کنیده صورت اغرابی بطلمس ساخته اند  
 که هر کس از زیاران بتفرج و زیارت آنسج و کنیده و و آنصورت که بگنبد در آرد و آواز دهد  
 که فلان مهان آمده است پس بر آن کنیده کلاه شود و طعامی کافی چنان شخص بیرون آید  
 باز در آن کنیده مسدود گردد و پیوسته آنحال برینمنازل باشد جزیره خالطه در دریای روم  
 است در آنجزیره غیر گوشت خوری نباشد و انگوسفندان بغایت بزرگند و ماجر از آنچو  
 کشتی در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چو گوشت خواهند تصرف نمایند جزیره  
 خار بنلور دریای تاشکرت اقلیم هفتم و آنجزیره است بغایت سمور و خلق بسیارند  
 و طول دارند و طول و عرض آنجزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آنجزیره و در  
 بغایت بزرگ که چون آفتاب در محل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع  
 جواب شنوند و در غربی آنجزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول  
 و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و  
 در میان ایشان شش و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین  
 و کشتی است به جزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت تم بعد از آن که زنان  
 استن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پس باشد جزیره مردان  
 فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رمانی در بحر خضر است در آنجزیره کوه  
 از دخت بقسم است که آن تریاق زهر افمی و سایر سموم بود و در آنجزیره گاو میشی باشد  
 که آنرا آدم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موها  
 ایشان سرخ باشد و مجموع برینند و نشان ایشان منور نمیشود و موی سر ایشان کوتاه

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسوی برز و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره اند که چون در آب  
 شنا و شناخت میکنند ذوق را در یابند جزیره العتارب چهار جزایر بجزیره است و در آن  
 گزوان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گزوان بر بر چشم شیر بود  
 جزیره زنگبار در دریای ننگ است و در آن نگیان سفید پوست باشند که میوی سر و  
 ابروان برایش و مرقان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره  
 آل در دریای فارس است گاه گاهی کسان بجزیره کندی عظیمی بخشی اندازد و اتسال مردم  
 آن نواحی بوسیست بخت اوقات گذارند زیرا که آن مایه را گرفته بجوشانند و روغن  
 آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن مایه بجصول پیوند که معارف و اکابر را تا  
 یکسال جهت سوختن و ایجاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظرف  
 چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند متشر گردد و جزیره قوس در دریای اقیانوس  
 است و دور آن یکصد و شصت و نه مایل بوده است و در آنجا حیوانات که اعضای او شایسته  
 آدم است گرسه و گوش وی و کمر بعضی از حیال غریب حوال آنکه در آفریدن جناب از نو  
 متعال است از بخل طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها گون بایستد  
 وجود معادن آنکه چون آب و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آنها  
 در میان مغارات استیجیل به بخاری لطیف گردد و طلب خمر و جود نماید و چون آب بیرون شدن  
 نیاید بخاری آنجا کسافت پیدا کند و نامدقی دراز بر آنحال بماند و صفای غلطت باستد  
 همان مایه میشود و از آن سیماب بسته گردد و سبب آینهش با اجزای ارضی متکونه و متغیر  
 بواسطه طبع و نصیحه و از آن اجناس جوهر مختلف الطبیاع و الالوان بوجود آید و آنجا هرات

معنی گویند و شرح کیفیت تکرار آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است و در اینجا مختصر بنابر بعضی  
 از جواهر مشهوره و احوال معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موش ساخته بعد از آن بند که  
 چند جبال معدوده که در اوراق سابقه تجوید رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید اما  
 که در هندی آن را بیل گویند در قدیم از دو جاستخر جسته اول را کان قدیم میگفته اند  
 و بیل بظلمات که اسکندر ذوالقهرین بستم تمام از کوهی که در احوالی بود و بغیر از طیو لسی یا  
 آنکه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماس  
 که در میان مردم منتشر است از زبان ذوالقهرین است بعد از ویران شدن کسی از قزوین  
 بنوده و نزدیک این قصه عارف گنج رحمت الله در سکنه زانسه بیان کرده و پیش جوهریان  
 هند الماس قدیم را بسیار قیمت میداد و میگونی بهترین جواهر آنست که بخت آتش سوزان  
 و بحر و زمان بنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید  
 نه در جدید الماس قدیم و منافع و خواص هم متغایر دارد و شش بهلواست بهر طرف  
 که غلطانند مثلث نمایند و مجموع سیرت و حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس  
 جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن با هنر و جوهریان بر آنند که بچکس قطعه الماس قدیم  
 از یازده تیرا طرندیده و الماس جدید قطعه شش تیرا طرندیده و پادشاهان گهراست بسیار بوده و  
 هست و معدن الماس جدید در قشماخی نین و کهن که کابری نیز گویند موجود است و  
 موضع را مانند چاه میکند و ریگ را شسته الماس باره نامی یابند و بلون نباتی و بلوس  
 و قتی زرد سرخ نما و بیل بسیاری نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جواهر  
 هند و فرنگ نباتی و بلور است بعد از آن قشماخی و زیتر و یاقی الوان چندان قیمت ندارد

اگر قطعه و قیطر باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ در او نباشد  
 گلبه بدست آید قیطر طی در شام بسی شرفی بهم فروخته میشود و اگر قطعه بیست و نوا باشد  
 تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دلد و به ترشیدن لباس و در رنج مسکین بفرمود  
 فزک کسی او قوت نیست و حکاکان استجا الماس بی جلای کم رنگ ابا و ویدای مناسب  
 کوفته و بخته خج میس دهند و نهایت لایق دشمن می سازند و الماس صله بین اهل  
 و جمیع سنگها با و سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است  
 بدرجه چهلدم و دشتن آن با خود دفع سنگ شانه است و موجب غرار و اکرام در نزد  
 سلاطین و حکام قبول سخن او پیش بامروم و عدم خوف و هراس دشمنان از اغراض  
 مضمن مثل برص و خدلم و صلع و ماله و لیا و طغریه دشمن و این از چشم زخم و صندیه  
 و صاحقه و خواص دیگر یا قوت بدانکه اصل یا قوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد  
 سفید و یا قوت سرخ بچند لونست مدانی و ارغوانی و زرد و خمری و کحلی و یا قوت  
 کبود و نیز انواع است مثل طاموسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یا قوت زرد و هم شمعی و زنجری  
 و گاهی است و یا قوت بنفید بلور است اگر چه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یا  
 تمام عیار در دیار عرب روم و خراسان و هند و جزیره سیلان است و یا قوت کبود و ملک  
 شران به بهای شران به بهای تمام بخیر یا قوت زرد و در واقع طاعون خواص عجیب است  
 تا ختن آن شکل است که حکاکان فزک بلور صدایه کرده مثل آبگینه آتش می دهند  
 و فزک یا قوت سرخ و زرد و داده مرغ مسوخ متیر شده یا قوت فرق نتوان کرد  
 اگر کسی که بهارت کلی داشته باشد اما عین لهر و برلی زجواهر سعدن یا قوت سرخ

استخراج شود و وزنی سنگ بنبرست بعضی گویند بزرگ عبارت از آنست دیگر معنی  
 باقوت و برت پدید است که از بناد و رنگاله است و آنرا بیکریم خوانند و نزدیک آن ساحل جزیره  
 است که نام آن بولنگ است و حالا باقوتی که منتهیست بولنگیت و آن از غایت نرمی  
 آتش سالم بیرون نمی برآید و در هندی باقوت سیلانی از بولنگی قیمت بیشتر و در بولنگی پیش  
 اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم سرنگی که  
 رنگی خوب دارد و مرغوب طبع آنهاست لعل بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و قیمت  
 ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از بهفت نوع بیرون نیست سمانی صافی و مستحضر  
 و آینه و عبادی و تخمیری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرجات  
 بکار برند رنگ زویرا سرخ کند و فرج بسیار آرد و بخار معده دفع کند هرگاه از باخود آرد  
 از جمیع مضه های مزین محفوظ باشد و داشتن آن باخود گروه را قوت دهد و در  
 مجامعت اساک آرد و عزت چشم مردم پیدا کند و از دیدن خواب های شوریده بار آرد  
 و حلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بدخوی بیند و دیگر بدخوئی نکند و در خواب بیشتر  
 زهر قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد هیران سعدن مردا و الحال دانه لاین را  
 بدست نمی آید و آنجا بقوت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوستان  
 اخذ و می آید و آن پر چهار نوع است یکی بزرگ ساریانه توخیر و نوعی ساریانه  
 چهارم سلفی اما سلفی قیمتی چندان ندارد و در سحافی چشم بین است و طبع او سرد و خشک است  
 و قبیل متدل هرگز مرد باخود آرد و از رحمت و در چشم بین باشد قوت جعفر  
 می آید و سالیانه بسیار کرده اند که هرگز مرد باخود آرد و طبع او سرد و خشک است

چشم بر خیزد از علت صرع و بالیایا باین باشد و درازی در عمر او قوت شود و شب کوری نیند  
 حکما بر آنست که زمره و بانه هر زمره را است اگر کسی از هر ملاهل و سیم قاتل داده باشند  
 نیم دانگ مروزمانی خوشترنگ ساییده با شیریش از آنکه زهر و روانگیر کرده باشد بخورند  
 زهر کاه نکند و سمیت بحرق از مسام او بیرون رود و افمی بدیدن زمره کور شود و دیگر  
 جانوران گزنده مثل مار و گزدم و غیره کسی را بگزند مقدار قیاطی زهر و ساییده با کاه  
 در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مفاخر  
 مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هر فرست که مروارید شیرین و تخم آنرا نجاست  
 است و تخم حصص قیس ملک آن جزیره است قیر لطفیف که در تخم از آن جزیره شده و میشود  
 و مفاخر دیگر در تحت الزنج است قیر بنه مملکتی است االی آن همه مسلمان اند و موا  
 بسیار از نجاست می آید اگر چه اکثر مدور و سفید است تا کم از یک مثقال به پیوسته و موا  
 هندستان از مفاخرهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مفاخر  
 مروارید نیست اگر چه در بعضی مروارید می پرانند و سنگ متبر فام و شمع است و سفید و  
 آبدار اندک بحصول می پیوند و چشم آنکه در نیخال از روی آب تصد فزایده از ده  
 دوازده گرمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آبند تغا و بعد بشیر است مروارید بزرگتر  
 بر طبایع ظهور میرسد و صدف جانور است که گوشت او بلذت سفید تخم صرع است او نیز نا  
 های تخم میرود و بچه بسیار از او حاصل میشود چون بخیاله شود و اول حمل بوقت باران  
 مروارید از آب باران بسیار و چون آفتاب بخیزد و دیگر بار بر روی آب آید هر طرف  
 آفتاب میگردد و او هم روی آفتاب گروش میکند بوقت غروب بصره و یا هر طرفه اول طالع



بعد از آن مروارید در شکم او با مقدار قیر پنجم میگرد و وز وی و تیرگی مروارید بحسب قیاس  
 فراج اصدف است که گاهی بخیمر میعاد بر روی آب آینه و اگر تجارت سوافقی جذب  
 کرده مروارید بدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بد رنگ قیر و می افتد و اگر که  
 بود شمع و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف  
 می باشد هر که غایبانه تخمینا قیمتی منقرض نماید خالی از کدیب نخواهد بود چرا که بهای جوهر  
 بزرگ و شکل در و بعد از آن به پالغ و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس  
 باشد و نیز بنا بر طبیعت مروارید سرد است برای قوت بصیر و حدت نظر لایانی است و  
 در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سحر که  
 ساییده بر بوق سیاه و سفید یا لیلین نجاصیت خود دافع است و خوردن آن بر  
 تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد و فیروزه بد آنکه معدن اول اصل فیروزه از  
 نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسطه قیاس و سبب فام قیمی آید از شاهوار حاصل میشود  
 و معدن نانی در حوالی خجند که فیروزه مادر درجه اوسط از آن برآمده و معدن نالک در حوالی  
 کرمان نزدیک بقصبة شباوک است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک آن  
 بسبب نرمی بد رنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن الیغ نزدیک نجات  
 فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقایای ندارند و نیز چون حاصل آن  
 معدن بسیار است و بقرابت می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی نیت هم  
 بدست می آید و آن بزرگ فستقی است و القصه فیروزه اصلی خوش رنگ سبب فام بواسطه  
 عبارت از نیشاپور است اگر از زیر کوه شک و کافور و نهم زمین بکارند البتة متغیر نشود

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین چهار است و حکما آن سنگ را نهایت مبارک و نیکو  
 و نام او سنگ قرمز آنها ده تا غایت بزرگه پادشاهی بر یکی از مقبولان خود غضب کردی حکما  
 آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدار و خوشم و قهر و پادشاه بچیت و عنایت  
 مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در روزی مسرور و پیروز و خوش  
 او سرسد و آنروز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چو ماه نو بیند اول نظر بر فیروزه اندازند  
 نهایت مبارک باشد و مگر بستن فیروزه موجب تراب و عطر و آرایش نور و بصیرت است  
 است و هر که آنرا با خود دارد و خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و شش طایفه  
 و حکام عزیز و مکرّم باشند و استعمال فیروزه در کمال نفع است باز هر حکما  
 زهر حیوانی را بستیار نفرین کرده اند و اموال و اموات الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور  
 باز هر یک از این در دگرگون می آید و طبایع گفته اند هر که در هر شش یک نوبت شش و اطباء  
 زهر حیوانی بخورد و بطبعی رسد و مدت العمر مرضی نبیند و از امراض فرسوده نماند  
 هر که آنرا با خود دارد و در شش هفت روز فیروزی باشد و از چشم رجم گزند می نیاید و از هیچکس  
 نترسد و دشمن بر او دست نمی نشاند و هیچ جانوری گرد و طریق خوردن آن چنانست که آن  
 بر سنگی صلیب کند با کلاب پس با بخت بر زونی زبان طبع کند که بدندان نرسد و کلاب  
 مضرت دوازده روز درون بز گوشتی که او را پازن نیز گویند می برد آید اگر چه اینخورد در هر جا  
 می باشد اما همچنانکه مشک نافه منصرف بوی خنثی است باز هر نیز منصرف بر بز که  
 بزرگ است با نگاه که از حافظه مضافات شیر و فارس است و او هیچ چیز بخورد و نیز منصرف  
 بدلیل آنکه هیچ بازه ای نیست که از میان آن خوب مخلص می آید و باز هر حیوانی در روز

زمین نیز از کوه شبانگاه جای دیگریت موسیای کانی هم در ساحلی هم از سطح نعلی بچکد  
 و در تحت ضبط حکام است در این چند سال پاره از دیوار آن قرار از هم ریخته مغالکی ظاهر  
 شد باز موسیای ایند در این ایام بسیار از آن شده اما باز هر تعلق غبطه و بطلد و  
 ندارد و این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هر نیز در شکم بز کوهی نباشد  
 بازنی که باز هر در شکم است نهایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال نفا  
 نمیتوان خوردن و باز هر یک بوزن بیش مثقال باشد نهایت قیمتی است اما آنچه  
 دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه باز هر  
 بسیارند اگر چه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که از برابر روی سنگ باندک  
 آب بسایند اگر بنایم آن سفید رنگ باشد اصلت و اگر سبز باشد عجمی شرب  
 اگر چه عجمی شرب را بجز هر نسبت اما بطهور خواص موفور آن را در سنگ جواهر  
 داشته اند بدانکه در باب غیر و جوامع بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند  
 و بعضی است و غیر صحت است و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه است بر میجوشد  
 و بر روی آب می آید و غیر از آن بجنس فول می پیوند و قومی را مقلد آنکه سیر گین و آب  
 بطلست اما اصح آنست که موسی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عا  
 و انشندان مخفی نمائند که در انتهای دریای عمان در دهانه طلمات که قصای ممالک  
 می بین است چند جزیره واقع شده و در شاه کاب دریا بطرف قطب شمال میل دارد  
 جزیره خشک می باشد و ششاد و دیگر کاب و انشون و بایست قطب جنوبی است از این جزیره  
 می آیند در انچه رده از هر جزیره اشیا بسیار می باشد و کسان عمل بعد و طلمات در آن

و خنان آسینه دارند و عمل بسیار در دمای ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از  
 تثبیت آفتاب و انوار سپید و باقی ستیاریگان این رنگ و بوی و خاصیت در وظایف می شود  
 و چون بدو جواز طرف جنوب آب در یار از حرکت می آرد و موجب تفتان بنی آدم قطع  
 قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهت همین امر میگردند نصیب خود قطعه  
 می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب شتی لظلمات جنوبی افتاد و آخر اثر شرط  
 عنایت الهی ایشان الزان و رطبه هیکل پیر و کشتید آنها در انجالی در جزیره لنگر انداختند  
 تا آب بگیرند چند نفر بجای شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه با آفتاب  
 گذاشتند چون رخت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بویا گشته  
 است و آنکه که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با هم دیگر وصله و صله تقسیم رسانیدند و به  
 بهای خاطر خواه فروختند بای کثیر وزری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است ثما  
 خشخام و طبقه و مستقی و عنبر و شبانه خشخاشی و صله های مذکور می باشند و در محل  
 بی نیم چهار روز بهار می اندازد یعنی سفید شود و چنانکه گمان برسد که آنرا در میان آرد و انداخته  
 اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم رتود و بهار میکند و طبقه  
 سنگ بر یکدیگر محکم شده و مستقی فرو و ترین این سه نوع است و کون او مثل مغز است  
 کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول ریه طبعیه فی الواقع توی بهترین بود با  
 دیگر جهت رطوبت و مانع بخلافه دیگر رولح در وضع سودا و ابالینجوریه و تقویت دل و قوت  
 باه و در دفع خشکی بدن و در نخل و خارش بدن اندام است با صفا حل حقیقی و حکما گویند  
 که هر که عنبر بخورد و گوارد و هرگز در چشم نبندد و در مردم غریز باشد لا چور و بد آنکه بعد

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگر چه در خوالی کاشان معدن دیگر است  
 لاجورد میگویند تا سنگی که از آن معدن برمی آید سیاه می باشد و این لاجورد که در  
 عرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می برند  
 و رنگ لاجورد می دهند و آن سنگ را چون صلابه گفته بر کاسها و طبقه نقش کنند چون  
 در کوره برند در حال گذاختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد و شیشه گران جزو  
 از آن سنگ با عینا مخلوط میگردد از عینای لاجوردی ب حصول می پیوندد و لاجوردی  
 که از آن سنگ میزنند بغیر از نقش علامات و خشت های کاشی کابکار نمیدود و بعد از آن  
 با اصل خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصل بدخشان رنگی که از معدن بر  
 می آید مادام جهان رنگست مطلقا تغییر نمیابد این سبب پیش جوهریان لاجورد اصل  
 ترین جواهرات است چرا که بصلابه و آتش و بمروزمان و صحبت غیر جنس و غیر لون  
 او تغییر نمی شود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می برانند اول لاجوردیست و صلابه  
 مثل حصیه مرغ که در پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان  
 پوست بیرون آورند حاجت بستن ندارد و صلابه می باید کرد و بکار بر این نوع  
 لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بغلاف بیرون  
 آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد سنگ با هم آمیخته  
 این نوع را حاجت بستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از علتهای  
 ایمن باشد و در چشم مردم غریز نماید و خوردن آن در دیگ و گرو و دفع کند و چون  
 صاف سازد و در منقحات بکار بر منقح طحال رفیق سانه و دفع آرد و اگر باران

سایده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کنند و نور بصیرت را بیدار  
 بدارند و مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریای قفسه بدست  
 می آید خواص آن دانه ها گرفته بقصر فروریزند و مر جاز یا دانه های بیرون می آرند و مرجان  
 طونس شاخه های بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و گرم هم در وقت شایسته افتد و بنام  
 نه فر شاخه های سیاه و سفید و ریامیر و آمانفید خود و هر چه گمان می آید و سیاه را می کشند  
 و تسبیح می سازند و مرجان نازک شیده درست دارند و کفایت خاصی اعتبار می تمام است و  
 و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آن که  
 تعلق آن در گردن مصروع دفع اقلقت و داشتن آن باخود صاحب نفس سود  
 و دفع کید و کراهی موجب فرید و ششانی چشم در کمال و در مضرات نیز سود  
 آن سودمند است عقیق بدلا که از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم  
 بلادین است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است در آنجا بسیار بهم می آید و ثانی  
 و کلا و اما آن از نازین حقیقهاست و عقیق بروج اگر چه رنگ خوب دارد اما با عقیق  
 یمنی نیست که از همه خوشتر و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص  
 است بعقیق یمن که در بروج مسکون بسبب غرت و نیست نقش او درست نشد با  
 حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیح در آن  
 عقیق مروی است و حضرت صحابه و اهلین رضوان الله علیهم جمیعین بچشم تنه که  
 که عقیق داشته بگردند و بحال صلح می بگردند و مینند و مصر و شام بجهت تبرک باخود  
 می دانند و بلاد حبش از هر جا که بگردند هر که عقیق را باخود دارد و بر جمع خصمان

فطر ما به از هیچ بلیات محفوظ اند و هر ترکیه وقت دو نیم عقرب مین بر زبان بگردان  
 بر او آسین شود و در سحر من بهی نهایت مساک آرد و دست گروه دیاه نیغرا مید و سنون  
 آن مولد نشد و ندانست و نوی دانرا نافع است و پنجای دندانرا محکم کند و زردی  
 آن ببر و اگر کسی در نگین عقرب ما توفیقی را لا باشد نقش کنده در انگشت کند در پناه  
 دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد ویشم بدانکه در حوالی خشن  
 خانه است که آب آن باند جان میرود سنگ یشم انسان می بر آید و سواقی آن  
 رود در جانی دیگر نیت در رنگ یشم بهفت نوع است اما سفید انگوری و زیتنی از دیگر  
 اقسام بهتر است و یشم سنگ سید کیت و حکما آن را برابر هر دو ششند و درختا  
 غرت نام دارد که لعل و بزرگان آنجا بغیر کمر بند یشم نیک دارند و چون در فن حکاکی  
 ماهرند اقسام جانوران و عطر و انهای خوش تبرکی بآنان بسیارند هر یکی بقدر صلاح  
 و صله یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر بشیر  
 با او نباشد چندان نروشان است که ندارد و چون در حدود و ختای صاعقه و بر  
 بسیل می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ  
 نجاصیت خود جهت دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که  
 یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و برق را بر ص را نایل کند  
 رنگ رو، ام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندار است  
 و شاه مقصود نام نهدگی باعث شهرت دارد و بهترین آن ثمرتی شفاف است و بهتر  
 تسبیح آن را با خود اسباب دولت شمرده اند چند جایی آنرا نگو سنگ سخن میشود

مکان قدیم ابو اسطوخارطه ظلم حکام انبوت مبطل داشته اند بلور در حوالی هند و ایر  
 کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای غور و از زمین سبز و دید و در اقصای کشمیر  
 بطرف بت سنگهای کلان بلور که انسان طبقه با میتوان ساخت بهر سلیکون بود  
 ظهور شیشه ای سفید که آتش شیشه فرعون گویند از درخت اعتبار افتاده و همچنین شیشه  
 ماهرات بشم علمی از شیشه آن نوع میسازند که تیز نمیشود و چون بتشقیق اندیشه جواهر  
 الفاظ و معانی و بیان معنیات سخته شد از بعضی جبال نیز عبارت است از  
 آنکه دماوند در حدود طبرستان دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای آن قطعه  
 زمینی است ده گز مسافت و آن سوارخانه است که در شب آنها شعاعی چون نور  
 آفتاب ظاهر میشود و بروشناسی آن مسافتی توان دید و روز و خانی از آن متسع  
 عوام گویند که حضرت سلیمان نبیا و علیه السلام صخره جنی را در این کوه محبوس داشته  
 و از علی بن زری منقولست که من و جماعتی از سنیا جان عظیم کوه دماوند کشیم بر قله  
 آنکه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریت از آنها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سیر  
 جبال در جنب آن بغایت حقیر میشوند و بر سر آن کوه ابرست که در رستان و بستان  
 اصلا منکشف نشود کوه نهان و نزدیک بآن بلع است در این کوه طلسم ساخته  
 یکی بصورت گاو و یکی بهیئت ماهی و از آنها آبی بیرون آید و منقسم میشود بدو قسمی  
 بنهاند میرود و قسمی بنیو کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ  
 آنکه بیاورد و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فرغان در زمین قاسم  
 و در آن کوه غلظت و آبی از آن منقطن اگر یک کس در آن غلظد باشد بعد از احتیاج وی آید



آب فرو آید و اگر نهر کس باشد مقدار آب چقدر که هر را کفایت کند کوه و مصلحت  
 بلاد از این راه بدست آید و در میان آن تبری آهین بود هرگاه  
 قسم کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن غریمت بردارند باز پیدا  
 شود و حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است  
 و همیشه آنجا آواز دوف و چنگ شنود و پی بفاصل آن نبرد کوه تبت کوه است  
 آن چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیرد و وقتی از  
 اوقات پادشاهی حبه امتحان از دیار تبت بر آن کوه برآمد و فرمود تا لفظ و گوگرد و  
 و نیز ماسیله بتل کوه جمع آورند و آتش زدند همان ساعت آتش هر شده آتش افرو  
 نشاند کوه هر که بگوید بهیست در ملک کشمیر و هیچکس بر آن کوه صعود نتواند کرد و چه  
 وقت خروج زنبوران سیخ ظاهر شده میگردد اگر متقاعد نشود پاک کنند  
 و اگر جایز نگویند بر طرف شدید بدارد و از قلعه کوه آبی فرو می آید و هندوان دریا  
 یک وقت از بل که بدن نبرد و مانند آن کوه می آید و آن را انگل خوانند و اقم خود  
 ابو محمد حسن بن یحیی صادق القول شیعده که بر بالای آن کوه چهار فقه و مناده  
 از یک است سنگ دید یک آب انگل از قله آن ناره میجوشید و هندوان این کوه  
 بسیار کلمات میگردد و دیگر کشمیر کوه است نزدیک به دوسه پور در روز  
 عسل اول شیمی میجوشد و اوراق درختان را حرکت میکند و از آن آوازها می  
 خاطر خواه بگویند و در سبیل از آن صدای می رسد و می شود و اگر اوقات شط  
 تازه نمائند از آن زبان کفیس میفرود و دیگر دوا ایضا و نیز در کشمیر در گن شکار

در موضع یار و قلم بر رسته است که پنج شش ساعت نجومی برود در آن میتوان گشت لیکن  
 اگر کسی بر آن برآید خواهد که از یکس تا سه و دیگر رود و تا ماه ما با وجود قطع منازل نمیرسد  
 راه به پایان نمی آید از قاعش زیاده از صد در غنیت یکی از دوستان اقم درایم  
 بهار بر آن کریمه رفته بود و گلبنی دید پراز گلهما خواست که برای گلشن چهاره از آن بچیند  
 چون کرایسی که همراه داشت پراز گل با کرد آن از جای نتوانست شربت لا چاری  
 کم کرد هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم  
 گران یافت که از حل آن عاجز آمد و در آنحد و نیز عجایب دیگر است که در اینجا  
 گویند در آنکوه اشجار میوه دار بسیار است و بی آنکه کسی تعهد شود میوه دهند تا  
 طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه را به بلع رسانند نهایت خوش  
 و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و در آنکوه آهنی سرخ بحصول پیوندد  
 که چون زخمی از آن بر کسی نشاند از موضع جراحت خون ترش نماید تا کسی را گمان  
 نشود که انجامی را داغ کرده اند کوه انهد در اقصای عرب است و این کوه سیبها  
 جوی عظیم بر آن آید قریب هزار قطر و بر جویها بسته اند و با قوت سرخ و زرد و کبود  
 و آنکوه بحصول پیوند جبل الروضه که بهیت مبارک نزدیک بصره در اخیلا آمد  
 که در آنکوه روضه است از ریاض خبت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم  
 رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند و رضی الله عنه  
 عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام و اویست و اول کسی که  
 از مسلمانان در آنکوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در آنکوه گوشتان خشت

بسیارند و کسی تعرض آنها نمیشود کوه گوکیان نزدیک بصغدا و هست  
 و بر آن دو قصر است که به یکس راه آنها نمیدانند و عتیقه بعضی مردم آنکه آن دو قصر را  
 از جواهر ساخته اند زیرا که در شب لغایت درخشند و تابان اند کوه معظم کوه بیت  
 در زمین جفته در آنجا ساجد و مواضع واقعت و در آنکوه مقابر است که جاساد و مکار  
 در آن پوشیده گرد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده  
 سالم اند و همچنین در میان منضوبه در حدود قهستان جنبی از گزوم است بقا  
 سپاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها ملوک بود و در زکستان کوهی است  
 و در آنکوه غار است که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم  
 در آن نواحی غار است که هر که از پیش آن بگذرد و روح از بدش مفارقت نماید  
 و دیگر یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر آن مناره از سنگ و بر آن مرغی هم از  
 سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در آنجالی درختان انجیر بسیارند و مرغی  
 بصورت آن مرغ سنگین پایان و چون انجیر نخیته شوند هر روز از آنجا نوران است  
 انجیر در منقار گرفته بایستد در طغاری که آنجا است اندازند که مگر صلب بمانند  
 آن انجیر را بخورد باقی در بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیا بر فر  
 است فکری بعضی از غریب عیون و آنها را علی سبیل الایجاز و الا  
 بر خاطر دریا مقلط پاک بخادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ  
 بسیار است و البته در آن آب بود و با هوا که زیرا که خلأ محال است هرگاه بر هوا  
 بروند نمایی کند و آن آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر بدورسد زمین

سخت و صلب نبود چون در ان موضع گنجد طلب غروب کند و طریقی بشکافد و پیر روی  
 زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین مجتمعات شده میخواهند که بیرون آیند بسبب  
 جسم کوه نتوانند برآمد باالضرورة منعکس شده آب دیگر زدند و نیل آب های که از  
 آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشریب نتواند کرد و بالا می آید  
 های کوه جمع شده بتدریج بسوی ان شیب روان گردند و اینها انهار و چشمه اند که ظاهر  
 میشود و قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نه کوستان نیز آمده و اگر زمین  
 صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوت و آبار بجا  
 آرند و اختلاف بقاء و تغیر و آویزه و در حدیث و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی  
 آنرا اثری تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشت و بعضی از چشمه ها  
 غیر ثبت که مذکور شد و چشمه در آب درین چشمه گیاه است که هرگاه کسی بغسل  
 و آن آید گلیاد و روی سجد هر چند ان طرب بشیر کند محکم تر گردد و چون لخط صبر کند  
 سحابست همان آب از وی جدا شود چشمه و اراق آب او در غایت عراست چنان  
 اگر کسی دفعه واحده با چشمه در آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود و صبر کند بکمال  
 امراض بلغم بود و گاهی و جانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سیاه از آن  
 نبردند و دیگر در کتبه چشمه است مسمی بکو کرناک که آبش در غایت گرمی  
 و غسل کردن و آن دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفن سودا و بیهوشت و زیاده مانند آن  
 انقدر رستی می آرد که بیرون بآید آن بی یاوری کسی دیگر مشکست و بدن تحلیل  
 بسیار چشمه منگوره بزرگ است و ما را ضی اندلس با وجود صغری اگر شکر بی

آن نزول نماید هم را سیلاب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چنانچه در نواحی اطراف  
بود اگر چنانچه آنرا در ساعت بسوزد چشمه موش بخود و مصر بود در مرغاری و  
در آن ناحیه خاکست که چون آب آن چشمه گل شود موش مسکون گردد چشمه سیمرغ در  
مغربت و پاره های فقره بوزن یکمقال در و پیدا شود چشمه انگور در نواحی بلیق  
چون قدری از آن در بهر طاق خشک ریزند سبز شود چشمه درخت گونید این چشمه در  
پایان کوه های طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که دور آن یک تیر زیاده  
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب  
الفاظ هر سیت نوبتی یکی از ملوک آن درخت را اینهای آهین استوار گردانید چون  
آوان غیبش در رسید آن سامان گیخت و شجر نابید شد و موسی و اجدت تحقیق آنحال  
باب فرستاد بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرور فتم و حقیقت حال طلاء  
نیافتم چشمه مغرب صندوقی متفضل بر این موضوع است هرگاه صندوق باشد  
از آن که در آن مجتم باشد بیا شامند شور شود اما فطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد  
بلین آب قصبات و سابق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مردمان  
بنا نمایند و آنقدر طعام تربی نمایند که هر کس را کفاف باشد و از جرم و اتمام نگیند  
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیلاب از چشمه سنگ در و تیر  
فجراز فرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکند سنگی منقش شود و میر چشمه است  
در ملک چین نزدیک بقصر فقور و آن آب لغایت شیرین و لطیف میباشد اما  
چون از آنجا یکم سنگ دور برند هرگز لایق و می فانی گردد و چشمه فقره آب آن

مذکور است که این آب در نهایت صافی بود و گویند چون بنزد آن درونی کنند روز دیگر که  
 بیرون آرند بکینار و یک باشد چشمه صیقل در زمین قبیاق است هرگاه آفتاب طلوع  
 کند آب آن بطرف مغرب روان شود بعد از غروب بازگشته به جانب مغرب جریان  
 یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت از من چشمه السیت که آب آن چنان بختیست  
 که از مسافت بعید آوازش توان شنید هر جا نوری که در آن چشمه افتد فی الحال میرو  
 خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه متصل یکدیگر است یکی  
 آبی در غایت عنایت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت تر شرح نماید ذکر بعضی  
 از آنها را چون ذکر بعضی از آنها را در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و بعد از آن  
 چند جوی که غایتی دارد و بقلع میرسد نهرا تمل ابتدایش از جبال ارس و بلباغ و  
 حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهرا جدا گردید که مدار معیشت چندین شهر  
 آن شعاع است و مساحت آن فضا فی در آب او پدید نیاید و نصف این دریا  
 آبگرم است و میان آن آب و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا آن آب در  
 بنامیز و جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال باقولات و در کوه  
 طبریه ریخته و جود علی از جود او در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد و نهرا  
 الذی به در زمین شام است و صفت آن گفتند هونهر یلع بالالمیران و اجره  
 بالکیل که از جبال آن بسیار فراغ است و آن نهرا چون باختر رسد در زمین گدازد  
 و نمک شود و آب نهرا الذی به هر ضیاع نشود جوی ارس از مشرق به غرب جایی  
 باشد و ابتدای آن از ولایت ارمینیه است و آبش نهایت سیر العیران و خلک کشتی

ملک متغیر بلکه متعدد است زیرا که بر کنار آن سنگهای بسیارست بعضی کشوف  
و بعضی مخفی و اینجوی نیست دارد و هر چه از حیوانات در وی در آید سلامت بر وی  
رود و نه بر موسیچه رود و بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم است مانند و یک طاق  
که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نه  
اندلس آیت که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیچکس در موضع بلند  
نهاده اند از مس خالص و بر چین وی نوشته اند که یاها الرجل تجاوز فی  
فانک سلم ترج جوی جیحای بدیت آن از جبال چین باشد و اینجوی در فایت  
سامست و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون  
در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی دور رابیند و در آب غوطه زده بدر روند  
جوی طبرستان بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد و الله اعلم اما چاه  
مای مغرب بالا حوال چاه توفیق در مغرب همین است و بخاری عظیم از آن منظر  
شود چنانکه اگر سنگ بزرگ در و افکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه رسد چاه  
زریق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد و بیقل شود چاه ساسن بنوشلوا  
دارد چون خشت خام چاه افکنند آواز مای میسب بآید و بعد از سه روز است که بید  
چاه اصوات در خود وقت واقعت و هر که نزدیک آن چاه رود آواز مای غریب  
شنود و سخنان عجیب استماع کند بغت مازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوا  
ما قطع یابند و هرگاه باران آید باز ظاهر شوند چاه سنگی که هرگاه کسی تعمر آن کرد  
سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار بخت

چون آبش و طوفانی گفتند اول حل نمین گزینند نریانی  
 حوت بماند هری قافل گرد و چاه خوز در شمع خوز در میان حوضی است و بر آب  
 و یکی از سرس خاوه اند و برین آن و یک سوراخی کرده از آن سوراخ که بنایت نگ است بنقل  
 آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود بعضی از بهوشندان گفته اند که این صورت از جمله  
 و الا شمع خوز از کشت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی غلامی است پیوسته در  
 بخار است که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد و دیگر از غرایب صور  
 بشمول نوح بن عنق است عنق مادر عیج دختر آدم است علیهم و اذنی حبه عظیم  
 داشته چنانکه هر گشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کافر منقولست که ارتفاع قامت  
 بن عنق بیست و سه هزار و سیصد در عه و ثلث در عی بود در طوفان نوح که آب اندر تضرین  
 کوهها چنانکه گزشت از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکری  
 اسیرل کوی بالایی سر خود آورد و بغیریت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آن کوه پاره  
 گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب حی ساموی عصاره است تا آنکه از داور از آنجا  
 آورد و عیج بر دساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور  
 مردمان بر آن مجس بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی ماموی آنها شبیه  
 بوزینه است و اقوام از دختی بدختی میسرند و شناس بصورت آدمیت چنانکه در  
 القلوب و البرغنی و قصص الانبیا آورده که شناس نوم حیوانیت و ایشان را مالوف  
 خوانند شکلی زیبا دارند و اما طایفه متینتر نیستند و مردم ایشان را بگیرند و ایشان  
 دخول کنند و از ایشان فرزند آرد اما مال میباشند و در ولایت مصر نوعی نوز



که شباهت تمام با آدمی دارند و از این سناس گویند و بجهت برابر بوزینه است و باریکه  
 اندیش معنی نیست و دوم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است و در حد شرق و دم  
 ندارد و موچی براندهش بجاوت مردم است و را قلم حروف شعری در سه سوره <sup>۱۲۵۸۵</sup> دارد  
 دو صد و پنجاه و هشت و این سه سوره پنج بوزینه دیده که دم نداشت بر طفل نه ساله  
 می نمود و او را قهای چپش لنگر بزرگ بر سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امیر سر که از  
 قوم سیکان بود و معبر و ندید هیچ از مردم و دشت نیک و در هر طرف میگردید بدان میخواست  
 که شعوری دارد و صاحب فرنگ شنیدی آورده که سناس را بفارسی و مردم میگویند  
 و نوعی از مردم است که بر یک پای میهند و دیگر در بلاد چین خانه البست در آن مرده باقی  
 چون درخت خراشا است و بجا ندارد و هر گاه دست بروی زنند او را طفل ظاهر گردد و  
 دیگر و مقبره ندرای ولایت قوستان در زمان الباقی توخان دختر برادر وقت بلوغ  
 مرده گرفت بعد از چند روز آنکه رجوع لیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و بپوشید  
 در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بنظر آمده که حضرت موسی  
 فوتی دندان انسانی یافتند بیت من وزن و دیگر در زمان سلطان بوسعید  
 خرنج مروی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس و مارش آدمی سبزه  
 مانند داشت و مخش مفهوم نیست و دیگر یک و دیگر از سناس بن ثابت خراغی  
 گفته زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد و دیگر در ولایت مین  
 قمرالیت در آنجا طایفه که هر گاه هر کس ایشان ریش برآورد نصف ریش او سبزه  
 و نصف بیهوده و دیگر فوتی در ایران طایفه که موی دستهایش بر موی بود مانند

خرس او دندان زیرین داشت، غش مفهومی همیشه مردم میگفتند که مادرش باخس جمع  
 شده و این تخم غیر بار آورده و دیگر از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل  
 محیط کوه هیت و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان  
 روی ایشان نیز چشمه ناموجود اند و دیگر در تفسیر گذار از شافعی مرویست که ارم بن حلین چهار  
 سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام بر آورده بود و دیگر در جمیل الدلی  
 سه نصد و شانزده در سرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دمان داشت و  
 دندانش و دندان رسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کومان ستر در همان سینه هر  
 یک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پس در ساعت فوت شد و دختران ماه  
 ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند و دیگر محمد صادق خان مسعودی اقل  
 نامه شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس شد که بکار روسی و هفت از وقایع کشمیر  
 رسید که در خانه میرزا حسین نام در کشمیر فخری متولد گشت روز بیستم بزبان آمده گفت  
 بایه عظیم بر مردم شجره نازل است مردم شجره را گویند که از انسانی خدا باز آمده  
 نصیق و استغفار نمایند و دیگر در ۱۲۳۰ که هزار و دویست و سی در ملک کشمیر نی را  
 طفلی ضعیف الجنه و نحیف الا اندام متولد شد و آن پسر شیر سنج و تاسین او بمبارزه سالک  
 سید نقد را غرور بود که در تن و توش طفل کماله نمود و زبان او گنگ بوده اصدا ب  
 سخن آشنانکرده روزی فقیری در خانه آن اوارد شده مادر آن طفل نزد او خوا  
 و زار نالی بسیار کرد که این پسر زبان آید از سخافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که  
 علی الصبح و بگی بجان نجات این طفل را و بر مسجد عیدگاه کشمیر زبان او دیگر را در

همه کاغذی بوی داد که این را آنجا بیندازند انفرموده علمند و بدین معنی که در مسجد از نو غفلت و شود  
 و اوله بر خاست و آن طفل جایی مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد و از  
 مکه بای سپهر گریه تا غایت مهراں آد میان بودی بحال پیش پدر و مادر خود قدم آورد  
 نیک کردی آن طفل بکار دستک زنان از نظر غایب شدن را بمشاهده انحال  
 ن طاری گشت چون با فافت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگر  
 میچان نشانی نیافت آنجا چند شش در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و روانه  
 و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر پادشاه برادر خود اعظم شاه را بفصل  
 رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده تحصیل نهال قبایل برادر دیگر  
 شاهزاده کامنجش لطیف حیدر آباد که بن بخت آمد و او را نیز مقبول ساخت و در  
 اثنا خبر شورش بند اسنگه که جانشین گرو گویند سنگه بود از اخبار لاهور بسمع هایدن  
 رسید محمد شاه باراده تنیه و تادیب بند اسنگه بالنگه ظفر اثر در حرکت آمد و در  
 طرح جبرگه سکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود بهر طرف امر انبک  
 مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در دره کوهی رفت و در پیچیده  
 بقامت خود نهاد و در ره طول و بهین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض طول  
 برابر سرش مانند غرقا منش چون آدمی راست بنوز دندان شیر خواره داشت  
 خواب بود و در آن مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسان تو بکشی آورده و عقد ماند  
 بیج دست نموده در گلویش اندازند و لبه عت تمام کباب در هر دو دست و هر دو  
 او قایم کرده منبوتش بگیرند و بیضه کس ریسانهای سطر حکم آورده دفعه واحد او را



نهنگ را نتوان گشت مگر از زیر بغلش و او هر گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و  
 ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در شکم کند و از بچه گانش آنچه آب رود نهنگ  
 آنچه در شکم ماند مقهور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید  
 و دهن باز کند مرغی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات  
 باشد بخورد و بیرون آید و مرغی که از جگر است بر سر مانند خار هر گاه نهنگ از خود  
 بر هر بند آخار در کاش خلیه باز دمان بکشاید و بر دفرس البحر جانور است  
 که در لاش مشابه گاو میش و دمنش مانند دمان خوک از دمنش بیرون جفا  
 بسته دمان دارد دمان برابر تخم مرغ و دست و پای جوان شته ولی کوتا دارد  
 و این گشتی کند و هر جانور که بیا بدلاک سازد و موت و صلابت جسدش بدست  
 که نوبتی در مصر تر از مرغ سحر خواستند که او را پاکی سازند از ایشان معنی بد شد  
 سگ بی جانور است که از پوست او پوستی سازند و خایه های او که چند است  
 جهت نفوت باهید طولاد از آن گونه بعضی خایه ها از او کشیده او را بکنند و دیگر آنکه  
 کسی قصد او کند و دو پای را از بکشاده اشان می دهد که ایه خایه ندارد و خط  
 هر که نازان بود و مایه خویش باشد او هم ایه خایه خویش را با او مایه بخاید و  
 سید و پسرش اندپی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل  
 دریای هرمز شاهزاده افتاد که جانوری مایه صید کرد که مانند سیری کرد و دهن  
 و نهاله دراز بایک دشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دمان در پشت  
 و نهاله و دیگر دینو عیست از مایه که تراحت الحیض گویند و آن بسیار پاک

باشد چنانکه گشتی را از رفتن باز دارد چون اهل سینه خون حیض آلوده بریانند و ماهی  
 بی برید و اگر زن حایضه در گشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی  
 ماهی ماهی می باشد که طول آن یکصد و هشت گز است و عرض او هشت گز و بزرگتر از  
 بومی است که میبرد و در وقت طهر آن ماهی از بزرگتر در عقبش در پرواز نماید  
 او گرفته می خورد و دیگر در یکی از دریا ماهی می باشد که بر روی دریا در طهر آن  
 ماهی را خود را بجوان بگری که بر سطح دهن باز داشته باشد میسازد و در دهنش  
 می آید و این جوان آن ماهی فرو برد در تحفه الغرایب مسطور است که در هندوستان  
 دریایی است که گشتی کرده طول آنست در آن دریا حیوانات بسیار انسان چون  
 شب شود از آن بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بجا می آید و غایب می شوند و گشتی  
 در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و قبیله از آن زنانی بر موی از لکرها  
 عاشق شده بود و چند دانه مراد بزرگ برای او آورده و در آنجا دیگر حیوانات  
 نیز باشند بر صورت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آنجا در شبهای مهتاب نزدیک  
 آب می روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته دیگر در شجره ابله مذکور است  
 که هزاراس نام جانوری در بعضی بجا هست که از سه شتابان شبیه آدمی و اناث  
 تا اقدم مشاهده است و همواره از ایشان نفات دلا و بز و فقرات شورا نگیزه مطبق  
 قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که  
 از کمال آواز دیهوش گردند هر چند استادان ماهر تنبهم آن می نمایند بر او ای آن مانند  
 ایشان قادر نتوانند شد و مگر اسکو ۹۰۰ بیت

الزمان نیز انجیل قال محمد خان شهبانی در کنار آب مویشتسته بود بعضی مردم از آن مهر  
 ماهی گرفته که طولش یک دینم گز بود و سطریری نصف بایش برابر اعضای و نصف  
 پایش بمقدار قلمی و فک آن مثل نهشت و غیره در آن مقتضی در اعضای ظاهر نمود و بعد  
 حیوانات آبی دیگر سلطان است که او را خرچنگ گویند از غریب حالات آنکه چنانکه  
 در درون در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دور دارد و در می خشکی دور  
 در آب و فینکه پوست افکند در جانبی را قلم کرده و طرف خشکی باز گذارد تا درش تمام  
 شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در درون گذارد  
 مانند سایر حیوانات در آن بریا کولات نهید گویند اگر سلطان در بر پشت مرده یابند  
 علامت است باشد و زرع که او را غوک نیز گویند از گوش او آید که زنده از در آن زیر  
 در گوشت او پوستهای رفیق باشد و آنها در وقت صبحه کشاده گشته با و بران میزند  
 و او از انسان ظاهر میشود و اگر کسی را حلت یوا سیر میزد مقدر کرده باشد سه چهار  
 و زرع را زنده در درون فرو برد از نعلت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان است  
 غیر از این اشغال اند بسیار نمودن از آن قلم آید از انجمله و ولایت مغرب حیوان است  
 که چون آفتاب طلوع شود و ملدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید نماند  
 باشد بعد از آن بمیرد و دیگر صیالح از آن همان نور سیده ولد متولد شود و گاهی  
 محبوب بدستور وفات یابد از این قوال و ناسل وقت آن حیوان را بموجب باشد و  
 غریب حالات بعضی از حیوانات دهنده و چرخنده و جنبه بر نیموال است که در عالم  
 الصيد و دیگر سایل فاضل قدری با انتخاب نقل میشود شیر در میان و در

و خوش بنظر بادناه است و از آواز خروس و گریه و چوبزدن بر طرف بعین و روی  
 و خانه هر نمای دیگر از زنی که موی کشاوه باشد نیز متوجه گرد و بچشم شیر صدق توله  
 قطعه گوشتی باشد بحسب و حرکت بعد از آن سه شب از روز مادر او را محافظت کند بدین  
 سیاه و قفس در وی و در صورت شیر بد شود و در جنین آید و شیر بجهت ناخوشی او  
 پنجم مانعند و چون شاه گرو و شکل نماید شیر پس مانده و بیع جانوری را نخورد و بر سر  
 باز مانده خود و زود از لهه طایلس نقل میکند که گفت نوعی از شیر ویدم شکل مد  
 گوش که شاخهای و از دشت بد بزی یک و بپ و چون شیر را قسم این علی است  
 غضنفر کنیز و هند تعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بجهت رسیدن و بر سر بلبل  
 شکری زن جانان سباع است و چون شیر شود شب از روز خواب کند و از و مانع  
 بوی خوش آید بخلاف شکری بد بوی بود و هرگاه بلنگ مرخص شود معوی و خور و تا  
 شک شود و بلنگ را آن مقدار محبت باشد که اگر بخمنا نه رسد چندان بیاضا  
 که او را شعور نماند فرو اگر از میکده ام بوی می آید بشنم و روم من که در گرد  
 نیام با خوشی و یونگی شکل مانند بلنگ است و بحسب مزاج مشابه بوی و وی چون  
 پیر شود ترک شکار گیرد و بایو جوان صاحب کرد و و لزوم وی خورد و بوزر  
 بلنگ خواب بسیار کند اول کسی آنجا نور را بر دو ساعی ساختن یزید علیه السلام  
 بود و اگر که چون آنجا نور در خواب شود بچشم می بلزد و ویکی پوشیده در صحرای کوکند  
 هرگاه که بگریزد هر چند چوب شمشیر زنند آواز بردارد و نامیده و اگر از سافت گیرد  
 بوی مردار شود هرگاه خوردنی نیابد با سفتان هوا قاعنت نماید گویند که چون



آفریند گریه مباحجازد و پوستش چون برگو سفندان اندازند سوی شان زیرد کفزار  
 از کفزار بعضی علمای انداز معلوم شد که کفزار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد  
 بمقت استخوان در و چنانکه از کیفیت گرفتنش توضیح می یابند و خرس از جنس ماکولا  
 آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علی بن شیب و شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیز کباب  
 در وقت وضع حمل برنج بسیار کنند و بعضی گویند خرس از دمان ناید و در دستان کلم تر  
 باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورند تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پا خود  
 بکند و فربه شود و خوردنی را در زمین خیره کند و نهایت تحمل است اگر برود و بکشد و ترسد  
 که آب او را بر دستنگی کلا نر ابر بر گیرد و خوک قوت مجامعت او از همه حیوانات  
 نیاورده بود و در یکماهیگی زایش سخت میل نماید و ماده اش در ششماهیگی آبتن شود و حیوانا  
 در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون بپازند و سالگی دیگر زاید از غریب آنکه چون  
 خوک را بر بسیاری بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد و الاضیا اگر چنانچه  
 او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چغیری ندهند که بخورد و بعد  
 آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را با نیطریق فربه پرواز کند و تصور خوک  
 اگر با تصور بر لبس کجاستند در حضور شایطین و ساحر شری تمام دار و روباه بجهل و تنید  
 نظر و گویند هرگاه یک بروی غلبه کند آهسته آهسته باب رود تا یکبار برگردد و دانش  
 جمع آید آنگاه غوطه زنند و برود دیگر آنکه شکم خود را پرازد کند و پر پشت خواهد بود و باها را بلند  
 سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزد کیش روند و او بر جسته آنها را صید کند و  
 صید و بلور نوعی از روباه است که از دختی بدختی برود و هر مرضی که از گوشش بخورد نفع

همچنین در کابل هم هست طوطی که در زمان حضرت سیالت پناه صلی الله علیه و آله  
 سلم شخصی بنی داشت و بهیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد و ناگاه روی  
 با بنجار سیدان و مسکه را خورد و بر جگر خیم نشاید بت پرست این حال را دید بت پرست  
 مسلمان شد شغال جانوری مشهور است گویند زبانش را در ستری گذارند ساکنان  
 آن موضع را نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آن جانور سالی و سالی را  
 و این سخن صلی ندارد و اما حایض شود و خفتی می باشد و گویند که جفیان از خرگوش  
 گزید چون چشم خرگوش بر دیا افتد بمیرد و بدینجهت هرگز بر دیا نرود و سوسما هرگز  
 نیاشامد و با سنشق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و بقی  
 بیضه آمد و مرشش را خورد و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد  
 از تمامی جانوران باد میان شباهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود  
 بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود  
 روزی صاحب خانه در امانت کرد و شخص شغیر گشته شاه شطرنج بر سرش و چون دست  
 دیگر را بخند بوزینه غالب شد و رفتی که حرف با تخته رسانید طبقی کلان که در  
 مجلس بود بر سر آورده کشت او را مات ساخت از آن بار ضرب المثل شد گویند اگر از  
 پوست بوزینه غریبی بیازند و آن گندم و جو به پزند و آن را بکارند محصول از آفت  
 بلخ ایمن باشد و شیما عرب و نا مالک البیرون گویند چنانکه پوسته بر کنار  
 باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود مخرون گردد و آب نخورد و از تشنگی بمیرد و  
 یوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت امواش مشهور در گارستان نوشین

خروین شخصی سگی داشت وفات یافت هنگام بابلش تا بر سر قبر رفت بچکه  
 بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که پاها  
 گریه چند نوع میاشتد بلی و صحرایی و از آنجمله گریه زباده است و آنجا نور دم و از دارد  
 و موی و می مایل بسیار بی بود گریه زباده و رهند و مغرب بیدار است و چون میخوانند  
 در آن ایام که زباده و دجوبی نصب کنند و گریه زباده گریه دجوبی گریه خود را بر آن اند  
 و زباده مانند عرق از اغضاضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غریب گریه بلی آنکه  
 چشمهایش گاهی گردد بزرگ و دراز و گاهی در غایت خور و می و تاریکی این اختلا  
 و یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست موش جانوری کنیه الضربه گویند  
 و گوش را بنزد و در خانه دفن کنند دیگر موش در آنخانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را  
 بدزد و باین دستور که تخم را بهشت گرفته و دم و در دهن بالایی تخم آورده و اگر تخم مرغها  
 بر بالایی طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بخشد و موش دیگر بیضه از بالاست  
 بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند و زیرین بر خاسته بیضه را و در ترزند و موش بالایی  
 بدستور اول بیضه را گرفته گویند و وقتی موشی بیضه را ازین لب یا آن لب یا قریب کینه  
 در عهده بده است و موش در میان آرد و غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بخیانند  
 باز آرد و غوطه زند تا تمام را برورد و آسوسه شبیه موش است و از موش کلان تر در خانه کند  
 مانند کما و را میخورد و وقتی در جبهه را قلم در شکم او را سومی با چند بچه میبوی و بشو و  
 غوغا و شکست و سخت موش می داشت روزی بچکان را گرفته پیش روی من میگرفت  
 پس را گفتم باید که بچه فولادی موش که طلبد و بگویم که این با سواد را گرفتار کرده پیش من حلال

سگان کنیچ و این سخن ناسوا و از دست هر سه بچه خود گرفته از دروازه بیرون دویدند  
 باید شد من بعد کسی از نشان نیافت خار پشت شب آه رود خوردن نمی  
 میل کند اگر نمی آواز از جو خوردن یک شود سلحفاه که در سنگ بسته  
 تیر گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آرد زیرا که شکمش سخت بپاشد  
 اگر تخم آرد بشکند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را بر سر زهر سلسله  
 که باغبان عظم غنه نام او را بصیغ جمع آورده اند بار بزرگ است گویند چو مار تهر آسار  
 زنده باشد و صاحب مجمع النوادر بنین پوشند که در خنیت که آن را محمود و ستمو گویند  
 و در دوا با بکار برند و بجا گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل را خورد دستی کفنی  
 در وی ظاهر شود بمرتب که بنیاد خوشحالی کند و تهور و شجاعت خاطر آرد و جنگ مار که  
 دشمن دست میزد و چون بسوزد مار میزد آواز بر دارد و مار از جگر آید گنجشک  
 میخورد و فی الحال آن کیفیت دست می در وی نه اثر کند و مار بحرب گویند که دشمن قوی  
 دست میزد و در گوزن مار را میخورد و گوزن را نیز همین حالت است و می دهد و گوزن جنگ  
 پلنگ رود و پلنگ او را هم از پندیده میخورد و بعد آن پلنگ راستی میزد و در پلنگ  
 دروازه غایت کیفیت میخورد که سپهر براه زندان بالایی کوه بر یافته و خورد بشکند میزد  
 بعد از چند روز که مرد روی افتند یکدیگر را بخورند تا یکی ماند و از دنا گرد و چشمه وقت  
 بامی ماند و دنگ و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و برایش چون گنجشک  
 اعلم تنی نونید تنی که در دریای کلاست تیر و دناست ملان خورد پس بدین  
 شود و باز خورد و عظیم گردد و بغایتی که دم او یکسر سنگ در باشد و زمرستان چو

گوشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه بیند ماز چندین شکر  
 بنظری آرد که قوس قزح است چون پشت فرو آورد یک قطره در دریا نماند و چشمتش  
 نیاید و چون جانوران دریا از شیر وی بخدا تعالی نالند حق جل و علی ابر را ببرد  
 که او را برداشته بر زمین یا هیچ یا هیچ افکند و آنجا که آنجا بلیه عظیمه را صیدی  
 شکر و دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است  
 انداخته یکی مگس است که میخورد و دیگر او موجب هلاکت شود و دیگری ماری که خال  
 سیاه و سفید دارد و دیگری افعی است و آن نیز چندین انگشت و در اقصای کشمیر  
 بطرفه تبت و تبت و در آن افسان بزرگ که گاو را فرو برند و افعی بدیدن مژ  
 نامیا گردد و ثانی نیز از نوجوه نیز کور شود و درخت با دیار ایدیا ساخته چشم خود  
 بر آن انداخته و دیگر بنیاد شود و دیگر از غریب افعی آنکه چون چشمش بر کند باز برود  
 همچنین اگر و نهش بر بندد و دندانش بلبه کند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض  
 و خست زیتون بود گوشت افعی مقاوم شوم است چنانکه در قرص افعی و تریاق  
 فاروقی مختار اطباء است و مردمان موضع کربوه و شار که در کشمیر افعی را گرفته  
 میکنند و گاهی از شکم او یک کبک یا جانوری درست می بر آید آنجا که در گل حکمت است  
 قلعه بسیارند و در وادیهای پاه و امراض قزح متخفنه بکار برند و خاصیت بسیارند  
 و مطلق ماریا شراب و سر و ذلیل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوار و شاخهای  
 حاضر آمده سماع میکنند و هرگاه بر شراب و دیو چندان بخورد که بخود شود و گاه با  
 آرمستی بر دیو فرزندانش طلب من بجز عه ساقی بریزد که پلانه پر شود

غیر خلعت آنکه دیده اش در حلقه گرد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را  
 بنای آنکه برق آب آلوده باشند بزنند بمیرد و گزوم بقول صحیح از دمان وضع  
 حل نماید و او را بچوب بسیار آید از عجب آنکه گزوم آدمی مرده را نگرزد تا و فیکه بست و ضرر  
 نشود نگرزد و چون گزوم افی را بگرزد فی الحال بمیرد و گزیدن صورتش بجا و میسر  
 ماند یک شلخ بزرگ بر سر دارد و بر پشت بینی و بان شاخ با فیل حرب کند خوش ختر  
 شکافند و رن منقش بود و نقوش غریبه و زرد سلاطین چمن شاخ گردن غریب  
 و از آن که برند سازند و دهند و آن نیز از شاخ و می انگشت تیر بهان نمایند و توایم گرون شود  
 و بای و از جمیع حیوانات بری و ایلی بزرگتر است و گردن آنقدر قوت دارد که فیل را  
 بشاخ خود بردارد و نگاهد و تا هلاک شود و در گردنش آید و خیمش از روغن  
 فیل بر نشود و این معنی سبب هلاکش گرد و بیخ جانور است که هرگاه گردن فیل را با  
 سموت بینه و در از زمین برداشته بمنزل خویش سازد و بگوشت شان اوقات بگذرد  
 گویند اگر گردن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بزرگتری هفت سال مانده  
 بعد از آن از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چپرا کند و چون  
 کند خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد و زیرا که مادر نسبت با او در غایت  
 باشد و بگریزد و بر آن پوششی که دارد چندان لبیده که گوشت و پوستش از هم فرویزد و فیل  
 جانور است بنایت وکی الحس و ترس و چسبالی بخت میل نماید و ماده اش بعد از  
 دو سالگی حاه اگر دو وضع حمل در جای که چشم کسی بر آنجا نیفتد کند سه سال دیگر بگریزد  
 نگر و در فیل بر ماده بنایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی لم یقف

کیفیت گرفتن فیل آنکه چته وی در آید یک غنچه و مرد و مرد و چای حقیق میزنند و بالا  
 آنچه را نخس و خاشاک پاشند بلکه قدری خاک برین بغته جو بالای آن بنهند و  
 فیل را بخوابانند و سه روزی که میگرداند و گرد و بعد از آن شخصی بسراش آید و برهنه  
 چوب محکم بر او زند و آن اشنا کسی دیگر آمده آن شخص از آن فیل منع نماید تا فیل  
 بلوی سس که در و با تنگی آن شخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد بر  
 او آرد و اگر رفته بفیل نماند رساند نقلست که نوبتی فیل از فیلخانه یکی از پادشاهان  
 هند گریخت و فیلان از عقب او رفته بقاعده مذکوره در راه او چاهها کنده  
 چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود و چوبی مانده حصار و خرطوم میبافت  
 و پیش خود بر زمین می نهاده و آنرا که چاه گجا است و از آن قاعد و زولا جرم  
 فیلانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه آن فیل شغف سید داشت با فیل  
 فیلانان بر بالاد و رختی که فیل از بایان آن میگرفت نهان شده فیل بدینکار  
 خود را از رخت انداخته بر پشت او نشست و ریسامانی که بر پشت و پهلوی آن فیل  
 بسته بودند هنوز از هم نگسته بود محکم گرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را  
 پیچید و میجست آن شخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلوی غلطید فیلان  
 بر پهلوی فیل سیغاطید بر پهلوی دیگر میجست و فلاحها و کجکهای محکم بر سرش میزد و فیل  
 عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در باره آن فیلان انعامات  
 فرمود و گویند که حیوانات ملک هند شکار این قدر و قریب چهل روز در جنگل بوده اگر فیل نمیداد  
 نمایند آن مباحات کنند و تبار فیل را خرید و به ولایات برند و دستی و در دست

بلعاج و مقلد و مفر و شند حکایات کینه و زنی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانور است  
 و شهابش از پایا و انداز و درش متلبه بیشتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پویش همچو  
 پیر و درش شبیه به دم آهو و بوقت رفتار سخت پای چپ بر دارد و بخلاف جانوار  
 دیگر و مملکات بعضی از فضلا بطورست که گفتار با ناله جمع شود و از حیوانیکه بعضی از  
 اعضایش مشابه پد باشد و بعضی شبیه با در وجود آید هرگاه آن حیوان با گاو  
 وحشی جفت پیگرد و زرافه بجهول می پیوندد و شتر گوسفند شتر را زهره نباشد و  
 چون جنبش بر ستاره سهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نجاست کثیر المنفعت و باید که  
 خوردنی فاحش کند و اگر مهاد و مگو و کمی کشد سربلک و قنی موشی شتر مهاد  
 گرفته بسوزد و در شکنند و با وجود این همه کینه در دل او پایداری مانند بتدبیر  
 خصم خود نظام کشد آنسب بهترین مرکب است بحسب صفت و سیرت چنانکه در کتب  
 علما سمیت خبر یافته و در شان او احادیث صحیح و روایت و سواری بسیار  
 این چنانچه خوب است نظم سپ باید که پنج ساله بود و دم صراحی و سم بیاید بود  
 پیش آنکه که او خرد و پنج است چار و رخا و پنج در گنج است در گارستان آرد  
 که با دانه بیخواب تا شکند بر سم تحفه بجهت این منصور سامانی اسپ و سزاو کدو  
 سر داشت و دو پای بهر دو بالیش و پر که بدن طیاران سینود چهار و دو زو  
 باشد یکی ابله و دیگر وحشی گونیکه اگر خرابی بر بالای بلند می باشد و آواز می شنود  
 خود را از ترس بیابن اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود و آما خرو وحشی و دو صندل  
 هم دارد و بعضی مدت جانش را به شصت سال گفته اند و یکی از تو از پنجه گوشت



له نوبتی اندازد تیر با یکبار درازگوشی بصحرای گریخت، بالبعنی ملز و خوش بایست که همراه وحشی  
 از در حاصل شد. جناس نور تمامی بدان درازگوش سپید شد و دست زنجیر پاسب در  
 گوش است از غریب آنکه اگر کسی نکام داشته باشد افکنده است بوی کند و آب برین  
 به آن اندازد صحت یابد و کرسن و دیگر بجا بگذرد و از کام شود بقر خنوع باشد  
 از آنجمله گاو میش که از غایت اشتها و حقیقت بوی ندارد و نعلست که در زمان سلطان  
 نهم بگنیزی می گوسا نه شود که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین  
 میرزا گوسا از شکم گاو می که او را در بکزد و بدیرون آمد چشمهایش و زیر حلقه و نو  
 کوسف گوسفندین آخر است نسبت به این بنی آدم و صاحب صبیح السیر  
 بلخ گوسفندی که در دهشت و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و  
 زمین نمیرسد بل او را گوزن و گاو کوسی به گوسفند و گوزن تا سالی شاخ بر نیارود  
 و شاخ را منت بر آورد و سه سال شاخها را اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد  
 و تا شش سالگی بعد از آن در سالی بکینون شاخهایش بقیه و باز بر وید از غریب آنکه  
 گوزن بشنیدن سر و و مایست و بعضی از حیوانان به سبب گوزن پوشیده بکنند  
 و نندمانی جهت دیدن او بسا دل آید اگر فدا گردد و دیگر آنکه که زبان در تا پستان افقی شود  
 چون حمارت برو می غلبه کند و بخت به بر رفته برابر با بایست می که از روی  
 بروی و زود قانع شود و چندان آسنا سازد که هر رومی ملز و خوشش بیرون رود اگر  
 چنین نکند بمیرد گویند بعد از زدن افق آنکه آب در گوشه چشم ظاهر شود و مانند  
 شعله گردد و آنرا در زهر حیوانی خوانند و غنای و مزاجت میدی که فاه از هر حیوان

ردن لوزن بیرون آید و آن تریاق الترموم است و مؤید بمعنی احمد بن نصر الله  
 خلاصه الحیوة از کتب معتبره و حکما نقل میکند ملاحظه اطالبت کذا نم کرده بتحریر آن  
 میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد یکی از اجداد او  
 شمن بن اسفندیار بود خوش نام شخصی که او و پسر و خلیفه از کوه آبه شخصی آود کوه  
 و یک بر قلعه کوه دست و پا زد و خود بر زمین نیز دو آهواز میکرد و حرکات عجیبه و حالات  
 غیبیها را بظهور میسر میآید خوش از کینگاه بر او خبر زد و او را پائی فلکند و فرج کرد  
 و نامی فرج و یک در دهن او بر فمی بزرگست سیم جاویده و در شمش مانده آخر  
 بمشاه به نجاست زیاده بر مشجب شد و حال شکم او بنگرفت و چون رود می او را  
 ملاحظه نمود و در روده کما در راه پاری هزار خانه گونید سنگی آلس هموار یافت  
 اشنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد و آنچند احوال گوزن مشاهده نموده بود  
 بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارستنا سیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط  
 و از ملائذ حکیم قلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاوه او بود و منصب داشت  
 چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب  
 نمود و حقیقت را واضح داشت ارستنا سیوس بعد از آنکه تا می رو با خوش آود  
 برسد که در آن گوزن بهر کف داشت یانه اخنوش گفت آری کتب بیدار  
 باز پرسید که چه خبر است در دهم او بود یانه اخنوش گفت در دهم او گرچه سبزرنگ بود  
 معلوم نیست که از آن موضع پوست کنده اند ارستنا سیوس حکیم چون این علامت  
 شنید متوجه خرم زاد شد گفت یا ایها الملک خوارک این گوزن نافع است و

پیر و دانش میباشد و درم گری بزرگ میباشند و در رودهای او و سنگی عجیب  
 متولد میشوند یکی از آنها تریاق جمیع زهرهاست دیگری خاصیت زهر لاله دارد که زهر  
 انسان قاتل تواند بود پس ملک خرم را گفت ایما الحکیم این را تاجر باید که بگفت  
 کسی را که قتل برود واجب شده باشد حاضر کنی تا این سنگ تاجر بفرستد ملک  
 که از بنیخانه شست نظر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آباد  
 ماقبل شما وجبت یزد گفتند آری ملک گفت مرا سنگیست مشبیه میان زهر و تریاق  
 آنرا زهرای امتحان بنمای و هم اگر زهر بوده باشد طالبیاست خود رسیده از عقوبت  
 اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاقی زهر باشد شما را منافع بدنی بسیار حاصل  
 خواهد شد بعد از آن آنرا خواہید شد بعد از آن حکیم را شناسید پس سنگ را که تاجر  
 چهارم بود در میان شست نظر پیر و پست گشت نموده و در حضور ملک خرم این سنگ را  
 جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از محل ملک  
 بیرون می رفتند یکی از ایشان را زنجیر را بکشد و هفت نفر بالای آن بهیچ نخوردند  
 بعد از پنج و شش آنها را طلبیدند اما حوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا  
 یکسال خفانی ندید نوعی حادث شده بود که بجا که خود بجزم و شتم اکنون بچون  
 خوردن این سنگ با الکلیه از من نایل شد دیگری گفت که مرا در سری عظیم  
 فرسین بود از خوردن آن نامی شمع سیمی گفت که با صرہ من نصف بسیار شست  
 الحال در روشنائی فونی مثل ایام جوانی می یابم چهارم گفت که در وسعت میدان  
 بود و در رود این سنگ در پهنه من نایل شد پنج گفت که از مدت بدو از انرا

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و قسمی گفتم که مرا بواسطه معلوم بود این وقت اندک  
 کرده در بدن این نشانه قوت پذیر شده محقق گفتم که اگر زبان بید بر ساقین این  
 تری و ضعیفه بود که همیشه بر تنفس از آنها بیفت کنون آن همه رو بخشکی نبوده به صحت  
 مُبْتَل شد و بحالت آشی آشفتمی گفتم که از مدت دو ماه دردی عظیم حادث شد و در  
 که از شدت آن فی نالیدم کنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و در  
 نیا به شدت عظیم از سیسپوس پس که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورد و در  
 گفت یک نارنج در روز سه بار به واسطه عظیم گفتم این شدت در او خوردن نارنج بودند  
 آن سنگ چرا که مرشی نارنج بار دو یا پس است و برودت سحر هم جمع و قبض است  
 چنانکه پوست موجب سساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت  
 این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما با الکلیه و دوا مرشی منع فرموده اند و هیچ دوا می  
 نمی خاصیت مثل بازه و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم مرشی نکرده اند اما  
 وجه تمیز این سنگ به بازه آنکه گفته اند به آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود و بخانه  
 رفت در وسط و برشته شد و یافت که ثلث چشما می استولی گشت بنا بر آن از آن  
 اضطراب و سراسیمگی برادر ساری ملک خرم زاد آمده فریاد برآورد که مرا باز بهر دهن چون  
 آواز او گویید ملک رسید فرمود که نام این سنگ بازه قرار باید داد و معروف  
 آن غار زهر است و طبعی خوردن و مقدار شربت ازان در هر مرض از امراض در  
 مغیره و طب مفصلا موطوب است آهو چند نوع می باشد از آن جمله قسمی است که از ناف  
 او شک بجهول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب خشکی و

سایر انواع آهوزرگتر است و دود مذین سفید خوش نماد رنگ اسفل دارد و پخته در  
 سبیل میچرخد و نظم بود چشم بنان پیوسته مایل به خط مشکین چهره بین هر زبان با  
 بسبیل ناز آهوز و مردم در سبیل از تعرض آهوز میشوند و فتنه خون و زناش  
 مجتمع شود و خارش می اوراد و آنجا بداید آنوقت اورا حید کنند و همچنین فارا لکشم  
 و مشک اوراد و میان جوگذا ند تا یک بوی و همچون در میدان احوال سماع و بانو  
 جرمه تک و دود نموده شد طاهر قلم در فضایی احوال جانوران پرنده در پرواز آید  
 مرغ هر چند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پرواز و جیس  
 هند و اراطیور شده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورت جمجمه  
 اندک و لاش به لطم می ماند و در غوطه خسته مانند گوسفندی باشد و اورا حاشه سامعه  
 اصلا آواز نشنود و اما سامعه او بنایت قوی است و اب بخورد و الا اندک اگر یک پاش  
 را بشکند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به باهت و حماقت مشهور است چنانکه  
 در وقت فرار از صیاد شتر خود را در یک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گردد  
 گویند شتر مرغ بجزه مارا شش بخش کند از قسمی بچهره و آرد و بخش دیگر را بخورد و  
 بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کره ها از آنجا بیرون آید و خورش بچکانش گردد  
 و آنجا نور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر فتنه بفروشد و در زمان سلطان  
 حسین میرزا شخصی شتر مرغ بهرات آورده بود خوانده میرزا صاحب حبیب الیمیر  
 که من بجزدکرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با آتش سوز میساختند و  
 پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

هم از امیر علی شاهرود یکنه سبزه را بپای از سفر سینه شتر مرغی بپایه سلطان  
 نیز آورد و آن بینه قریب دو سال در خزانه بود با پادشاه آنرا جبهه قبضه کرد  
 اخته چون به بینه پاره کردند از آنجا بچه شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از آن  
 به هر چند اینو قهذان غریب است که عقل آنرا صدیق کند لیکن چون کذب را  
 امیر علی شیرین و قبول باید کرد و عفتا در مراتب الهیان از شدت مقامات حرم  
 مصنفان ابو القاسم عبداللہ بن عسکر است آورده که در زمین اصحاب س که  
 بوده بار ارتفاع یک میل و در آنکوه از قسم مرغان بسیار بوده و یکسانی بکینوت مرغ  
 بزرگ خلف و طویل العنق که روشش مشابہ روی آویسان بود و در سایر اعضا  
 از هر حیوانی نمونہ می نمود و در آنکوه پیدا میشد و متعرض آن طيور میگشت و بعضی  
 بالاک میکرد و گاهی تعرض باطفال اندیاز میرسانید و امانی نشن آن را عفتای می  
 میگفتند و المغرب الذی یجی بالغریب و چون مردم اندیاز و منصرف شدند و  
 پیغمبر خود و خطیبان صفوان شکایت کردند بدعای حضرت خنظلہ شہ غفارا از ایشان  
 فاع بزیارت و فرغانی مورخ که معاصر عزیز با الله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده است  
 که از صعبه صطایری در غایت عظم خیمه که بآن آدمی لیمه و قضیب است و پر بالتر  
 ملون بود بخود رنگ شبیه اکثر طيور در اعضایش می نمود و زرد و غیره آوردند و  
 مرغ را عفتا میگفتند و زخمی در ریه الا بر از حضرت عبداللہ بن عباس  
 رضی الله عنہما روایت کرده است که آن الله تعالی خلق فی زمین سوسی طایره  
 اسمها عفتا لها اربعة رقع من جل جانب و جہا کوجه الانسان و صانع جعلت از

هر خبری از مرغ را صبی را است فرموده بود بعد از چندگاه جته زوجی مشابه او افتاد  
 و موسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدم و زرق آن باز  
 و خوشبکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طاهر فرزندان  
 تو که کردند و اسیر آنجا بسیار شد پس حضرت موسی بخواه رحمت حق انتقال فرمود  
 آن مرغان از اراضی شام به بحر ای نجد و حجاز آمدند همواره و خوش و بیدان آنحدود  
 طعمه بسیار یافتند و در وقت ظهور موفور السور و شایباز قلب و فوسین اواد  
 صلی الله علیه و آله مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت تمامی آن  
 آنجا منقطع شد و امام یافعی میگویی آنچه در غارم شایب مثل شده است که آن  
 غفار او امر غست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن  
 نشنیده است و الله اعلم بلبل نیزه عبت از هزار داستان و انواع  
 دارد و اشکال بسیار بعضی گویند غنایب هم مراد از آنست عاشق گل است  
 موسم بهار گلی از قفس بلبل او بگفتند بلبل رو بر برگ گل نباده ناله نامی موزون آن  
 که زمانی در آن فریاد نمود و بجا خاموش شد دیدند موه بود و جانهاش از فقر  
 پریده سران خود رفته که بلبل از من آموزد و چون شبنم رو نهان بر گل از خوشن  
 رفتن عقاب نزد اعراب بسیار مرغان مشهور است و ابیات درین زمین  
 پرواز است چنانکه چاشت در عراق خود و شام درین و عقاب سه بجه نه  
 و درسی روز بجه بیرون آرد و از بجه های خود یکی را بیرون افکند که اطلاع میدهد  
 بجه حاضر میشود و آن بجه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکفته استخوان

منسوب است بالهام که ساز چاره تراز بوی مهربان گردد و او را طعمه و نه اکلان شود و فرد  
 خدای قادران توانست که هر چاره و چاره ساز است از عیب آنکه بعضی از اول  
 رجال گفته اند که تمامی عفتان با دومی باشند و باغی جنس حفت میگیرند و دیگرانکه چون  
 پیر میروند و بگمانش او را برداشته بندستان برند و در چشمه که بعین الحجاب شهرت  
 غوطه دهند آگاه در آفتاب نگه دارند تا پیرایه ای که نه ریخته پیر و نه بیرون آورده و دیگرانکه  
 چون دیگر عفتان فصولی پیدا شود و جگر خوش خور و صحت یابد چرخ بعضی  
 از اهل را گفته اند که باز نریختند و در وحش از طیور دیگر بود چنان مشهور است که هر چه  
 یک از صورت شکاری آهوا رسید نتوان کرد مگر بچرخ و فرار چرخ برشته است که هرگز  
 سیل آغوردن نکند و بخت از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنست که اول  
 کسیکه چرخ شکل کرد بهرام گور بود و گفته اند که حارث بن معاویه بن ثورین  
 شخصی است که چرخ صید نموده بوم در شب صد خواب نکند و روزی که بیاید  
 بیرون آید نیست که نوینی که سری کی افروموده بدین مرغان را کند و بهیمنی  
 بدین بهیمنها باشد کباب نماید و بدین مردمان و کس بومی را که  
 و بهیمنه را بکباب کرد و با لظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده  
 و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم کشاده را بخورد و در او خوابش نمیدارد و خوش  
 او را غلبه و خیر گویند و خاد و جانیه خوانند و در سلاطین عبارت مذکور است که  
 خیرین جانور است و در خنده و گاهی سه تخم در میان سبجه بیرون آرد و این صورت در غا  
 عایش است گویند خوش گبر بهترین جانور است در حق جماعتی که از گرسنگی



بهماکت رسد قصد بچوب بیضه بسیار بگلان کند لطم میکند مرد کوی دین واری  
 جبار و نهادر رعایت با چار در همه کار باو شد همدرد و نه فرق چون ساینه  
 هر دو نویسی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیوچ ششاه داده و شش ماه  
 باشد جواب داد که این را کسی دانند که یکسال غلیوچ بوده باشد که گرس غرت  
 گرس غرت خوانند یعنی خبر دار از کار او را بداند می غم و جدت ابرو لعین  
 کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار کد و سنگ مسافت چیزی را به بند و هیک و نه  
 از مشرق بمغرب و دو و همچنین بوی مراد از دور شنود اگر بوی خوش بوی رسد  
 ببار گردد و دو و همچنین خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آن مقدار خود که حرکت  
 نتواند کردن و گرفتار شود که گرس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هر گاه جدا  
 اند از نواز ببرد و در جوار خانه را و حروف درختی کلان بود بر آن گسی ششانه و آینه  
 یکتره طفلان بیضه او را شکستند او بار در گریا با تر از آن بر شاخ بلند ششانه سخت  
 و باز بیضه انداخت و بچکشد بار دیگر طفلان محله بچکانش از درخت پهن زمین اند  
 آنها بر خاک طپیده و مرد اند که گسی هم فی الحال از درخت او افتاد و و سه و طپیده  
 و مرد و جلاد بگلک گویند جانور است زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه  
 استخوان بگلک ابرغ و آمده اند و دل بیرون برود اگر کسی در آب رود چشم بگلک  
 چلزد داشته باشد غرق نشود هر چند که ششاند اند که برتر جانور است بغایت عقول  
 و انواع بسیار است چون حلت پر او و بنه ادوی و سوستری ووشیه از بی پر و  
 و صحرانی و طبیعت که بر آنکه از هزار فرسنگ اند ششانه سهود و و رافت و ده سال

آن بگنجد طلب همان موضع کند که بوتران نیز مثل او میان نیز با یکدیگر عشق و رزم و در وقت  
 خفت شدن سر و وی همی بوسند لهذا در اصطلاح شعر که بوتر دم بوسه و قبایه را گویند  
 و از ارطون نفوس است که عمر کو بر بنر سال میر طوطی با صناف اوصاف  
 متصف است از آن جمله در زمان مغرالدوله و یلمی طوطی سفید تر و او آورند که نه تنها  
 و پایی وی سیاه بود و بر سر کلیدی فستقی داشت و در زمان سلطان ابوسعید نیز  
 طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود و نیز دیده  
 که با این سرخ بود گویند بر کفش زبان طوطی خور و فصیح گرد و دهرش هر دو تا  
 نماید لکن در زبانش پدای طاوس است صورت بهترین طوطی است در همه  
 مایه رنگ و رونق و زیبای و زینت برای همی بکمال رسد داده وی در سال  
 او آرزو تخم گیرند باز خود بسیار بپزی کند و تخمش بشکند بنا برین بجنه او را در زیر  
 ماکیان نهند و ماکیان آن جنیه باز داده از و عدد و محافظت نتواند کرد و در سال  
 الصید آرد که از عجایب آنکه طاوس بر و ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون بر  
 ست شود در گر چشم از شکلی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد و این سبب بخت  
 آرد و اما از بسیاری لغات سفیده شد که ما چند نوبت بخت شدن طاوس با  
 مانند نوبت خروس و ماکیان مشاهده نموده ایم و از غریب آنکه چون چشم  
 طاوس بر طعام مسموم افتد آنرا در قص کرده باز زند غلام علی شاه دلی از زبان  
 میرزا مظهر جانین نقل میکنند که طاوسی برین جمیده عاشق بود و در سرش میگشت  
 مهابت نمودن و از افواه لا متکران افاده که معشوق جانور است از طعمه مرده

غیرت بجای هم ساینده آن طاوس رقص کنان نزد یکیش رفت گفت چشم سومین کن  
 طاوس که عاشق جان باز بود چشم سومی او نهاد و آن سلی گرم و چشمش کشید و گفت  
 چشم دیگر پیش من نه طاوس که اختیار به دست بی بایی عشق داشت چشم دیگر  
 گذشت زن بر زم سلی گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاوس نادیده بر خاک صید  
 گوهر جان در قدم جان نثار نمود زن نیز در حشرت همین تنم پس از چند روز و گذشت  
 خروس عالم بوقت نماز با شد چنانکه بعضی مجتهدین بر این رفته اند که عماد  
 بر بگ خروس کرده نماز تو فرگذار و در صحیح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه  
 و سلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس  
 ملک می بیند بانگ کند و خروس بر پا ده خود بخوابد است و بصفه سخاوت  
 مشهور گویند طیر و فال برگزین مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن  
 بنابر آنست که چون کافه بر ایا همین معدلت کیومرث از جمیع مکاره و با این مختلط  
 و محروس سبب بوده اند لاجرم او را بر پر جان و جان دوست می داشتند و به  
 که بر مرض موت مبتلا بود آقا فخر خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال  
 پادشاه آن حال نمود بنابر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن  
 او مبادرت بنمایند در تاج خروس دشتی بود او در هوای خوش و موسوم  
 وزیدن باد شمال فریب نشود و در هوای مکرر و وقت هیوب باد جنوب لاغر گردد  
 و از پرومبلز ماند گلیک از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد و از ضرب آنگه  
 لیک ماده بجز دیندن آواز لیک ز نخ نهند و گاه باشد که لیک ماده در خاک

هر پای خود خاک بنشد و بیهوده نهد و یک دو آشیانه سازد و بیهوده که بچه نر شود و یک سر می  
 نماید یک ماده بیهوده را که بچه مادر گردد و نگارد و یک بزرگ ماده خود در غایت غیرت باشد و در  
 سال عمر بد هر چه فاصد حضرت سلیمان است بجانب بقیس و او بک در زمین خار  
 که مردم در نیشته بینند گویند که هر سن بریده اند با خود نگه دارد و در شمس نظیر بار برد  
 در خانه بیاورد و زند ساکنان آن خانه از خبر سر حرمین باشند فاخته آدمی انسی تمام دارد و هر  
 پوسته در موضعی که دست بان رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد باز  
 گردد و زیر که هر گاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چنانچه شود از زبان میرزا مظفر طایفه  
 و بلوی نقلت که جوانی بر حرمی را از بخت فاخته نکار کرد و فاخته دوم تاپ نهایی نیارده  
 خواست خود را بپاک سازد و خس و خاشاک چسبیده فراجم آورد و خاکری بخونک بنفازد  
 برداشته بر خاشاک نهاد و بنیامندن پر باد کرده تا آتش در گرفت و شعله بر خاست  
 خود را در آن افکند و بسوختن غیبت عشق بازی است جلد سازی نیست : عشق بگذرد  
 لکن که بازی نیست : قمر آورده اند که چون قمری نر ببرد ماده بیاورد و بگریخت گردد  
 و در فراموش نماند کند تا وقتیکه میرزا نظم مفت نکست که از اندوه مرده همان بداند که کف  
 برده : رفته و نبال جانان جالاک : بهم آسوده سبب آتش خاک : نه شکایات دوری بانی  
 نه حکایات صبری بانی چنرک مانند سایر طیور دانه می چنید و بی انگه اخن در زنده داشته  
 باشد مثل سبیل در خوردی گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چنرک نه سال رسد  
 و زمره بلب نفیض گرفته بر آن رفته اند چنرک بکثرت مجامعت شغوف است بلبان ناله  
 کل عمری باید فرستد و قبل فرستد و قبل فرستد طایر است نهایت سعادت

حروف و از وی غریب بسیار نشو است از جمله آن که چون شمش ملوک کنند بزیر و بر وجه دفع  
 خفاش که دشمن بجگان و است همواره کفر و در آشیانه خود اندازد که خفاش از بومی گرس  
 بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه ویران بر عفران رنگ نمایند بنصورت آنکه او را علت یرقان ...  
 حادث شده فی الحال رفته بکافان دیگر آنکه از نفقات نقل کرده اند که نوبی در سلف آشیانه  
 فرشتوک و خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فرشتوک آمد آشیانه را ویران  
 وید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان میکرد تا فانی که فرشتوک بسیار جمع آمدند هر  
 مقداری گل و خاشاک در بنقله و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پایین شده در همان  
 موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آنجا نو آنجا آمده و بنشیند  
 و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فرشتک را نظر  
 یو و ناگاه دیدیم که ماری قصه کرد که آشیانه رفته بجگان فرشتک بخورد و حیوان وی آنحال  
 مشاهده نمود بیرون دوید پیش از آنکه مار خود را آشیانه او را میند باز آمده نزدیک بار  
 بریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطاق شده از سقف خانه پایین افتاد جمعی برخاسته  
 او را بکشتند و در بدنش ملاحظه نمودند و این نمک فرشتوک خا خسکی در آنجا افکند بود بدین  
 سبب شرو منفع گردیده هر چند وقوع این امر بقلیت است بعد بنیاید اکنون از نفقات  
 افتاده بود بقل آمده حکم بزدی و خیانت موصوف است و بیضه خود را بر یک درخت  
 پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک تخم وی رود گنده شود و مجبور  
 فوت خود را نیز نهان کند گویند غیر از آدمی و حکم و موش و مورچه جانوری خوردنی  
 نهان نگاه نمی دارد و غایب چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبور

نیست که در جای حقیقت نماند هر س نه بیند و غافلند بعضی علماء بر آن رفته اند مزاج  
 نمیکند بجز دانسته طعمه متقا خود بر ماده در وفاعت که روانچه متفق علیه است آنست که غیر  
 یک ماده که جمع و موصلت در زمینی دارند و از بنجه ببعده و فاقوب غافلند و شعاع  
 معشوق بیوفای باغ مثل مینند دیگر که غریب آنکه چون بچرخ از بین  
 نظر بر مادر آفت را گزیند منظر نماید که چند روز گریه نشن کرد و در آن ایام شوقی  
 الاطلاق بنده را با شایسته کلاغ فرستد تا قوت بچکانش که در هر گاه زان بچه بر برادر و پدر و  
 تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین آینه نور دی گفت که در بازار مصر مهر که گبری کلا  
 بر دست خود نشاند و بود گفت یا غراب و حدیث کلاغ بزبانیکه خوب بودم میشد گفت  
 لا اله الا الله محمد رسول الله گفت که جانور است ابله و سنگ زیرا که در آنوقت که در هوا می برود  
 چون کسی دست جنباند اشارت کند متوجه هم شده بطرف دیگر برود و اما یک گفتند که  
 که چون مادرش پیر شود او را ضیاع نگذارد و بهر جا رود او را همراه برود و در طعمه مد و نماید  
 شعری تو اگر بهشت خوابی : جنت تیه پای مادر است : حق گفت رضای مادران  
 جوی : زیرا که رضای مادر است حبس بر او را بفارسی بغدادی گویند و وی غریب  
 تیز رو از چنانکه نوبتی در بصره بغدادی صید شده از حصیه دانش سیاه دوز که در بلاد  
 شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیلک یار نماید و آخر الامر از گرنگی گریه  
 ضرب المثل شده از بر پی از خج عاجز می کند و در بر بیرون آید و بگریه و گشت  
 بغدادی بافقان صبا دان لذیذ ترین طعم است لطف در وقتی که بطماده بر سر تخم  
 یک لخته بر آرد و در گرو در آخر ماه بچه از بنجه بیرون آورد و بطماده او دست

سمنه مرغیت که در میان آتش پدید شود و پروالش هنوز دوگاه باشد که آتش از او  
 شعله زند و در هیزم افتد و سمنه در میان آتش بجای کند که نینهار سطل بکشد و بعضی  
 اندا بل خجسته اند که چون آتش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و  
 خود را بپوزاند بعد از آنکه بر آتش ایستد و دیگر از میان آتش ظاهر گردد و آتش  
 اعلم داین جانور کثرت در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت خفاش که او را شب  
 پره گویند و او طایر بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان  
 و پستان و منقار و خصب دارد و ماده و می حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچند بچند  
 شیریند و با آکند و بخندد و مانند آدی میان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده هوا  
 خفاش جانوری بچند نمید و از چارپایان سوای سوسمار بجنیه نیاید و از خفاش آنکه محل پر و  
 و شب تیر و زمی و دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از بین  
 غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چمنش از دیدن عاظمی باشد  
 و گریه در وقت خفاش بیرون آمده جانوران را خون خرد و خفاش و آتش  
 پیردار او را صبه کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفصیل گفته اند که خفاش بدعی حضرت  
 عیسی مخلوق گشته بنابر آن صفت در میان ناز و بزم مسیح شهرت دارد و آنرا عمره  
 امیر طبریه غیر مشهور آن که مذکور میگردد و فلسفه که بر سوار حل دریای نیل مرغیت که  
 سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر را نموضع بجای دیگر نبرد و  
 پیوسته ای آن بحر خورده و در گاه در طیاره تا بلیظ فیصیح گوید که ایته فوق الفون  
 چنانکه کس این کلام را بشنود دیگر در حد و مغرب مرغیت که او را قارون گویند

می چهار کشتی در پرواز باشد و هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجای منفی شود  
 که از جانوری ضرری متصور است توبت بگ کند و طاعتان کیفیت داشته بتدارک آن  
 تنغال بینایند و دیگر گاهی جانور است افتاقا شعله ر و نبر جهاز می نشیند تا بر چوب  
 تیر که استاده می باشد و آن را دوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند طاعتان  
 توب و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در زور اقم حروف نقل کرد که  
 بر جهاز داشت اما از حیات نوسید شدیم و جهاز آغشته شدن نمود که بیکبار آن  
 جانور آوازی کرد از سه جهاز برفت و بجای انداخت و ملاحظه کردیم شل غایط او میان بود  
 و دیگر از غراب طیور آنکه در خد و طبرستان مرغان کور از یکجس بر درختان بسیار  
 و مرغان دیگر بجهت گنجشکی هم از کصف می آیند و گس و پشه بگیرند و با نمرغان می شوند  
 چون روز آخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم بگیرند و دیگر در ولایت  
 رنگ مرغیت که بر دخت کافور بیضه می نهد هرگاه مار قصد بیضه او کند او پشه  
 چنان چشم مار میزند که دیده اش از خفته بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند چون  
 بچه بیرون کنداده پوست بیضه مار از دهن خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه  
 گریه بجما جانور میگرد و آن مرغ بر سر دختی است بانه نیاز دالا دخت کافور و دیگر مرغ  
 انقلاب طایر است که هرگاه راه بر اهل کشتی شنبه شود و آن مرغ می آید و در پیش کشتی  
 طاعتان در عقبش می آیند و بطریق مستقیم می روند و دیگر در سندان مرغ  
 تیرنگ دارد و آن مرغ دهن خود را بر آب سازد و بر کوهی می نشیند و دیگران خود را بوی میر  
 آب زدنش میخورند و چون آب تمام شود باز بر شغل خود میروند و در



است که درینو دینا طریقی که درم پدر را میگردد و می برد اگر قصد میکند  
 در میان زمین را میگیرد زیرا از زمین سختی میرساند نگاه را کند تا زمین  
 سخت شود و ببرد بعد از آن نشسته آنها را میخورد تا آدم همه او می اندازد زیرا که  
 اگر آنرا میخورد کور شود و در اقم عروف چند بار مشاهده کرد که اگر کسی این عمل را با  
 بوقوع آورده یکبار مرئی شد که اگر کسی باری را از زمین برداشت و به او برود  
 مدد و هر چه در دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو در ده  
 و دیگر در فرنگ جهانگیری آمده که جنگ با اول مضموم نام غیبت که  
 یک سال دارد و یک سال آن بال قلابی داده اشش نیز یک سال دارد و یک سال  
 آن حلقه به گاه فرد آیند هم یکبار مشاهده بدنه چیدن مشغول شوند همیشه  
 پرواز کنند و آن قلاب را در حلقه بال داده اند و با هم پرواز کنند و بزبان عربی  
 آنها را اینک خوانند و دیگر... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در  
 دریای روم خبری است موسوم بجزیره الیور و در آن جزیره اصناف مرغان  
 یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر تنقیص  
 ربع مسکون و غریب عالم فیکون بسیار و بیش از حد احاطه آنهاست و در  
 مقصود البیان... فظلمه کسور اللسان نیت بل کان فی الايام غریب  
 و اعجب عجایب است که آدمی بنایت قفل و نایل است حالانکه مضاجع و مقابر  
 واجداد و اصحاب و اهل خرد می بیند و گاهی از گلین عبت جمعی چنین است  
 الشکر حتی قد تم للملحی طریقه ترا که مال ما که دوست است و بنا بگذارد و نظر

دشمن دست با خود میبرد و اگر کسی نمک جویمه می بنید هزار زبان شرعی میکند و  
 اگر در صد هزاران قباچ شود و درش پنج خطور کند تا به بیان چه رسد مروان بن مروان  
 از خطاب قدرتی و بدو خود در طلب بیم و زنجیر شری حرس رود و خلوندان  
 حمله به تنخواه فرو می نوازند و خود بپای بردت و کبر آسمان تنجیری پرودند و غرور  
 و دست داشتن به تن با و آفرودن و ای دی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از  
 حکم و چون میرود و نیلا پوفادانسته نوابانی بزرگانی نمیزد و قیامت باقی  
 بنده اشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست زویر انجهان  
 آفریده رحمانه و سبب بظلمت است ای بسته دل بهیچ و همه پرفه از گفت : امید پادشاه  
 رعد و ولت است از خون و اوج خاک ایل سبک کرده : شایخی که میوه حسرت و گرش  
 در دست : در بزم قدس بهر تو سینه نهاده اند : تو داده تن بجایه ضلالت اینچه  
 حالت است خاتم له الحمد و المنة این نامه نذرت علامه که مسمی نمیشود و الاخبار است  
 بنو این ختام معنون و نیز به تمام قریش شد سال نایز هجری ازین رباعی نمیزد  
 رباعی چون زینت خستام شد نقش بیان : در معنی تاریخ و علم خواست زبان گفتار  
 چون نظری اندیشه بسود : آمد بر قمر زبده اخبار جهان : اگر بچشم انصاف دیده شود  
 گلستان است مملو از انواع ریاضین و نظایرین و مشحون با قسام گلهاست ای گلین پادشاه  
 در غنچه و سلاست سبیل نسیم آسایش و لطافت چون نسیم شمال و صبا  
 شش زده شوره را از اوج غلبه انداخته و طمشت نظم را با برآمد ساخته بسیار شایه ای

مایه و سرسیده و دود چراغ نه چشم گردیده که بیکار نامه از سواد به باض  
 به الحال الناس بقیاس الزمان من شناس آنکه فیض و بقیه که شنید بلکه  
 اخلاق حسن را کار فرماده بدبای زبای ذیل کرد  
 معنوی شکر ای بالسته در دام جهان دست مهت  
 خویش را شناس تا خود گیتی انداخته برای جیتی بهر کسی آمدی ماند  
 روز شد بیکاه آخر شرم داره در تجارت گرگشتی مملوره زانو  
 ای هست لازم در سفره غم و خند است نیت سوده بارم این دم غنیمت  
 دار زود اعتبار کار باشد بر اخیر غم آخر گشت کاری بجز گیر از آنجان کار  
 اگر بخوبی به نماند خورم نشینی به خوری به خجسته در گلستان وصال  
 بنوی گلچین زبستان جمال یک زبان و یک دل و یکدوش و یک طلب  
 یک خواهرش و یک خوشوی رسته از بند طبیعت بشکی جبر و جهل و قرب  
 بعد تو یکی نو که بشادی کدام و غم کدام فارغ از هر چیز باشی و اسلام  
 اللهم اننا الحق نقاد رزقنا الباطل ابطالا و از رزقنا اجهت نال این باب  
 العالمین الحمد لله على لطف البقاء و حسن الختام في هذا الكتاب المسمى بنبذة الانبياء  
 انما ليغات زبدة الفضائل و الله الصالح بل نزار مستان شيراز باني طوطی شکر  
 مقال اغستان تیرن بیانی شرف مرتبه بنابر نوی محمد حسن صفات دارد  
 کشید تخلص سعی مطلق که این نامه مثال مبارک قال از قالی طبع چون طایه زین  
 بال این گرامی بود گذشته دست آموز به شنید که این و الا نظر بختبر و سعی بنابر

